لمعات الأنوار

(شرح وقایع نی ریز شور انگیز)

عهد اعلی — عهد ابهی

جلد اول

تألیف

محمد شفیع روحانی - نی ریزی

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۳۰ بدیع

مقدمه

پس ازحمد وثنا بساحت اقدس جمال کبریا اسم اعظم علی ابهی وتشبث بذیل اطهر میثاق عهد اعزّ اوفی واستمداد ازساحت بیت العدل اعظم مقام مصون ازخطا معروض میدارد .

دراوان طفولیت چون درآغوش والدین بهائی تربیت می یافتم وهمچنانکه عادت دیرین اطفال درسنین طفولیت شنیدن قصص وحکایات شورانگیز تاریخی است ونگارنده نیز عشقی وافر داشت . والدین بجای قصه های دروغی وقایع مهیّج شورانگیز دوواقعه نی ریز راکه ازعشق حقیقی سرچشمه گرفته واز والدین خود شنیده بودند برایم حکایت مینمودند : وهروقت که معمرین ومتقدمین وبقیة السیف ها ازحاضرین وشاهدین وناظرین دوواقعه اولیه که درهمسایگی بودند بمنزل مامی آمدند ازآنها

تقاضا میشد این قصه ها را نقل نمایند ومشاهدات خود را حکایت کنند لذا آن داستانها کالنقش فی الحجر در قلب تمکّن می یافت وبر اطلاعات می افزود وآتش عشق را از آن حکایات شورانگیز در آن دو واقعه شرر انگیز سالهای ۱۲۶۶ و۱۲۶۹ هجری قمری در ارکان وجودم میافزود :

چون در مکتب خانه قدیم دروس فارسی را آغاز نمودم بیش از پیش بوقایع تاریخی مهیّج نی ریز بخصوص آن دو واقعه علاقه مند گردیدم اولین تاریخ وقایع امری که آنزمان در دست رس قرار گرفت مقالهٔ سیّاح بود این کتاب نفیس را در کلاسهای مخصوص نزد معلمین بهائی تلمذ نمودم وهوس تفرّس بیشتر در تاریخ دیانت بهائی روز بروز افزونتر گردید سپس مطالعه تاریخ نبیل ومطالعه کتب تاریخی دیگر مورد علاقه وتوجّه قرار گرفت وبر اطلاعات افزود وآتش شوق در دل ودیده برافروخت وباهمیت تاریخ آگاه گشتم ولکن چون هیچکدام از آن تواریخ وقایع متمادی چنانکه از نی ریز وآنطور که باید وشاید بتفصیل ننگاشته بود ازاین جهت در رنج بودم لذا مطالبی که از هر تاریخ موثق اخذ مینمودم یادداشت برمیداشتم و مسموعات از معمّرین ومعتمدین وموثقین از بقیة السیف ها را که از هرکس وهرگفتار میشنیدم وبا تاریخ نبیل منطبق

بود فرا میگرفتم وبرآن اطلاعات افزوده میگشت بدین منظو
که این یادداشت ها روزی مورد استفاده مورخین
که بعدا وقایع نی ریز رامستقلا خواهند نگاشت قرار گیرد
لذا درنزد خود محفوظ نگاه میداشت زیرا خود بواسطه
گرفتاری های تجاری وبعدا اداری وشئون ملکی وتحصیل
معاش خانواده چنین فراغتی وفرصتی رابدست نمیآورد که
تاریخ نی ریز رابنگارد اما چون درسال ۱۱۸ بدیع
درسن ٦٥ سالگی بازنشست شدم بااینکه بشغل آزاد
مشغول گشتم امّا درسال ۱۲۰ بدیع که توفیق شرکت
درکنفرانس تاریخی لندن نصیبم گردید دریکشب درسالن
بزرگ آلبرت هال تصمیم گرفتم دراین سنین عمر خود را
ازآلودگی ها وشئون ملکی آزاد نموده برای خدمات امری
فرصتی بیشتر بدست آورم درمراجعت باین کار موفق شدم
ازنمایندگی شرکت فیروز درشیرازاستعفانمودم وبمسافرتهای
تشویقی وتبلیغی پرداختم چون موانع تضییقاتی درشیراز
این توفیق راسلب نمود وازموفقیت کاست مشغول نگارش
وقایع تاریخی نی ریز وجمع آوری مواد اولیه بااستفاده
ازیادداشت های متفرقه پراکنده سنواتی گردیدم وهرگاه
که قدمی برمیداشتم معجز آسا توفیق راشا ملحال مساعده
مینمودم تاانکه درسال ۱۲۵ بدیع ضمن عریضهٔ تقدیمی

بحضور جناب علی اللّه نخجوانی روحی لخلوصه وانجذابه فداه عضو بیت العدل اعظم مقام مصون ازخطا نیست خود رامبنی برنگارش تاریخ نی ریز بعرض رسانیدم بااینکه بخاطر خطورنمیکرد بعرض مقام مصون ازخطابرسد غیرمنتظره درتاریخ ۱۹ شهرالمسائل ۱۲۵ درشیراز بزیارت توقیع منیع ۱۳ شهرالمسائل ۱۲۵ مطابق ۲۲ دسامبر ۱۹۶۸ که بافتخار این ذرهٔ بیمقدار عز صدور یافته بود مفتخر وبازیارت این توقیع منیع که زینت بخش تاریخ میشود ابواب امید ازهرجهت بروجهم مفتوح گردید وبااینکه خود رالایق چنین عنایتی وتوفیق بچنین خدمتی نمیدانست از ادعیه وعنایات آن ساحت مقدس وفضل وجود اسم اعظم مطمئن وامیدوارگردید لهذا باکمال جدّیت درتدوین تاریخ نی ریز شبانه روزهمت گماشت وهرقدمی که برای کسب اطلاعات ومدارك وآثارتاریخی برمیداشت ابواب راگشوده می یافت وجنود تائید راناصر ومعین خویش آشکارا مشاهده مینمود وهراطلاعی که برای روشن کردن گوشه‌های مبهم تاریخ میخواست معجزآسا بدست می آمد وچون وقایع نی ریز عظیم وجسیم ودامنه اش وسیع بود درنظر گرفته شد در دوجلد تهیه گردد ازاینقرار.....

۱ــ جلد اوّل مربوط بعهد اعلی وعهد ابهی درعصر

رسولی حاکی ازدوواقعه بزرگ دردوعهد مشمشـــــع
درسالهای ۱۲٦٦ـ۱۲٦۹ هجری قمری وبقیةالسیف هـا
۲ـ جلد دوم مربوط بعهد میثاق ازعصر رسولی وعهـــد
ولایت امرازعصرتکوین حاکی ازواقعه جانگداز سوم در
سال ۱۳۲۷ هجری قمری ووقایع بعد ازآن تاایـــن
تاریخ وچون جلد اول خاتمه پذیرفت وآماده بود بـرای
ارسال به نایروبی نزد دخترم بهاریه روحانی (معانی)
جهت تایپ که برای تصویب محفل مقدس روحانـی
ملی آماده گردد ضمن تشرف بحضور حضرت ایـادی
امرالله سرهنگ خاضع درطهران وراهنمائی معظم له
ازفرستادن به نایروبی منصرف ونسخه خطی جلد اول
رابمحفل مقدس روحانی ملی ایران شید الله ارکانـه
جهت مطالعه وتصویب لجنه مجلله ملی تصویـب
تألیفات تقدیم داشت که درسفر دوم بطهـــران
لجنه تصویب تألیفات تصویب آنرابامختصر اصلاحات
مژده دادند که اینك برای طبع آماده میگردد لـزوماً
متذکر میگردد درجلد اول بواسطه تسجیل نبودن افراد
مطلکت نام خانوادگی ذکرنشده درجلد دوم این نقیصه
مرتفع است. درپایان بایستحضارمیرساند که جـــلد
دوم قریباخاتمه می یابد فانی دانی محمد شفیع روحانی
نیـریـزی

سواد توقیع منیع بیت العدل اعظم مقام مصون از خطا در باره تاریخ نو ریز :

۱۲ شهرالمسائل ۱۲۵
۲۲ دسامبر ۱۹۶۸

ناشر نفحات الله جناب محمد شفیع روحانی علیه بهاء الله :

مکتوب ۲ شهرالمسائل آن نفس نفیس خطاب بیکی ازاعضاء این هیئت باطلاع این مشتاقان رسید خدمات مستمرهٔ متمادیه باهره آن خادم صادق آستان یزدان موجب سرور یاران وجالب تأییدات محتومهٔ ملکوت ابهی بوده وهست اقدامات جمیلهٔ آن حبیب معنوی درانتشار امرالله وتشویق یاران و تدریس نونهالان حدیقهٔ رحمن مستحق تمجید و تقدیر است . قیام در تألیف تاریخ هند نو ریز بسیار مبارك است انشاء الله همت براتمام آن خواهد گمشات و اطلاعات ومدارك و آثار مربوط به آن مرکزمهم تاریخی را جمع آوری خواهند فرمود .

اما مسئله مهاجرت به پاکستان و هندوستان یا سفر تبلیغی سه ماهه به آن سامان ـ این امور راجـــع به محافل روحانیه و لجنات مهاجرت است آنچه را صـلاح دیدند مجری دارند مطمئن باشند که در اعتـــاب مقدسه آن برادر روحانی و فرزندان برومند عزیز را که شمع انجمن یارانند مخصوصا بدعای خیر یاد نمائیم و طلـــب تأیید و توفیق کنیم .

با تقدیم تکبیرات بدیعـــــه

بیت العدل اعظم

فهرست تاریخ نی ریزجلد اول

	شـــــرح
بخش آوّل	فصل اول ص۱ عهد اعلی معرفی شهرستان نی ریـــز
"	فصل دوم مأموریت آقاسیّد یحیی وشـــرح ایمانش
"	فصل سوم استقبال باشکوه وبی نظیرجمعی از نخبهٔ اهالی نی ریزازجناب اقاسید یحیی
"	فصل چهارم اولین روزاعلان امردرنی ریـــز درمسجد جمعه کبیر درمحلـهٔ چنارسوخته
"	فصل پنجم اغاز اولین حملهٔ قوای حاجی زین العابدین خان وجنگ بااصحاب ۱۸ رجب ۱۲٦٦
"	فصل ششم خدعه وتدویر زین العابدیـــن خان بوسیلهٔ تمهیرقرآن ودعوت برای صلح
"	فصل هفتم شهادت حضرت وحید باتوطئـه

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

شـــــــــــرح

بخش اول فصل هفتم سران لشگر و قتل عام اصحـــاب .
" فصل هشتم آثار جاویدان آقاسید یحیی (وحید)
" فصل نهم شرح مشقات ومصائب وارده برزندانیان ازبقیة السیف قلعه ازآنجمله حاج محمد تقی ایوب .
" فصل دهم شرح مشقات ومصائب وارده برزندانیان ازبقیة السیف قلعه ازآنجمله آقاسیـد جعفریزدی .
" فصل یازدهم شرح مشقات ومصائب وارده برزندانیان ازبقیةالسیف قلعه ازآنجمله اصغراعمـی فرزند حاجی صفرعلی .
" فصل دوازدهم شرح مشقات ومصائب وارده بـر زندانیان ازبقیة السیف قلعه ازآنجملـه ملا محمد فرزند ارشد حاجی صفرعلی
" فصل سیزدهم شرح مشقات ومصائب وارده بـر زندانیان ازبقیة السیف قلعه ازآنجملـه حاجی قاسم ازمدافعین شجیـــــع

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

شـــــــــــــرح

بخش ۲ فصل چهاردهم شرح مشقات و مصائب وارده بر زندانیان از بقیة السیف ازآنجمله ملاکریم ازمدافعین شجیع.

" فصل پانزدهم شرح مشقات وارده برزندانیان ازبقیة السیف ازآنجمله میرمحمد عابد ازمنسوبان حاج زین العابدین خان .

" فصل شانزدهم مآل کاربقیة السیف های متواری از آنجمله حاج شیخ عبدالعلی پدرعیال آقاسید یحیی وحید .

" فصل هفدهم مآل کاربقیة السیف های متواری ازآنجمله ملاعبدالحسین پیرمرد هفتاد ساله ازمشاهیر عاما واعظ وقاضی نی ریز .

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

شـــــــــــرح

بخش ۲ فصل هیجدهم ازآنجمله خواجه قطبا ازمشاهیـــر نی ریز و از مدافعین شجیـــع

" ۳ فصل نوزدهم ص مآل کاربقیة السیف های متـــواری ازآنجمله میرزاعلی فرزند مـــلا حسن که درجنگ دوم بسردار ملقب گردید .

" فصل بیستم مآل کار بقیة السیف های متواری ازآنجمله خواجه محمد حسین از مدافعین شجیع .

" فصل بیست و یکم مآل کاربقیة السیف های متـــواری ازآنجمله سید زین العابدیـــن ازمدافعین شجیـــع.

" فصل بیست و دوم مآل کاربقیةالسیف های متـــواری از آنجمله ابراهیم فرزنـــــد صالح ازمدافعین شجیـــع.

" فصل بیست وسوم مآل کاربقیةالسیف های متواری از آنجمله سید حسین فرزند حاجی سیداحمد ازمدافعین شجیـع

فهرست تاریخ نی ریز جلـــد اول

شـــــرح

بخش ۳ فصل بیست وچهارم مآل کاربقیة السیف هـــای متواری از آنجمله سید حسن فرزند حاجی سید احمـــداز مدافعین شجیع .

" فصل بیست وپنجم مآل کار بقیة السیف های متواری از آنجمله سید ابوطالت فرزنـــد حاجی سید احمد ازمدافعین شجیع .

" فصل بیست و ششم مآل کاربقیة السیف های متـوا ری از آنجمله ملاحسن فرزنـــــد کربلائی قاسم از مدافعیـــن شجیع .

" فصل بیست وهفتم مآل کاربقیة السیف های متـوار ی ازآنجمله محمد اسمعیل فرزند ملامحمد باقر ازمدافعین دلیر

شـــــــــــرح

بخش ۳ فصل بیست و هشتم مآل کاربقیة السیف های متواری
از آنجمله ملاعلی اکبر فرزنـــد
ملامحمد اصطهباناتـــی از
مدافعین دلیر .

" فصل بیست و نهم مآل کاربقیة السیف های متـــواری
از آنجمله شیخ یوسف ازمدافعین
دلیـــر .

" فصل سی ام مآل کاربقیة السیف های متواری ازآنجملـه
لطفعلی قائد ازمجاهدیـــن
دلیر (که در جنگ دست چپ
خود را ازدست داد .

" فصل سی و یکم مآل کاربقیة السیف های متـــــواری
ازآنجمله میرزامحمد فرزنـــد
میرزاعابـد ازمجاهدیـــن
دلیر .

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

شرح

بخش ٤ فصل سی ودو اجتماع متواریان در نی ریز
ومتشکل شدن آنها برای قیام
تاریخی وقتل حاجی
زین العابدین خان .
" فصل سی وسه انتصاب نصرت الدوله فیروز میرزا
بحکومت فارس بجای معتمد الدوله و
فرهاد میرزا و انتصاب میرزا
نعیم نوری بسمت حکومت نی ریز
باحکم مبرم ازوالی فارس بجهت
قلع وقمع بقیة السیف های
مجتمع در نی ریز .
بخش ٥ فصل سی وچهار عهد ابهی واقعه دوم که بجنگ
حبل معروف است .
" ٦ فصل سی وپنجم اشتداد جنگ تنگ شدن محاصره
تمام شدن آذوقه ، اخطار ،
میرزاعلی سردار باصحاب .
" ٧ فصل سی و ششم آخرین دفاع اصحاب کشته شدن

شـــــــــــــــرح

بخش ۷ فصل سی وششم کلیه مردان جنگی اسارت پیرمردان و زنان واطفـــال وشکنجه آنان .

۸ فصل سی وهفت ۱ــ شرح حال چند نفـــر ازمشاهیر اصحاب که بعـــد از اسارت بشهادت رسیدند از جمله حاج شیخ عبدالعلـــی پدرعیال آقاسید یحیـــی که در زندان بشهادت رسید

۸ فصل سی وهفت ۱ــ شرح حال چند نفـــر ازمشاهیر اصحاب که بعد از اسارت بشهادت رسیدند از جمله ملاعبدالحسین که درجنگ اول تیربپایش اصابت کرد ودر سعادت آباد درواقعه دوم شهید شد (سعادت آبـاد بین شیرازوآباده واقع شده)

		شـــرح
بخش ٨	فصل سی وهفت	آخرین دفاع اصحاب کشته شدن کلیه ــ مردان جنگی ٣ــ شرح حال چند نفراز مشاهیر اصحاب که بعد از اسارت بشهادت رسیدند ازجمله میرمحمد عابد درکنار امامزاده خانه کت سه منزلی نی ریزشهیده شده (خانه کت بین نی ریز وشیراز واقع است) ٤ــ یکی ازاسراکه نامش مشخص نشده درنزدیک قراولخانه بشهادت رسیده (قراولخانه سه فرسخی شیراز بین راه نی ریزوشیراز است
	فصل سی وهشت	ورود اسراوسرهابشـــیراز
بخش نهم	فصل سی ونه	منتخباتی ازالواح مقدسه و بیانات متعالیه راجع باین اسارت وفاجعه بزرگ ازحضرت بهاء الله ــ حضرت عبد البهاء وحضرت ولی امرالله
بخش ١٠	فصل چهلم	شرح حال بقیة السیف های واقعه دوم

بخش ۱۰ فصل چهلم

۱۰	فصل چهلم	که پدر وجد ش بشهادت رسیده اند وخود جزء اسرا بشیراز اعزام شده
"	فصل چهل ویکم	شرح حال بقیة السیف های واقعه دوم ازآنجمله فاطمه بیگم دختر اقاسید جعفر یزدی که دچار شکنجه وعذاب بوده
۱۰	فصل چهل ودو	" " " " ازآنجمله حاج محمد رحیم فرزند ملا محمد که پدرش از اصحاب قلعه بوده
"	فصل چهل وسه	" " " " ازآنجمله ملا باقر پیشنماز مسجد جمعه
"	فصل چهل وچهار	" " " " ازانجمله ملاحسن معروف به لب شکری برادر ملاباقر

"

شـــرح

شرح حال بقیـة السیف های واقعه دوم

بخش ۱۰ فصل چهل وپنج ازآنجمله شیخ محمد حسین معروف بوفـا

" فصل چهل وشش شرح حال بقیة السیف های واقعه دوم ازآنجمله آقا سید موسـی فرزند آقاسید جعفریزدی

" فصل چهل وهفت " " " " ازآنجمله آقاسید محمد فرزند آقا سید جعفر یزدی

" فصل چهل وهشت " " " " ازآنجمله آقاسید محمد باقر فرزند سید میرمحمد عابد

" فصل چهل ونه " " " " ازآنجمله میرزامحمد جعفرخان فرزند محمد باقرخان

شـــرح

بخش ۱۰ فصل پنجاه شرح حال بقیة السیف صفای واقعه دوم ازآنجمله میرزامحمد علی خان برادرمیرزامحمد جعفر خان

۱۰ فصل پنجاه ویکم ازجمله خواجه‌محمد فرزند کربلائی باقر

" فصل پنجاه ودوم " " " ازجمله حاجی محمد فرزند حاجی قاسم

" فصل پنجاه وسوم " " " ازجمله میرزاعلی طلب بسردار

" فصل پنجاه‌وچهارم " " " ازجمله خواهر میرزاعلی سردار

" فصل‌پنجاه وپنجم " " " ازجمله ملا آقا بابا

" فصل پنجاه وششم " " " ازجمله فاطمه زوجه خواجه اسمعیل

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

		شـــرح
بخش ۱۰	فصل پنجاه وهفتم	شرح حال بقیة السیف های واقعه دوم ازجمله استاد حاجی فرزند کربلائی محمد
"	فصل پنجاه وهشتم	" " " " ازجمله علی فرزند کربلائی محمد
"	فصل پنجاه ونهم	" " " " ازجمله لطف الله فرزند علی کربلائی محمد
"	فصل شصتم	" " " " ازجمله محمد ابراهیم ـ ملقب بامیر
"	فصل شصت ویکم	" " " " ازجمله محمد باقر برادر محمد ابراهیم امیر
"	فصل شصت ودوم	" " " " ازجمله محمد کاظم برادر محمد ابراهیم امیر

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

	شـــــرح	
بخش ۱۰	فصل شصت وسوم شرح حال بقیةالسیفی واقعه دوم ازآنجمله کربلائی محمد صالح فرزند ملا محمد	
"	فصل شصت وچهارم " " " " ازآنجمله محمدعلی فرزند درویش	
"	فصل شصت وپنجم " " " " ازآنجمله ابراهیم فرزند درویش	
"	فصل شصت وششم " " " " ازجمله عیال میرزا اسمعیل فرزند حاج صادق	
"	فصل شصت وهفتم " " " " ازجمله حاج میرزا جلال فرزند مشهدی میرزا حسن	
۱۱	فصل شصت وهشتم معرفی حکومت نی ریز مسبّب واقعهٔ اول وعواملی که واقعه را بوجود آورد	

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

		شـــرح
بخش ۱۲	فصل شصت نهم	سبب واقعه دوم و عواملی که واقعه رابوجود آورد
۱۳	فصل هفتادم ص	شهادت مورخین غیربهائی ازانجمله بخط آقاسید حسین فرزند ابراهیم نیریزی بر دیوار داخل مسجد جامع صغیر نی ریز
"	فصل هفتادویکم	شهادت مورخین غیربهائی ازآنجمله یکی ازوقایع نگاران خارجی ضمن سیروسیاحت ایران بنام
"	فصل هفتاد دوم	" " " " ازآنجمله نیکلای فرانسوی منشی اول سفارت فرانسه در ایران چاپ پاریس سال ۱۹۰۵ بفارسی ترجمه شده

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

	شـــــرح
بخش ۱۳ فصل هفتاد وسوم	شهادت مورخین غیر بهائی ازآنجمله ناسخ التواریخ ناصری جلد دوم تالیف سپهر کاشانی وکتاب تاریخ قاجاریه جلد سوم بنام مرآت البلدان تالیف محمد حسینخان وزیر (هردوبیك مضمون)
فصل هفتاد وچهارم	" " " " ازآنجمله فارس نامه ناصری صفحه ۳۰۴ و ۳۰۵ — تلخیص شده تالیف حاج میرزاحسن شیرازی معروف بفسائی
" فصل هفتاد وپنجم	اثرات دوجنگ خانمانسوز ودوواقعه قتل عام فجیع بابیان نی ریز درانفس و آفـــاق

بخش	شرح
١٥	فصل هفتاد وششم : مهمترین آثار جاویدان شهدا و بقیة السیف های دو واقعه از حضرت بهاء الله بافتخار آقاسید یحیی وحید .
"	فصل هفتاد وششم مهمترین آثار جاویدان شهدا وبقیةالسیفهای دو واقعه از حضرت بهاء الله بافتخار آقاسید محمد فرزند آقاسید یحیی وحید .
"	فصل هفتاد وششم مهمترین آثار جاویدان شهدا وبقیة السیف های دو واقعه از حضرت بهاء الله بافتخار آقاسید جعفر یزدی .
"	فصل هفتاد وششم مهمترین آثار جاویدان شهدا وبقیة السیف های دو واقعه از حضرت بهاء الله بافتخار حاج محمدتقی ملقب بایّوب .
"	فصل هفتاد وششم مهمترین آثار جاویدان شهدا وبقیة السیف های دو واقعه از حضرت بهاء الله بافتخار فاطمه بیگم دختر آقاسید جعفر یزدی .

ف	فهرست تاریخ نی ریز جلد اول	
	شـــــرح	
بخش ۱۵	فصل هفتاد وششم ۶ــ بافتخار آقاســـید موسی پسر اقاسید جعفر یزدی (دولوح)	
"	فصل هفتاد وششم ۷ــ بافتخار اقاسید محمد پسر آقاسید جعفر یزدی (دولوح)	
"	" ۸ــ بافتخار ملا محمد شفیع ازاسرا وشهید زادگـان نی ریز (دولوح)	
"	" ۹ــ بافتخار شیخ محمد حسن ملقب بوفا	
"	" ۱۰ــ بافتخار حاج میرزا جلال وضلع محترمه شان (دولوح)	
"		

	شـــــرح	
بخش ۱۵	فصل هفتادوهفتم مهمترین آثارجاویـــدان شهید ازبقیةالسیف های دوواقعه ازحضرت عبدالبهاء الف - بافتخارشهد ازادگان نی ریز	
	ب- بافتخار ابناء شهدای نی ریز	
	ج- بافتخارملا محمد شفیـع ازاسراوشهید زادگان نی ریز دولـــوح (لوح وزیارت نامه)	
"	د- بافتخار آقاسید محمـــد فرزند اقاسید جعفـــر یزدی	
	هـ- بافتخارآقامحمد ابراهیـم امیرازبقیةالسیف وخادمین آستان مبارك	

فهرست تاریخ نبیل جلد اول

شرح	
بخش ۱۵	فصل هفتاد هفت مهمترین آثارجاویدان ازبقیة السیف های دو واقعه ازحضرت عبد البهاء و بافتخار محمد باقربرادرمحمد ابراهیم امیر
	ذ بافتخار محمد کاظم اخوی محمد ابراهیم امیر
	ج بافتخارخواجه محمد ابن کربلائی باقر
	ط بافتخارحاج محمد ابن حاجی قاسم
	ی بافتخارکربلائی محمد صالح
	فصل هفتادوهشت مهمترین آثارجاویدان ازبقیةالسیفهای دوواقعه ازحضرت ولی امرالله

فهرست تاریخ نی ریز جلد اول

		شـــــرح
بخش ۱۵	فصل هفتاد وهشت	۱ــ ازکتاب گاپاسزبای جلد اول
		۲ــ ازکتاب قرن بدیع (گاد پاسزبای) جلد دوم
۱۶	فصل هفتادونه	مآل کاروخسران نکبت بار مسببین وعاملین دوواقعه وعمّا لشان که بغضب الهی گرفتار شدند ــ
		۱ــ میرزاتقی خان امیرکبیر مسبب اصلی دوواقعه
		۲ــ محمدعلی خان شجاع الملك که بقایای جامعــه بهائی نی ریز رابقتل رسانید
		۳ــ میرزانعیم نوری همکار وهمدست شجاع الملك

	شـــــــرح	
بخش ۱۶	فصل هفتاد ونه مآل کاروخسران نکبت بار مسببین وعاملین دوواقعه وعمّا لشان که بغضب الهی گرفتار شدند	
	٤ــ بزرگان وعلما وقاطبه اهالی شیراز که بموقع ورود اسرابزم شادی برپانمودند ببلای عمومی گرفتار شدند	" "
	٥ــ حاج زین العابدین حکومت نی ریز که بنابمصالح شخصی واقعه رابوجود آورد بسزای عمل رسید	
	٦ــ حاج سید عابد خائن که باثمن بخس باعث شهادت حضرت وحید واصحاب شد	
	۷ــ علی اصغرخان برادربزرگتر حاج زین العابدین که در ــ اولین جنگ سرکرده سپاهبود آثارش محو شد	" "

* بسم اللـه الاقدس الاعظـم العلی الابهـی *

فصل اول . (معرفی شهرستان نی ریزازنظرتاریخی
جغرافیائی وازلحاظ قدمت درصناعت وفلاحت
وعلم وعرفـان قبل ازنفوذ دیانت بهائی)

نی ریز درادوار پیشین یکی ازشهرستانهای تاریخی معروف فارس بوده که در ۲۲۸ کیلومتری شرقی شیرازواقع وجمعیت سابق آن بالغ بربیست هزارنفربوده که ازچندی باینطرف بواسطه ضیق امور معیشت وخرابی اوضاع اقتصادی جمعی بداخل وخارج کشور مهاجرت نموده اندواکنون به ده هزار نفرتقلیل یافته وباتوابع به بیش ازپنجاه وپنج هزارنفـر تخمین میشود .

این شهرستان ازلحاظ آب وهوای سالم ومطبوع بنحـوی شهرت داشته که اطّبای سابق باشخاصیکه امراض مزمنـه داشته اند توقف مدتی کوتاه رادرآنجا توصیه میکرده انـد ونیز جلگه ای وسیع وحاصلخیز داشته ازاین لحاظ اهالـی درفن فلاحت ماهر وشهرتی بسزا داشته انـد چـه کـه وافـر تـریـن ولـذیـذ تـریـن میـوه هـا میـوه نـی ریـز بـوده بهمیـن

مناسبت به شربت خانه فارس معروف گشته وازلحاظ علم ودین نیزپیشرفته ترین شهرهای فارس بوده واهالی اکثرا دانش پژوه ومتحری حقیقت بوده اند قبل ازاسلام مسلك قاطبه مردم این شهر مسلك زردشتی بودومعابد واماکن وآثار وبناهای عظیم مذهبی داشته اند که با سوانح دوران وخرابی فراوان نمونه هائی ازآنهاتاهم اکنون باقی است که اجمالا ازبعضی ازآنها یاد میشود ــ ازآنجمله آتشکده معروف انها درمحلّه چنار سوخته سابق وخیابان پهلوی امروز بوده که پس ازنفوذ اسلام وپیشرفت شیعیان وگرویدن اهالی بدین اسلام آن آتشکده به مسجد تبدیل ودرسال ۳۶۲ هجری باتجدید بنابه مسجد جامع کبیر نامگزاری شد درسال ۵۶۰ تعمیرشد ودرهمین مسجد بود که درسال ۱۲۶۶ هجری امر حضرت باب که ارکان دولت وملت رامتزلزل ساخت بوسیله جناب آقاسید یحیی وحید بالای منبر باحضور جمعی کثیر اعلام گردید ازآنجمله محلی است بنام محله آباد زردشت درقسمت جنوبی شهرکه قبر شیخ بهلول درنزدیکی آن واقع است که این محل واین قبر باگذشتزمان بهمین نام ونشان باقی است .

وازآنجمله خم آتشکده است که درپنجاه کیلومتری نی ریز سمت جنوب غربی سر سه راهی نی ریز فسا ــ اصطهبانات

واقع است که اکنون باگذشت زمان بهمین نام معروف است
اکنون آن خم منبع طبیعی آب زلال شیرین صافی است
استخر مانند که بسیار عمیق است ازآن منبع آب جریان
وفوران دارد ولبریز است نیزازآن آب نهری جداشده
که همیشه جاری است واراضی زیادی رامشروب ومحصول
فراوان بدست میآید چنین بنظر میرسد که درنهاد هر
فرد ازاهالی ذوق علم ودین ـ فلاحت وصناعت آمیخته
بوده که بی مناسبت نیست شمه ای رامجملا یادآوری نماید
۱ـ درصنعت خط مهارتی عجیب وشهرتی عظیم داشته اند
خطاّطان بنامی بوده اند که آثاری ازخود بیادگار
گذاشته اند ازآنجمله احمد خویش نویس سرآمد همه آنها ست
اوشهرت جهانی داشته ودرسال ۱۳٤٦ هجری شمسی در
بین قرآن های خطی باتشخیص هیئت منتخبهٔای که بفرمان
اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر محمدرضاشاه پهلوی
خلّد الله ملکه وسلطانه برای انتخاب بهترین قرآن خطی
برگزیده شدند آن هیئت پس ازمطالعات زیادومداقه تمام
خط احمد نی ریزی راکه درسالهای ۱۱۰۰ هجری
نوشته شده سرآمد همه خط ها ازهرلحاظ شناخته اند و
بنام قرآن پهلوی بچاپ رسیده ومنتشر گردید لهذا این
شخص که ازقدیم باحمد خویش نویس شهرت جهانی داشته

درسال ۱۳٤٦ باگواهی هیئت منتخبه بامضای شاهنشاه ایران مقام خود را درجهان اسلام عموما ودرایران خصوصا احراز نمود ونامش جاوید بماند مهمترین اثرجاویدان او ــ نواده اش حاج میرزااحمدوحیدی رابایدنام برد که درکشور جمال اقدس ابهی درسال ۱۳۳۲ قمری درنی ریز بشرف ــ ایمان مفتخرگردید : احمد خوش نویس (۱) نیزخواهری داشته

---

(۱) احمد خوش نویس نی ریزی عمری طولانی نموده ــ مجلدات زیاد ازقرآن وبسیاری ادعیهٔ دیگر بخط او درهمه جا معروف ودراغلب شهر ها موجود است وزینت کتابخانه‌ها وموزه های مهّم ایران وبعضی کشورهای مهم خارجی است . احمد درنی ریز تشکیل عائله داد معروفترین فرزند او میراسحق شمس المعالی است که اونیز درفضل وکمال ترقی شایان نمود ودرهنر خطاطی ــ پیروی ازپدربزرگوار کرد مخصوصا خط نسخ راازهمه بهتر نوشت وهمچون پدرعمری طولانی نمود صاحب چند فرزند شد ازآنجمله دختری از او بنام(بی بی بیگم) بحباله نکاح میرزاحسین معروف به شال باف نی ریزی درآمد ازاین پیوند فرزندی چشم بجهان گشود که بنام جدش تسمیه گردید ومیرزااحمد نام گذاری شد این فرزند درسن جوانی درسال ۱۳۲۲ قمری .

که باسید نعیما جّد اعلای سیّد اشرف شیخ الاسلام — نی ریز ازدواج نموده که سید اشرف شیخ الاسلام نیز دراواخر ایام حیاتش بشرف ایمان نائل گردید .

٢— درصنعت فولاد سازی ازشمشیر سازی وساختن ابزار حدّادی ونجّاری نیز مهارتی تام داشته اند کارخانهٔ فولادسازی درآنجا ازقدیم وجود داشته — چنانکه یکی ازمحلّه های آنجا به سهاد خانه موسوم بوده وهم اکنون بهمین اسم معروف است ودرموقع بنای تخت جمشید درشیرازبهترین وپراج ترین

بقیه پاورقی صفحه قبل

درظل امردرآمد پس ازرفتن مکّه به عکا رفت حضور حضرت عبد البهاء مشرف شد ودرموقع استقرار عرش مطهر حضرت اعلی درمقام اعلی حضور داشت درمراجعت شعلهٔ فروزنده شد وخدماتی شایان نمود یکفقره دیگر حضور حضرت عبد البهاء ویك فقره حضور حضرت ولی امرالله مشرف شد استدعا نمود فرشهای زیبای ایرانی برای مقام اعلی تهیه نماید مورد قبول واقع وباین خدمت مفتخرگردید تشکیل عائله داد که اکنون درظل امر وقائمین برخدمتند بسن ٨٤ سالگی درسال ١٣٣٨ هجری شمسی روز دهم اردیبهشت درشیرازصعود نمود ودرگلستان جاوید شیراز جسمش بخاك سپرده شد علیه غفران الله

ابزار وآلات وادوات حجّاری وغیره درآنجا ساخته میشده وازآنها برای این بنای عظیم تاریخی استفاده میشده است واکنون ابزار درموزه تخت جمشید موجود است ودرانظار سیّاحان وجهان گردان قرارمیگیرد .

۳ــ درعلم فلاحت وزراعت نیزماهر ودقیق وعاشق وجاهد و در درخت کاری وتولید میوه‌های مرغوب مشهور بوده اند بهمین مناسبت نی ریز به شربت خانه فارس معروف بوده

٤ــ درذوق ادبی وعرفانی نیز ازسایرشهرستانها مشهورتر بوده اند اشخاص مهّمی ازطبقه علما ودانشمندان در این شهر برخاسته اند که مشهورترین آنهاعالم ومحقق علوم شرعیّه شیخ ارشدالدین محمّد بن علی صاحب کتاب مجمع البحرین درتفسیرقرآن شریف است که درشیراز درسال ششصدو چهار(٦٠٤) قمری هجری وفات یافته است بناهای عظیم مذهبی ازآنزمان آغازگردید ازآنجمله مدرسه غیاثیه درکوچه بالا درسال ۱۱۰۰ ومدرسه خان درمحل بازار درسال ۱۲۳۰ تأسیس گردید گرچه بعداز تسلط اعراب برایران ونفوذ بنی امیّه وسپس خلفای عباسی وعداوت ودشمنی آنان باآل علی که تامدّتی مدینتمام صفحات ایران رادربرگرفته بود وانقلابات شدیده عظیمهٔ

پی دربی که یأس ونومیدی درهرفرد ایرانی ایجاد نمود نی ریز نیز بناهای عظیمش روبخرابی گذاشته بود ولکن این مشکلات وموانع وهرج ومرج نتوانست نبوغ ذاتی انها را محوونابود نماید تاانکه درقرون بعد درزمان سلاطین صفوی کمی گشایش حاصل وپس ازمدّتی مدید مجدد رونقی تازه یافت ونفوسی برانگیخته شدند وعلم وعرفان را روحی تازه دمیدند گرچه صنایع راازدست داده بودند ولکن درپرتو علم ودانش مجدد وتااعلی درجهٔ امکان دراثر کوشش ومجاهدات فراوان برای آبادی شهرخود گامهای موثری برداشتند وهمواره درپیشرفت وتقدّم بودند تاانکه دراوائل طلوع نیّر اعظم درفارس درسال ۱۲۶۰ — هجری این شهرازلحاظ علم ودین پیشرفته ترین شهرهای ایران بشمار میآمد وصنعت نقاشی درآن زمان درنی ریز باوج عظمت رسید (۱) دانشمندان وارباب علم که فقه

---

(۱) ازنقّاشان معروف آنزمان یکی ملّا علی مذهب ونقاش ازاصحاب دلیر ومجاهد حضرت وحید بود ودرموقعیکه — حضرت وحید پس از دریافت قرآن مهرشده ازطرف (خان حاکم وشجاع الملك رئیس قشون دولتی) عازم اردوی دولتی شد وپنج نفر ازاصحاب راهمراه برد ملاعلی نقاش ومذهب

بقیه درصفحه بعد

اسلامی رادرك نموده بودند درمکاتب ومدارس به دیگران
می آموختند نویسندگان وطلاب علوم دینیّه که خطّاط
بودند قرآن راباخط زیبای خود مینوشتند . درمحله ای
ازمحلّات نی ریز که به محله آخوندها معروف است روزی
یکجلد قرآن خطّی صحافی میشده وبفروش میرسیده —
طلاب علوم دینیه ازدست رنج خود (تحریر) واز فروش
آنها اعاشه مینمودند آوازه پیشرفت علوم ودانش وتدّین اهالی
نی ریز که بسمع دور ونزدیك میرسید نیز مورد توجه فرزند —
سید جعفر کشفی آقاسید یحیی وحید قبل از اظهارامر
حضرت اعلی (باب اعظم قائم موعود) قرارگرفت معظم له
ضمن چند فقره مسافرت باین شهر ومصاحبت ومجالست با
ارباب علوم ومعارف این شهر را ازنظر ذوق علمی وعرفانی
وکثرت دانشمندان وعلاقمندان به دیانت پسندید ولذا
باصبیهٔ حاج شیخ عبدالعلی که ازمشاهیرعلماودانشمندان
نی ریز بود ازدواج نمودوهمانجا خانه ای مجلل ساخت

یکی ازآن پنج نفربود که باآنحضرت همراه بود فرزندش
ملا محمد حسن نیزازبقیةالسیف قلمه مذّهب ونقاشی ماهربود
که بعد ازپدر موٴمن وخدمتگزارامربود والواحی زیاد تذهیب
نموده پس ازصعود وی فرزندش ملا علی که سنّی جدش

بقیه درصفحه بعد

وتشکیل عائله داد وبهمان نسبت که دریـــزد علاقه مند بود درنی ریزعلاقه مند گردید صاحب فرزنـــد ی ذکور شد که درمقام خود شرح حال عائلهٔ نی ریزشان ذکر خواهد شـــد . . . . .

انفاس طیبهٔ جناب وحید در طبقه روشن فکرودانشمندان وطلاب علوم دینیه تمکن ونفوذی تام یافت وروز بروزافزون تر گردید وازدواج ایشان درنی ریزبرمراتب تعلّقات قلبیـهٔ وی وارادت دانشمندان وروشن فکران میافزود حکومـت نی ریز راحاج زین العابدین درآن ایام بعهده داشـت حاج زین العابدین خان فرزند محمد حسین خان ابن امیر حسام الدین عرب ازطایفه شیبانی ایل عرب فارس بـــود که حکومت نی ریز رابه ارث وزحمات زیاد بخود اختصاص ـ داده بود وبابرادران دیگر برسر ریاست کشمکش داشت ومحمد باقرخان برادرخود رارقیب سرسخت خود تشخیص ـ داده بود واورابوسیله اشخاص بطورنهانی بقتل رسانید و فرزندان برادرمقتول رادراطاقی محبوس ساخته بود ودستور داده بود منافذ آن اطاقرا به بندند وازحیث خـوراك

(ملا علی ازاصحاب حضرت وحید بود) ازحیث ایمان و صنعت نقاشی وتذهیبی وارث جدش وپدرش بود درظـل امربود ازوی نیزاولاد واحفادی باقی است

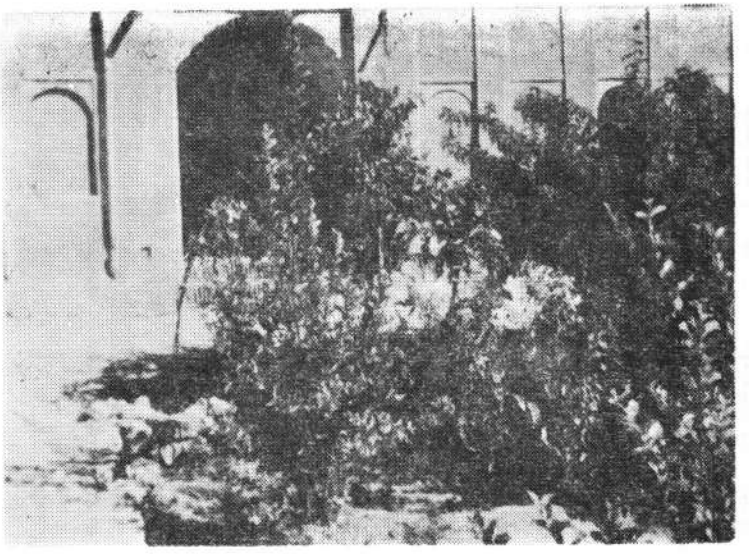

منظره باغچه بیت مسکونی حضرت وحید د ر نی ریـــز

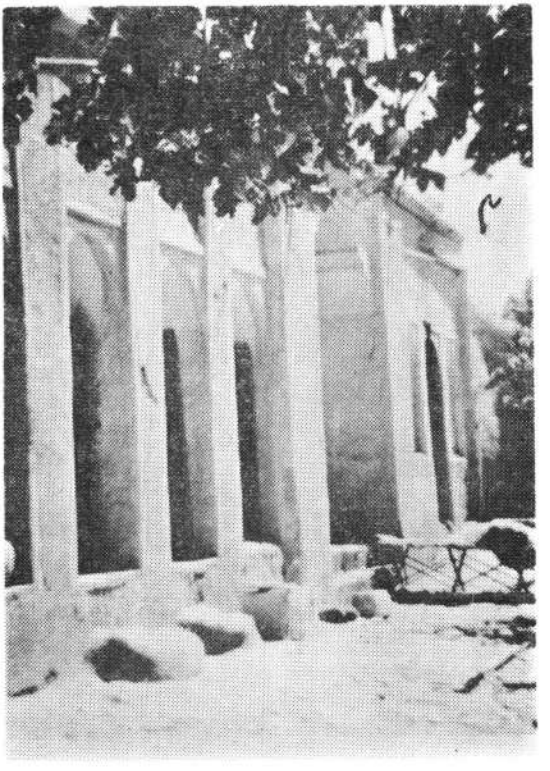

نمای خارجی منزل مسکونی جناب وحید د رنی ریز

آنها را در مضیقه قرار دهند تا تمام آنها از سختی تلف شوند واین عمل بی رحمانه اوحسّ انزجار را نه تنها در اولاد باقرخان وکسان اوبوجود آورد بلکه عده ای زیاد دیگر را منزجر ساخته بود . . . . .

درخلال این احوال جناب آقاسید یحیی وحید برای اعلان امر جدید وارد نی ریز شدکه وقایع اولیه بوجود آمد وتاریخ نی ریز را باخط طلائی جلوه ای بدیع بخشید که مورد بحث نگارنده است. . . . .

اینك مناسب میداند سرآغاز را به بیوگرافی جناب آقاسید یحیی اختصاص دهد سپس بشرح ایمانش ومسافرتهایش وجهادش فی سبیل الله تا احراق دم مطهرش در سبیل محبوبش در نی ریز ومصائب وارده برعیال واطفالش وابقاء آثار جاوید انش الی الابد مبادرت نماید و ماتوفیقی الّا بالله العلی الابهی

فصل دوم

مأموریت جناب سید یحیی در شیراز و شرح ایمانش

اینک بیوگرافی جناب آقاسید یحیی وحید و داستان تشرفش بحضور حضرت اعلی وشرح ایمانش

والد ماجد آقاسید یحیی وحید : آقاسید جعفر کشفی این آقاسید اسحق علوی موسوی است که آباء واجداد ش همه ازسلسله علماء وسادات بوده اند مسقط الرأس آقا سید اسحق داراب یکی ازشهرستانهای فارس بوده و از آنجا باصطهبانات(۱) هجرت کرده ورحل اقامت افکنده .

آقاسید جعفر درسال (۱۱۸۰) دراصطهبانات پابعرصهٔ وجود گذاشت درآغاز شباب تحصیلات عالیه علمی نمود ولکن جذبات باطنیّه عنان ازکفش ربود درآنجا به نجف اشرف رفت وبریاضات وطاعات مشغول شد سپس بمجاهده ومکاشفه پرداخت ومعروف بعلوم باطنیه وکشف وکرامات شد تالیفات کثیره نمود ازجمله تحفة الملوك یابلد الامین وغیره . ونیز درعلوم فقه واصول ومنطق وحکمت وتفسیر

---

(۱) اصطهبانات درجنوب غربی نی ریزواقع است — فاصله اش ۳۶ کیلومتراست وفیمابین نی ریز ودراب است

ازامثال واقران سبقت گرفت صاحب قلب وفکری نورانی شد درنجف ــ اصفهان ــ یزد ــ طهران ــ بروجرد و اصطهبانات هرجا خانه ساخت وتشکیل عائله داد واولاد واحفاد زیاد واراد تمندان بیشمار داشت درسال ۱۲٦۰ هجری قمری درمکه معظمه بزیارت حضرت رب اعلی نائل گردید درسال ۱۲٦۷ (یکسال بعد ازشهادت فرزند ــ نامی خود اقاسید یحیی دزنی ریز) دربروجرد وفات یافت امّا فرزند ش جناب آقاسید یحیی وحید این نابغهٔ عصر وفریده زمان درشهریزد چشم بدنیاگشود پس ازطی دوران کودکی وایّام جوانی تحصیلات عالیه علمی وفلسفی درآن شهرنمود وازافاضل دانشمندان زمان خود بشمارآمد علاوه براحاطه علمیّه وحکمت الهیّه درتفسیرقرآن وتمیز حدیث صحیح از سقیم مشهور خاص وعام شد (سی هزارحدیث ازحفظ داشت) (۱) وحید وفرید عصرخود بود بفصاحت بیان وقدرت کلام معروف ومشهوروصیتش دراطراف مشتهر ومنتشرگردید .

---

(۱) ازبیانات شفاهی حضرت عبد البهاء روح ماسواه فداست درحیفا دربیت مبارک درسال ۱۳۳۹ هجری قمری (ازخاطرات ۳۹ روزه مؤلف هنگام تشرف درحیفا)

لذا ازجمیع دانشمندان عصرخود سبقت گرفت سپس درشهر یزد تأهل اختیارنمود وصاحب چهارفرزند شد وضمناً به دارالخلافه‌پایتخت وسایرشهرستانهای ایران ازآنجمله شهرستانهای فارس نی ریز واصطهبانات مسافرت میفرمود ولکن اقامتش بیشتر شهریزد بود وبمدابه نی ریز توجّه مخصوص داشت چه که اهالی انجا رادانش پژوه وصاحب ذوق وبافضل وکمال ومتدرس درامور دین تشخیص داد وازشدت علاقه ای که به‌دانشمندان آنجاداشت درآنجا خانه ای مجلّل ساخت (۲) وباصبیه حاجی شیخ عبدالعلی از مشاهیر علما ودانشمندان نی ریز ازدواج نمود درسال ۱۲۶۰ ضمن مسافرتی که بطهران فرمودند اوازه امرحضرت اعلی که هزاران نفس درراهش جان فدا نمودند درطهران منتشر گردید اقاسیدیحیی چند وقت درطهران اقامت فرمودند ودرخانه برادرشان آقاسیداسحق اقامت داشتند چون محمد شاه قاجار ازاخبارامرحضرت اعلی که‌زلزلة الساعة بود واقف گردید مرعوب شد لاجرم باین فکرافتاد

---

(۱) این خانه درمحل پهلوی‌نزدیك مسجد جامع کبیر (اتشکده قدیم) واقع است باطرزمعماری قدیم ساخته شده واکنون ازبناهای مجلّل درآن محل بچشم میخورد

که در بین تمام فضلا وعلما ودانشمندان ایران کسیکه احاطهٔ علمیّه وقدرت بیان وکلامش افزون ازدیگران باشد انتخاب وبشیراز اعزام دارد لذا جناب آقاسید یحیی راانتخاب واسب وخرجی داد وبشیراز فرستاد آن وجود نازنین وسید ابرار پس از ورود بشیراز باسید جواد کربلائی وشیخ علی عظیم که باهم سابقهٔ آشنائی درخراسان داشتند ملاقات وبوسیله آنان بحضور حضرت اعلی مشرف شد شرح تشرفش مفصّل است دراینجاباختصار ذکر میشود خودشان چنین بیان فرموده اند ــ

درتشرف اول حضرت اعلی راجوانی نورانی ومتقّی ولکن عاری ازمصطلحات علمی وخویش رااعلم دانست . . . .

درتشرف دوّم حضرت اعلی راباخود دریك ردیف تصوّر نمود ودرتشرف سوّم پس از نزول تفسیر سورهٔ کوثر پی بدریای علم الهی برد خویش راجاهل وحضرت اعلی را کامل وجامع وصاحب علم لدّنی الهی تشخیص وبشرف ایمان واخلاص نائل وتوسط لطفعلی خان پیشخدمت جریان

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

جزء اماکن متبرکه ودرتصرف امراست عروسی حضرت وحید درآن خانه انجام شده وباگذشت زمان ازآسیب مصون مانده است . . .

راضمن نامه بمحمد شاه وحاجی میرزاآقاسی نوشت وایمان خود را بحضرت اعلی اعلام وسپس نامه هائی بعلمای یزد ونی ریز ازآنجمله به حاجی شیخ عبد العلی نی ریزی پدر عیال خود نوشت وشمّه ای ازاشراقات ظاهره وآیات باهرهٔ بدیعه برایشان نگاشت وچون ازطرف حضرت اعلی مامور بسیر وسفر وابلاغ امرشد آرام وقرار ازکفش رفت نخست از شیراز به بروجرد رفته امر رابه والد ماجدش ابلاغ و اقامهٔ بیّنه وبرهان نمود وجوه امتیازات رانقل وموارد ی راکه سبب انقلاب و انتباهش شد بشرح ذیل بیان داشت

١ــ حضرت امّی است وتحصیلات علمی نکرده است

٢ــ هنگام بیان مسائل معضله ومباحث ومطالب علمیّه مقاصد ومطالب رابغایت مختصر ومفید بیان میفرماید

٣ــ کلمات وعبارات وبیاناتش شبیه بکلمات علما نیست . مضامین ومصطلحات ازحیث معارف وغیرها بدع ومخصوص بخود اوست واین اعظم دلیل برعلم لدّنی آنحضرت است که مسلم میدارد تحصیلی واکتسابی نیست وگرنه میبایست بعبارات ومصطلحات واسلوب وروش قوم باشد .

٤ــ هنگام جواب به پرسش های سائلین هرمقدار کاغذ دردست داشته باشند ولوانکه فی المثل بقدری کوچك باشد که بیش از یك سطر نتوان درآن نوشت

جواب کافی شافی مقنع رابرهمان ورقه مرقوم میفرمایند وبقدری متین وجامع است که سائل قانع وساکت میگردد ولکن علما مجبورند که شرح آنمطلب رادرمباحث مفصّله بیان نمایند -

٥ــ باهمه حسن وزیبائی خط که مخصوص آنحضرت است درنهایت سرعت تحریرمیفرمایند وحال انکه ازشرائط حسن خط داسلوب آن آرام نوشتن ونگاه داشتن قلم است .

٦ــ ازهمه مهمتر حسن خلق انحضرت است که درتمام شئونش آشکار وممتاز ازدیگران است بدرجه ای که قیام وقعود ش ابداعیست وبسایر ناس شباهت ندارد

٧ــ اکل وشرب انحضرت مشابه بااکل وشرب سایرناس نیست وبدقّت تمام ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزی حضرتش بمقدار دولقمه غذای یکمرد اکول نیست .

سه لقمه نان ناهار اوست وهفت لقمه غذای شب غالبا چای میل میفرمایند وانرانیز باجلیسان مساوی میآشامند اگرچه آن شخص ازطبقه پست باشد

٨ــ عبادت انحضرت درقوه طاقت احدی نیست ومشابه است باآنچه درکتب سیر ازحضرت امیرالمؤمنین وحضرت سیّد الساجدین نقل وحکایت شده انتهی ــ

آقا اسید جعفر عین عبارات ووجوه امتیازاتی راکه ازفرزند

خود استماع مینماید به حاجی معین السلطنه مینگارد
ومزایای هشت گانه رامتذکر میگردد باری جناب سید
یحیی پس ازملاقات والد ماجد خود وابلاغ امر باو
ابتدا دربروجرد باشاعه وابلاغ امربحکمت وبیان می پردازد
سپس بلرستان سفرمیکنند وبموعظه وبیان ازطریق حکمت
ذکر معارف امرمیفرمایند ومردم راازامرجدید آگاه
مینمایند بعد باصفهان تشریف میبرند وبااخوان خود
آقا سیدّ سینا مدّرس مدرسه کاسه گران وآقاسید عیسی
که بتجارت مشغول بود ملاقات وامر راابلاغ و سپس
باردستان تشریف میبرند ودرآنجاباخواهرشان ملاقات
ومشارالیها راازامرآگاه وبعد بقصد ملاقات باعائله وبمنظور
ابلاغ امرباخوان خود آقاسید علی واعظوآقا سید حسن
به یزد تشریف میبرند اوّل به برادر هاوفامیل خود
وسپس به مستّعدین بحکمت وبیان امر راابلاغ سپس
مجدد برای ابلاغ امربه برادرطهرانیش آقاسید اسحق
وبرخی ازعلما ودانشمندان وامرا عازم طهران شدند
وباینکارموّ فق گردیدند وبعد بخراسان مسافرت فرمودند
وبمستعدین امر راابلاغ نمودند وسپس بقزوین تشریف
بردند ودرمنزل خواهرشان که زوجهٔ حاجی محمدرحیم
امینی بود قریب شش ماه توقف کردند واخبار موحش

وگرفتاری حضرت اعلی رااستماع میفرمودند وبعد ازانجا چند باربرای اشاعهٔامر بشیراز ویزد وطهران تشریف می برند بعد بقزوین مراجعت فرمودند واین مسافرتها تکرارمیشد ملاجعفر قزوینی چنین مینویسد جناب آقاسّید یحیی پنج بار بقزوین تشریف آوردند بالای منبررفتند . دفعهٔ اول قبل ازسنهٔ شصت واظهارامرحضرت اعلی بوده — شیخین (آقای شیخ احمداحسائی وآقاسید کاظم را) تکذیب وتصدیق قول حکما وعرفا نمود . مرتبهٔ دّوم گفتار شیخین وحکماراهردوتصدیق نمود . مرتبه سوم استدلال براثبات حقانیّت شیخ نمودوبربطلان محی الدین اعرابی وملّا محسن سخنانی چندبمیان آورد .درمرتبه چهارم درخانهٔ حاج محمّد رحیم استدلال برظهور حضرت اعلی نمود وعلامات طلوع راشرح داد و شبهات مویبین رامرتفع ساخت ودرمرتبه بعد سفرپنجم نیزدراثبات مّدعای حضرت اعلی وتبلیغ امر باقسام مختلف سخنرانی فرمودند ودربسیاری مواقع بهسئوالات توجّه میفرمودند وپاسخ میدادند درخانهٔ تبریزی چند نفرازمستمدین وخواص حضور داشتند ملاّ عبدالحسین چند سئوالرا طرح کرد درجواب فرمودند .

بعد ازاستماع این ندا بشیرازرفتم درکنارحق نشستم

ودلیل وبرهان وبیناّت خواستم بیان فرمودند وشرح سورهٔ کوثر راکه کوچکترین سورقرآن است طلب کرد مفرمودند تقریرااوتحریراً عرض شد تحریراً پس قلم وکاغذ بدست گرفتند وجواهر ثمینه ودراری منیره رابرصفحات ریختند نوعی قلم بسرعت درحرکت ومرقوم ومسطور میفرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمیشد . بدون تفکر وتدّبر وسکون قلم زیاده ازدوهزار بیت مرقوم وبمن مرحمت فرمودند ملاحظه نمودم دیدم ازقوهٔ بشر خارج است که این کلمات رابدون تفکّر وسکون قلم تحریر نماید لهذا یقین بربعثت حضرتش وبطلان غیر اورانمودم بعدبمن فرمودند ازناصران ویاری کنندگان مائید عرض شد صاحب شمشیرنیستم شمشیربمن مرحمت فرمودند باری درسفرپنجم بعداز ملاقات دوستان وفامیل وابلاغ امرزمانی بود که طلعت اعلی درقلعهٔ ماکومحبوس بودند لهذا ازقزوین پای پیاده عازماکو شدند ومراجعت فرمودند وازلقای محبوب کام دل حاصل فرمودند وهنگام برف وباران وشدت سرمای زمستان بطهران عزیمت وبحضور جمال اقدس ابهی وفوریافتند وباجمعی ازخواص اصحاب ازجمله جناب طاهره وغیره مجالس وموانس گشتند ودرآن ایام برملابدون پروا ابلاغ کلمة الله میفرمودند وازمحضر جمال اقدس ابهی

کرارا کسب فیض مینمودند (۱) حضرت عبد البهاء روح ما سواه فداه شمه ای ازشرح آن ایّام راچنین بیان میفرمایند قوله عزّ سلطانه طفل بودم درکنار طاهره نشسته بودم سیّاح بابوق من تشاء باپاهای گل آلود ازچهریق وارد شد جناب وحید بی اختیارخود رابقدوم سیّاح انداخت محاسن خود رابپاهای گل آلود سیّاح میمالید وزار زار گریه میکرد که ازکوی محبوب آمده جناب طاهره فرمود :

یایحیی فأت بحمل ان کنت زاعلم رشید انتهی

باری جناب وحید میل داشتند وتصمیم گرفته بودند باصحاب قلعهٔ شیخ طبرسی درمازندران طحق ودر راه محبوب خود جانبازی وایفای بعهد فرمایند حوادث مازندران خاتمه یافته بود وحضرت بهاء الله پس ازگرفتاری درآمل و تحمل مصائب کثیره خطیره بطهران مراجعت فرموده بودند لذا ناچار ازعزیمت بمازندران مأیوس گردید ونقشهٔ جدیدی

---

(۱) این حکایت راحضرت عبد البهاء روح ماسواه فداه درسال ۱۳۳۹ هجری قمری پنج ماه قبل ازصعود مبارکشان درحیفا دربیت مبارك باحضور جمعی ازمسافرین ومجاورین که این عبد نالایق محمد شفیع روحانی شرف حضور داشت بیان فرمودند ودرخاطرات ۳۹ روزه تشرف مندرج است و دریکی ازالواح باکمی تغییر عبارت نیز نقل فرموده‌اند . . .

برای خود درنظرگرفت . دراواخرسال ۱۲۵۶ هجری بعزم قیام بجانبازی واشاعه امر در وطن وجهاد در سبیل امر مالك ذوالمنن که بامرمحبوب خود بآن موظف بودند طهران راترك فرمودند چندی مجدد بقزوین ، قم ، کاشان ، اصفهان ، اردستان ، اردکان ، مسافرت فرمودند و در هرجاکه تشریف بردند بالای منبر رفتند و بر ملا امر را ابلاغ و حجج و براهین اظهارفرمودند تاآنکه دراول سال ۱۲۶۶ به یزد وارد ضمن ملاقات با عائله ومنسوبان ونفوسیکه ازقبل بشرف ایمان نائل شده بودند در مصلّی بالای منبر رفتند و خطابه ای غرا ادا فرمودند و ابواب عرفان را بر وجوه حضار گشودند وعلاوه برمؤمنین قبل جمعی کثیر ازعلماء ومحترمین وغیرهم گرویدند و عهد وثیق بستند وپیمان جدید امضاء نمودند ودرصف اصحاب داخل و تعهد نصرت نمودند اسامی چند نفر از آنان از اینقراراست : جناب ملامحمدرضا (رضی الروح) واخوانش ، آقاغلامحسین ، ملاعلی اکبر ، ملاآقابابائی پسران حاج محمد مجتهد که متنفذ و ملجاء الانام منشاد بودند بخصوص جناب ملامحمدرضاکه اعلم وافضل بود وبعد سایرفامیل واعضاء خانواده بآنها تأسی نمودند وحاج محمد نیزازاین امر مطلع وبعد ابنام بابی د چارحملات وتعرضات

اعد اگردید ــ دیگر حاجی ملامحمد عطاری باخاندانش بودند ونیز محمد رضا طبیب وشیخ علی گمنام ــ وشاطر رضااردکانی ــ ملا حسن اردکانی ــ ملاحسن مصلائی حاج ملاحسین بیدگی مهریزی ــ حاج سیدعلی مهریزی سیّد حسین منشادی ــ سید محمد باقر مهریزی ــ که ازسادات وعلمای مقدسین بنام بوده واعالی درباره اش کشف وکرامات نقل نموده اند وبوی اعتقاد بخصوص داشته اند ــ برادرش حاج سید حسین روضه خوان وپسرش سید حسین قالی باف ومیرزا جعفر وجهی ازطلاب علوم دینیّه وملّا علی نقی روضه خوان ومیرزا محمد معروف بملك ومحمد زمان ناصر شیرازی ــ وعلی اکبرحکاك وحاجی عبد الرحیم سماعی وآقامحمد صادق صوف باف ومیرزاحسن آقافاضل وسید جعفر وحاجی عبد الغفور وبرادرش محمد علی ونیز حاجی بابا صاحب وبی بی فاطمه مهدعلیاوغیرهم بیعت کردند وبنار محبت الله مشتعل وشعلهٔ ایمان وایقان افروختند وچشم ازماسوی دوختند وازآتش حقد وحسد دشمنان سوختند ونفوس دیگر نیز اظهارمحبت ومساعدت باحضرت وحید نمودند دراین موقع نهضت بابیّه دریزد واطرافش شروع وفتنه برخاست ومنتهی بواقعه عظمی و فاجعه اسف انگیز یزد گشت که ازبحث ما خارج است

وباید بتاریخ یزد مراجعه شود (۱) وازانجا عازم نی‌ریز شدند ودربین راه چه دربوانات وسایر نقاط کمی توقف فرمودند وامر را به مستعدین گوشزد نمودند دربوانات عده ای بشرف ایمان فائز شدند وآنحضرت را درتمام اسفار

---

(۱) خلاصه آنکه در یزد نواب بمخالفت برخواست و حکومت جوانرا با خود همراه کرد جنگ آغاز و نفوسی بسیار شهید شدند خانهٔ حضرت وحید با خاك یکسان و اموال بغارت رفت . حضرت وحید عیال با دوفرزند ش سید محسن ودخترش طوبی رابخانه پدرعیال بسپرد و بادوپسر دیگر سید احمد وسید محمد بقصد نی‌ریز ازیزد خارج شدند برادرحضرت وحید درراه بزیارت حضرت وحید نائل و دونفر ازاحبای مخلص وفادار یزد غلامرضای کوچك و غلامرضا بزرگ ملتزم رکاب بودند .

عادت این بود بهرشهری که وارد میشدند منبر تشریف
میبردند وامر راابلاغ میفرمودند اگراستعداد ی دراهالی
مشاهده مینمودند باقامت خود ادامه میدادند حداقل
یکی دوشبانه روز میماندند ونفوسی بشرف ایمان فائزمیشدند
وگرنه اطعمه واشربهٔ آنجا راميل نميفرمودند وازآنجا میگذشتند
وفورا خارج میشدند ازآنجمله شهرستان فسا بود که
درانجا استعداد نیافتند لهذا توّقف نفرمودند نزدیك
اصطهبانات که رسیدند چون ان شهرستان زادگاه والد
ماجدشان آقاسید جعفر بود واقارب ودوستانی ازدانشمندان
واهل علم داشتند قاصدی مخصوص فرستادند ومرتوم
فرمودند قصد نی ریز دارند ودرپیرمراد (۱) که یك
کیلومتری انجاست قدری توقف میفرمایند ودرانتظارملاقات

---

(۱) پیر مراد درجنوب غربی اصطهبانات واقع ویکی
ازبقاع متبرکه قدیمی انجاست که اخیرابواسطه شهرسازی
واحداث یك خیابان مستقیم ازوسط شهربانجاوساختمانهای
زیبای جدید طرفین خیابان بشهر متّصل وآن بنا نیز تعمیر
شده وکما کان زیارتگاه شیعیان است وشاید درآتیه باشکوه
ترین ابنیه انجا شناخته شود .
ونزهتگاه عمومی گردد وباید چنین شود زیرا ندای امربوسیله

اقارب ودوستان هستند باری بسیاری ازخویشاوندان در محل میعاد تشرف حاصل نمودند وبشارت ظهوراستماع نمودند ونخبه ای ازروشن فکران وصاحبان قلوب صافیه — سمعنا واطعنا گفتند وبیست نفر باآن حضرت بیعت نمودند وعهد وپیمان بستند وعلاقه خود را ازآب وگل ووطن ومقام قطع وجان برکف ملتزم رکاب گشتند وازآنجا عازم نی ریز شدند وازمجاهدین قلعه بودند واکثرازدم شمشیرگذشتند که اسامی بعضی ازآنان بموقع وبمناسبت ذکر خواهد شد باری چون جناب وحید ازآنجا عازم نی ریز شدند قبلا بوسیلهٔ قاصد مخصوص پدرعیال خود حاج شیخ عبد العلی رامستحضر داشتند .

وحید عصر وفرید زمان آقاسید یحیی ازآنمکان بسمع گروهی از اهالی رسید که ۲۳ نفرازآنهابیعت نمودند وبیست نفر ازآنها دررکاب جناب وحید برای جان بازی عازم نی ریزشدند ودرجنگ قلعه شرکت جستند واکثرآنهاباسم ورسم بدرجه شهادت رسیدند . . . . .

عکس پیرمراد زیارتگاه مسلمین در نزدیکی اصطهبانات که جنـــاب وحید در آنجا او را ابلاغ فرمودند .

فصل سوم

استقبال بی نظیر جمعی از نخبهٔ اهالی نی ریز از محلّه چنار سوخته سابق (محلّه پهلوی) فعلی از جناب آقا سید یحیی تا ۳۳ کیلومتری نی ریز

چون اخبار تشریف فرمائی جناب آقا سید یحیی وحید به نی ریز رسید گروهی از طبقه دانشمندان علاقه مندان و ارادتمندان بحضرتش و اهل علم و بسیاری دیگر از مردم شبانه بواسطه خوف از حکومت و بعضی در روز بعد بآنها پیوستند (وتا رونیز) که قریه ایست بین اصطهبانات ونی ریز حضرتشان را استقبال نمودند که اسامی بعضی از مشاهیر آنان از اینقرار بود . . .

حاج شیخ عبد العلی پدر عیالشان ـ ملّا عبد الحسین پیر مرد ۸۰ ساله از دانشمندان وعلمای بنام ونیز ملا باقر پیش نماز مسجد جمعه ومیرزا حسین قطب کدخدای محل میرزا ابوالقاسم از خویشان حکومت وحاج محمد تقی از تجّار معروف که بعدا به ایوب ملقب گردید (بیش از سیصد نفر از مستقبلین بودند) (۱) وآنحضرت باعزّت واحترام شایان

---

(۱) از محلّهٔ بازار ـ میرزا نورا ومیرزا علی رضا که با جناب حاج محمد تقی الملقب بایوب قرابت داشتند از مستقبلین بودند

وفراوان درروز ١٥ رجب سال ١٢٦٦ هجری قمری به
حت
نی ریز نزول اجلال فرمودند(١)وپس ازورود بدون استرا
وملاقات بااهل بیت ودوستان ورفع خستگی درمسجد جمعه
که نزدیك منزلشان بود وقدیمی ترین مسجدی است که از
آتشکده باتجدید عمارت بمسجد تبدیل یافته بالای منبر
تشریف بردند . . . . .

---

(١) چون خبرتشریف فرمائی حضرت وحید درشهرانتشار یافت وبه سمع خان حکومت رسیده بود رعب وترس اورا اخذ کرده بود وازنزدیك شدن مردم بآنحضرت میترسید .

فصل چهارم

اولین روز اعلان امر در نی ریز در مسجد جمعه با حضور جمعی کثیر بوسیله جناب آقا سید یحیی وحید

جناب آقا سید یحیی وحید درمیان گروهی ازمستقبلین روز ۱۵ رجب سال ۱۲۶۶ به نی ریز وارد ودرمسجد جمعه کبیر درمحله چنارسوخته که اکنون به محله پهلوی نامگذاری شده است قبل ازاستراحت دیدار اهل بیت (بااینکه منزلشان نزدیك مسجد بود) اول درآن مسجد وارد وفورا بالای منبر تشریف بردند پس ازاداء خطبه ای غرّا ومفصل فرمودند حامل نباء عظیم وبشارتی بزرگ وابلاغ سودمندی برای شماها هستم ولکن امروزجمعیت کم است ومن تازه وارد وخسته ام لذا به روزبعد موکول میکنم تاهمه باخبر وعموم مسرورگردند . فردا نیزبعد ازاداء خطبه ای غرّا ومفصل ومشروح حضار ومستمعین رابه بشارت عظیم خود مستبشر داشتند وفرمودند باب علم الهی مفتوح شده وچون جمعیت کم است مشروح آنرا فردا بیان خواهم کرد روز سوم جمعیت ازحیاط مسجد وپشت بام ها ودیوارها همه جا موج میزد وگوشها منتظر ومتوصد شنیدن نباء عظیم وبشارت بزرگ بود . لهذا پس از اداء خطبه‌ای

مفصل وغرّا بالحنی بسیار جذّاب که ازصفات خاص حضرتش بود . طلوع نیر اعظم رادرشیراز وافتخارتشرفبحضورشان رااظهاروایمان وایقان خود رابآن منجی عالم ومحیی رمم اعتراف وبعث وحشر ونشر جدید راکمانزّل فی الفرقان واحادیث ائمة الاطهاراعلام وظهورانقلابی عظیم رادر ارواح ونفوس بنحو اتم بیان وحضار رابه بیعت دعوت میفرمودند بیانات غرّا دلنشین جناب وحید چنان تأثیری بقلوب بخشید که جمعی کثیرهلهله کنان سمعنا واطعنا گفتند وگروهی به بعد موکول نمودند وعده ای درشك وتردید ماندند ومعدودی بعداوت برخواستند این خبر بحکومت وقت حاج زین العابدین خان رسید ودرصدد جلوگیری برآمد زیرا موعوب بود (١) لهذا اشخصی رانزد اصحاب فرستاد وپیغام داد که هرکس اطاعت ازآقاسید یحی نماید حکومت اورااعدام واموالش رامصادره مینماید شخص مأمور این پیام راباحضور جناب وحید باصحاب ابلاغ نمودولی کسی اعتنائی نکردبلکه ارادت وصمیمیتشان زیادترشد

---

(١) ترس حکومت ازاین جهت بود که بواسطه کشتن برادروبرادرزاده هاجمعی بااوبمخالفت برخواسته بودند وموقعیتش به خطر افتاده بودعلی الخصوص که ازبین مؤمنین معدودی ازآن اشخاص بچشم میخورد چنانچه آخرفصل ١ بآن اشاره

— چون حکومت به بی اعتنائی بسیاری ازاهالی مواجه شد لا جرم بوسیله یکی ازگماشتگان خود برای جناب وحید پیغام فرستاد که خواهش میکنم ازنی ریزخارج شوید چون جواب منفی دریافت کرد ازترس بعنوان رفتن بمقر تابستانی نی ریز راترك ومقّر حکومت خود را (قطربیه) که شش فرسخی شمال نی ریز وییلاق وملکی شخصیش بود قرارداد . زیراازشجاعت اصحاب بخصوص اهالی محّله چنارسوخته (۱) باخبر وبیمناك بود ونیز امر کرد سید

بقیه ازصفحه قبل

شد چون اوقوائی رابرای جنگ آماده میساخت چند نفر ازمومنین طرفداران اولاد باقرخان شبانه بخانه حکومت ومَحبَس حمله نموده اولاد باقرخان رانجات دادند

(۱) نی ریزبچهارمحله بزرگ تقسیم شده که فواصل بین هریك ازمحلات باغهای مشّجری است که محلات رااز هم جداساخته وهریك ازمحلات بکوچه های فرعی تقسیم شده است محّلات عبارت است ۱ــ محله آباد زردشت ۲ــ محله چنارسوخته یاچنارشاهی که فعلا محله پهلوی نام گزاری شده سوم محله بازارکه همیشه حکومت نشین بوده چهارم محله سادات یاکوچه بالا (مسجد جمعه که برای

ابوطالب که ازمحله بازاربجناب وحید دست ارادت داده بود خانه اش راتخلیه نماید وبتصرف تفنگچیان حکومتی دهد تاآن خانه دژی باشد برای تیر اندازی بمسجد جمعه (سنگر ومحل تجمع اصحاب) چون حکومت قوائی تجهیز میکرد وآماده جنگ بود لهذا جناب وحید هرروز بمسجد تشریف میبردند وتعالیم مبارکه را شرح میدادند وآنها رابدستورات آشنا میساختند وبرای تحمّل هرمصائبی مستعد میفرمودند وهرروز عده ای ازهرطبقه . دانشمندان وبزرگان تجار وکسبه ـ زارعین وبخس (١) کارسالمندان وجوانان . مردان وزنان حتی ازنزدیکان وعمال حکومت ومخالفین بااومؤمن وبرتعداد جمعیت اصحاب افزوده میگشت بخصوص که ازبرادرزاده های او که پدرشان راتقبل رسانیده بود وبابیان انها رادرمحبس نجات داده بودند داخل این جمع بودند وآقامیرزامحمد جعفریکی از انهابود که مورد توجه جناب وحید قرارگرفت . . . .

چون قوای حکومت متشکل وآماده ومهیای جنگ بودند

بقیه ازصفحه قبل

اولین بار ندای امرازآنجا مرتفع گردید) واکنون جمعیت زیادبهائی وتأسیسات تشکیلات ازآن ندابوجود آمده

٢ـ بخس کاراصطلاح محلی است بکسانی بخس کارگویند که درختان کوهستانی جنگلی بدون آب راپیوندبادام پسته هلو انگورنموده ازآنها محصول برمیدارند

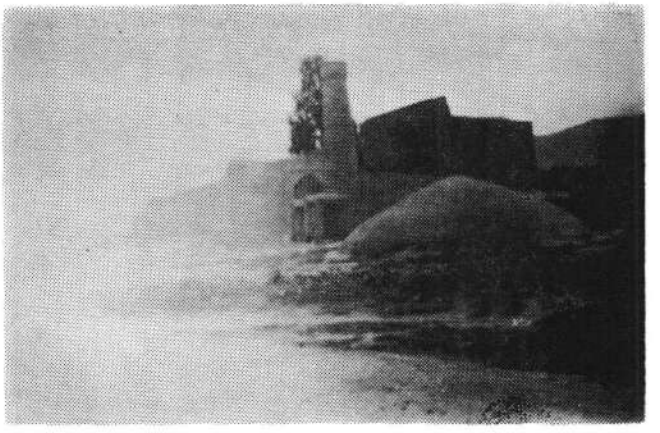

نمای خارجی مسجد جمعه نی ریز (جامع) که در اینجا جناب وحید بالای منبر امر را بالای منبر به عموم اعلام فرمودند .

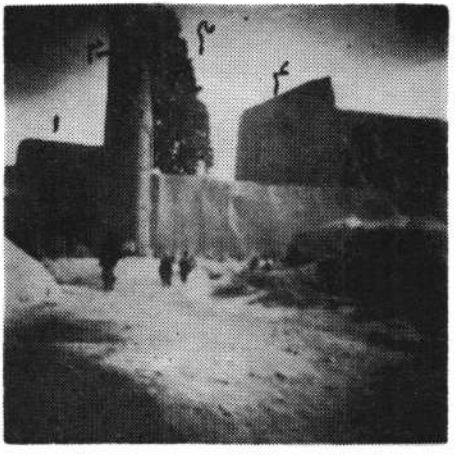

نمای دیگری از مسجد جامع نی ریز

جناب وحید قلعه خواجه (۱) رابرای دفـــــــاع اصحاب انتخاب وبیست نفر ازمؤمنین اهالی اصطهبانات رامأمور فرمودند تابقلعه مزبور رفته سنگر بندی نماینـــد شیخ هادی پسرشیخ محسن رارئیس این بیست نفر قرار داد ند وبسایرین امر فرمودند مراقب برج وباروهای محـــل ومسجد باشند

---

(۱) قلعه خواجه درجنوب شرقی نی ریز نزدیك محلـه چنارسوخته سابق که اکنون بمحله پهلوی نام گزاری شده وتا آنمحل یك کیلومتر فاصله دارد قرارگرفته اســـت اعیانی آن اکنون رعیت نشین است ولکن زمین قلعه واراضی اطراف آن خریداری شده وبتصرف امراســـت

فصل پنجم

آغاز جنگ و اولین حمله قوای زین العابدین خان به اصحاب در ۱۸ رجب سال ۱۲۶۶

(۱)
در این روز حمله باصحاب شروع ومسجد رامحاصره نمودند ازاصحاب اول کسیکه هدف گلوله قرارگرفت ملّا عبد الحسین پیر مرد هشتاد ساله ازعلمای بنام بود که تیر به پایش اصابت کرد وازمهاجمین نیزگروهی کشته وزخمی شدند. تیرخوردن ملا عبد الحسین حضرت وحید راسخت تحت تأثیر قرارداد وآن مظلومرا تسلّی فرمودند واین امر موجب گردید که خود سواربراسب شده بانخبه ای ازخواص واشخاص شجاع که حاضر برای جانبازی بودند بسوی قلعه رهسپار شدند ومابقی درشهرماندند واین قضیه امتحانی بود برای اصحاب تاآنکه مؤمنین مخلصین جانباز مشخص و معلوم گردند لهذا عده ای ازآن جماعت کثیرکنارفتند نخبه هائی باقی ماندند وازآن مؤمنین مخلصین هفتاد ودو نفر اولین بار دررکاب حضرت وحید بقلعه رفتند

---

(۱) اولین جنگ ازمنزل سید ابوطلب ازمؤمنین وفادار که دژی محکم بود وبامرحاکم‌برای تمرکزقوای اوجبراتخلیه وسربازا تحت فرماندهی محمدعلی خان گماشته شده بودند آغاز واز آنجا مسجد جمعه مرکزتجمع اصحاب راهدف قرارداد وتیر اندازی آغاز گردید.

وعده ای دیگر تدریجا باصحاب ملحق شدند وهرروز ... جمعیت قلعه روبافزایش بود تاجمعیت ساکنین قلعه به قریب ٦٠٠ نفربالغ گردید وزمحلّه بازارنیزجناب آقا سید جعفر یزدی که عالم وفاضل ونافذ الکلام وهمیشه باحکومت انیس وجلیس وصاحب املاك زیاد بود باعده ای دیگر ازخوانین وسادات ومتنفذین مؤمن وباصحاب قلعه ملحق شدند و، ایمان وایقان خود راابراز وعهد وپیمان بستند(١)واین قضیه موجب خورسندی خاطرحضرت وحید وتقویت مبارزان دلیر گردید وآقا سید جعفر برحسب دستورآقا سید یحیی وحید درمسجد جمعه (محل تجمع سایر احباب) بموعظه پرداخت وباعث تقویت بنیه اصحاب شد وپس ازانجام این مأموریت بقلعه مراجعت ودرانجا پس ازخاتمه کارقلعه اسیرگشت که بموقع خود مشروح ذکر خواهد شد دراینموقع قوای حکومت ازهر جهت تقویت میشد وتوانست ازسوار وسربازوتفنگچیان اطراف سپاهی بیش ازیکهزارنفرتجهیزنماید وعلی اصغرخان برادر بزرگ خان حکومت به فرماندهی قوای جرار منصوب گردید

---

(١)ایمان گروهی ازدانشمندان معروف واعیان ازمحلّه بازار وقیام انهابفداکاری وجانبازی باعث تقویت بنیه اصحاب وخورسندی حضرت وحید گردید

وقلعه محاصره شد وجنگ مجدد اغاز وحمله ثانی شروع گردید دراینموقع باشاره حضرت وحید چند نفر ازاصحاب مأمور دفع حمله دشمن شدند وتلفاتی زیاد باردو وارد و بشکستشان تمام شد دراین واقعه سه نفر ازاصحاب یکی تاج الدین که بشجاعت وپردلی مشهور وبتجارت کلاه پشمی مشغول بود دیگری زینل پسراسکندر که شغلش زراعت بود سومی میرزا ابوالقاسم ازاعیان واشراف محل بشهادت رسیدند . وچون باردوی حکومت تلفات زیاد وارد شد بنحویکه منهزم وتار ومار گردیدند وسردارخود راازدست دادند لذا خان حاکم مرعوب شد وبه والی فارس شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله جریان راگزارش داد حکومت فارس افکارش ازجریان واقعه پریشان شد وبی اندازه برآشفت وفرمانی سخت بعنوان حاجی زین العابدین خان صادر نمود . که پناهندگان قلعه رامتفرق واین غائله رارفع واین امر راریشه کن کن

جناب نبیل جریان این واقعه راچنین مرقوم فرموده مضمون (۱)
حاج زین العابدین خان یکی ازگماشتگان شاهزاده رانزد جناب وحید فرستاد وپیغام داد که خواهش میکنم ازنی ریزتشریف ببرید شاید این آتش خاموش شود جناب وحید به آن شخص فرمودند بحاکمبگوهمراهان من دوپسر ودونفر دیگرهستند اگر

---

(۱) نقل ازتاریخ نبیل ازصفحه ٥١٦

توقف من در این شهرسبب این هیجان‌وآشوب است من حاضرم که ازاین شهربروم

دیگر چراآبرا بروی مابسته اید ومارامحاصره کرده اید ومورد هجوم وحمله خود ساخته اید . آیا ازفرزند رسول اینطور پذیرائی میکنند بحاکم بگو اگر آبرا ونانرا بروی مابندند ونگذارند بماچیزی برسد من هفت نفرازهمین نفوسیکه در نظر اواهمّیتی ندارند میفرستم تا تمام لشکریان اورامتفرق کنند وقوای اوراشکست دهند . زین العابدین خان به پیغام جناب وحیدّ اهمیتی نداد بنابراین ایشان بچند نفر ازمؤمنین امر کردند ازقلعه خارج شوند وبلشکرشمن هجوم کنند چند نفر جوان باجرای امرجناب وحید پرداختند وباآنکه ازفنون حربّیه اطلاع نداشتند بقّوت ایمان وشجاعت خویش لشکر حاکمرا شکست دادند علی اصغر خان سردار برادر حاجی زین العابدین خان کشته شد ودوپسراوگرفتار شدند زین العابدین خان باکمال ذلت وخواری بهمراهی عده ای ازسربازان شکست خورده اش بقطرویه رفت وجریان واقعه رابشاهزاده فیروز میرزااطلاع داد وازاوکمك طلبید ومخصوصا سفارش کرد که توپهای سنگین وعدهٔ زیادی سواره وپیاده بفرستد جناب وحید چون دیدند که دشمنان همت گماشته اند که اصحاب

قلعه راازبین ببرند دستورداد ند تجهیزات لا زمه رابـرای دفاع ازقلعه مهیاکنند ودرمیان قلعه برای آب چاهـــی بکنند وچادرهائی راکه ازدشمنان گرفته اند نصب نماینـد ودرهمان روز برای هریك ازاصحاب ومؤمنین وظیفه وتکلیفی معین فرمودند .....

کربلائی میرزا محمد رادربان قلعه قرارداد ند . شیخ یوسف رابحفظ وحراست اموال گماشتند ــ کربلائی محمد پســـر شمس الدین رابمراقبت باغهائی که درجنب قلعه قرارداشت مامور کردند . میرزا احمد دائی علی سردار رابمحافظت برج آسیاب چنار که درمجاور قلعه بود گماشتند . میرزا محمد جعفر برادرزاده زین العابدین خان رامنشی و وقایع نگار قرارداد ند . میرزا فضل الله راخوانندهٔ نامـــه‌ها معین نمودند مشهدی تقی بقّال رازندانبان قرارداد ند . حاجی محمّد تقی رارئیس احصائیه وغلامرضا یزدی را رئیس قوا نامیـــدند اضافه برهفتاد ودونفراصحـــاب ومیهمان نفریکه ازاصطهبانات همراه شده بودند جناب ــ وحید عده ای ازساکنین محله بازارباجمعی ازخویشاوندان آنها برحسب درخواست سید جعفر یزدی که ازعلمـــای مشهـــور بود وتقاضـــای شیخ عبدالعلی که از منسوبیـــن

جناب وحید بود بساکنین قلعه افزود ند (۱)

زین العابدین خان مجددا از شاهزاده کمك طلبید وتاکید کرد که هرچه زودتر اقدام شود ومبلغ پنجهزارتومان برسم پیش کشی بانامه خود برای شاهزاده فیروز میرزافرستاد

---

(۱) چون حضرت وحید ازخدعه وتدلیس ومکر وفریب حاکم ودشمنان پرکین آگاه وبعواقب امر که منتهی بشهادت خود واصحاب نازنین باوفایش میشد واقف وپرانتباه بود کارهای خود را تنظیم وانصار ویاران رابا موعظه امربفد ارکاری ووفاداری وپایداری واستقامت وصیانت امرالله میفرمود وهرشخص مستعدی رامنصب ومقامی درخورلیاقت بشرح فوق مرحمت میفرمودند لذا سید جعفر یزدی را مورد لطف خاص قرارداد نـد و اورابرای موعظه درمسجد جمعه به نمایندگی ازطرف خود جهت تحبیب وتشویق احباب وانصار وابلاغ کلمة الله بگمارند زیرا نافذ الکلمه ومورد اعتماد واحترام جمیع اهالی ازاعیان واشراف وطبقات بود وهم مطلع باحکام حضرت اعلی ورو ح ماسواه فداه وهم بیانی جذاب داشت میرزا محمد جعفر راکه صاحب قلم وبرادرزاده زین العابدین خان بود بسمت وقایع نگاری انتخاب وبصهریت خود قبول

نامه وپولرا (١) بملا باقرکه محل اعتمادش بود سپرد وباو دستور داد که نامه ومبلغ رابدست خودش بشاهزاده بدهد اسب مخصوص خود راهم بملا باقر داد تاسوار شود . این ملا باقر شخصی خوش‌گفتار وفصیح ومورد اطمینان حاکم بود . ملا باقر ازراه غیرمعمولی روان شد بعد ازیکشبانه روزبمحلّی موسوم به هید شتگ رسید ودر آنجا قلعه ای بود که طایفه ای‌غز فیوج وغربتی ها در اطراف آن قلعه منزل کرده بودند وچادرزده بودند

بقیه ازصفحه قبل

وصبیه خود ورقه زکیه طوبی رابعقد وی درآوردند وبحکم کتاب واحکام بیان بمهریه یکواحد طلای خالص قباله بخط خود مرقوم فرمودند که عین قباله موجود است ودرموقع خود بمناسبت سواد قباله درج خواهد شد

(١) ملا باقرازمعتمدین خان حاکم وساکن کوچه بالا (محلی ازمحلات نی ریز) بوده اولاد واحفادی از او باقی است که نام وشهرت راشهیدی گرفته اند وباین شهرت معروفند این ملاباقر غیرازملا باقرامام جمعه نی ریز است که خود وفرزندانش مؤمن وشرح حالشان بتفصیل ذکر خواهد شد

ملا باقر دم یکی ازچادرها پیاده شدوباشخصی بصحبت مشغول بود ودراین موقع حاجی سید اسمعیل شیخ الاسلا بوانات که ازجناب وحید اجازه گرفته بود برای کارمهمی بقریهٔ خود برود وفورا به نی ریز برگردد بهمان نقطه رسید بعد از صرف غذا شیخ الاسلام دید اسبی مزین وآراسته دم یکی ازچادرهابسته است بعد از تحقیق فهمید که این اسب مال یکی ازگماشتگان زین العابدین خان است که ازنی ریزآمده بشیرازمیرود حاجی سید اسمعیل شیخ الاسلام که دارای شجاعت وقوّت قلب بود جلو آمد وبر اسب سوارشد شمشیرخود راکشید آنگاه بصاحب خیمه که باملا باقرحرف میزد گفت این شخص پست رذل راکه ازحضرت صاحب الزمان فرارکرده بگیردست های اورابببند وبمن بده . صاحب خیمه وهمراهانش که ازحاجی ملااسمعیل خیلی ترسیده بودند فورا ملاباقر را گرفتند و دستهایشرا باریسمان بستند وسرریسمانرابشیخ الاسلام دادند شیخ الاسلام سرریسمان اسیر خودراگرفت وبجانب نی ریز عزیمت نمود واسیرش بدنبال اسبش راه می پیمود تا بقریهٔ رستاق رسیدند (۱)

---

(۱) قریه رستاق یکی ازبلوکات نی ریزاست که مسافت آن تاشهر نی ریز هفت کیلومتراست ودرطرف مغرب شهر واقع است .

شیخ الاسلام اسیر رابحاجی اکبر کدخدا داد وباوتأکید کرد که فورا اورانزد جناب وحید ببر . چون ملا باقر بحضور حضرت وحید رسید ازمقصد اوسئوال کردند وپرسیدند برای چه کاری بشیرازمیرفتی . ملاباقر تفصیل وقایع راعرض کرد جناب وحید مایل بودند که اورارها کنند ولی چون ملا باقر آدم بدرفتاری بود اصحاب جناب وحید اورابه قتل رسانیدند . حاجی زین العابدین خان پشت سرهم ازشیرازکمك میخواست درمرتبه اخیر درخواست خودرابرای کمك باتأکید شدید پیغام داد باین هم اکتفانکرد چند نفر ازمعتمدین خود راباهدایانزد شاهزاده بشیرازفرستاد که هرچه زودتر برای اوکمك بفرستد ازطرف دیگر نامه ای چند بچند نفرازعلماوسادات معروف شیراز فرستاد در آن نامه جنابوحید نسبتها داد وخیلی مفصّل شرح داد که وحید دراین حدود سبب فتنه وآشوب گردیده ازشماخواهش میکنمروید وشاهزاده راوادارکنید تاکمك برای من بفرستد .

بالاخره شاهزاده عبدالله خان شجاع الملك رابا فوج همدانی وسیلاخوری وتوپ وسایرلوازم بکمك زین العابدین خان به نی ریز فرستادودستور داد تا ازنقاط مجاوره مانند اصطهبانات(۱) وایرج

(۱) اصطهبانات اکنون یکی ازشهرستانهای فارس است که قبلا محرفی شد

وپنج معادن و قطر و دبشنه ودهچاه ومیشگان ورستاق سربازبگیرند بعلاوه شاهزاده قبیلهٔ (ولیسبکّریـــــن) رافرمان دادکه بکمك زین العابدین خان بردنـد باری جمعیت بسیارولشگرجراری غفلتاً قلعه را که جنـــــاب وحید واصحابش در آن بودند محاصره کردند در اطراف قلعه دشمنان خندقها کندند وسنگرهابستند و پـــس از تهیه وسائل محصورین راگلوله باران نمودند . یکی ازپیروان جناب وحید که مامورمحافظت درقلعه بود وبراسب ســـوار بود اسبش هدف گلوله شد گلولهٔ دیگری برج روی درقلعه راخراب کرد یکی ازاحباصاحب منصب توپخانه را هـــدف گلوله ساخت و او رابقتل رسانید ودرنتیجه صدای تفنگها خاموش شد ودشمنان برگشتند درمیان خندق ها پنهان شدند درآن شب هیچیك ازاصحاب و نیز هیچیك ازاعدا ودشمنان ازپناهگاه خود بیرون نیامدند .

شب دوم جناب وحید غلامرضا یزدی راا حضارفرمودنـــد وباودستوردادندکه باچهارده نفرکه اغلب ازاشخاص پیـــر وکثیرالسن بودند دفاع نمایند وهیچکدام خیال نمیکردند که بتوانند ازعهده این محاربهٔ شدید برآیند .

یکی ازآنهاکفاشی بودکه نودسال داشت این پیر مـــرد دارای قوت وشجاعتی بودکه درجوانها نظیر آن دیـــده

نمیشد بقیه نسبت باو جوانتر بودند که بااستقامت شدیدی باعلاء امرمبارك اقدام کرده بودند ولی هیچکدام درفنون جنگ سابقه ای نداشتند ولکن بقّوت ایمان هرمشکلی درنظر آنان آسان بودسن وسال درنظرآنهامهم نبود . این عده مأمور بودند که بمجّرد خروج ازقلعه همه باهم فریاد الله اکبربلند کنند وبمیان لشکر دشمن رونهاده حمله نمایند حسب الامر این جمع تفنگ برداشته براسبها سوار شدند وخود رامسّلح ساختند ازقلعه بیرون آمدند وبقلب لشکر حمله کردند ــ بگلوله های توپ وتفنگ که مانند باران برآنها میبارید اعتنائی نداشتند جنگ هشت ساعت ادامه داشت ازشجاعت این پیر مردان دلباختهٔ امرالهی رؤسای لشکر دشمن حیران شدند ازنی ریز پشت سرهم برای مساعدت این عده قلیل که درمقابل دشمنان باکمال شجاعت درآن مدت طولانی پایداری نموده بودند کمك میرسید (۱) بالاخره جمعیت مدافعین ومجاهدین قلعه به بیش از هزار نفرمرد وزن بالغ گردید

---

(۱) این جنگ دلیرانه اصحاب که ازطرف احبای سکنه شهر تقویت میشد وجماعت زیادی ازنی ریز بکمك مجاهدین درمیدان رزم شتافتند ودرجنگ شرکت نمودند که عده ای ازآنان بشهادت رسیدند وعده زیادی سالم ویامجروح

هروقت که کارجنگ وجدال بالا میگرفت زنهای نی ریز ازجمیع جهات ازبالای پشت بامها باصدای بلند اصحاب رابشجاعت واقدام تشویق مینمودند وازمشاهده جانفشانی آنها ملهله میکردند صدای زنهاوصدای گلوله های توپ وفریاد الله اکبراصحاب دربین جنگ وجدال بهم آمیخته میشد وبرفریاد زنهاواستقامت مردها درمقابل هجوم اعدا میافزود بالاخره لشکر دشمن شکست خورد اصحاب مظفر ومنصور بقلعه مراجعت کردند وزخمی ها راباخود بقلعه بردند وقریب شصت نفر بقتل رسیدند که اسامی بعضی ازاینقراراست

اول غلامرضای یزدی (این غیراز غلامرضائی است که رئیس لشکر اصحاب بود) دوم برادرغلامرضای یزدی سوم علی پسر خیرالله چهارم خواجه حسین قنّاد پسر خواجه غنی پنجم اصغر پسر ملا مهدی ششم کربلائی عبدالکریم هفتم حسین پسر مشهدی محمّد هشتم زین العابدین پسر مشهدی باقر صبّاغ نهم جعفر مذّهب

بقیه ازصفحه قبل

بقلعه بازگشت نمودند وجمعیت قلعه افزایش کامل یافت باعث رعب وخوف حاکم وشجاع الملك فرمانده سپاه ولشکریان وقوت اصحاب قلعه وخوشنودی خاطر حضرت وحید گردید

دهم عبد الله پسر ملا موسی یازدهم محمد پسرمشهدی رجب آهنگر دوازدهم کربلائی حسن پسر کربلائی شمس الدین ملکی دوز(۱) سیزدهم کربلائی میرزا محمد زارع چهاردهم کربلائی باقرکفش دوز پانزدهم میرزا احمد پسرحسین کاشی ساز شانزدهم ملا حسن پسرملا عبد الله هفدهم مشهدی حاجی محمد هیجدهم ابوطالب پسر میراحمد نخود بریز نوزدهم اکبر پسر محمد عاشور بیستم تقی یزدی بیست ویکم ملاعلی پسر ملا جعفر بیست ودوم کربلائی میرزاحسین بیست وسوم حسین خان پسر شریف بیست وچهارم کربلائی قربان بیست پنجم خواجه کاظم پسرخواجه علی بیست و ششم آقا پسرحاجی علی بیست وهفتم میرزانوراپسر میرزانعیما

بقیه ازصفحه قبل

وازاین پس بطوری جمعیت قلعه روبفزونی نهاد که به هزارنفر بالغ گردید .

(۱) ملکی اصطلاح محلی است ومقصود گیوه است ملکی دوز (گیوه دوز است)

فصل ششم

خدعه وتدویر زین العابدین خان ویارانش بوسیلهٔ مهر کردن قرآن و دعوت آقا سید یحیی به اردوی دولتی از نظر احساس غلبه اصحاب قلعه ومخالفتشان با قرآن

زین العابدین خان ویارانش که در این مرتبه هم شکست خوردند یقین کردند که از راه جنگ وجدال ممکن نیست ـ اصحاب قلعه ویاران جناب وحید را از پا درآورند ناچار بفکر دیگر افتادند ومانند شاهزاده مهدی قلی میرزا که در واقعه قلعه شیخ طبرسی چون از غلبهٔ براصحاب عاجز شد بدامن خدعه وفریب چنگ زد زین العابدین خان ویارانش هم در نظر گرفتند بهمین وسیله متشبث شوند وبسلاح مردمان ضعیف وعاجز متوسل گردند تا بتوانند حریف خود را از راه خدعه ومکر مغلوب سازند . با انکه زین العابدین خان بجمیع ان نواحی حکومت داشت و ازشیراز هم برای او کمك ومساعدت میرسید با اینهمه از مغلوب ساختن جمعی از اصحاب که در نظر او مشتی اشخاص ضعیف وبی خبر از فنون جنگ وجدال وغیر قابل توجه بودند خود را عاجز وقاصر مشاهده کرد واطمینان یافته بود که در میان قلعه برخلاف انتظار وی مردان شجاع توانائی هستند

که نمیشود آنها را مغلوب کرد ونمیتوان باآنها درجنگ مقابله نمود . حتی باین معنی رجال وهمدستان زین العابدین خان هم اقرار واعتراف داشتند چاره جزاین ندیدند که آن رجال پاك طینت خوش قلب یعنی اصحاب قلعه رافریب بدهند باین معنی که بدروغ درخواست صلح وآشتی کنند وباین اسم غفلتاً برآنها بتازند . ازاین جهت چند روز دست ازهجوم وحمله کشیدند وجنگ وجدال را موقوف کردند ونامهٔ مفصّلی باصحاب قلعه نگاشتند خلاصه آن نامه ازاینقرار بود —

ماتاکنون نمیدانستیم که شما دارای ایمان هستید وبحقیقت دین وآئین شمارا نبرده بودیم خیال میکردیم که هریك ازشما مخالف دین مبین اسلام است وچنان میپنداشتیم که حرمت قواعد اسلام را مراعات نمیکنید ازاینجهت بمخالفت شما قیام کردیم ومیخواستیم دین وآئین شما را ازبین ببریم . دراین اواخر فهمیدیم که شما مقصود سیاسی ندارید وهیچکدام مایل نیستید که برخلاف قوانین دولت رفتارکنید وازطرفی هم فهمیدیم که دین وآئین شما باتعالیم واحکام اسلامی چندان مخالفتی ندارد فقط عقیده شما این است که میگوئید شخصی ظاهر شده که ازطرف خدا باو وحی وبیانات اوجمیعا راست ودرست است وبر

جمیع مسلمین واجب است که بحقانیت اواعتراف کنند وبنصرت او قیام نمایند ولی مانمیتوانیم بصدق این ادّعای شما اقرارکنیم مگراینکه چند نفرازشما ازقلعه خارج شوند وبلشکرگاه بیایند وبا ما ملاقات کنند تادرمدت چند روز آنچه رامیگوئید تحقیق کنیم وازروی یقین بصدق ادّعای شما اعتراف نمائیم. وماحاضریم ازروی تحقیق آئین شما رابپذیریم زیرا ما دشمن حق نیستیم وباحق وحقیقت مخالفتی ندارایم همه ما اقرارمیکنیم که رئیس محبوب شما ازبزرگترین دانشمندان وتواناترین علمای اسلام هستند ایشان در نظر ما هادی وراهنما میباشند برای اینکه بصدق گفتار ما اطمینان پیدا کنید این قرآن مجید راهمه ما مهرکردیم وبرای شما فرستادیم اگرشما درادّعای خود صادق باشید یانباشید قرآن مجید بین ما وشما حکم باشد واگر ما بخواهیم که شما رافریب بدهیم مستوجب غضب وخشم خدا و رسولش باشیم اگر شما دعوت مارابپذیرید تمام لشکر ما ازتفرقه وهلاکت نجات خواهد یافتسوگند یاد میکنیم که اگر بعد ازتحقیق صدق آدعای شما برای ما ثابت شد باکمال شجاعت وخلوص باشما همراهی خواهیم کرد آنوقت هرکه راشما دوست بدارید ماهم دوست خواهیم داشت وهرکه راشما دشمن بدارید ماهم دشمن

خواهیم داشت وآنچه راپیشوای شما بفرماید قسم یـــاد
میکنیم که اطاعت خواهیم کرد وبالعکس اگرنتوانستید صّحت
ادّعای خودراثابت کنیـــد مابهیچوجه بشما اذّیتـــــی
نخواهیم کرد شما سالم بقلعهٔ خود برمیگردید آنوقت جنگـرا
ازسرمیگیریم حال بیائید دست ازخونریزی بردارید
وابتدا بادلائل وبراهین صّحت ادعای خود رابرماثابـت
کنید.

مکتوب وقرآنرابرای اصحاب فرستادند جناب وحید قرآنراباکمال
احترام گرفتند وبوسیدند وفرمودند

ساعت موعود ومقرّر که برای ماتعیین شده بود رسیده است
مادعوت انها راقبول میکنیم تاآنها ازخدعه وفریب خود —
شرمساروبه پستی وحقارت خود راهی که درنظر گرفته انـد
آگاه شوند بعد باصحاب فرمودند من کاملا میدانم که اینها
راست نمیگویند میخواهند مارافریب دهند ولکن برخودواجب
میدانم که دعوت آنها راقبول کنم ومرتبهٔ دیگر فرصت را
غنیمت شمرده حقیقت امر الهیرا برای آنها واضح و —
آشکار سازم بعد باصحاب فرمودند که تکالیف لازمه خود را
انجام بدهند وبهیچوجه بدشمنان اطمینان نکنند و
باظهارات آنها فریفته نشوند وتادست ورثانی بجنگ و
جدال اقدام ننمایند پس ازاین کلمات بااصحاب

خویش وداع فرمودند (۱)
وباپنج نفرازپیروان خود که ازجمله ملّا علی مذهب وحاجی سید عابد خیانتکار بود بلشکر گاه دشمن روی نهادند .

---

(۱) پس از تودیع بافرد فرد اصحاب ازقلعه بیرون تشریف آوردند عاشقان بیقرار چون پروانه حول شمع مجتمع ودرسوز وگداز بودند وازعواقب امربیمناك چه که ازلسان خود حضرت وحید شنیده بودند (که ساعت موعود فرا رسیده) (من کاملا میدانم که اینها راست نمیگویند میخواهند مارافریب دهند ولکن برخود واجب میدانم که دعوت انها راقبول کنم) این کلمات موجب نگرانی اصحاب بود ولکن کسیرا یاراءوقدرت ان نبود که استدعاکند فسخ عزیمت فرمایند لهذا قلوب فرد فرد جریحه داربود حضرتش درزیردرخت چناری که چهارصد قدمی قلعه وروبروی چادرهای دشمن بود واکنون آن درخت باقی است قدری مکث فرمودند وبانصایحی چند قلوب راتسلی بخشیدند وسپس باردیگر وداع کردند و جمله ای راکه همیشه موقع اخذ تصمیم بیان میفرمودند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) دراین موقع برزبان راندند وعازم لشکر گاه دشمن شدند .

زین العابدین خان وشجاع الملك وجمیع امرا ازجناب وحید استقبال کردند وایشانراباکمال احترام بچادری که مخصوص ایشان زده بودند وارد نمودند جناب وحید روی صندلی نشستند سایرین‌هم درمقابل ایشان ایستاده بودند زین العابدین خان وشجاع الملك‌ویکنفر دیگر راجناب وحید اجازه فرمودند بنشینند بقیه همانطور ایستادند بیانات حضرت وحید درقلوب حاضرین تأثیر عجیبی کرد وبقدری موٴثر بود که حتی بسنگ هم اثرمیکرد حضرت بهاء الله درسورة الصبر به بیانات موٴثره جناب وحید اشاره فرموده اند ومقاصد وحید رادرضمن لوح‌مزبور تبیین فرموده اند که تاابدباقی وبرقرارخواهد بود . ازجمله جناب وحید فرمودند

مولای من بمن وعده فرموده اند که درراه نصرت امرش شهید خواهم شد مگرمن‌ازاولاد پیغمبرشمانیستم چرابمخالفت قیام کرده اید چرا میخواهید مرابکشید بجهت چه مرا محکوم بقتل کرده اید چرا ملاحظه حسب شریف وشرف انتصاب مرابحضرت رسول الله نمینمائید ومراعات احترام نمیکنید ! آنهائیکه حاضر بودند وبیانات جناب وحید راشنیدند وازاستماع عبارات موٴثر ومشاهده وقار وجلال جناب وحید خیلی متأثر شدند سه‌شب وسه روز ازجناب

وحید پذیرائی کردند نهایت احترام رانسبت بایشان مراعات مینمودند درنماز بجناب وحید اقتدا میکردند و بمواعظ ونصایح ایشان گوش میدادند ولی اینهاهمه در ظاهر بود درباطن ونهان نقشه میکشیدند که انحضرت رابقتل برسانند وسایر اصحابرا ازبین ببرند میدانستند که اگر قبل ازازبین بردن اصحاب بجنابوحید اذیتی وارد کنند خود شانرا درخطرشدیدی خواهند افکند زیرا اصحاب قلعه آرام نخواهند گرفت ازشجاعت ومهارت اصحاب قلعه وازشورش وهیجان زنهای آنها خیلی میترسیدند ویقین داشتند که باهمه این قوت وقدرتیکه دارند نمیتوانند جمعی ازجوانها وپیرمردهائی راکه در قلعه هستند مغلوب کنند وجز از راه حیله وفریب قادر نیستند بآنها دست یابند . زین العابدین خان پیوسته لشکریان خود راتحریص میکرد وآتش عداوت وکینهٔ اصحاب راکه درقلوب آنهاموجود بود دامن میزد زیرامیدانست که بیانات جناب وحید بی اثرنیست ممکن است بافصاحت وسحر بیان خویش انها را بطرف خود جلب نماید وباطاعت خویش وادارکند .

بالاخره زین العابدین خان ویارانش اینطورتصمیم گرفتند که ازجناب وحید درخواست نمایند بادست خود باصحاب

قلعه مکتوبی نوشته بفرستند باین مضمون که اختلاف بین
ماولشکریان دولتی مرتفع شد وکاربصلح ومسالمت کشیده شما
اگرخواسته باشید میتوانید بلشکرگاه نزد من بیائید ومیتوانید
بمنزلهای خود برگردید جناب وحید هرچند مایل نبودند
که این مطلب راقبول کنند ولی چون مجبور شدند نامه‌ای
بمضمون فوق برای اصحاب فرستادند وضمنا نامه ای ـ
دیگر هم باصحاب نوشتند که مبادا فریب دشمنان رابخورید
ازمکر دشمنان برحذرباشید هردونامه رابحاجی سید ـ
عابد دادند وباوفرمودند نامهٔاول راکه ازراه اجبارنوشته‌ام
پاره کن ونامهٔ ثانی را که دشمنان ازآن بیخبرند باصحاب
بده وبآنهابگو که چند نفر ازمردان شجاع شبانه ازقلعه
خارج شوند ولشکر دشمن راپراکنده ومتفرق سازند ـ
حاجی سیدعابد چون ازخدمت جناب وحید مرخص شد
راه خیانت سپرده ویکسر منزل زین العابدین خان رفت
ودستوری راکه جناب وحید بوسیله اوباصحاب داده بودند
همه رابرای زین العابدین خان نقل کرد زین العابدین
اوراتشویق کرد وواداارنمود که نامهٔ اول راباصحاب قلعه
بدهد وبآنها ازقول جناب وحید بگوید که همه متّفرق
شوید گفت اگراین مأموریت راراست انجام دهی پاداش
بسزائی خواهی داشت .

سید خائن (۱) نامه اوّل راباصحاب داد وبآنها گفت جناب وحید همه لشکریان رابامرمبارك تبلیغ نمود ند وتمام مجذوب امرمبارك شدند ازاینجهت شما ها ازقلعه بیرون رفته بمنزلهای خود مراجعت کنید اصحا بازشیند ن این پیغام درشك وتردید افتادند ازطرفی هم میترسیدند که فرمان جناب وحید رامخالفت کنند ناچار بانهایت تردید مستغرق افکاری شدید شدند ومطابق نامه جناب وحید اسلحه های خود راریختند که به نی ریز مراجعت کنند .

چون زین العابدین خان میدانست که قلعه بزودی تخلیه خواهد شد یك فوج ازلشکر خود راماًمور کرد که برونند ونگذارند اصحاب که ازقلعه خارج میشوند بشهروارد شوند

حاج سید عابد خائن که باعث قتل وشهادت حضرت وحید مجید وجمعی ازاصحاب واسارت زنان وکودکان شد درسال ۱۲۶۹ بسزای اعمال سیئه خود رسید وبافجیع ترین وضعی باصل جحیم واصل گردید مجاهدین دلیر که درکمین او بودند اورااربودند وبقتل رسانیدند تادر این واقعه ثانوی عمل اولیّه اوتکرار نگردد واز شرش آسوده باشند

حضرات اصحاب که خود را در محاصره لشکر دیدند نهایت
کوشش را مینمودند که هجوم دشمن را جلوگیری وهرطورهست
خود را بزودی بمسجد برسانند هنوز بعضی ازاصحاب
اسلحه وتفنگ وبعضی چوب دستی همراه داشتند بااستعما
اسلحه وبضرب سنگ وچوب میخواستند بشهر وارد بشوند و
فریاد اللّه اکبربلند کردند . هنگامهٔ این مرتبه ازمراتب
سابقه شدیدتر بود درنتیجه این زد و خورد جمعی کثیر
بشهادت رسیدند وبقیّه بمسجد جامع پناهنده شدند
ولی بیشتر مجروح وخسته بودند زیرابرای دشمنانشان
پشت سرهم بکمك میرسید . ملا حسن پسرمحمّد علی که یکی
از صاحب منصبان لشکر زین العابدین خان بود خود را
قبل ازاصحاب میان مسجد انداخت ودریکی ازمناره های
مسجد پنهان شد وبانتظارورود اصحاب نشست بمحض اینکه
اصحاب پراکنده وپریشان وارد مسجد شدند آنهاراهدف
گلوله قرارمیداد ملاحسین که یکی ازاصحاب بود اوراشناخت
وبافریاد الله اکبر بالای مناره رفت وآن صاحب منصب خائن
را هدف گلوله ساخت مشارالیه مجروح شد وروی زمین
افتاد چند نفرآمدند اورابجای امنی بردند تازخمش
رامرهم نهند اصحاب چون دیدند پناهنده شدن
بمسجد فایده ندارد هریك خود رادرمحلی که ممکن بود

پنهان ساختند ومنتظر شدند ببینند عاقبت کارجناب وحید بکجا خواهد کشید میخواستند بفهمند که آنحضرت کجا ست تاآنچه رابفرماید انجام دهند فمید انستند برسرآنحضرت چه آمده ومیترسیدند که دشمنان ایشانرابقتل رسانیده باشند (۱) چون زین العابدین خان وهمراهانش مطمئن شدند که اصحاب جناب وحید پراکنده وپریشان شده اند باهم مشورت کردند که چه بکنند

---

(۱) این واقعه فجیع ترین جنگهائی بود که درتاریخ بشر در جنگهای ازمنه قدیمه والی زماننا هذا دربین وحشی ترین قبائل روی زمین رخ نداده وچنین خاطرات ووقایعی سخت وسهمگین ووحشتناك ودلخراش راوقایع نگاران باین کیفیت ننگاشته اند که باحیله ومکر پس ازتمهیر قرآن (وعهد وپیمان صلح وسلام) بااسیران عاری ازسلاح بی پناه چنین ظلمی روا دارند بنابراین این جنگ ازلحاظ کیفیت ازجمیع جنگها مهیب تروحشتناك تر ودلخراشتر بود چه که عده ای وفیر ازمدافعین دلیر باخدعه وفریب دشمن اسلحه رابزمین گذاشته بودند وسنگرهای خود را رها کرده باخاطری آسوده ازقلعه خارج ومحدودی قلیل که اسلحه داشتند بقیه باچوب وچماق ازخود دفاع مینمودند

وازچه راهی سوگند راکه خورده اند مراعات نکنند وجناب وحید رابقتل برسانند زیرا مدتها بود آرزوی قتل وحید را داشتند ولی هرچه فکرمیکردند که راهی پیدا کنند که بتوانند به آن وسیله سوگند خود رابشکنند ممکن نشد ناگهان شخصی موسوم بعباسقلی خان که مردی ستمکار وسنگین دل بود بزین العابدین خان وسایرین گفت اگر شما قسم خورده اید نمیتوانید سوگند خود رابشکنید من که قسم نخورده ام وسوگند یاد نکرده ام ازاینجهت حاضرم کاری راکه شما نمیتوانید بکنید انجام دهم آنگاه بانهایت خشم وغضب گفت من حاضرم هرکسرکه مخالف دین اسلام باشد اورابگیرم وبکشم آنگاه فریاد کرد واشخاصیکه خویشاوند انشان درجنگ کشته شده بودند دورخود جمع نمود تاجناب وحید رابقتل برسانند

بقیه از صفحه قبل

دراین جنگ بیش ازچهارصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند که زمین ازخونشان رنگین شد وطبق حدیث معروف صدای وای وای اززنهاشان بعنان آسمان رسید وسرهاشان رابهدیه فرستادند بقیةالسیف عده ای پنهان شدند وعده ای متواری گشتند

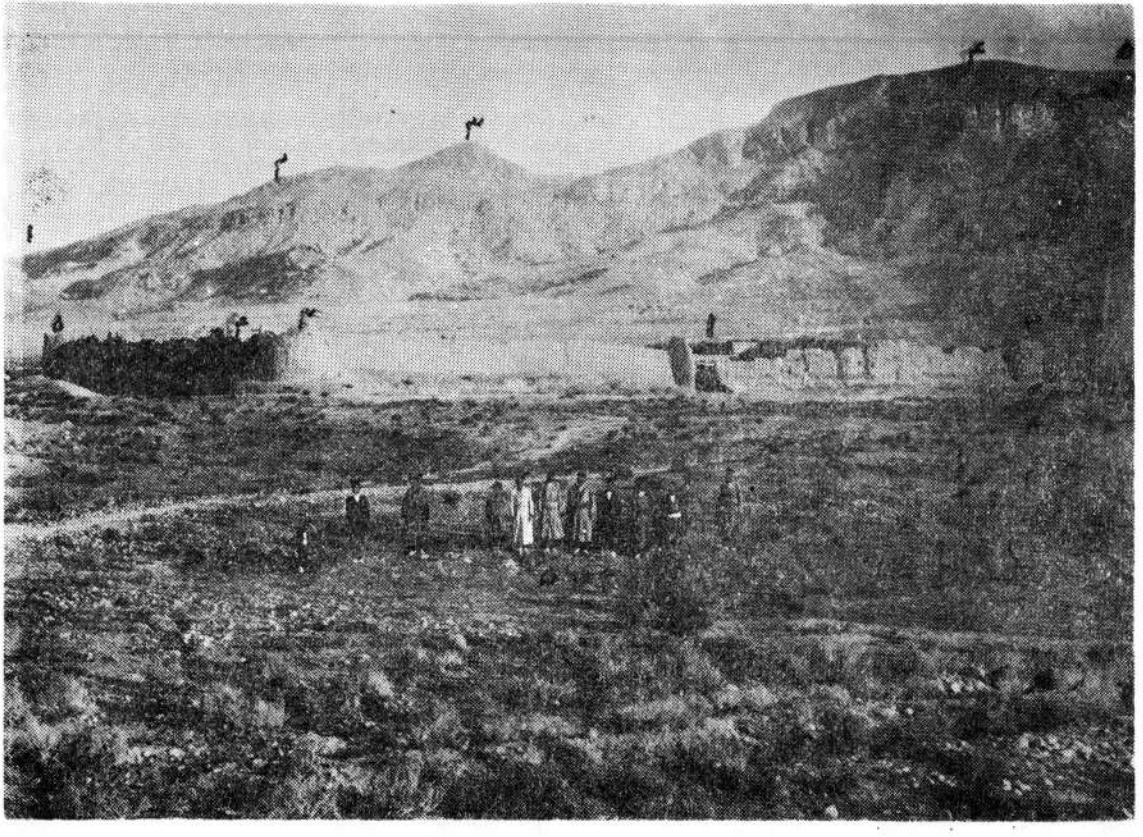

نمای خارجی قلعه خواجه واقع در شمال شرقی نی ریز محل دفاع اصحاب در مقابل اردوی دولتی

فصل هفتم

شهادت حضرت وحید با توطئهٔ دشمنان پرتدلیس پس از پایان جنگ

پس از آنکه خیال مهاجمین ودشمنان پرکین ازتسخیرقلعه وقتل عام وتفرقهٔ مدافعین راحت شد وعده کثیری غافلگیر ازدم شمشیر گذشتند حاج زین العابدین خان بـــا خاطری آسوده نقشه قتل حضرت وحیدرا بنحویکه فوقـــاً اشاره شد طرح وبموقع اجرا گذاشت (۱)

---

(۱) دراین گیرودارودرخلال این احوال محمد علـــی خان دیوان بیگی ابن حاج شکرالله نوری وسرتیپ مصطفی خان قراگوزلو ازطرف شاهزاده نصرت الدوله فیروز میرزا فرمانفرمای فارس بسمت مامورین مخصوص بادستور قتـــل آقاسید یحیی وتسخیرقلعه وارد شدند چون وضع راچنیـــن مشاهده کردند دستوردادند اقاسید یحیی رابدست حاج زین العابدین خان بسپارند ورسید بگیرند تااوبهرنحویکه میداند احقاق خون برادرخود وسایرمقتولین رابنمایـــد حاج زین العابدین خان قبول نمودولی چون قسم خورده بود اجرای آنرابعهده عباسقلی خان گذاشت باایـــن

اول کسیکه دعوت اورا اجابت نمود ملارضا بود زیرا شیخ الاسلام بوانات برادرش ملا باقر را در بین راه شیراز دستگیر کرده بود ــ شخص دیگری موسوم بصفر که برادرش شعبان در جنگ کشته شده بود نیز قدم پیش نهاد آقاخان پسر علی اصغر خان نیز باین جمع پیوست زیرا پدرش علی اصغر خان که برادر بزرگ زین العابدین خان بود در جنگ کشته شده بود این سه نفر دور عباسقلی خان را گرفتند وحاضر شدند که جناب وحید را بدستور عباسقلیخان بقتل برسانند

نزد جناب وحید رفتند عمامهٔ ایشان را از سرشان برداشته

خدعه شرعی بآرزوی خود رسید ولقسم اعتنائی نکرد ولی چیزی نگذشت که بجزای اعمال خود رسید وصدق فرمایش پیغمبر اکرم ص تحقق پذیرفت که فرمود این امت برای هوای نفس خود در زمان ظهور قائم بقرآن احترام نمیگذارند وبه اولاد ش رحم نمیکنند وباسیف وسنان خون بیگناهان از اصحاب قائم را میریزند این اخبار در دو حدیث قدسی از پیغمبر اکرم است در اصول کافی وبحار الانوار منقول ومسطور مدون است ودر کتاب گاد پاسزبای نیز حدیث تماما مندرج گشته ودر کتب استدلالیه طلای امری یا یکی از آن دو حدیث ویا هر دو نقل شده است

عکس تپه واقع در شرق نی ریز معروف به کوه سرخه که جنـــاب وحید را پس از زجر و شکنجه سربریدند .

وبگردن آن بزرگوار پیچیدند انگاه ایشانراباسب بستند وبآن کیفیت درجمیع کوچه وبازارها گردانیدند مردم از مشاهده این واقعه گرفتاری حضرت امام حسین علیه‌السلام را بیاد آوردند که چگونه ان بزرگواربدن مطهرش ازظلم دشمنان پایمال سمّ ستوران گشت ازطرفی زنهای قسّی القلب غیرموٴمن نی ریز دورجناب وحید جمع شدند وازحصول غلبه ونصرت لشکر دشمن وگرفتاری آنحضرت در دست دشمنان خونخوار اظهارفرح وسرور میکردند .

همانطوریکه دورایشانراگرفته بودند باصدای طبل ودایره زنها هم آهنگ میشدند ومیرقصیدند وجناب وحید رامسخره واستهزاء میکردند حضرت وحید درآن حین بیاناتی میفرمودند شبیه به بیانات حضرت سید الشهداء علیه‌السلام که درهنگام گرفتاری درچنگال دشمنان میفرمود . ازجمله سخنان جناب وحید که‌میفرمود این‌بود . . . .

ای محبوب من تومیدانی که من درراه محبت تو ازجهان گذشتم وبرتوتوکل کردم باکمال بی صبری آرزودارم که بساحت قدس تومشرف شوم زیرامن جمال ورخسار خداوندی تورازیارت کرده ام خدایا توبینا وآگاهی که این شخص خونخوار شریر بامن چگونه رفتارکرد من هیچوقتبمیل او رفتارننمودم وهرگز بیعت نخواهم کرد . . . .

باری باخفت بسیار وشکنجهٔ بی شمارحضرتش رابضرب چوب وسنگ وسرنیزه وتفنگ ازپای درآوردند وهنـــوز رمقی ازجان دربدن بود سربریدند ونعش او ازطرف مأمورین محافظت میشد روزبعد نظربه احترامی که شیعیان برای ساوات قائل بودند جسد رادرضلع شرقی بقعـــهٔ سید جلال الدین عبد اللهمشهور به سید چسبیده بدیوار دفن نمودند وراس(۱)مطهر آنحضرت رامادرمیرزاعبد الله خان صولة الایاله نی ریزی ازاشراف محله بازار بوســیله غلام سیاه‌خود که زرخرید بود بچنگ آورد شبانه غسل داد وکفن نمود ومعطر کرد وپنهان ازنظرشوهر واطلاع او چند

---

(۱) پوست سر راکندند ودرآن کاه کردند وبرسم ارمغان باسرهـای دیگر برای شاهزاده فیروزمیرزا بشیرازفرستادند امّا خود سربه تن ملحق گردید ــ این بقعه درمحله بازار درمیدان جلو کاروانسرای سروی واقع است محل وموقع رااکثر احبای نی ریز میدانند واین محل که به بقعه سید معروف است مدتهاستزیارتگاه مسلمانان است ازنظر سنت قدیمه آنها وزیارت گاه بهائیان است بنام سید که مرقد منورآقا سید یحیی است بااینکه‌یکی ازفامیل‌سید جلال الدین‌اخیرا آن بقعه راتعمیرنموده مع الوصف ان موضع محفوظ مانده است

روز دریخدان (۱) مخصوص خود نگاه داری کرد سپس در وقتی مناسب باتفاق غلام خود درضلع شرقی بقعه سید به بدن ملحق کرد ودفن نمود

باری دوران حیات جناب وحید که سربسر بشرافت وشجاعت وایمان واخلاص آمیخته بود بدینگونه به پایان رسید حقیقةً دوره حیات تابناکی که مطو ازحوادث باشد و بوسعت علم وبلندی نظر وهمت کامل وفداکاری بی مثیل ونظیر وممتاز باشد سزاواراست که بچنین تاج شهادتی مکلل گردد چون آن بزرگواربشهادت رسید بقیّه پیروان ودوست داران حضرتش ببلای شدید مبتلاگشتند علی خان سرهنگ بایك فوج ازسربازان سیلا خوری وعده ای تفنگچیان حکومتی مأمورشدند که پیروان جناب وحید رااعم اززن ومرد واطفال دستگیرکنند این عده به محلهٔ چنارشاهی هجوم نمودند مردم رامیگرفتند وبزنجیرمیکشیدند واذیت بسیار میکردند و باساز ونوا ابتدا محل راغارت وافرادش رابچنگ میآوردند

(یخدان) صندوقهای بزرگ دارای چهارپایه ازتخته و چوب وروکش ازچرم باچفت های محکمبرای نگاه داری البسه واشیاء قیمتی ساخته میشده

پس ازشکنجه بیشماراخر کار بقتل میرسانیدند وافـــراد متمول راطبق دستور پس ازشکنجه تحویل زندان مینمودند نسبت بزنها واطفال طوری رفتارکردند که قلم ازوصفـــش عاجز است املاك همه رامصادره نمودند منازل راپس از غارت ویران نمودند قلعه خواجه راخراب وباخاك یکســان نمودند این قتل عام وآزار زنان واطفال تاچندی ادامـــه داشت متنفذین ومتمولین درزندان دچارشکنجه وعذاب بودند وعده ای دیگر ازمردمانرا بشیراز فرستادند همـه آنها مخلول بودند درشیرازهمه رابقتل رسانیدند و ــ بشدید ترین وضعی (۱) بحیاتشان خاتمه میدادند وپنجاه شتر حامل زنان وکودکان اسیربود باسرها بشیراز بردند اما عدّه ای ازاسرا ودستگیر شده گان که ازمتمولین بودند برای گرفتن پول وقباله برگزاری املاکشان حاج ــ زین العابدین خان بشیراز نفرستاد ونزد خود نگـــاه داشت ودرسردابهای تاریك ودرزیرزمینی مرطوب محبـوس نمودند وزنجیر وشکنجه مینمود پس ازآنکه مبالغ زیادی

---

(۱) گویند پس ازورود شان بشیراز اول درزندان تحت شکنجه قرارگرفتند سپس مردانرا ظرف چند روز هرروزی چند نفر ازآنها راجلو شاه میرابوالحمزه کنار پل میرابوالحمزه ــ بقتل میرسانیدند (زنان واطفالرا که باسرها بشیرازبردند پس ازچندی مرخص نموده ازشیرازبه نی ریز بازگشتند)

ازهرکدام پول گرفتوقباله برگزاری املاکشان را اخذ مینمود انها رابدست میرغضبها میسپرد تاشکنجه وعذاب نمایند وانتقام بگیرند لهذا درکوچه وبازارهامیگردانیدند ما فوق تصور هریك راازیت میکردند دست وپای عده ای را میخ می کوبیدند وبااین حالت دروسط بازار نگاهشان میداشتند تامردم انها رامسخره واستهزا نمایند باین طریق جمیع مایملك انها رامیگرفتند وآخر کار بعضی رابا سیخ های آهنی گداخته شده داغ میکردند ناخنهای انها رامیکشیدند(۱) تازیانه شان میزدند مهارشان میکردند وسپس انها رابقتل میرسانیدند واینکار ادامه داشت هرجا فردی رابچنگ آوردند حبس کردند وشکنجه دادند اما عده ای دیگر که جانی سالم بدر بردند که یا درخود نی ریز پنهان بودند ویادرکوه ودّره ها انجا بسرمیبردند چون بعضی دستگیر وبشهادت میرسیدند وبعضی زندانی میشدند وتحت شکنجه قرارمیگرفتند ناچار

---

(۱) مهار سوراخ کردن دماغ است ازدوطرف لوله ها بداخل وفروکردن ریسمانی است ازدولوله آن وبیرون آوردن ازلوله های دماغکه سرریسمان خود شانرابدست گرفته در کوچه وبازارمیگردانیدند واین نوعی ازشکنجه بود

نی ریز راترك وهریك بدیاری متواری گشتند زنان وخورد
سالان باقی ماندند که گرسنه وبی سروسامان وتحت ظلم
وجور حکومت وملامت ملامتگران قرارگرفته بودند دراینموقع
دوجوان رشید که درکوه ودره هابسر میبردند برخود
نپسندیدند که زنان واطفالرا باین وضع رقت بار بحال
خود بگذارند آن دونفریکی میرزاعلی بود که بعدا بسردار
ملقب گردید ودیگری خواجه قطبا این دونفرازحومه نی ریز
قدمی فراتر نگذاشتند تاازحال زنان واطفال بی پرستار
گرسنه وسرگردان وزندانیان تحت شکنجه وعذاب مستحضر
باشند روزهادرنقاط دور ازآبادی حومه نی ریز بسر
میبردند تاکسی ازحالشان مطلع نشود شبانه باخوراکی
وپوشاکی مختصر به نی ریز میآمدند از بازماندگان دیدن
میکردند بفقرا ومساکین خوراك وپوشاك میرسانیدند کمك
مالی میکردند ودلجوئی مینمودند ومراقب اوضاع بودند
ضمنا بافراریان روابط برقرارنمودند تدریجا دسته ای
ازجوانان ازهرگوشهٔ وکنار بآنهاپیوستند ازآنجمله حسن ـ
میرزا ازجوانان شجاع ویاران باوفای میرزاعلی که خودرا
نوکر وجیره خوارمیرزاعلی میدانست باین عده پیوست در
این موقع ملاحسن لب شکری برادرملاباقر وکدخدای محلّ
بآنها همراه شد وفراریان هرجا میآمدند بجمعیت میرزا

علی ملحق گردیدند تاتوانستند درخود نی ریزد رکنار زنان واطفال ازاقوام واقارب خود جمع شوند چون حکومت هرروز ظلمی روامیداشت دستگیرمیکردوزندانیان راشکنجه مینمود لهذا درصدد برآمدند اورابقتل برسانند وباینکار موفق گردیدند که ضمن فصلی جداگانه معروض میگردد شهادت جناب وحید ومجاهدین دلیر درروز هیجدهم ماه شعبان ۱۲٦٦ هجری درست ۱۰ روز قبل ازشهادت حضرت اعلی درتبریز اتفاق افتاد تاازقربانیان مولای خود باشند مجموع نفراتی که درحمله اخیر بعد ازشهادت حضرت وحید بشهادت رسیدند متجاوز ازچهارصد نفر بود که ۳۵۰ نفر درحین خروج ازقلعه بدون اسلحه جلو قلعه بشهادت رسیدند ودرهمانجا بالباس درخندق جلو قلعه ریختند وروی آن اجساد خاك انباشتند (۱)

---

(۱) آن قلعه ومزرعه بااراضی زیادی راکه مقتل ومدفن شهدا درآن اراضی واقع است درسالیکه نگارنده افتخار عضویت محفل روحانی انجا راداشت شخصی خیراندیش بنام میرزامحمد ابراهیم ابن میرزاعلی بیك عضو محفل روحانی نی ریزخرید وبامرانتقال دادودرسال ۱۳۰۲ هجری شمسی که دراثر سیل زدگی وخسارات زیاد جهت احبای

و ۵۰ نفر دیگر دربین راه تاورود به محله چناشاهی ورفتن درمسجد یعنی سنگر اولیه بشهادت رسیدند جلو دروازه

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

نی ریز اعاناتی حسب الامر حضرت ولی امرالله ازشرق وغرب رسید ازهمان وجوه گلستان جاوید درهمان اراضی احداث وچون درآن موقع چند نفر ازبقیة السیف های قلعه درقید حیات بودند وآن مدفن ومقتل رانشانه گرفته بودند اعضاء محفل روحانی نی ریز ومیرزا محمد رضاخان وخشوری نماینده محفل روحانی شیراز باحضور دونفر از مطلع ترین بقیة السیف های قلعه متصاعدین الی اللهکربلائی محمد صالح وحاج محمد بن حاجی قاسم آن محل رامعین ومشخص نمودوتصمیم گرفته شد اطاقی روی آن اجساد ساخته شود معماربهائی نقشه راداد وابعاد رامعین نمود ورنگ ریخت وسنگ اول بنانصب گردید وسپس اطاقی روی آن اجساد بناشدودریك قطعه زمین محصور گردید که اکنون باقی است وزیارتگاه است

اطاق واقع درقلعه محل اقامت جناب سید یحیی اعیانی آن ازرعایا خریداری شدواکنون بتصرف امراست(زمین قلعه نیز متعلق بامراست) بعد احسب الامرحضرتولی امرالله

—

شیشه گرها هنگام ورود بشهر تلفات زیاد تر بود امّا دستگیری نفوس بقیة السیف بطوریکه قبلا هم بآن اشاره شد بـــا نهایت شدّت ادامه داشت میگرفتند شکنجه مینمودند وسپس بقتل میرسانیدند وعده ای ازمتمولین وصاحبان املاك راطبق صورتیکه حکومت قبلا داده بود پس ازشکنجه وعذاب بزندان تحویل مینمودند ونسبت باین نفوس اشد شکنجه وعذاب را روا داشتند وجناب نبیل گوید ازجمله نفوسیکه رنج بسیارکشیدند آقاسید جعفر یزدی وحاج محمد تقی ایوّب وشیخ عبدالعلی پدرزن جناب وحید بودند (که درفصل مخصوص بتفصیل ازنظرخوانندگان گرامی میگذرد

بقیه ازصفحه قبل
وتاکید محفل مقدس روحانی بهائیان ایران اجساد ورمس های ۱۸ نفرشهدای اخیر سال ۱۳۲۷ که درقبرستانهای عمومی مدفون بود درنزدیکی اجساد شهدای دست جمعی قلعه منتقل گردید

(توضیح) انکه ازص ۱۴ سطر ۶ تاآخر فصل ششم کلا تلخیص آن منقول ازتاریخ نبیل است وفصل هفتم نیز باستثنای ۴ سطر که مقدمه است تاص ۲۶ سطرششم که باعلامت × مشخص است تماما منقول ازتاریخ نبیل است وبقیه تاآخرفصل هفتم ص ۲۹ ازکتاب ظهورالحق واطلاعاتی ازمعمّرین حاضر درآن ضوضا استفاده شده وپاورقی ها ازمؤلف است که ازمعمّرین وحاضرین درآن وقایع استماع نموده است

باری برسراصل مطلب رویم رأس مطهر حضرت وحید بنحوی
که شرح آن ازقبل مذکور گردید درزاویه بقعه ای ازبقاع
متبرکه اسلامی که بنام بقعه سیّد معروف ومشهوراست
مدفون گردید وزیارتگاه شیعیان نی ریزاست وبدست
مادر میرزا عبدالله خان صولة الدوله تکفین وتدفین
شده درمحلّه بازار جلو کاروانسرای سروی درمحوطه‌ای
وسیع واقع است که گرچه اخیرا بقعه تعمیر شده ولکن
آن محلّ محفوظ مانده است

خانه مسکونی حضرت وحید که خودشان ساختمان کردند
وبنای محکم معظمی است وازبناهای عالی
آن ایام بوده ودرآن خانه عروسی آنحضرت با
صبیه حاج شیخ عبدالعلی انجام شده خریداری شده
واکنون بتصرف امراست

اراضی اطراف قلعه که ازاصحاب بوده خریداری شده
متعلق بامر است

قبالهٔ نکاحنامه ورقهٔ طیبه طوبی صبیه حضرت وحید باآقا
میرزامحمد جعفر که چندروز قبل ازشهادت آنحضرت
بخط زیبای خودشان بقانون بیان بامهریه یکواحد طلای
خالص نوشته شده وقبلا به آن اشاره گردیده وباوسائلی
ازورثه فتحعلی خان پسرحاجی زین العابدین چندسال قبل

بدست آمده وپس ازگرفتن عکس عین آن بمحفل مقدس روحانی ملی ایران شید الله ارکانه تقدیم وعکس آن نزد این جناب موجود است ذیلاً درج میگردد

سواد قبالهٔ نکاحنامه خط حضرت وحید

صدر قباله مرقوم شده

بسمه العلی العظیم

شهد الله انّه لا اله الا هوله الخلق والامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانّه هو حیّ لا یموت فی قبضة ملکوت کل شئی تخلق ماتشاء بامره انه کان علی کل شئی قدیرا

صدر قباله محل مهر دونفر شهود

متن قباله

قد قضی اللّه بین امة طوبی بنت عبده یحیی وهی لله ربّ السموات ورب الارض ورب العالمین

محل مهر حضرت وحید

یحیی موسوی

عبده محمّد جعفر ابن المرحوم المقتول المظلوم محمّد باقر وهو الله ربّ السّموات وربّ الارض وربّ العالمين وقد رضى بالله ربّ السّموات وربّ الارض وربّ العالمين وقد قدر الله مهرامته انّا لله ربّ السّموات وربّ الارض ربّ العالمين

قد رضيت بالله ربّ السّموات وربّ الارض وربّ العالمين

(محل مهر داماد)
الرّاجی محمّد جعفر

تسعة عشر مثقال من ذهب خالص فعلى العبد وهومن رزق الجنة ان يعطيها وهى ورقة الجنة وقد اوقعت العقد باذن الله تعالى واوليائه على منهاج وليّه وحجّته صاحب الزمان صلوات الله عليه وعلى ابائه وشيعته والورقه غائبته عسى الله ان يرضيها بما قدّر لها وقضى قل اللّه حق وانّ مادون الله خلق وكل له عابدون قل الله ربّ وان ما دون الله عبد وكل له ساجدون فى شهر شعبان المعظم فى سنة السادس من ظهور الحق ....

اين قباله چند روز قبل از شهادت آن بزرگوار ومصائب وارده اخير براحباب وانصار وبلايای وارده براهل بيت آنحضرت درنى ريز ويزد تحرير يافت كه گويا تحقق اين امر ازقلم قضا چنين امضاء نگشته بود وبجهات ذيل بوقوع نپيوست

۱ــ ورقه زكيهٔ طيبهٔ نورانيه طوبى كه ازفرزندان يزدى جناب آقاسيد يحيى بود وروحى سرشار ازمحبت الله وقلبى مطو ازمعرفت الله داشت وازخبر شهادت اب ــ

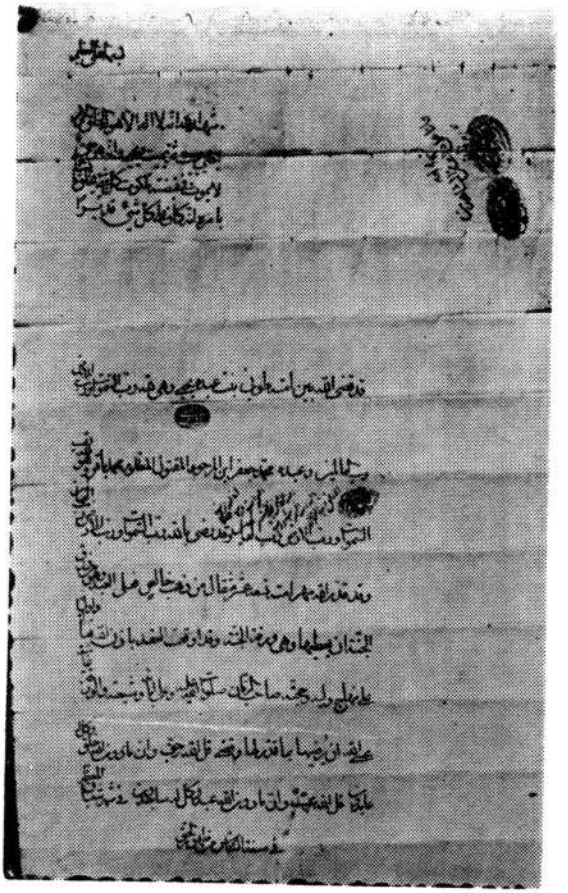

عکس قباله نکاح صبیه جناب وحید بنام خانم طوبی
که برای میرزا محمد جعفر عقد شده است .

بزرگوار میگداخت میسوخت ومیساخت وتحت سرپرستی مادر ودائی خود دریزد قرار داشت و بشماتت جهلا واهانت اقربا تن درمیداد پس ازچندی کاسهٔ صبرش لبریز شد ـ بمنظور دیدار عمّ بزرگوار خود وسایرخویشان عازم طهران گردید وبعداً درهمانجا باجناب میرزا نصرالله خان کاشی ازدواج نمود که بموقع خود ضمن شرح احوال کلیه ـ فرزندان وباقیات صالحات انحضرت مذکورخواهد شد . .

واما آقا میرزامحمد جعفر پس ازشهادت حضرت وحید چندی متواری وسپس به نی ریز مراجعت نمود وباشرایطی سخت ومشکلاتی مواجه گردید که انجام این اموربرایش غیرمقدور بود که درشرح احوال ایشان ص ـ مندرج و معلوم ومشخّص خواهد گردید ـ

فصل هشتم

آثار درخشان آقا سید یحیی وحید

جناب وحید پس از ذرع بذور طیّبه وآبیاری آنها با خونهای مطهره که در پایان باعشقی سرشار از محبوب عالمیان آشیان ترابی را ترك و ازاین جهان پراضطراب و تنگ گذشت و بعالم لایتناهی بیرنگ قدم نهاد و روح پاك پرنشئه وهیجانش بعد از رنج فراوان برای ابد در ملکوت الهی جاویدان بماند واختربزرگواریش برای همیشه در عوالم لایتناهی درخشنده وتابان گردید برحسب ظاهر هم درعالم ملك آثاری جاویدان گذاشت که آنهم تا ابد درخشنده و متألّلاً و نمایان است بشرح ذیل :

الف : در هرشهروقصبه ای که ندای قائم موعود رابلند نمود وبسمع مشتاقان رسانید جرقهٔ پرشعله ای در آن دیار مشتعل کردکه شعله برآفاق زدکه تا ابد شعله ور است از آنجمله نی ریز ، یزد ، قزوین ، کاشان رابرای نمونه میتوان نام برد .

ب : دومین آثار درخشان آنحضرت درعالم ملك آثار قلمی وتألیفات امری است : اگرچه قبل از فوز

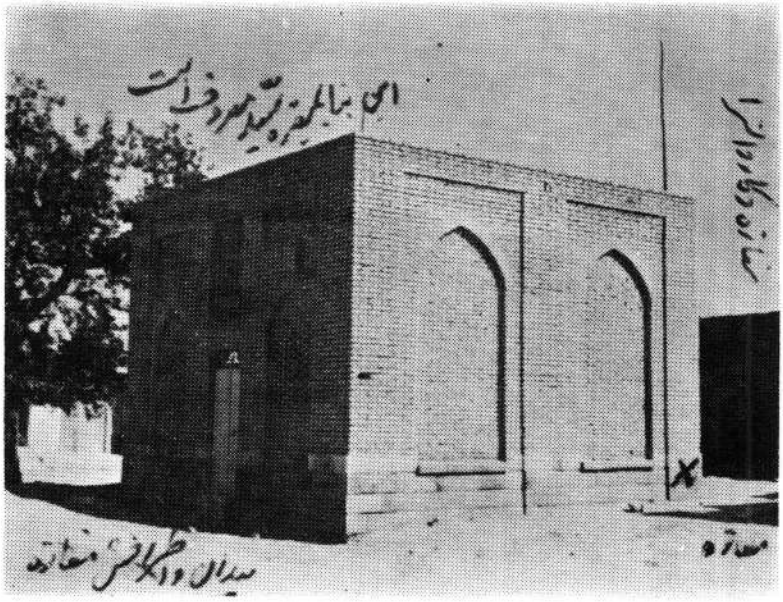

مقبره معروف به بقعه سید محل دفن جناب وحید

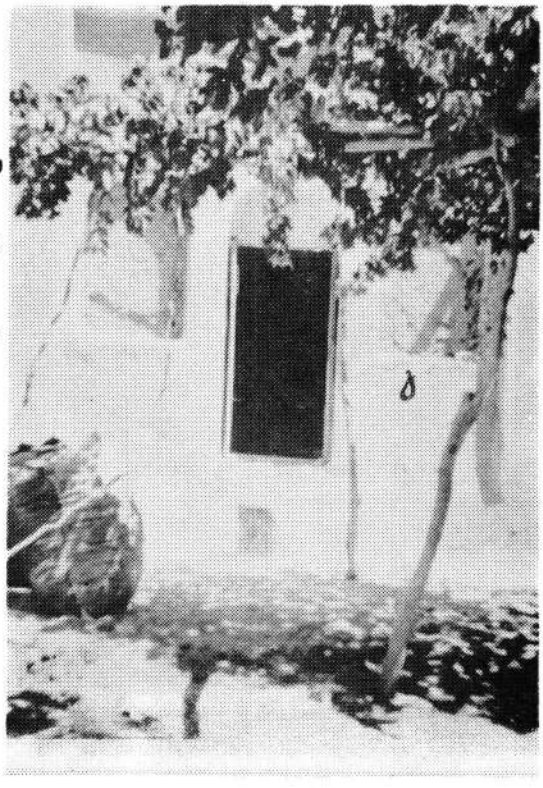

درب ورودی

اطاق مسکونی

جناب وحید

بایمان صاحب تألیفات زیاد بوده وصیت و شهرتش در علم وفضل وکمال بحدّی است که نیازی بذکر آن تألیفات نیست لهذا به خلاصه وشمه ای که بعد ازایمان برشته تحریر درآورده اشاره میشود .

۱ــ استدلالیه ایست بسیارمتین وفصیح دراثبات حقانیت امرحضرت اعلی بزبان عربی بخط زیبای خود که جناب فاضل مازندرانی دوصفحه ازآنرا درکتاب ظهورالحق بخش سوم گراور فرموده اند که اینك سواد آن درج وگراور آن مجدد فتوکپی واضافه خواهد گردید

بیان اظهاره علیه السلام شان العلم

مع انّه سلام اللّه علیه قدولد بین الاعجمیین وربّی بینهم وکان امیّا من شأن تلك آلاثار ومع هذه الحجّة الکبری اذا شاء بشأن تجلّی آثار الولایة التی هی المناجات والخطب والزّیارات والادعیه ینطق و یکتب بلا تفکروولا سکون قلم فی ستته ساعات عدّة الف بیت بحیث لم یسبقه احد من اولی الافکار ولا یقاومه احد من اولی الابصار ولقد اظهرروحی فداه بعد تلك الاثار شأن العلم حیث قدجری من قلمه فی تلك المدة القلیله تفاسیرمتعددّه وصحائف متعدده ورسائل مسطوره وکتب محفوظه وماسئل عنه احد شیئاً من آی علم کان الاوقد خرج

منه الجواب فاى شئى يعدل ذلك ومن انكره اوجحده او وقف فى امره بعد ظهور تلك الاثار وسطوع تلك الانوار فورب البيت انه داخل تحت الحديث الذى روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله حيث قال وقوله الحق ـ مخاطباً لعلى عليه السلام " ياعلى لا يبغضك الّا ابن زنا اوابن حيضة اومن طعن فى عجانته ولقد اظهر روحى و روح من فى ملكوت الامر والخلق فداه من العلم والقدرة :

اما العلم كما سمعت : وامّا القدرة فهى انشائه ـ سلام الله عليه من دون فكر ولا سكون قلم بمثل هذه الكلمات الطّيبات والمناجات الزاكيات والخطبات الوافيات والآيات الباهرات فاىّ قدرة اعظم من هذا فوعزّة ربّى ان هذا اعظم عند الناقد البصير من خلق السّموات والارضين

بيان تخلّقه عليه السلام باخلاق الروحانيين

ومع جمعه سلام الله عليه من هذ الكمالين اللذين ليس فوقهما كمال فى الامكان فقد تخلّق باخلاق الروحانيين وتادّب بآداب اجداده الطاهرين سلام الله عليهم ابد الآبدين ودهر الداهرين

انظر الى احواله واطواره واخلاقه وحركاته وسكناته وصفاته واعماله لترى قدرة بارئه شعر لوحيئته لرايت الناس فى رجل والدهر فى ساعة والارض فى دار

آه ماادری ماقول وکیف اقول شعر

هذا هوالنور الذّی قد شامه موسی الکلیم

هذا هوالنور الذّی یحیی به عظیم الرمیم

فقد زکّی روحی فداه نفسه بالعلم والعمل فصفی عن الاعراض والغرائب والاوساخ فبلغ الی مقام الاکسیر یه باعتدال مزاجه وشابهة لجواهر اوائل علله فیعطی کل ذی حقّ حقّه ویسوق الی کل مخلوق زرقه : ویوصل کلشئی الی مقامه حتی اذا اخذ شیئاً من المأکول والمشروب یبلغه الی مقام کماله لأن هذا هوشان الاکسیر (۱) الخ

مفاد ومضمون دوصفحه ازرساله فوق بخط جناب وحید که درکتاب ظهورالحق عیناً گر اورشده

باآنکه انحضرت سلام الله علیه . بین ایرانیان متولد وپرورش یافته است وامّی است معهذا بشئونات علمیه ظاهر ومتکلم است: بااین حجت بزرگ هروقت اراده کند . مناجات وخطب وزیارات وادعیه بشأن تجلی آثار ولایت نطق میفرماید . بدون تفکّر وسکون قلم درشش ساعت هزاربیت تحریر میفرماید مسلم است که این قوه ماورای قوای بشری بنحوی است که سبقت نگرفته است آنحضرت رااحدی ازصاحبان بصیرت وبلاشك حضرتش روحی فداه: بااینهمه عظمت ظهوری وبااین آثارازشئونات

---

(۱) این دوصفحه بخط جناب وحید درکتاب ظهورالحق است ونقل مضمون آن بفارسی ازمولف است

علمیّه که جریان یافته الخ . دراین مدت قلیله تفاسیر متّعدده وصحائف بیشمار ورسائل نوشته شده وکتب محفوظه که سئوال نکرده است ازحضرتش کسی چیزیرا ازهرعلم مگرآنکه خارج شده است ازلسانش وصادرشده است ازقلمش جوابهای مقنع. پس چه حجتی برابری میکند بااین حجت کسیکه انکارکند اوراویا محاربه کند بااوویاتوّقف کند درامراو بعد از ظهوراین آثار وسطوع این انوار . قسم بپروردگار که درحق حضرتش صدق میکند حدیثی که روایت شده است ازحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله که مخاطب العلی علیه السلام فرموده است

ای علی کینه ورزی نمیکند باتومگر کسیکه ولد زناست ویاولد حیض یاکسیکه سرشته شده است وجود اوبرای لعن وطعن وعلی التحقیق ویقیناً اوروحی وروح من فی ملکوت الامر والخلق فداه ظاهر شده است بتمام شئون علم وقدرت امّا علم همچنان است که بحث شد وشنیدی امّا قدرت اوانشاء اوست سلام الله علیه بدون سابقه وبدون سکون قلم بمثل کلمات طیبات ومناجات زاکیات وخطبات وافیات وآیات باهرات پس چه قدرتی بالاتر است ازاین قدرت . پس قسم بعزت پروردگارمن این بزرگترین قدرت است نزد هرنکته سنج صاحب بصیرت ازخلق آسمان وزمین

در بیان تخلق اوعلیه السّلام باخلاق روحانیین

باجمع کردن اوسلام الله علیه این دوکمال راکه نیست ما فوق آن دوتا (علم وقدرت) کمالی درعالم امکان علی التحقیق ویقیناً متخلق است باخلاق روحانییّن ومؤدب است بآداب اجداد طاهرینش سلام الله علیهم ابدالابدین ودهر الداهرین

نظرکن بسوی احوال واطوار واخلاق وحرکات وسکناتش وصفات واعمالش تابه بینی قدرة خالق اورا

اگربیائی درآینه می بینی که جوهر خلق دریکمرد انحصاریافته وتمام روزگار دریکساعت قرارگرفته وتمام زمین دریك خانه محصور شده است

آه نمیدانم چه بگویم وچگونه گویم شعر

این است آن نوریکه به موسی کلیم الله تجلی فرمود ومشام اورامهتّز نمود ــ این است آن نوریکه زنده میشود به اواستخوان پوسیده

پس یقین است که پاك ومنزّه است نفس او روحی فداه وآراسته شده است بعلم وعمل پس پاکیزه ومصفّا ست روح اواز غرضها وغرائب وآلودگیها پس رسیده است حضرتش

بمقام اکسیر ازلحاظ اعتدال مزاج ومشابه است بجواهری پاك ازعلل . می بخشد بهرصاحب حقّ حق اوراومیرساند بهرمخلوقی بقدراستعداد واستحقاق رزق اوراومیرساند هرکسی رابمقامش حتی وقتیکه بگیرد چیزیرا ازخوردنیها وآشامیدنیها میرساند اورابسوی مقام کمال خودش زیرا این است شأن اکسیر الخ

ودیگر ازآثار آنجناب درامر رسالهٔ استدلالیهودو مقاله بلسان عربی فصیح است : دربیان تشرفش بحضور مبارك دربیت مبارك ودرك عظمت وقدرت مظهر الهی که بدست آمده است که جناب فاضل مازندرانی درکتاب ظهورالحق بآن اشاره فرموده اند وقسمتی رادرج کرده اند ازاینقرار

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد للّه والصلوة علی رسول الله وآله آل الله الی یوم لقاء الله وبعد یقول العبد الراجی والاسیر الفانی والفقیرالجانی ۱۰ — ۸ — ۱۰ / ۸ — ۲ الفاطمی انّه لما مضی من الهجرة النبویه علی مهاجرها الف سلام وتحیّة (غرس) بلغنی انّه قد قام قائم من بیاض الفارس وظهر نجم لامع وطلع کوکب درّی ساطع من بلد شیرازکانّه هوالمعنی بالذکر فی قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکران الارض یرثها عبادی

الصالحون فما زلت مهاجرا من بلد الى بلد وسائرا في مناكب الارض واطرافها وطير الفؤاد يتقلب يميناً و شمالاً ويصف على شطر الآفاق وارجائها حتى انتهيت الى ارض المباركه والبلد المقام وهو البلد الامن مطلع العبد الممتحن في شهر جميدى الاولى عام (غ ر س ب) فوقفت بالباب ووفدت الى من عنده علم الكتاب ورأيت البلد يجبى اليه ثمرات كل شئ وافئدة من الناس تهوى اليه فاقمت فيه واوى الطير اليه فقد علم صلوته وتسبيحه فوالذى نفسه بيده له نور وظهور مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب دّرى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقيه ولا غربيه يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شئ عليم وكان من انارته ولمعاته ما افاض واجاد على الشرقيين ليخضعن الشارقيون اوانعم واصاب من استقاض من الغربيين ليصعقن البدريون والطوريون شرحه صلّ الله عليه حروف البسمله بمراتب اربعه ثم تفسير سورة الكوثر يجرى فيها الانهار انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من عسل مصفّى وانهار من خمر لذة للشاربين ثم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر ابو جعفر محمّد بن على الباقر صلوات الله وسلامه

عليه لابى لبيد المخزومى فى بعض علم الحروف والمقطعات من القرآن ثم اجابة لذى الحسب المشامخ الرفيع وذى الشرف الباذخ المنيع ذى الرياستين السيّد ابى الحسن الحسينى وقد سئل من جنابه عليه السلام كشف السّر عن وجه الامر وشرح ، فيه حرف الهاء لانّه كان اوّل حرف كتابه وصار معروفاً بالرسالة الهائيه ثم شرح دعاء الغيبة المروى فى الكافى المشتمل على فقرات ثلثة واتفق على ابواب اربعة عشر وقد طلع فى ابوابه مكمن الغيب المستور ماطلع فى الليل اذا عسعس من الصبح الا زل اذا تنفّس ثم جواب احد من المجاهدين والمهاجرين والصابرين الذين صبروا فى سبيل دين الله على الاذى ثم افاضة على السيّد السند والحبر المعتمد الوافد الى نور الفؤاد السيّد الجواد الحسيناوى من جواب مسئلته فى باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نوّاب الهندى فى حكم اسماء الله تعالى ثم جواب مسئلة العالم الماجد والعارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة موثقه مونقه فيما سئل العارف الملا حسن الرشتى ثم جواب مسئلة المهاجر المجاهد فى سبيل الله الحاج محمد اسمعيل الفراهانى ثم ثم المسائل التى جعلها تذكرة ومتاعاً للمقربين فسبّح باسم ربك العظيم فورّب السماء والارض انه لقول رسول

كريم فى كتاب مكنون لا يمسّه الا المطهرون افبهذا الحديث
انتم مدهنون وتحصلون رزقكم انكم تكذبون فأتوا بحديث
من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عمّا يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين الخ

ونيز در رساله دیگر بسم الله العلى العظيم الحمد لله
الذى اضاء الضياء وتجلى للسماء بالبهاء واظهر
الثناء بالسنا واحاط الكل تحت ظلال الكبريا
فاوّل مابرزت من كتاب الكون فى دياجة الانشاء
البسملة والتسبيحات الاربعة العليا احرف الاسم الاعظم
من الاسماء الحسنى وجعلها مجلّى ذاته الظاهرة لها
بها فى سائر عوالمه فى الاداء اركان لا تدركه الابصار وهو يدرك
الابصار وهو اللطيف الخبير وعظيم العظماء وامرها بالادبار
بالتجلى والنزول والطلوع والافول بعد ان اجرى من آخر
اركانها ماء الايجاد بحر المداد ونون الصادّ الذاخر
الموّاج المتلاطم الرجراج وجعل منه البحرين هذا
عذب فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج وخلق من الاول
طينته اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصلحاء
الازكياء واسكنها فى عليين من حول عرش الكبريا الخ

ج ــ سومین اثر درخشان آنحضرت فرزندان ومنسوبانی است که ازایمان وایقان بهره مندند واینك بشرح حال آنان مبادرت میشود .

۱ــ اززوجه نی ریزی آن فقید مجید ورقهٔ زکیه بانوصغری صبیه حاج شیخ عبدالعلی نی ریزی فرزندی (سید اسمعیل) پس ازشهادتش باقی ماند که حاج شیخ عبدالعلی پدربزرگ اوبرای مصّونیت طفل ومادرش ازگزند ستمکاران باچند نفرازخویشاوندان خود به اصطهبانات ۳۶ کیلومتری واقع درجنوب غربی نی ریز نزد عمه اش زوجهٔ حاج محمد اسمعیل تاجر لاری که موٴمن بامربود فرستاد این طفل ومادرش ازتعرّض مصون ماندند ودراین دارالامان چندین سال بسر بردندوازمحّبت این خاندان وسایراقوام برخوردار بودندوچون عمّه این طفل زوجه حاج محمد اسمعیل فرزندی هم سن وسال برادرزاده خود سید اسمعیل بنام ابوالحسن) داشت فرقی بین آنها نمیگذاشت وهردورامثل هم دوست داشت وباهم انها رابمدرسه فرستاد وسپس برای تحصیل علوم عالیه هردورابه یزد که اقوامی زیاد درآنجا داشتند روانه نمود ودرانجا ازمحّبت اقوام

برخوردار وبه تحصیل علوم عالیه کامیاب گردیدند

۲ــ اززوجه یزدی آن شهیرآفاق وسید ابرارسه پسر ویك دختر باقی ماند که بیوگرافی انان بنحواختصار بشرح ذیل است

ارشد اولاد سید یحیی سید احمد نام داشت سالها دریزد زیست وهمواره به تحصیل اشتغال داشت وپس ازفراغت ازتحصیل درمحضر شرع حاج ملا باقر اردکانی بکار مشغول شد ومحرر مکاتیب شرعیه بود وبادختر اقاسید حسن که عمّ اوبود ازدواج کرد وبامر علاقمند ومتمسك بود ازاو دختری قدم بعرصهٔ وجود گذاشت که قبل ازبلوغ حیاتش سپری شد ودرگذشت اقاسید احمد دراواخر ایام بمنظور ملاقات دوعمّ بزرگوارش آقا سید عیسی وآقاسید سینا باصفهان رفت ودرآنجا وفات نمود ودرهمانجا مدفون گردید

اطلاعات تاریخی مفصل داشت ودرامرتحمل مشقات فراوان نمود علیه غفران الله .....

پسر دوّم ازعیال یزدی جناب وحید سید محمد است که بامین التجار ملقب وموصوف ومعروف ومشهور گردید واطلاعات تاریخی زیادی درامر داشت ومتمسك وعلاقه‌مند ومطلع و نیرومند بود درسن جوانی بمنظور تجارت ازیزد وکرمان رفت درسرای گلشن مشغول تجارت شد وهمانجا ازدواج کرد ورحل اقامت افکند ومتوطن شده مؤمن وموقن ومتمسك بامر بود ازقلم حضرت بهاء الله بعنایات لا تحصی مفتخر گردید که یکی ازآن الواح درفصل مخصوصی زینت بخش تاریخ میگردد درکرمان بملکوت ابهی صعود نمود علیه‌رحمة‌الله ازنسل ایشان فعلا اطلاعی دردست نیست اگربعد ابدست آمد درتاریخ منعکس خواهد شد (۱)

بنا باطلاعات موثقی که بدست آمده سید احمد وسید محمد هنگام عزیمت جناب آقاسید یحیی به‌نی‌ریزملتزم رکاب بوده‌اند حتی درموقعیکه حکومت نی ریز برای‌اقاسید یحیی پیغام میفرستد نی ریز راترك نماید به‌پیام آورنده میفرمایند بحاکم بگو همراهان من دوپسرمن ودونفر دیگرهستند اگر توقف من دراین شهرسبب این هیجان وآشوب است من حاضرم که ازاین شهربروم. . . (ولکن‌ازچگونگی مراجعتشان به یزد اطلاعی دردست نیست بدیهی است محرمانه انجام شده)این اطلاع اخیرابدست آمد

پسر سوم کوچکترین فرزندان ذکور از عیال یزدی جناب وحید سید محسن نام داشت ازمؤمنین موقنین این امر نازنین بود از یزد بمنظور ملاقات با عمه اش وشوهرعمه اش بقزوین مسافرت نمود و در آنجا رحل اقامت افکند و در دستگاه پسر عمه اش حاج میرزا محمود امینی که بسیارمشهورومعروف ومورد ثقه واعتماد عموم بود بکارمشغول شد در همانجا ازدواج کرد و از او دختر و فرزندانی درظل امر بجای‌ماند باعث هدایت نفوسی چند گردید با دوبرادر خود سید احمد وآقاسید محمد وخواهر خود درطهران ،کرمان ، اصفهان مکاتبه ومراوده داشت و نیز با پسرعمه خود جناب یوسف وحید اصفر فرزند حاج محمد اسمعیل که متولد اصطهبانات بود درطهران درخانه خواهرش معاشرومؤانس گردید و این ملاقات و تماس در روحیه جناب یوسف وحید مؤثرواقع وسبب تکمیل اطلاعات ایشان گردید .

بقیه ازصفحه قبل

فارسنامه ناصری ص ۳۰۵ مینویسد : دونفرپسران سید یحیی راکه هنوز بسن رشد نبودند روانه بروجرد نمود و بجناب علّامی آقاسید جعفرکه جدّ آنهابود سپردند وسی نفر ازاصحاب که بااسراروانه شیرازنمودندآن سی نفر را شیراز کشتند مؤلف گوید خوشبختانه این قسمت تاریخ روشن‌گردید بنابراین آقاسید احمد وسید محمدرابه بروجرد برده اند درآنجا بیزد رفته اند .

اما دختر جناب سید یحیی وحید ازعیال یزدی ورقیه موقنه طوبی ازمؤمنات موقنات بود بعد ازشهادت پدر بزرگوار قرین غم واندوه فراوان گشت مورد سرزنش یارواغیار بود بمنظور دیدار عم وخویشان خود بطهران رفت ودرآنجا بامیرزانصرالله خان کاشی ازدواج کرد قلبی مطمئن ومستبشر داشت مشوق برادران ومنسوبان درخدمات امری بود بحسن خاتمه نائل گردید ازاونسلی درامر ظاهر نیستدرپایان شایسته وسزاوارچنین است که ازخواهر اصطهباناتی اقاسید یحیی فرزند آقاسید جعفر متولد اصطهباناتبنام (جهان بیگم) عیال حاج محمداسمعیل تاجر لاری‌که درموقع ورود آقاسید یحیی باصطهبانات وابلاغ امر او وشوهرش بشرف ایمان نائل وهردوتاآخرین دقیقهٔ حیات به عهد وپیمان ثابت و بحسن عاقبت مفتخر گردیدند خواهرپس ازشهادت سید یحیی درنی ریز برای حفظ وصیانت برادرزاده صغیر — نی ریزیش وتربیت وتحصیلاتش چون فرزند خویش مواقبت وپرستاری نمود ودرآغوش مهر ومحبت خود پرورید ودرپایان بپاداش این عمل نیک خود مفتخر گردید که تاابد پاینده است

بپاداش ایمان واخلاص این زن وشوهر وجبران عمل

نیك آنها در پرستاری ازفرزند اقاسید یحیی تابرتبـــــــه عروج باعلی معارج ترقی حق جل جلاله بآنها فرزند ی رشید ونیکوکار وصالح عنایت فرمود که نام نامیش تاابـــــد درصفحات تاریخ درخشنده است که اینك شـــرح حال ایشان مبادرت میگردد

آن کوکب لامع درخشنده نامش میرزایوسف پدرش حاج اسمعیل تاجر لاری مادرش (جهان بیگم) خواهر آقا سید یحیی وحید تولدّش دراصطهبانات بسال ۱۲٤٤ هجـــری شمسی میباشد .

چون میرزا یوسف آخرین فرزند شان بود بیشتر مورد توجه والدین قرارگرفت ونظربااینکه دارای نبوغ ذاتی بود ومحیط اصطهبانات بواسطه تعصبات مذهبی مانع ازرشد حقیقی ومعنوی طفلشان میشد ابتدا پس از تحصیلات مقدماتی دراصطهبانات بسن ۱۶ سالگی اورابشیرازفرستادند تاتحت سرپرستی یکی از اقوام پدریش مشغول تحصیلات علوم عالیه گردد لهذا میرزایوسف تحت سرپرستی اقوام پدریش درمدرسه خان شیرازتحصیلات عربی خودرادنبال وبعلاوه منطق وبیان وحکمت راتحصیل نمود وفراگرفت ودر سال ۱۲۹۸ قمری بامتصاعد الی الله جناب اقاشیخ ابراهیم فاضل شیرازی علیه رضوان الله آشنا شد ومشامش ازروائح مشك عنبرمعطر گردید ولی درصدد تکمیل اطلاعات برنیامد پس ازآن از شیراز عازم یزد گردید مجددا دوسال دریزد درحوزه های علمیه ودرمدرسه خان یزد به تحصیل پرداخت سپس مسافرتی باصفهان نمود وازآنجابرای ملاقات خال دیگرآقاسید ریحان اللهحجت الاسلام بروجرد بآنجا مسافرت نمود سپس بکربلا ونجف رفت درعتبات برای تکمیل تحصیلات خود درمجالس درس وعلمای بزرگی چون آقاشیخ عبد الله مازندرانی وحاج حبیب الله رشتی وحاج سید حسین ترك حاضر وکسب علوم مینمود .....

جناب میرزا یوسف وحید پس ازدوسال توقف وتحصیل در عتبات به داراب که مسقط الرأس جـــد بزرگوارخود آقـا سید اسحق پدرآقاسید جعفر بود رفت ودرآنجا مـدت یکهفته اقامت نمود سپس ازطریق کرمان ویزد عازم مشهد شد دریزد وکرمان باآقاسیدمحمد وآقاسید احمد فروزان آقاســید یحیی که هردو مؤمن ومطّلع ازامربودند ملاقـات کرد آن دونفس مقدس درآن دوشهربااینان مذاکرات تبلیغی نمودند قلبش بنور ایمان منورگردید ووارد مشهد شد توقفش در ــ مشهد یکسال ونیم بطول انجامید ازروزیکه بااقاسید احمد وسید محمد ملاقات نمود گرچه رسماً تصدیق نکرده بودولی یك نوع انقلاب باطنی وحس طلب وتجسّس درایشان بوجود آمد که سرانجام پس ازورود بمشهد درسال ۱۳۰۲ قمری برای ارضای انقلاب درونی خود بنا بعقیده مسلمیــن مدت چهل روز متوالی بعد ازنماز صبح دعای دوازده ــ امام علیهم السلام ازخواجه نصیرالدین طوسی راهرروز برای استجابت مقصود تلاوت میکرد تاآنکه درروزچهلم در حین تلاوت دعای نامبرده جمله ای که دروصف قائم موعود است به کلمات الغیبــة الالهیّه . . . . . برخورد میکند واین کلمه چون زنگ خطری ایشان راازخواب بیدارمیکنــد وپس ازآن زیارت نامه حضرت بهاء الله جل‌جلاله‌راکه بافتخار

خال بزرگوار خود جناب وحید اکبرنازل شده زیـــــارت و تلاوت مینماید ومقصود خود رادرك وباسوابق ومطالعات قبلی که درامر مبارك فرموده بود به تصدیق نائل وقلبش مطمئن میگردد . درسال ۱۳۰٤ قمری ازمشهد عـازم طهران میشود درمنزل دختر جناب وحید اکبر دختردائی خود (۱) ساکن میشود وبادوپسر دائی خود وآقاسـید محسن کوچکترین فرزندان ازعیال یزدی جناب آقاســید یحیی آشنا ومعاشرت ومراوده مینماید معلومات امـری ـ خود رادرطهران نزد دختر دائی وپسردائی تکمیل نموده حیات روحانی خود راتوام باخدمات تبلیغـی باشور و انجذاب تمام آغاز مینماید . . . .

درسال ۱۳۰۷ قمری درکالج امریکائی که درطهران تازه تأسیس شده بود استخدام وبه تدریس عربی وفارســـی پرداخت ودرهنگام فراغت نزد رئیس مدرسه بفراگرفتـــن زبان انگلیسی پرداخت پس ازنه ماه باپشت کارودقـــت

---

(۱) این دختر ازعیال یزدی جناب آقاسید یحیی است که نامش طوبی است وشرح حال مشارالیها ذکر شد مؤمنه وموقنه وقبسهٔ نارمحبت الله بود ودرطهران بامیرزانصرالله خان کاشی ازدواج نمود وبحسن عاقبت نائل گردید .

توانست در امتحان انگلیسی مدرسه با نمرات خوب قبـــول شود ....

ونیز در این اوقات از طرف اولیای مدرسه به نظارت و مباشرت در ساختمان جدید کالج منصوب گردید واین کار را بنحـو احسن انجام داد جناب وحید در اواخر سال ۱۳۰۹ قمری بعزم تشرف بحضور جمال اقدس ابهی عازم تبریز شد ولـــی در آن شهر خبر صعود را شنید اسیر آه و انین گردید واز ـ مسافرت منصرف شد در سال ۱۳۱۰ قمری از طرف میسیون امریکائی طهران به نظامت و معلّمی کالج امریکائی رضائیه (که سابقا ارومیه نامیده میشد) مأمور گشت و به آن شهـر رفت در اوائل اقامت در رضائیه مسافرتی به تبریز نمـود وبواسطه آشنائی با امامقلی میرزا والی تبریز بحضور ولیعهد وقت مظفرالدین میرزا که مقیم تبریز بود معرفی گردیـــد نامبرده شرح معلومات وکمالات وفضائل وشایستگی جنـاب یوسف وحید را به ولیعهد معروض داشت ولیعهد هم حکم لقب (لسان حضور) برای ایشان صادر وابلاغ نمـود وطبق معمول آنروز به یکصد تومان پول انروز ودوخروار ـ گنـدم در سال مقرری سالیانه برخوردار گردید .....

این لقب (لسان حضور) بعدها از طرف محمدعلـــی میرزا که به ولیعهدی رسید تائید گردید در سال ۱۳۱۳ ـ

که مصادف باقتل ناصرالدین شاه‌بود به کشورعثمانی مسافرت نمود ومدت شش ماه درآن صفحات اقامت کرد سپس برضائیه مراجعت فرمود درآن اوان که اوائل دوره میثاق بود جناب آقاسید اسدالله قمی برضائیه آمد و در یکی ازعرایض خود شرح اشتعال وانجذاب وخدمات امریه جناب میرزایوسف وحید رابحضور مبارك عرض کرد درجواب باعزازش لوحی که به جمله (ای مشتاق دلبر افاق) آغازمیشود مفتخر گردید

باری پس ازقتل ناصرالدین شاه مظفرالدین میرزاولیعهد که درتبریز مقیم‌بود براریکه سلطنت تکیه زد ومحمدعلی میرزا ولیعهد جدید درتبریز اقامت گزید ودرسال ۱۳۱۹ قمری روزی باتفاق عده ای ازسران سپاه وامرا به رضائیه آمد یکی ازهمراهان وی جناب ناظم الحکما (پدر ایادی‌امرالله‌جناب سرلشکر علائی) وشجاع السلطنه رئیس کل نظام آذربایجان ووالی آذربایجان وچند نفر دیگر ازامراء بودند وجناب وحید دراین موقع بحضور ولیعهد معرفی شد ولیعهد (حکم لسان حضور را) که پدرش به جناب وحید داده بود تائید ونیز حکم سرهنگ افتخاری قشون رابنام ایشان صادر کرد وهمچنین چون جناب وحید درآن سال قصد تشرف بحضور مبارك حضرت

عبد البهاء وزیارت اعتاب مقدسه را داشت وقصد داشت
حسب الامر مبارك باروپاوآمریکا مسافرت نماید ولیعهد —
توصیه هائی بنمایندگان سیاسی ایران دراسلامبول —
پاریس — لندن — وواشنگتن درباره ایشان صادر نمود
درهمان سال ۱۳۱۹ قمری مطابق ۱۹۰۲ میلادی باکسب
اجازه ازحضور حضرت عبد البهاء شغل وخانه وزندگی
رارهانمود ازراه روسیه وعثمانی بحضور حضرت مولی الوری
مشرف ومدت ۱۹ روز بشرف لقا وزیارت اعتاب مقدسه
مفتخر وسپس مرخص وحسب الامر مبارك ازراه پرت سعید —
قاهره — اسکندریه — مارسی — پاریس — لندن درسال
۱۳۲۰ قمری به نیویورك وارد وازآنجابه ایالات میسوری
پنسیلوانیا — واشنگتن — گرین ایگر — ولیستن مسافرت
نمود وبه تبلیغ مشغول گردید . درمیسوری مدیر
مدرسه (سنت لویز) نظربسوابق ومعلومات بدون مراعات
شرایط مقرّره ایشانرا درمدرسه مزبور قبول نمود ولی نظر
به ناسازگاری هوا وضعف مالی بدست ورمبارك وصلاحدید
جناب ابوالفضائل که درآن اوقات درامریکا بود پس از
یکسال ونیم توقف وملاقات احبای آمریکا ازراه اروپا
وروسیه بایران مراجعت نمود ومجددا دررضائیه درمدرسه
آمریکائی مشغول بکارشد واولیای مدرسه نظربسوابق

امانت ودرستکاری وی که کمال اعتماد واطمینان رابایشان داشتند کلیّه اسناد واوراق مالی راسفید مهر دراختیار ایشان گذاشتند وایشان نیز باکمال صداقت وصمیمیت چنانکه شایسته پیروان حضرت رحمن است خدمت مینمود دربدو ورود بایران ازسفرغرب لوح منیعی ازکلك اطهر میثاق که باین جمله اغازمیشود (هوالله ای بنده جمال ابهی خبر مراجعت انجناب بآذربایجان وهمچنین نامه انجناب ازتفلیس وارد تقدیرچنین بود البته حکمتی درآن واقع الخ) بافتخارش نازل گردید که درفصل مخصوص عینا سواد درج خواهد شد ....

باری جنابوحید ضمن خدمت درکالج آمریکائی به تبلیغ نفوس ونشرنفحات دررضائیه مشغول وحتی چند نفر ازشاگردان خودراکه ازجوانان فارغ التحصیل مدرسه بودند هدایت نمود که بشریعهٔ عز الهی وارد شدند اولیای کالج که خود عضو میسیون مذهبی مسیحی بودند ازتبلیغ جناب وحید وتصدیق چند نفر ازشاگردان سخت ناراحت شدند بخدمت ایشان خاتمه دادند ونزد حکومت شکایت بردند ولی حکومت بشکایت آنان ترتیب اثرندادند . جناب وحید پس ازخروج ازمدرسه درهمان سال درمدرسه کاتولیك های فرانسوی دررضائیه

استخدام شد مدت دوسال درآن مدرسه تدریس نمود ودرسال ۱۳۳۲ قمری درهنگام غائلهٔ سمیتقو کلیه املاك واثاثیه ودارائی ایشان بخارت رفت . پس از این واقعه بدستوریارك مسافرتهائی به میاندوآب ـ مهاباد ـ مراغه تبریز کرد ونفوس مستعّده رابشریعه عّز الهی دعوت وهدایت نمود سپس درمدت شش هفت ماه درقصبهٔ شیشوان که درکنار دریاچهٔ رضائیه واقع استومحّل اقامت شاهزاده امامقلی میرزا بود اقامت کرد وچهارپسر شاهزاده راتعلیم میداد ودرضمن بهدایت نفوس ازجمله ٤ پسر نامبرده پرداخت . درسال ۱۳٤۰ قمری عازم طهران گردید ودربین راه دراثر تصادف پایش شکست وبعد ازمعالجه درطهران اقامت گزید ودرمدرسه‌تربیت مشغول تدریس شد وبه نشرنفحات الله وخدمات امریه اشتغال ورزید درسال ۱۳۰۳ شمسی برای آولین باربسمت مترجمی دروزارت مالیّه بکارمشغول شد وتاچندی ادامه داد در سال ۱۳۰٦ شمسی دروزارت معارف استخدام شد ومدت یکسال ونیم درقزوین باداره مدرسه حمد الله مستوفی پرداخت ومدّت چهارسال هم مدارس توکل بنین وبنات قزوین راداره مینمود . . . .

درسال ۱۳۰۸ شمسی بهمراهی مبلغه شهیره میس مارثاروت علیها رضوان الله بسمت مترجمی به صفحات آذربایجان مسافرت نمود ودر مراجعت دوباره درقزوین مشغول بکارشد ودرتمام احوال واوقات به ابلاغ امرالله وانتشار کلمة الله وتبلیغ دین الله پرداخت درسال ۱۳۱۲ شمسی ازقزوین عازم طهران شدند درسال ۱۳۱۳ شمسی بهمراه میس کهلر امریکائی علیها رضوان الله بسمت مترجمی به گیلان ـ خراسان ـ مازندران ـ واصفهان مسافرت نمود پس ازصعود مشارالیها دراصفهان جناب وحید بطهران مراجعت نمودند پس ازآن سفری به اراک ـ ملایر خرم آباد ـ بروجرد ـ دزفول واهوازودرسال ۱۳۱۵ ـ شمسی نیزسفری عازم همدان شدند ایشان در تمام این اسفار باطالبین حقیقت واحبای الهی ملاقاتنمود وباعلاء کلمة الله پرداخت وبذور طیبه درقلوبمجرده افشاند وبه انتشار دین الله پرداخت درسال ۱۳۱۷ شمسی بهمراه (میس میلدرد) متحده که ازارض اقدس وآمریکا بایران آمدند وحامل پیامهای مبارك حضرت ولی امرالله برای احبای ایران بودند بسمت مترجمی ایشان به تبریز وسپس ماکو وسایرنقاط آذربایجان مسافرت نمودند . جناب وحید درمدت تحیات چهارمرتبه ازدواج نمود

که یکی قبل ازایمان وسه دیگر بعد ازتصدیق امربود زوجه اول مطلقه وزوجهٔ دوم وسوّم که وفات نمود زوجه چهارم رااختیارکه تاآخر حیات باایشان زندگی میکرد

جناب وحید ازعیال سوم پسری بنام عطاء الله دارند که مهندس کشاورزی است واز زوجه چهارم دختری بنام خجسته دارند که درطهران ومؤمنه است . جناب وحید علاوه برمعلومات قدیمه (منطق وبیان حکمت والهیات دارای اطلاعات جامع وکاملی ازمعارف امریه واثارمبارکه وآیات الهیه واحادیث وآیات قرآنیه وسایرمسائل استدلالیه تبلیّغیه بودند که درمحاورات باطالبین حقیقت مورد استفاده قرارمیدادند .

جناب وحید بزبانهای فارسی ــ عربی ــ انگلیسی ــ ترکی آذربایجانی ــ ترکی اسلامبولی آشنائی کامل داشتند کم وبیش فرانسه میدانستند درسراسرحیات خود درنهایت شجاعت وشهامت وخلوص وانقطاع بخدمات امریه مشغول وبهدایت نفوس مستعده اشتغال داشتند درمدت توقف دررضائیه که مدت ۳۲ سال طول کشید همواره بمسافرتهای تبلیغی و ــ تشویقی درخطهٔ آذربایجان پرداخته وبهدایت متحریان حقیقت مشغول بودند واین حقیقت ازمضمون وفحوای الواح ومناجات کثیره ای که ازقلم اطهرمرکزمیثاق بافتخارشان ــ صادر گردیده ظاهر وآشکاراست ونیز دردوره حضرت ولی امرالله همواره موردعنایات بیشماربوده اندوتواقیع منیعه بافتخارش

صادر گشته است ....

جناب وحید در اواخر دوران حیات بواسطه کهولت وابتلا به نقرس ایام را در منزل شخصی بسر میبردند ومنزلشان همیشه مرجع احبای الهی برای مترجمه وتوضیحات آیات الهی ومطالب استدلالی وهدایت متحریان حقیقت بود شرح حال مفصلشان در آهنگ بدیع سال نهم شماره دهم مندرج است برای اطلاع بیشتر به آن شماره مراجعه فرمایند این ودیعهٔ الهی ازخانواده کشفی همشیره زاده جناب وحید کشفی در تاریخ ۷ شهرالمشیة ۱۱۶ بدیع مطابق دهم مهرماه ۱۳۳۸ شمسی پس ازطی دوران ۹۴ — زندگانی پرطلاطم حیات وسراسرعشق وشجاعت وخدمت وهدایت نفوس مستعده بملکوت ابهی صعود فرمود وپس از صعود تشییع جنازه باشکوهی ازاین خادم برجسته امرالله باشرکت احبای طهران بعمل آمد وتلگراف ذیل ازطرف هیئت مجلله ایادی امرالله علیهم بهاء الله خطاب بمحفل روحانی ملی بهائیان ایران صادر گردید ازصعود خادم برجسته امرالهی فاضل جلیل جناب وحید غرق دراحزانیم بخانواده آن متصاعد الی الله اطمینان دهید که دراعتاب مقدسه برای آن متصاعد الی الله دعامیکنیم محافل تذکر شایسته مقام مشارالیه منعقد نمائید ::

ایادی امرالله

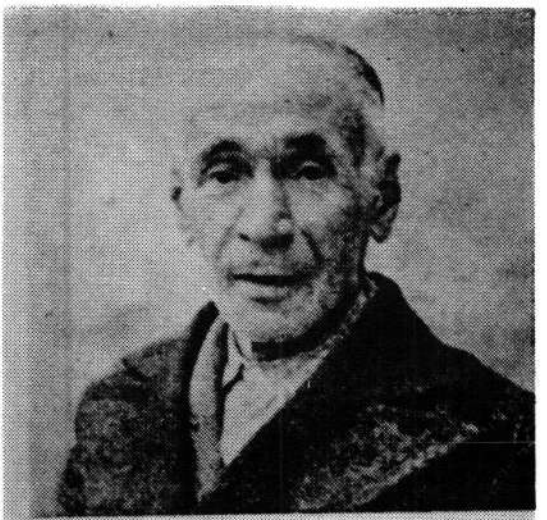

جناب میرزا ابوالقاسم حیدر کشفی خواهر
زاده جناب سید یحیی وحید کشفی
مولف این فصل هشتم از جلد اول

حسب الامر هیئت مجلله ایادی امرالله علیهم بهاء الله
محافل تذکر باشکوه درطهران وسایرنقاط ایران منعقد
گردید علیه غفران الله ونوره وطیب الله تربته

بخش دوّم - شرح مشقات ومصائب واردهٔ برزندانیان نی ریز از بقیة السّیف قلعه درحبس حاج زین العابدین خان

بطوریکه ازقبل اشاره شد زین‌العابدین خان حکومت که تشنه انتقام بود بعد ازفراغت ازکارقلعه وقتل اقاسید یحیی برای قلع وقمع وریشه کن کردن کلیه بقیة السیف قلعه فرمان قتل عمومی راصادروعلی خان بافوج سیلاخوری و تفنگچیان محّلی وبلوکات اطراف محلی راقریب پنج هزار نفربه محله چنارسوخته فرستاد این عده قریب یکماه ظلمهائی رابه مردان ـ زنان ـ اطفال روا داشتند که قلم ازذکرآن خجل ومنفعل است عده ای رادرمحل با ضرب شکنجه کشتند وبازجر فراوان نابود نمودند دستگیر شده گان راباستثنای معدودی ازمتّمولین که برای اخذ پول وسند املاك تحویل زندان حاج زین العابدین خان نمودند بسیاری راپس از شکنجه بشیراز فرستادند که باوضع فجیعی درشیرازبشهادت رسیدند که تفصیل آن ازقبل گذشت آنچه که اکنون مورد بحث است مشقات ومصائب وارده برزندانیان ازبقیة السیف درحبس حاج زین‌العابدین خان است که تشنه انتقام آنهابود ونسبت به دونفر ازآنها

جنابان حاج محمد تقی وسید جعفریزدی بیشازدیگران کینه توزی داشت وتأکید مینمود زیرابعد ازشهادت جناب سید یحیی وتسخیرقلعه درانجمن سران لشکرگفته بود باید این دونفربیش ازدیگران شکنجه وآزارشوند تاسبب عبرت دیگران گردد اسامی تمام زندانیان مشخص نیست زیراعده ای رادرهمان زندان کشتند درچاه ریختندودر زیرخاك پنهان نمودند آنهائیکه نامشان مشخص گردیده ازاینقراراست.

ازجمله زندانیان که رنج فراوان کشیدوزجر فراوان دید حاج محمد تقی ملقب بایوب شخصی ملاك و ثروتمند وازمعتمدین محلی وجوانی شجاع ونیرومندوقوّی الاراده وصاحب قلبی پاك وعاطفه ای تابناك بود . همینکه بشارت تشریف فرمائی جناب سید یحیی وحید راازحاج شیخ عبدالعلی پدرعیال حضرت وحید استماع نمود تااصطهبانات باستقبال شتافت درانجا بزیارت جناب وحیدنائل وبشارت ظهور را استماع نمود و قلبش بنورایمان منور گردیدودرآنجا بیعت نمود وعاشقانه قدم بمیدان خدمت وجانبازی نهاد وپس از ورود به نی ریز باجمیع قوا برنصرت امرقیام نمود . ابتدا درمسجد جمعه ازمدافعین دلیربود وبعد درجنگهای قلعه شرکت نمود وکلیه مصاریف اصحاب رادرمدت چهارماه

جنگ عهده دار بود (۱)وچون جنگ قلعه خاتمه یافت وفرمان قتل عمومی زن ومرد وپیر وجوان واطفال وخورد سال صادر گردید بشرحیکه فوقا ذکرشد .

گویند حاج محمد تقی عمارات وابنیهٔ عالی وهمچنین کنیز وغلام داشته ودرتجارت بدرجه ای مورد اعتماد وثقهٔ اهالی بوده که مردم وجوه ذخیرهٔ خود رابدست اومیسپردند قبض طلب اوراکه بمنزله پول رایج بوده دریافت مینموده اند وآن قبض هابجای پول درنی ریز وقراء حومه دست بدست میشده ورایج بوده است حاج محمد تقی ازقبل بجناب آقاسید یحیی ارادت میورزیدند دراسفار عدیده حضورشان شرفیاب وکسب فیض مینموده وآشنائی کامل داشته همینکه مژده تشریف فرمائی آنحضرت رابه نی ریز ازپدر عیالشان حاج شیخ عبد العلی استماع مینماید بنحویکه قبلا اشاره شد ازمعظم له استقبال وازپیام ملکوتی ایشان استقبال وپس ازفوز بایمان باجمیع قوا برخدمت وجانفشانی قیام مینماید دوفرزند حضرت وحید که باتفاقشان به نی ریز میآیند آنهارامراقبت ومواظبت مینماید وجاهائیکه راه پیمودن برایشان دشواربوده آن دوطفل رابدوش میکشیده .

او وسید جعفر یزدی وچند نفر ازمتمولین دیگر راکه دستگیر نمودند پس از شکنجه فراوان وزجربی پایان اسیر غل وزنجیر نمودند وبعذاب وعتاب فراوان مالا یطیقه احد مبتلا ساختند : ازجمله حکومت دستور داده بود درفصل زمستان که یخ بندان بود یخ حوض رابشکنند وهرروزی یکنفر اززندانیان رابیند ازند درحوض وچوبکاری نمایند :

چون حاج محمد تقی ازجوانترین ونیرومندترین محبوسین بود بنوبت دیگران خود راتسلیم مینمود وبایـن مشقت ورنج وشکنجه و عطاب مبتلا میشد ودراین کار اصرار میورزید فراشان که وضع راچنین دیدند بعرض حاکم رسانیدند حاکم حاجی راخواست تاپرسش نماید وازاین راز آگاه گردد وگفت دستورمن چنین است که هرروزی یکنفر ازشما رادرحوض بیندازند وچوبکاری نمایند علت اینکه توخودت هر روزبجای دیگران تسلیم میشوی چیست حاجی جواب داد ازدستور مطلّم ولی مادرزندان هرشب قرعه میکشیم این قرعه بنام اصابت مینماید مقدرچنین است وهیچکس دراین مورد مقصرنیست بالاخره سرش از شدت ضرب مجروح

بقیه ازصفحه قبل

حاج محمد تقی پس ازاستماع بشارت طلوع شمس هدی از شیراز (ازلسان آقاسید یحیی وفوز بایمان جارچی به بازارومیدان هاروانه میکند وهمه رابابن مژده مستبشرمیسازد

ومتورم شد وبچشمانش آسیب رسید وجحوز شد وکم دید گردید بااینحال هرروز فراشان اورابکوچه وبازاربرای اجرای اوامر حکومت واخذ درهم ودینار میبردند وبهرسو میکشانیدند تاپسرازنه ماه بشرحیکه دراحوال سید جعفرنگاشته میشود هردومستخلص وتبعید شدند وباعیال واطفال شان تاقطرو بامأمورین حکومت رفتند وازآنجا عازم یزد شدند پس ازتوقف چندی دریزد ومداوا ومعالجه چون مطلع شد که شمس جمال ابهی ازافق عراق مشرق است بی تاب گردید وهمواره آرزوی فوز لقا داشت تاانکه این حاجت بعزّ اجابت مقرون گردید جمالقدم واسم اعظم حاجی محمد تقی راباعیال واطفال بعراق احضار فرمودند

حاجي بآرزوی قلبی وکام دل رسید بارسفربست عازم کعبه مقصود گردیدوبصوب عراق باعیال وفرزندان بشرح ذیل حرکت نمود همراهان ازاینقراربودند

بقیه ازصفحه قبل

(ای مردم بیداروهوشیارنی ریزآقاسید یحیی شخص کوچکی نیستند حامل پیام ملکوتی صاحب المصرند کلامش کلام خداست بدل وجان بپذیرید واطاعت کنید)

—

عیال صبیه حاج عبد الحسین (۱)

و فرزندان منحصر بودند ۱ــ پسربنام محمّدعلی(۲)

۲ــ دختربنام گوهر

حاجی محمد تقی دربغداد ازکأس لقا مرزوق وهمواره ــ مشمول عنایات لا تحصای جمالقدم واسم اعظم بود وثمرات زحمات رادراین دنیای دون اخذ وبعد ازسه سال باقلبی طافح ازمحبت الله وروحی مطمئن ازفضل لا نهایه جمال مختار روح پاکش بملکوت ابهی پرواز والی الابد درجوار

---

(۱) گویند حاج عبد الحسین ازمؤمنین اولیه بوده که در جنگ قلعه بشهادت رسیده وچون حاج محمد تقی وحاج عبد الحسین هردو قبلا ازارادتمندان اقاسید یحیی بوده اند دراسفار پیشین عقد دختر حاج عبد الحسین باجناب محمد تقی درمحضر جناب آقاسید یحیی انجام پذیرفته است

(۲) گویند محمدعلی فرزند ذکور حاج محمد تقی در نخلستان بغداد مورد اصابت گلوله قرارگرفته وچون بجناب حاجی محمد تقی قتل فرزند راخبرمیدهند تبسّم کنان رقص کنان وپاکوبان برسرنعش فرزند میرود ودست شکرانه بدرگاه دلبر یگانه بلند مینماید ومیگوید الحمد لله ازتعلقات دنیوی من این فرزند بود ان راهم درراه رضای تو داده ام وحضرت

رحمت پروردگار مقرگزید وندای حقرا بآیهٔ مبارکه (یا ایتّها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیّه) اجابت فرمود ــ تشییع جنازه اوبافتخارمقدم حضرت ــ بهاء الله جل جلاله مفتخر گردید ودرقبرستان بغداد باتجلیل فراوان آرامگاه ابدی جست ومدفون گردید علیه رضوان الله پس ازصعود این رجل رشید که بلقب ایوب مفتخر گردید عیال ایشان ازفرقت وحرقت فرزند ناکام وشوهر رنج کشیده خود درسوز وگداز بود حضرت بهاء الله اوراتسلی خاطربخشیدند ویکی ازجوانهای هم سن وسال فرزندش راکه ازجوانان نیرومند محب صادق درآن مکان حاضربود دستش رابدست اوسپردند که نامش محمدعلی بود وفرمودند این جوان رابسمت فرزندی بجای فرزندت بتوبخشیدم عائله حاج محمدتقی پس از دوسال بعدازصعود ان متصاعد الی الله کهازیوم ورودشان به بغداد پنج سال گذشته بود بااستیذان ازمحضراقدس

بقیه ازصفحه قبل

بهاء الله جل جلاله اوراتسلی می بخشند ومیفرماید حاج محمدتقی بقول قماربازهای ایران پاك باز شدوگوی سبقت راازایوب سلف ربود چراکه اوصبرراتمام نکردولی این تمام کرد .....

بشـــرح ذیل

۱ــ عیال حاج محمد تقی

۲ــ دختر " " بنام گوهـــر

۳ــ احمدعلی فرزند اعطائی

هرسه به نی ریز مراجعت نمودند وبمد اگوهر بحبالـــه نکاح کربلا ئی محمد نقی که موٴمن وازملاّك معتبرنی ریز بود درآمد وازاین ازدواج سه‌پسر بنامهای ۱ ــ محمد تقی ۲ ــ محمدّ ۳ــ محمد ابراهیم ویك دختر بنام (زری) قدم بعرصه وجود گذاشتند

محمد تقی درسن جوانی درگذشت وازنسلی بوجود نیامـد امامحمد موٴمن وموقن ومتمسك بامربود درواقعه ســـوم ۱۳۲۷ شمسی هجری‌درراه امر رنج فراوان برد که در بخش‌سوم بیان خواهد شد اوتااواخر ایام حیات قائـــم برخدمت بود بحسن خاتمه نائل ودرنی ریز بملکـــوت ابهی صعود نمود چون باخانواده غیروصلت کرد فرزندانش ازامربیخبرند . . .

لکن محمد ابراهیم(۱) دوعیال اختیارکردعیال اول‌جانی خانم وازاین پیوند صاحب چهارفرزند شد بشرح ذیـــل

---

(۱) محمد ابراهیم نوهٴ دختری حاج محمد تقی ایوب اســـت

الف ــ علی آقا که اکنون بسن ۱۵ سالگی است ودرقید حیات ودرظل امراست ودرشجاعت وشهامت وارث حقیقی جد بزرگوار است ودرطی مراحل زندگی درمعرض امتحانات شدیده بوده ودرهرمورد باستقامت تمام همه راتحمل نمود وچون دربخش های آتیه بمناسبت ذکر ایشان بمیان خواهد آمد لهذا تاهمین اندازه اکتفا میشود علی آقا باایران دختر میرزا عبدالحسین جهانپور ازدواج نمود وصاحب هفت فرزند است که همه درظل امرند ازاینقرار

پسران ۱ــ عزت الله ۲ــ حبیب الله ــ روح الله

دختران ٤ــ عفیفه ٥ــ ادیبه ٦ــ حمیده ۷ــ منیره

ب ــ دومین فرزند محمد ابراهیم که نامش خانم است اول بامحمد ابراهیم پسرمشهدی مهدی ازدواج کرد چون این شوهر غیربهائی بود وباامرمخالفت داشت طلاق گرفت ازاین شوهرصاحب یك فرزند شد بنام ایران بعد اباشوهر دوم خیرالله عاشق ازدواج نمود که اومردی مؤمن ودر حقیقت عاشق ومخلص بود ازاین شوهر صاحب یك فرزند شد که نامش طاهره است ومشارالیها باخلیل غفرانی ازدواج کرد که اکنون هردومؤمن وموقنه اندهردوبمربستان مهاجرت نموده اند

ج سومین فرزند محمد ابراهیم ایوب زاده ازعیال اوزیورا ست

که بحبالهٔ نکاح ذکرالله فرزند میر شکار محمد درآمـــد وصاحب چهارفرزند شد بشرح ذیـــل

پسران ودختران ۱ــ وحید غفرانی (۱) ۲ــ خلیل غفرانی (۲)
۳ــ نصرت یلدائی (۳) ٤ــ روحاپاك ضمیر (٤) همه مؤمنـند وتشکیل عائله داده اند

---

(۱) وحید غفرانی یاعلیا نوهٔعلی اکبر شهید ازدواج کرده صاحب ٤ فرزند است ازاینقرار ۱ــ مهوش ۲ــ مهرنوش ۳ــ فرزانه ٤ــ فرزان

(۲) خلیل غفرانی متاهل است باهمسرش بمربستان ــ (رأس الخیمه) مهاجرت کرده صاحب ۳ فرزنـــد است ازاینقرار ۱ــ ذکرالله ۲ــ فرهاد ــ ۳ــ فلورا

(۳) نصرت یلدائی بااحمد یلدائی ازدواج کرد معائله‌ای مؤمن تشکیل داده قائمین بخدمتند صاحب سه‌فرزند است ازاینقرار ۱ــ بهرام ۲ــ داریوش ۳ــ بهاریه

(٤) روحا بااکبرپاك ضمیر ازدواج کرده مؤمنند ــ وساکن اهوازند صاحب ٤ فرزند اســـت

د ــ چهارمین فرزند محمد ابراهیم ایوب زاده ازعیال اوّل (همایون است) که بحبالهٔنکاح علی نوهٔ علی اکبر شهید درآمده وچون پدر علی درسال ۱۳۲۷ هجری قمری بشهادت رسیده ولا جرم درجلد دوم ضمن شرح حال علی اکبر شهید نام فرزند انش بتفصیل بیان خواهد شد دراینجا فقط بذکرنام اکتفاشد ونیز محمد ابراهیم ایوب زاده ازعیال دوم (شوکت) صبیه ملااحمد علی صاحب پنج فرزند است

ه پنجمین فرزند محمد ابراهیم ازعیال دوم حاجی آقا بواسطه ازدواج باغیر گرچه صاحب ۱۱ فرزند است ولکن دونفر ازآنان مؤمنند ازاینقرار

۱ــ ایرج ایوب زاده ۲ــ بهروز ایوب زاده

وششمین فرزند محمد ابراهیم ایوب زاده حسین آقامؤمن است باتوران دخت دخترمیرزاعلی ممتحن ازدواج کرده صاحب ۸ فرزند است که مؤمنند ازاینقرار

۱ــ بهادرایوب زاده ۲ــ بهرامایوب زاده ۳ــ پطرام ایوب زاده ٤ــ شهرام ایوب زاده ٥ــ شهریار ٦ ــ پژمان ۷ ــ باهره ۸ــ شهره

ز ــ هفتمین فرزند محمد ابراهیمایوب زاده منصوراقاتشکیل عائله بهائی داده صاحب دود خترصغیراست

ح ــ هشتمین فرزند محمد ابراهیم ناصرآقا

علاقه ای بدیانت نشان نمیدهد امید است متنبه شود وحیات روحانی خود را بازیابد واین ارث گرانبها راازدست ندهد

ط نهمین فرزند محمد ابراهیم روح انگیز باجلال صالحی ازدواج نمود شوهرش اکنون بسن ٨٥ سالگی ودرقید حیات است وصاحب ٨ فرزند است که مؤمنند ازاینقرار

١ــ منوچهر صالحی ٢ــ حبیب صالحی ٣ــ حسین صالحی ٤ــ مینوصالحی ٥ ــ ناهید صالحی ٦ــ منوّر صالحی ٧ــ مهوش صالحی ٨ ــ بهیه صالحی

باری جمال قدم واسم اعظم پاداش عمل حاج محمد تقی را درعالم ملك وملکوت نیکوعنایت فرمود چنانکه پس ازصعود فرزند شر(علی) سابق الذکرشفاها درحقش فرمودند :

(حاج محمد تقی گوی سبقت راازایوب ربود چراکه اوصبر راتمام نکرد ولی این تمام کرد)

ودراولین روز اظهارامر بغداد لوحی مفصل بنام سورةالصبر که بلوح ایوب معروف است بافتخار واعزازش نازل واورابلقب ایوب مفتخر فرمودند که درآخراین بخش مع نبذه ای ازالواح مقدسه دیگر که بافتخارنفوس مخلصه ــ مستشهده فی سبیل الله ویابقیة السیف واقعهٔ مورد بحث عزّ نزول یافته زیب این بخش خواهد شد واین

لوح ایوب (سورة الصبر) ازمعروفترین الواح مهمه است وبهترین ومهم ترین آثارجاوید ان ایوب است در عالم ملك وملکوت ونیزلوحی دیگرهنگام صعود فرزند ش علی ازقلم اعلی نازل شده که درآن لوح موردعنایت بیشمار گشت مودرنزد عائله اش زیارت شد ....

فصل دهم

شرح مصائب وارده بر آقا سید جعفر

دومین نفری که مورد قهر وغضب حاج زین العابدین‌خان حکومت قرارگرفت که تشنهٔ انتقام وخیال تصرف املاک وقصد جانش را داشت سید جعفر یزدی ساکن نی ریز عالم وواعظی متمول ومعتمد وشهیربود .

او در بین اهالی نی ریز وقرای اطراف بعلم وتقوی مشهور ومعروف ودر نزد حکومت بسیارعزیز واحترامی وفیر داشت بنحویکه خان حکومت قبل ازایمان وی بمجالست وموانستش افتخارمینمود ودر قرب دارالحکومه خانه‌ای مجلل داشت ودرآنجا ساکن بود این شخص شخیص پس ازانقضاء چند روز ازتشریف فرمائی جناب سید یحیی به نی ریز بفیض زیارت ایشان نائل وبشرف ایمان بحضرت اعلی مفتخر گردید وچون ساکن محلهٔ بازاربود بواسطه اوجمعی ازاهالی ان محله بشرف ایمان مفتخر وعهد وپیمانی وثیق بستند ودرقلعه بمدافعه پرداختند وبنابدستورآقاسید یحیی سید جعفر درمسجد سابق الذکر که اعلان عمومی شد مأموروعظ وتصیحت وابلاغ امر

گردیـــــد (١)

چون باستحضار حکومت رسید که سید جعفر بشرف ایمان نائل وازمد افعین غیور ومؤمنین شجاع وخادمین حضرت صاحب الزمان است واز ارادتمندان جناب وحید محسوب گشته وباقوهٔ بیان مردم را به پیروی امرحضرت باب دعوت وبدفاع ازامر اوپرداخته وبه تشجیع وترغیب مردم مشغول است سخت برآشفت وسرتاپاآتش گرفت وویرا اجازه بازگشت بمنزل خود که جنب منزل حکومت بود نداد وبرای همیشه اورا ازورود بمنزل خود ممنوع ساخت لاجرم اوباجمعی از اصحاب درمسجد سکونت جست وسپس درتمام طـــول اقامت حضرت وحید درقلعه باآنحضرت بسربرد وازمشاورین ایشان بود وازمد افعین امرحضرت رب العالمین بشمـــار آمد پس ازاختتام واقعه قلعه خان حکومت که کرارا درمجلس سران لشکر گفته بود : ثروت حاج محمد تقی وتقریر ســـید جعفر موجب قوت قلب اصحاب دراین مدت وشکست قـوای دولت بوده تصمیم جدی گرفت ودستورداد این دونفـــر را زنده بدست آورده به سخت ترین مجازات کیفر دهند تاسبب عبرت دیگران گردد واملاکشانرا باسند شرعـــی بعنوان مصالحه ازید تصرّفشاخارج نماید وسپس بوضعـی فجیع بقتل برساند انقدرپافشاری کرد واوامر مبرم مؤکـــد

---

(١) گویند سید جعفر قبلاباجناب سید یحیی سابقهٔ آشنائی داشت وبفیض حضورشان نائل شده بودیلـ فقره آن دریزد بوده

صادر نمود تا بآرزوی خود رسید آن دو نفر و چند نفر دیگر
از متمولین را دستگیر نمودند و بزندان حکومت تحویل و در —
سرداب های مظلم و تاریك اسیر غل و زنجیر نمودند و هر روز ی
بشکنجه تازه ای مبتلا ساختند تا زجر کش شوند شرح
مختصر شکنجه ها از اینقرار است
اولاً املاك زیادی را که سید جعفر مالك بود بنا
شکنجه های روزانه قباله ملکیت انها را حکومت بنام
خود ش گرفت ثانیا امر کرد عمامه که علامت سیادت بود
برسرش آتش زدند سپس بخاك افکندند و پایمال نمودند
ثالثا چون در آن زمان خشك سالی و قحطی بود و مردم
تحت فشار گرسنگی بودند امر کرد آن سید مظلوم عالیقدر را
هر روز باغل و زنجیر بدرب انبار ذرت ببرند و در انجا
نگاه دارند تا هر فقیر گرسنه ای که آب دهن خود را برروی
آن سید مظلوم بیندازد یکمن ذرت دریافت نماید مردم
از فرط گرسنگی باین عمل شرم آور شنیع و دریافت این روزی
کریه تن درمیدادند روزی عائله ای فقیر بدرب انبار آمدند
تا چشمشان بصورت سید جعفر افتاد شرم کردند و کنار
ایستادند آن سید بزرگوار بکمال شفقت و مهربانی گفت
شرم نکنید گرسنه اید مجبورید بدیگران تأسّی نمائید
من باعبایم پاك میکنم و آنها نیز چنین کردند زیرا گرسنه

بودند واین موضوع ازمعتمدین ازیارواغیار منقول است که ازآباء خود شنیده اند باری مدت زیاده ازنه ماه شبها درزندان بغل وزنجیر معذّب ومقهور بودند روزها با این برنامه مواجه ومعذّب وروبرو باین آزارها شهوت انتقام حکومت فرونشست برای اینکه سید جعفر عبرة للناظرین گردد امرکرد هرروزآن سید مظلومرا چند نفر از فراشها باغل وزنجیر بدربخانه اغنیامی برند اورا انقدر تازیانه میزدند تامردم ازناله اش به تنگ آیند وبادریافت درهم دینار ازاین خانه بدرب خانهٔ دیگری می بردند واین عمل تکرارمیشد دربعضی ازآن مواقع عیال واطفالش را حاضرمی نمودند تااین مناظره راتماشاکنند تابلکه ازاین راه نیز وجوهی ازآنها اخذ نمایند آنها نیز مشاهده مینمودند میگریستند وبدرگاه الهی استغاثه مینمودند وبادلی آکنده ازخون جگر بکلبهٔ خود بازمیگشتند بالاخره عذاب وعقاب سید جعفر همزمان باعذاب وعقاب حاج محمد تقی ایوب که هریك بابرنامه ای مخصوص انجام میشد تابلکه سرانجام درهمان حبس زجرکش شوند بیش از نه ماه ادامه یافت تاآنکه زن حاج زین العابدین خان دراثرخواب های موحشی که دید بحال آن دونفر که بیش ازهمه معذّب بودند رقت آورد وخان حکومت را

واد ارنمود تاآن دومظلومرارهانماید لهذا هردو آزاد شدند وآنها راباماًمورین خود ازنی ریزاخراج وبه قطرویه که ٤۲ کیلومتری نی ریز وملك خودش بود فرستاد وباهالی قطرویه که رعایای خان حاکم بودند دستور داد ازآنجا بهرجا که میل دارند روانه شان نمایند اهالی قریه قطرویهٔ که سابقه آشنائی باسیدّ جعفر داشتند پس از رفتن مأمورین میهمانان راگرامی داشتند وباحترام رفتارکردند وپذیرائی شایان نمودند چون این اخباربسمع خان حکومت رسید سخت برآشفت وخشمناك گردید لذا به رعایای خود درقطرویه دستور داد و مأمور فرستاد که مظلومانرا به نی ریز عودت دهند ولی اهالی حکم رااجرا نکردند مأمور راجواب دادند وسپس آنان راباعیال واطفال به یزد روانه نمودند حاجی محمد تقی درشهر یزد چندی متوقف گردید وبعد بنحویکه درشرح حال ایشان نگاشته شد به بغداد رفت وبحضور حضرت بهاء الله مشرف گردید وسید جعفر چون درشهر یزد شهرتی بسزا داشت برحسب خواهش اهالی همرات (ازقرای توابع یزد) بااهل وعیال عازم انجا گردید بنابراین سید جعفر سال ۱۲٦۷ راباحاج محمد تقی درزندان نی ریز باًشد عذاب وعقاب گذرانید بعد بقطرویه فرستاده شد سپس عازم یزد

گردید ونظر بمعروفیتی که در یزد داشت ویزد هم آرامش حاصل نکرده بود وازاین جهت موفقیتی نداشت بلکه در خطر بود وبیم آن میرفت ضوضائی دیگر بوجود آید وازطرفی اهالی هرات هم باوارادت میورزیدند وبآنجا دعوتش نمودند لهذا این دعوت راپذیرفت وباعائله درسال ۱۲٦۸ــ از یزد کوچ کرد ودرهرات رحل اقامت افکند وبا حسن استقبال اهالی مواجه گردید وبرحسب خواهش و استدعای اهالی امامت جماعت راقبول وبامورشرعیه اشتغال ورزید ودرموقع تشریف فرمائی حضرت بهاء الله به بغداد باارتباط دائم وتقدیم عرایض بمظهریت کامله حضرتش واقف ومؤمن وقلبش بانوار جمال ذوالجلال روشن وروز بروز بر شعله انجذابش افزوده گشت تاسال ۱۲۷۱ زیاده از چهارسال درهرات باعائله بسر برد ونفس راحتی کشید همینکه دریزد قدری آرامش حاصل شد ازهرات قطع علاقه کرد ومجدداً عازم یزد گردید ودرسال ۱۲۷۲ باعائله درآنجا اقامت گزید ورود این عائله درآن سال به یزد مصادف شد باتولّد حاج محمد طاهر مال امیری نویسنده تاریخ یزد که معروفیت کامل دارد بواسطه قرابتی که سید جعفربا این عائله داشت این طفل رااوبنام طاهرنامگذاری کرد سپس مادرحاج محمد طاهرکه عمهٔ سید جعفر بود باشوهر

عمه اش حاج عبد الغفور راتبلیغ نمود که بشریعـــه
ایمان داخل گشتند وسپس بهدایت دیگران مشـــغول
گردید وروز بروز اشتعال وانجذابش افزوده گشت وضمـــن
عریضه ای مخصوص سئوالالی ازساحت اقدس ابهی نمود
وبجوابی مفصل بنام سورة النصح لمن اراد ان یستنصح باللّه
مفتخر گردید که آن لوح مقدس بنفسه کتاب مبین اســـت
وآن لوح بجمله فسبحان الّذی نزّل الآیات بالحـــق
علی النبیین والمرسلین وینزل حینـئذ علی ماکان الناس
فی دین الله یعلمون آغاز شد وبعد اوبخطاب یاحـــرف
الجیم مخاطب گشته مورد عنایات لا تحصی قرارگرفته است
که ازنظر اهمیت مطالب تمام این لوح زینت بخش فصـــل
آخر این بخش خواهد گردید وبموجب لوحی که ازقـــلم
حضرت عبد البهاء بافتخار فرزندش سید محمد نازل گشته
ضمن مناجاتی درآخر لوح میفرماید قوله جل سلطانه: الهی
هذا عبدك انتسبت بعبدك الذی تشّرف بالمثول لساحـة
قدسك وقرت عیناه بمشاهدة آیات وحدانیتك که بسـیار
مفصل ومورد عنایـات لا تحصر قرار گرفته است درآخراین
بخش درج میگردد سید جعفر دربغداد تشرف حاصل
نموده است سید جعفر پس اززیارت سورةالنصح کاملا تحت
تأثیر رشحات قلم اعـــلی قـــرار گـــرفت هم مسائـل
معضـــله اش حـل شـــد وهـــم بـر مصائـــب

وارده برانبیای قبل علی الخصوص حضرت اعلی آگاه گردید لذا آلام تسکین یافت وچون دراین سوره مبارکه بموالم بدیعهٔ خفیّه عالم بعد اشاره گشته چنان تحت تاثیرقرار گرفت که بلا یای وارده رابکلّی فراموش وبپاداش مصائب وارده درعالم بعد امیدوارگردید وبذری جدید ازحب وشوق دلبش کاشته شد که ازبعد ثمرات نیکوببارآورد وتاخاتمه حیات به نسائم جانبخش یوم ظهورجمالقدم واسم اعظم زنده وهمواره قائم برخدمت وابلاغ کلمة اللّه بود وبحسن خاتمه نائل شد (۱) وآثاری درخشان ازخود بیادگار گذاشت ازاینقرار

الف اثار قلم اعلی درحق اوکه موردعنایات لاتحصی قرار گرفته ازآنجمله سورةالنصح

ب فرزندانی بیادگارگذاشت که باقیات صالحاتند ودر آلام واسقام پدر درنی ریز واسفارعدیده سهیم وشریك بوده اند ازاینقرار

۱ــ فاطمه بیگم ۲ــ سید موسی ۳ــ سید محمد نظربااینکه این فرزندان نصیبی وافر از بلایای متواترپدر داشته اند وصاحب عائله کثیره درظل امرند وباولاد واحفادشان ضمن فصلی جداگانه اشاره خواهدشد دراین فصل بذکرنامشان اکتفاشد .

---

(۱) آقاسید جعفر درسال درریزد بملکوت ابهی صعود نمود وبعالم جاویدشتافت وازمصائب عالم ناسوت رهائی یافت

عکس اطاقی روبروی قلعه خواجه در نی ریز که چهارصد نفر ازشهدا در آنجا شهید ودر زیر خاك پنهان شدند .

فصل یازدهم

سومین نفرازمجاهدین دلیرکه اسیرزندان حکومت غدار قرارگرفت ملا محمد فرزند ارشد حاجی صفرعلی ازمجاهدین ومدافعین شجیع درقلعه بود پدرش حاج صفرعلی ثروتی وافر داشت ملا محمد هم ازثروت پدرمهره مند بود وخود نیز ازثروت برخوردار بود قیافه ای جذاب داشت وصاحب علم وکمال بود خط نسخ رابعد از میرزا احمد خوش نویس کسی بهتراز اونمینوشت پدرعلاقه ای زیاد باین فرزند داشت لهذا درآغاز جوانی اورا داماد کرد ملا محمد صاحب دوفرزند شد ۱ــ محمد کریم ۲ــ محمد رحیم این دوطفل یکی دوسال ونیم داشت ودیگری یکسال ونیم که صبح هدی طالع گردید اوبرادری داشت ۱۲ ساله کور مادرزاد دراینموقع بود که حضرت وحید به نی ریز وارد شدند وندای الهی بسمع مشتاقان رسید این عاشق دلباخته قلبش بنور ایمان منورگردید وبنصرت امرقیام نمود وازاصحاب وفادارگشت قلعه خواجه رفت وازمدافعین غیور شد یکروز عیالش باتفاق مادرش ودوطفل صغیرش عازم قلعه شدند تابلکه اورا بازنجیر محبت ازرفتن بقلعه

منع کنند ملا محمد پشت قلعه بملاقات آنان نائل گردید
عائله ومادرش که چشمشان بملا محمد افتاد بی اختیار
گریستند وازمفارقت ومصائب وارده سرشك خونین ازدیده
جاری ساختند وناله وبیقراری آغازکردند والتماس ولحاح
نمودند وگفتند بروالدین وعیال واطفالت رحم کن وازاین
عسرت ومشقت خود رانجات ده وخیروشر واقعه رابخداوا
گذارکن ولی ناله وضجه مادر وعیال واطفال درایمان
راسخ اونفوذ نکرد واورااز اراده بازنداشت وچون
زیاد اصرارنمودند که بمقام اجبار رسید خنجر راازکمربیرون
آورد وگفت اگربیش ازاین اصرارورزید وبخانه برنگردید
ومزاحم باشید وروحم رامعذب نمائید ناچار باخنجر
شکم اطفال راپاره میکنم تابدانید ویقین کنید که باعلم
ودانش به مقصود خود واصل ومحبوب خود دل بسته ام و
دراین راه طی طریق مینمایم وایمان وعقیده من چنان
ثابت وراسخ است که تاآخرین حدّ امکان دراین راه جهاد
مینمایم تابسرمنزل عشق رسم لهذا مادر وعیال واطفال
نومید ومأیوس گشته بخانه خود برگشتند واورابحال خود
گذاشتند ودرحقش دعاکردند مدتی درقلعه شجاعانه
بامهاجین می جنگید وازمدافعین غیور بود شبی برای
انجام مقصود سواربراسب شد ازقلعه بیرون آمد اوراهدف

گلوله ساختند تیری بررخسارش اصابت کرد وازسوی دیگر بیرون آمد اورا دستگیرنمودند وبزندان حاجی زین‌العابدین تحویل نمودند وتاچند روز بانواع شکنجه معذب بود والدش حاج صفرعلی کهثروت وافر داشت باپول فراوان اورا ازحبس مرخص نمود وبرجراحتش مرهم گذاشت اورا به اصطهبانات فرستاد برای مدت شش ماه درآنجا مشغول مداوا ومعالجه بود تابهبودی یافت دراینموقع واقعه قلعه بشهادت حضرت وحید وقتل عام عمومی پایان یافت وبقیه السیف یااواره دیار وبلاد شدند ویادرمحل خود درنقاط نامعلوم مختفی گردیدند ومأمورین حکومت درجستجو وتفحص بودند کسیرا که ازبقایای قلعه پیدا می کنند اگرثروتمند است پس ازشکنجه فراوان تحویل زندان حکومت نمایند واگرثروتمند نیست باَشَدّ عذاب شهید نمایند وازجمله اشخاصی که بچنگ آمد برادرکورماد رزاد ملا محمّد بود چون برادرش ازشدت شکنجه درزندان شهید شد ازاختفا بیرون آمد یکسربطهران رفت وقصد جان شاه نمود وباصادق تبریزی همداستان شد وبشهادت رسید ازاو دواولاد بجای ماند محمدرحیم ومحمدکریم که ازبقیة السیف هستند وعائله کثیره درظل امردارند ـ

فصل دوازدهم

چهارمین نفر از دلباختگان این امر نازنین که گرفتار عوانان وظالمان گردید وبزندان تحویل گردید اصغر اعمی ۱۲ ساله فرزند صغیر حاج صفرعلی وبرادر ملا محمد فوق الذکر بود وی را دستگیر نمودند اولا جلو چشم مادرش او را داغ وشکنجه نمودند آهن سرخ در بدن نازنینش گذاشتند همین که دود بلند شد مادر را دل بسوخت وبیهوش شد پس از افاقه برای استخلاص فرزندش مقداری از املاک خود را قباله نمود وبحکومت داد فی الحین اخوند حاضر وسند تنظیم نمود پس از اخذ سند مجدّد اصغر را رها نکردند وهر روز شکنجه وآزار افزودند تا آنکه مادر چند قطعه از املاک دیگر خود را قباله نمود بدین طریق حکومت تدریجا املاک حاج صفرعلی وعیالشرا که والدین ملا محمّد واصغر کور مادر زاد بودند تصاحب نمود واصغر از شدت شکنجه در زندان جان سپرد چون خبر شهادت این کور مظلوم به برادرش ملا محمد فوق الذکر باصطهبانات رسید سراپا آتش گرفت از اصطهبانات قصد نی ریز نمود شبانه وارد شد باوالدین وقومان وخویشان وداع کرد وگفت میروم تا انتقام مظلومانرا

عکس حاجی محمد ابن حاجی قاسم نی ریزی از بقیة السیف
واقعات اول و دوم و سوم

ازناصر الدین شاه بگیرم واساس ظلم رامنهدم سازم مادرش یك خوشه مروارید که ازدارائیش باقی مانده بود بملا محمّد داد واوشبانه ازنی ریزخارج وبقصد انتقام عازم طهران گردید درشیرازباچند نفرازبابیان غیور ملاقات وانها رابا خود همراه کرد ازطهران باصادق تبریزی همداستان گردید وقصد جان شاه نمودند که درشرح احوال ملا محمد بتفصیل بیان شد

فصل سیزدهم

پنجمین نفرازبقیة السیف که اسیرکندوزندان شد حاج قاسم ازمدافعین شجاع قلعه بود که بانواع وشکنجه مبتلا گردید تاآنکه حیدرنامی باپرداخت یکصد تومان که خون اوراخرید ازحبس آزادش کرد اودرواقعه ثانی بالای کوه رفت ودرخاتمه جنگ فرارکرد حاج قاسم ازیاران ویاوران شجیع میرزاعلی سردار بود ازاودوفرزند بیادگارماند ـ حاج محمد ـ ۲ـ ملا حسین که بشرح حال آنان در بخش مربوطه مبادرت خواهد شد

فصل چهاردهم

ششمین نفر از زندانیان که در حبس تحت شکنجه قرار گرفت ملا کریم بود اخر الامر حکومت تمام اموالش را با قباله تصاحب نمود و آزارش کرد

فصل پانزدهم

هفتمین نفر که بعد از محاربه قلعه دستگیر شد میر محمد عابد بود چون عیال ایشان خواهر زاده محمد رضا خان عمّوی حاج زین العابدین خان بود بواسطه قرابت و دادن پول و وساطت منسوبان آزاد میشود ولکن در ایمان محکم و استوار ماند در واقعه دوم جنگ جبل شرکت نمود پیرمردی کهن سال بود بعد از خاتمه جنگ جبل سال ۱۲۶۹ اسیر میشود هنگام پائین آمدن از کوه چون وا میماند یکی از سربازان با زنجیر ضربه ای به پشت ایشان وارد میاورد که خون از بدنش جاری میشود سه مرتبه میگوید یا خدا یا خدا یا خدا بفریادم برس سرباز ضارب پس از طی مسافت دو کیلومتری جان میسپارد لهذا سربازان لباسهای میر محمد عابد را پاره میکنند و هرکدام تکه ای از آنرا برای تبرک میبرند او را وارد شهر میکنند و با اسرا بشیراز اعزام

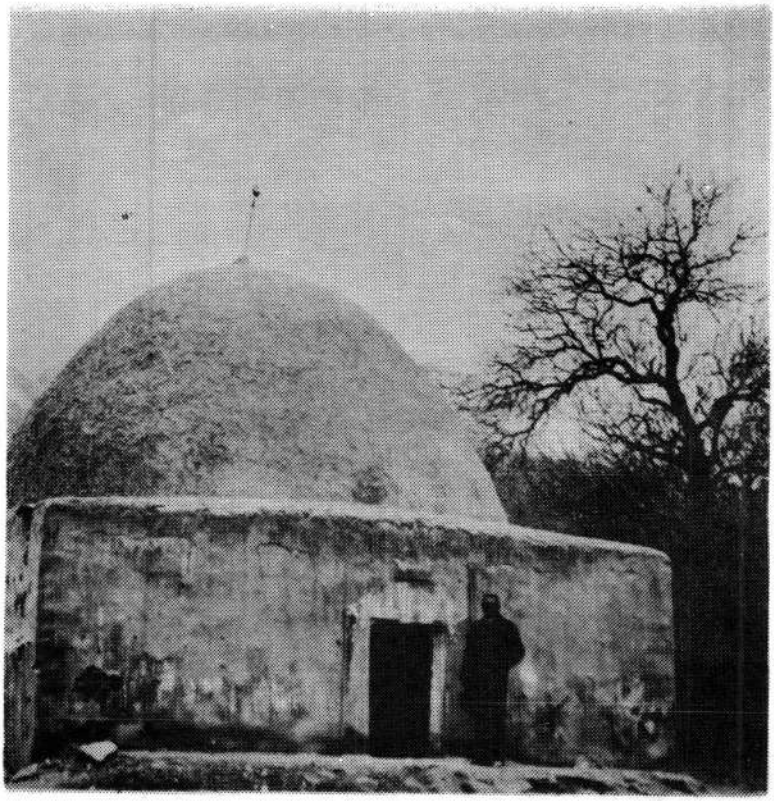

عکس امام زاده خانه کت بین راه نی ریز و شیراز که سید میرمحمد عابد در آنجا به شهادت رسیده است.

میدارند (درخانه کت) سه منزلی نی ریز سربازی نزد اوآمده میگوید بمن گفته اند اگر یکسر ازبابیان بیـــــاوری صد تومان جایزه میگیری اوکه ازجان بستوه آمده بود گفت بامن این معامله راانجام بده اوسرش رابرید وبجنـــت وصلش فرستاد وازمحنت آزادش کرد سرش را بشـیرا ز بردند جسدش درزاویه ای درامام زاده خانه کت مدفون است ازاو فرزندی بنام سید محمد باقر ده ساله بجـــای ماند چون مادرش مؤمنه وموقنه بود اورابآداب امرتربیـت نمود وچون منزلشان غارت شده بود محمد رضا خـــان ازخواهر وخواهر زاده خود چندی نگاه داری مینمایـــد ولی انها رفتن درمنزل خود شان راوپاعسرت بامختصر درآمد ازگوسفندان وبقیه ملك گذران نمودن ترجیح دادنـــد ومنزل خرابه خود شان انتقال یافتند سید محمد باقـــر فرزند سید میرمحمد عابد عمری طولانی نمود ودرواقعـــه سوم سال ۱۳۲۷ هجری قمری درقید حیات بود که درواقعه سوم وفصل مربوطه بتفصیل شرح حالش بیان میشود

(تبصره) نخوسیکه بعد ازخاتمه جنگ قلعه اسیر وزندانی شدند ودرحبس حاج زین العابدین خان بانواع شکنجـه وعذاب مبتلا شدند تعدادشان پانزده نفر بودند چه کـــه بقیة السیف های دوره میثاق واوایـل دوره ولایت عظمـــی

که برای این عبد شرح ماوقع رابیان میکردند درتمداد متفق بودند ولکن همه راباسم ورسم نمیدانستندوحکایت میکردند عده ای از زندانیان ازشدت شکنجه وعذاب در زندان جان میسپردند وجسدآنها رادرمحوطه زندان بچا می افکندند وروی آنها خاك می ریختند بنابراین هشت نفری که مشخصاتشان معلوم نشده ازنفوسی هستند که ازشدت شکنجه جان سپرده اندوآنان رابچاه افکنده اند وخاك روی آنهاانباشته اندباشدکه بعدادیگران نام ونشان آنانرا مشخص نمایند تااینجاشرح حال زندانیان خاتمه می یابد (۱)

---

(۱) گویند درزندان چاهی حفر کرده بودندکه اسرا را بعدازشکنجه وقتل درچاه میریختند وسپس درزیر خاك درآن چاه ازانظارپنهان میداشتند .....

بخش سوم - عاقبت کار بقیة السیف های متواری

مآل کاروشرح احوال بقیة السیف های واقعه قلعه که متواری ویاپنهان شدند وبعداً متشکل گردیدند وطهو فین رانصرت نمودند که واقعه دوم رابوجود آورد

فصل شانزدهم

ازمشاهیر اصحاب ویاران وفادارحضرت وحید ابوالزوجه شان حاج شیخ عبد العلی ازعلما ودانشمندان عالیمقام بنام ومورد ثقه خواص وعوام نی ریز وازائمه جماعت بود ودرایمان واستقامت وحمایت ونصرت حضرت وحید بی همتا بود با دوپسرش شیخ هادی هفده ساله وشیخ محمد چهارده ساله درمحاربات قلعه خواجه شرکت نمود وفاداری خود رابحد کمال رسانید وبعد ازخاتمه جنگ وشهادت حضرت وحید اول کاری که کرد دخترش صغری عیال آقا سید یحیی رابافرزند خوردسال وی بنام سید اسمعیل درآغوش مادرباتفاق چند نفرازخویشاوندان شبانه ازطریق کوه بیراهه باصطهبانات فرستاد تادرخانه حاج محمد اسمعیل تاجر لاری شوهر خواهر آقاسید یحیی بیاساید

وعیال وفرزند حضرت وحید ازتعرض مصون مانند وتسلی از حضرت وحید باقی ماند وچنانکه درشرح بیوگرافی حضرت وحید درخاتمه احوال معظّم له ذکر شد این نسل باقی ماند وازدودمان شریف اصطهبانات هستند گرچه برحسب ظاهر درجرگهٔ مؤمنین نبوده اند ولکن همیشه محب امربوده وهستند . خود حاج شیخ عبد العلی پس ازآنکه خیالش ازاین حیث راحت شد گاهی متواری وگاهی درنی ریز مخفی گشت تادرواقعه دوم بازن وفرزندان بالای کوه به جهاد ومدافعه پرداخت بدین مناسبت بقیه احوال ایشان درفصل آتی بیان خواهد شد

فصل هفدهم

ب ــ دومین نفرازانصار ویاوران حضرت وحید که منزلتی بس عظیم داشت وعالمی شهیربود وعائله وفرزندانی کثیر داشت ملّا عبد الحسین واعظ وقاضی نی ریز بود که باکلیه فرزندان حامی ومساعد حضرت وحید بود همین که خبرتشریف فرمائی حضرت وحید را از باب الزوجه حضرت وحید استماع نمود باتفاق عدّه‌ای باستقبال شتافت ندای امر

حضرت اعلی رااستماع نمود وهمینکه قلبش بنور ایمان منور گردید بفرزندان خود ابلاغ نمود وجملگی مؤمن وبه جانبازی وفداکاری قیام وبرنصرت امر رب آلا رباب و جانبازی وجهاد درخدمت حضرت وحید دقیقه ای فرو گزارنکردند دراولین مرتبه که مسجد جمعه درنی ریز محاصره وآتش جنگ مشتعل وقوای حکومت باصحاب تیر اندازی نمودند اول کسیکه هدف گلوله شد همین ملا عبدالحسین واعظ شهیربود درحینیکه مشغول نماز بود گلوله ای به پایش اصابت نمود واورا مجروح ساخت چون حضرت وحید باین پیرمرد هفتادساله مجاهد شجیع وشهیر علاقه بسیار داشت ازاین واقعه سخت متألم ومحزون گردید عیادت نمود وتسلّی بخشید وهمین حادثه سبب گردید که فرمان جهاد صادرنمود وقلعه خواجه دوکیلو متری نی ریز درجنوب شرقی رابرای دفاع انتخاب فرمود انگاه ملاعبدالحسین باسه برادروپنج پسر درمحاربه قلعه شرکت نمودند درآن حادثه پسرش ملا علینقی (علی نقی) بشهادت رسید وملا عبدالحسین پس ازخاتمه جنگ قلعه باسایرفرزندان گاهی مختفی وگاهی متواری بودند تاانکه درواقعه کوه شرکت جستند همه فرزندان ازدم شمشیر گذشتند وچون اوپیرمردی هفتادساله بود باعیال خود

وعیال واطفال ملاعلینقی نوه خود بعد از پایان جنگ دوم اسیر شدند بدین مناسبت در فصل آتی عاقبت کارونامشان ذکر خواهد شد

فصل پنجدهم

ج - سومین نفر از بقیة السیف که بعد از واقعه قلعه متواری وفراری شد واز روساء شجیع ودلیر بشمار میآمد خواجه قطبا بود که باکمال رشادت به ملهوفین وبازماندگان کمك مینمود ودر واقعه دوم شرکت نمود بدین مناسبت بقیه شرح حال این مرد رشید در فصل بعد بیان خواهد شد

فصل نوزدهم

د - چهارمین نفر از متواریان بقیة السیف قلعه آقای میرزا علی معروف بسردار بود که با خواجه قطبا همکاری مینمود بازماندگان را تسلی میداد وکمك مینمود ودر جنگ بعد اصحاب را متشکل ساخت وتجهیزات وتشکیلات مهمّه فنون جنگی انروز نمود بدین مناسبت شرح آن در فصل آتی بیان خواهد شد

فصل بیستم

ه- پنجمین نفر ازبقیة السیف قلعه ومتواریان آقای خواجه محمد حسین ازاصحاب حضرت وحید بود پس ازخاتمه جنگ قلعه فراری ومتواری شد وبقلعه کربال رفت در جنگ کوه واقعه دوم شرکت نکرد ولی زوجه محترمه او باتفاق خویشان مشارکت کرد وبعد ازواقعه جگر گداز کوه که شنید عیالش اسیر گشته ازشدت تاثر درکربال صعود نمود

فصل بیست ویکم

و ـ ششمین نفر ازمتواریان وبقیة السیف قلعه سید زین العابدین اصطهباناتی بود که متواری شد وبعد در جنگ دوم ازمجاهدین وانصار بود که بعدا فراری بود وازبقیه احوال وی خبردرست نیست

فصل بیست ودوم

ز- هفتمین نفرازمتواریان وبقیّة السیف قلعه ابراهیم فرزند صالح بود که بعد ازخاتمه جنگ قلعه متواری ودرجنگ دوم واقعه کوه شرکت نمود وسپس جزء اسرای واقعه دوم بود که درشیرازمرخص شد

فصل بیست و سوم

ح ــ هشتمین نفر ازمتواریا ن وبقیة السیف قلعه سید حسین فرزند حاجی سید احمد بود که بعد ازخاتمه جنگ قلعه متواری شد ودرجنگ دوم شرکت نمود ازاوبیش ازاین اطلاعی دردست نیست

فصل بیست وچهارم

ط ــ نهمین نفر ازمتواریان وبقیة السیف قلعه سید حسن فرزند حاجی سید احمد وبرادر سید حسین بود که اونیزچون برادراز مدافعین جنگ درقلعه وکوه بود وسپس مستخلص گشت واخلافی ازایشان باقی ماند ولی ازآنها اطلاعی دردست نیست

فصل بیست وپنجم

ی ــ دهمین نفر سید ابوطالب سومین فرزند حاجی سید احمد بود که حضرت وحید را تارونیز استقبال کرد وتاخاتمه جنگ قلعه ازمدافعین بود سپس گرفتار حبس وشکنجه شدید شد وپس ازدادن پول وملك بحکومت بمعدن شکرو ازتوابع نی ریز تبعید شد ودرآنجاوی را ــ مسموم وشهید نمودند ازاونسلی درامر ظاهرنیست

یازدهمین نفرملا حسن دلیرپسرکربلائی قاسم بعد ازخاتمه جنگ قلعه متواری شدودرجنگ دوم شرکت نمود بعد ازواقعه دوم اسیرشدوبشیرازرفت سپس مرخص شد به نی ریز مراجعت نمود وازایشان اخلافی باقی مانـــد

فصل بیست هفتم ــ دوازدهمین نفرازمتواریان وبقیةالسیف واقعه قلعه محمد اسمعیل پسرملا محمد باقربود که درجنـگ دوم شرکت نمود وپس ازپایان اسیرشد بشیراز رفت وسپس مرخص شد به نی ریز مراجعت نمود وازایشان اخلا فی باقی نماند

فصل بیست وهشتم ــ سیزدهمین نفرازبقیة السیف قلعه ملا علی اکبرفرزند ملا محمد اصطهباناتی بود که بمعیت حضرت وحید به نی ریزآمد درجنگ قلعه ازمجاهدین اسیر بـــود بعد ازخاتمه جنگ اسیرگردید سپس مستخلص گشت ودر ــ واقعه ثانی ازمجاهدین ومحاربین بود درآن واقعه مجددا اسیر وسپس مستخلص گردید

فصل بیست ونهم ــ چهاردهمین نفرازبقیة السیف قلعه ومتواریان شیخ یوسف بود که درواقعه دوم درجنگ شرکت نمود ازاسرای شیراز بودوپس ازاستخلاص وعودت به نی ریز مورد خشم وغضب حکومت قرارگرفت محبوس وزندانی شد ومضروب

دوگوشش رابریدند ونیزکف پایش رابریدند ونمد گذاشتند وبالاخره مستخلص گشت وازاواولاد واخلافی باقی مانـــد وآن دختری است که ازاسرابود وباکربلائی محمد صالـــح ازبقیـــة السیف های نی ریز ازدوج نمود (١)

فصل سی ام

پانزدهمین نفرازبقیـــة السیف قلعه لطفعلی قائـــــد ازمجاهدین دلیربود که درجنگ قلعه دست چپش بگلولـــه توپ اصابت کرد وقطع شد درهمانجا دفن کردند پس از خاتمه جنگ متوارشد ودرواقعه ثانی بالای کوه ازمدافعین ومجاهدین بود پس ازخاتمه جنگ اسیر شد وسپس مستخلص گردید ازاواخلافی باقی ماند :

فصل سی ویکم

---

(١) وازاین پیوند باقیات صالحاتی بوجود آمدنـــد که درفصل آتی درشرح حال کربلائی محمد صالح از ـ بقیـــة السیف نگاشته خواهد شد لهذا ازشرح بیشـــتر صرف نظر میشـــود

شانزدهمین نفر ازبقیة السیف قلعه میرزا محمد فرزند میرزا محمد عابد بود بعد ازخاتمه جنگ متواری شد ودر واقعه ثانی ازمجاهدین ومدافعین بود ودرخاتمه جنگ اسیر شد بشیراز روانه گشت ولی دربین راه خود را در دریاچه بختگان غرق نمود وبنجات یافت وبمدا به نی ریز مراجعت نمود

(تبصره) دراصطهبانات هنگام عبور حضرت وحید جمعی ازعلما ومتنفذین وغیرهم اقبال نمودند که از آن گروه ۲۱ نفرپیمان وفاداری منعقد نمودند .

وازملتزمین رکاب حضرت وحید بودند درجنگ قلعه شرکت نمودند واز مدافعین شجاع بودند چون مقاومت حکومت ودولت رادرقلع وقمع بابیان مشاهده نمودند لذا دونفر ازآنان قبل ازخاتمه جنگ لغزیدند وازامتحان بیرون نیامدند وبااعدا همراه شدند یکی حاجی مهریزی بود که لغزید وبجان ومال اصحاب تعرض شدید نمود وموجبات اذیت وآزار احباب وانصار رافراهم نمود دیگری اسمعیل مزیجانی بود که صبیه حضرت وحید راخواستگار شد بواسطه عدم موافقت حضرت وحید بمخالفت قیام نمود

—

پس ازانکه صدمات زیاد درجنگ قلعه متحمل شد ازهمه آن سوابق صرف نظرکرد بااسب سواری حضرت وحید ازقلعه فرارنمود وبوطن خود بازگشت کرد وبریاست ملائی پرداخت عده ای دیگر از۲۱ نفر تاخاتمه جنگ قلعه ازمدافعین بودند بعدازخاتمه جنگ به محل خودعودت نمودند وبیطرف ماندند .

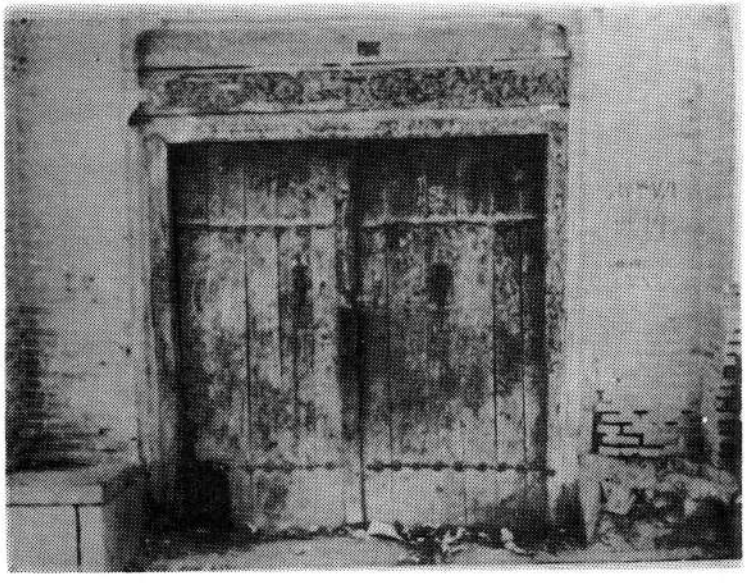

درب طویله شجاع الملك واقع در کوچه پشت پستخانه شیراز
محل اسرای نی ریز .

فصل سی و دوم

سرآغاز

قریب یکسال که از شکنجه وعذاب بقیة السیف ها وملهوفین گذشت وظلم حکومت روز بروز افزون میشد بنحویکه بیان شد زندانیان ازهستی ساقط وپس ازتحمل عذاب چند نفر درحین شکنجه جان سپردند وبعضی بعداز ساقط شدن ازمال تبعید وبعضی مرخص شدند ونسبت بمتواریان ومخفی شده گان هرروزدستوری جدید صادر وملهوفین ازادامهٔ زندگی درنی ریز بارفتارحکومت مأیوس شدند لاجرم آتش غیرت درملهوفین ورنج دیدگان زبانه کشید دونفر ازشجیع ترین جوانان غیرت مند میرزاعلی معروف بسردار وحاجی قطبا قدمردانگی علم کردند نخست بیوه زنان وستمدیدگان راتسلی می بخشیدند وبه انها آذوقه برای امرارمعاش میرسانیدند وسپس باچند نفر ازمخفی شدگان تماس دائم برقرار نمودند وبهریک

نیرو می بخشیدند وآنها راامیدواری میدادندوبابقیه
زندانیان ستم دیده که چند نفرشان بعداز رنج
فراوان بانیمه رمقی ازحبس آزاد شدند ارتباط پیداکردند
لهذا جمعی متشکل گردیدند وسپس جناب حاجی
عبد العلی ابوالزوجه حضرت وحید بادوفرزند ذکور ش
ودیگری ملاعبد الحسین که دراولین مرتبه تیر به پایش
اصابت کرد بابقیه فرزندان به این جمع پیوستند وتعداد
به یك واحد بیانی بالغ گردید بمشاوره پرداختندونقشه های
دفاعی برای جلوگیری ازظلم حکومت طرح مینمودند دونفر
فوق الذکر که ازفحول دانشمندان بودند وباحکام و
دستورات حضرت اعلی روح ماسواه فداه آشنائی
داشتند بانصیحت واندرز اصحاب باقیمانده
راازبقیة السیف ها وملهوفین باصول آشنا وبنیهٔ آنها
راتقویت وباستقامت دلالت میفرمودند ومیرزا علی ملقب
بسردار وخواجه قطبا بانیروی جوانی وابراز شجاعت
بقیة السیف های متواری ومختفی راجمع وتشجیع
ومحبت مینمودند ونیروی دفاعی بیاموختند وبراستقامت
دلالت وبرفتح نهائی ووصول بآرزوی قلبی نویدی بخشیدند
همین که تعداد مردان به ۱۹ بالغ گردید دورهم جمع
شدند مشورت نمودند وتصمیماتی مبنی براستقامت ووفاداری

اخذ نمودند وآن تصمیمات راجامه عمل پوشیدند ملهولین
ومظلومین که دراختفا بسر میبردند ازاختفا خارج شدند
وباین جمع پیوستند وبااصول احکام حضرت اعلی روحی
لقطرات دمه الاطهر فداه آشنا گشتند وفراریان ازدست
گرگان خونخوار هم ازهرجا باخبر شدند وبه نی ریز
روی آوردند وباین جمع پیوستند ومتشکل گردیدند بااین
ترتیب زمینه یك قیام دست جمعی برای نجات ازظلم
حکومت فراهم ویك نهضت دفاعی وسیع پایه گزاری میشد
درخلال این احوال دست تطاول حکومت کوتاه وجرئت از
وی سلب گردید ومرعوب شد چه که هرروز برجمع مجاهدین
افزوده میگشت لهذا درصدد علاج برآمد وچون مجاهدین
احساس نمودند که حاج زین العابدین خان نایب الحکومه
وسائلی ایجاد میکند تافرصتی بدست آورد وقضایای اولیه
راتجدید وهمه رامجدد قتل عام نماید .لاجرم نقشه ای
پیش خود طرح نمودند تامسبّب این مظالم رابقتل برسانند
لذا مسلمانانی که اسیرظلم شده بودند باخود همراه
کردند مسلح شدند درساعتیکه زین العابدین خان
وارد حمام شد ازقفایش رفتند وشکمش راپاره نمودند
اورابقتل رسانیدند بابیان بمنازل خود سالم برگشتند
بعد از این واقعه همه بابیان میدانستند که مجدد

فتنه ای اشد ازقبل تکوین خواهد شد ولهذا همه مهیّای کارزارشدند وتهیه اسلحه نمودند وخودشان را برای هرحادثه ای مهیّا ساختند (۱) بعداز کشته شدن حاجی زین العابدین خان پسرش بسمت نایب الحکومه منصوب شد وچون خوف داشت که خود اونیز بهمین سرنوشت گرفتار شود ظاهراً روش مسالمت آمیز پیش گرفت وباطناً بشیراز مکاتبه وتظلم میکرد پیش کشی میفرستاد وتوامی طلبید ازطرفی توابع نی ریز سربطغیان بلند کردند واهالی قریه قطرو که ملك طلق حکومت بود برعلیه مالك وحکومت قیام نمودند وچون از نقاط دیگر فارس هرج ومرج پدید آمده بود دراین موقع شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله فرزند محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه

---

(۱) گویند درهمین موقع ودرخلال این احوال بود که ملامحمّد پسرحاجی صفرعلی که شرح احوالش بیان گشت وخود درحبس دچارشکنجه وعذاب شد وبرادرش کور اعمی درزیرشکنجه جان سپرد

فصل سی وسوم

تغییر حکومت فارس وانتصاب میرزانعیم نوری به حکومت نی ریز با دستور قتل عام بابیان

بجای معتمد الدوله فرهاد میرزا بحکومت فارس منصوب ووارد شیرازشد لهذا فتحعلی خان پسر حاج زین‌العابدین‌خان نایب الحکومه و سایر بستگان حاکم مقتول که تشنهٔ انتقام بودند عرایضی ضمن پیش‌کشی وهدایائی برای والی فارس فرستادند وتقاضای قلع و قمع بابیان نمودند والی فارس میرزانعیم‌نوری را برای قلع وقمع بابیان تعیین نمود میرزا نعیم که خود پس از دریافت تعلیقه حکومتی مشغول تهیه اسباب وتجهیزات ازسرباز وتوپ وتوپخانه بود قبلا میرزا باباعموی خود را باسوارانی چند به نی‌ریز فرستاد وخود پس ازیکماه باقوای مکمّل وتوپ وسرباز وارد گردید وچون میدانستند ازطریق قوّه قهّریه باین آسانی موفّق به انجام مأموریت نخواهند بود نقشه را چنین طرح نمود که آمده است نی ریز تااحقاق حق مظلومین نماید ووسائل آسایش ورفاه انانرافراهم نماید لهذا موقع ورود میرزانعیم میرزاعلی سردار وخواجه قطبا

وچند نفر دیگر ازبابیان اوراا ستقبال نمودند وی ازآنها تفقد نمود وبهمه بازماندگان وملهوفین مقتولین حادثه اولّیه وعده داد که تلافی نمود هواموال منهوبه راگرفته مسترد میدارد وباطرح این نقشه وحیله میخواست تمام اصحاب رابه دام تزویراندا خته دستگیرکند وبقتل برساند لهذا گفت هرگونه شکایتی ازحکومت سابق دارید بنویسید بیاورید رسیدگی میشود واموال غارت شده هم ازغارتگران اخذ ومستردمیدارم دریکروزکه چند نفرازسران بابیان ازجمله میرزاعلی سردار ومیرزاحسین قطب باعده ای دیگر بالغ بر ۱۳۰ نفر به دیوانخانه آمدند دستور بازداشت آنانرا داد دررابستند وسربازان آماده تیراندازی شدند که اگربخواهند فرارکنند انهاراهدف تیرسازندبدین نحو این چند نفر دستگیر وتحویل زندان شدند ومسجون ومغلول گردیدند وحکومت جدید میرزانعیم تصور کرد حال که چند نفرازسران این طایفه راگرفته بفتح وفیروزی نائل آمده ودیگر قضیه خاتمه پذیر است لهذا به حکومت فارس طهماسب میرزامژده این فتح وفیروزی رادادواوبصدر اعظم خبرداد که عده ای ازبابیان درنی ریز دستگیر شده اندوکسب تکلیف نمود حکم شد انهارابطهران اعزام دارد هنوز این فرمان به نی ریز نرسیده بود که

اهالی قطرویه (۱) ملکی حاجی زین العابدین خان ازادای مالیات بافتحعلی خان پسرحاج زین العابدین خان که نایب الحکومه وقت بود سرپیچی نمودند وعلم مخالفت برافراشتند ازطرفی بابیان مجاهدین دلیرکه ملاحظه کردند میرزانعیم ونایب الحکومه بافریب ودسیسه چند نفر رادستگیروبزندان افکنده اندویقین کردند اگرپیشرفت کنند دیّاری ازآنها را باقی نخواهند گذاشت برای دفاع آنها ده میشدند وروز بروز مکمل تر ومجهز تر میگشتند وفراریان درهرشهر ودیار مراجعت وبجمعیت متمجا هدین افزوده میگشت ازطرفی هرج ومرج اطراف وطغیان اهالی قطرویه وازطرفی مکمل ومجهز شدن مدافعین وملهوفین ازبقیة السیف سابق میرزا نعیم وفتحعلی خان نایب الحکومه رابرآن داشت که روش خود راتغییر دهند استما نمایند وروش مسالمت آمیز پیش گیرند لهذا میرزانعیم میرزاعلی سرداروسایرزندانیان رابحضوراحضار وازاین پیش آمد عذرخواهی نمود وگفت سوء تفاهم بوده اهالی قطرویه طغیان نموده اندوازمالیات سرپیچی کرده اند

قطرویه در ۴۲ کیلو متری شمال نی ریزواقع شد وملکی حاج زین العابدین خان بود

اگر شما این قلعه راتسخیرنمائید علاوه براینکه حکومت ـ
ازشما حمایت مینماید جبران خسارات راهم تاّحد امکان
خواهد کرد وبه پاداش بیشتری نائل خواهید شد حبس
شماسوء تفاهمی بیش نبوده اگر باین فتح وفیروزی نائل
آمدید تقرّب شما بیشتر خواهد بود میرزاعلی سردار تعهد
نمود که ازعهده اینکاربرخواهد آمد لهذا باکمال جوانمردی
این خدمت راانجام داد باعده ای ازمجاهدین ۱۳۰ نفر
که درنی ریزمجدّد مجتمع شده بودند رفت قلعه رافتح
کردند واهالی رابراطاعت وادای مالیات وادارنمود و ـ
مورد تقدیر قرارگرفت او وفاتحین دیگرضمن تقدیر به
دیوانخانه حکومتی احضار شدند تامورد لطف وپاداش ـ
قرار بگیرند میرزاعلی سردارکه ازمکر وفریب آنها مطلع بود
سفارش داد قلعه تسخیرشده یکنفرباقوای دولتی بقدر
لزوم بفرستید قلعه راتحویل بگیرند وماکه مدتی ازخانواده
دوریم ناچار اوّل بخانه برمیگردیم وبعد شرفیاب میشویم
میرزا نعیم استنباط کرد که آنهاازاین مکر وخدعه
مستحضرند عدهٔ ای سوار وپیاده فرستاده قلعه راتحویل
گرفتند ومیرزاعلی وسایرفاتحین قلعه بدون اینکه به
دارالحکومه بروند به خانه های خود برگشتند وآماده ـ
دفاع وکارزار شدند دراینموقع که فراریان ومخفی

شده گان همه مجتمع وعده ای ازخویشاوندان بآنها پیوسته بودند وپیمان وفاداری امضاء وازمؤمنین تازه بشمار میآمدند وجمعیت معتنابهی که تعداد جوانان ومردان رزم جو ومجاهدین دلیر غیراززنان واطفال ازعدد کل شئی (۳۶۱) تجاوز مینمود جلسهٔ شوری تشکیل دادند میرزا علی سرداربسمت سرداری کل وخواجه قطبا بمعاونت برای فرماندهی قوای مدافعین انتخاب گردیدند وسپس دونفر ازدانشمندان متبحّر درعلوم ومطلع از او امر ودستورات حضرت اعلی جنابان حاج شیخ عبدالعلی اب الزوجه حضرت وحید وملا عبدالحسین واعظ و قاضی نی ریز را برای اندرز ونصیحت وآشنا ساختن مجاهدین به احکام وقوانین وتشویق براستقامت وصبر وشجاعت وشهامت برگزیدند لهذا درماه آخرتابستان ۱۳۶۸ ـ ناگزیربابیان تحت ریاست وپیشوائی میرزاعلی سردار درصدد چاره جوئی ودفاع ازجان ومال خود وسایر ستمدیدگان مجتمع درحول خود وعیال واطفالشان برآمدند چون میرزا نعیم ونایب الحکومه ملاحظه نمودند ازدسیسه وفریب طرفی نبستند وبابیان روزبروزجمعیتشان زیاد ومجهّز ومکمّل میشوند درصدد برآمدند به قوه قهّریه تشبث نمایند مجدد گزارشی مبسوط به والی فارس وصدراعظم تقدیم و

تقاضای اعزام قوای مجدد برای سرکوبی نمودند وسپس دست بحمله زدند ودراینجا حمله وهجوم مخالفین بطور دست جمعی شروع ودفاع مؤمنین آغاز وفصلی تازه برای واقعه دوم افتتاح میگردد .

و این جنگ اجتناب ناپذیر را سه عامل بوجود آورد اوّل ـ شکنجه روزمرّه حکومت زین العابدین خان نسبت به بقیة السیف ها وزنان وکودکان ثانی قتل حاج زین العابدین خان بواسطه ظلمهای اولّیه ثالث تحریک علماءوروحانیون شیراز ازقبیل شیخ حسین ناظم الشریعه (شیخ ظالم) وملامحمد علی محلاتی وشیخ مهدی کجوری

بخش پنجم - دومین واقعهٔ تاریخی نی ریز درسال ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹
درعهد ایلخانی

فصل سی و چهارم

دومین واقعه تاریخی جنگ عشاق بیقرارجانباز باوفای نی ریز که بجنگ جبل معروف است درآخر تابستان سال ۱۲۶۹ باحملات بیرحمانه قوای حکومت جابر ومردمان خونخوار غیور مرة ثانیه آغاز وبجانبازی شجاعانه مجاهدین غیور شجیع ازبقیة السیف های فقره اول اختتام یافت واین واقعه درمهمترین سوانح تاریخی عالم ووقایع جسیمه عصر رسولی دراین کورعظیم است (۱) که شرح آن را ذیلا بعرض خوانندگان میرساند

---

(۱) این وقایع ازتاریخ ملا محمد شفیع نی ریزی که در تاریخ نبیل به آن اشاره شد وپیش نویس آن بواسطه واقعه سوم سال ۱۳۲۷ قمری اوائل دوره مشروطیت ازبین رفته بود وناچار پس ازتفحص بسیار معلوم گردید نسخه ای از آن نزد میرزا محمد صالح خان رفسنجانی است بدست آمد وبااقتباس ازآن وبااطلاعاتی که مؤلف چهل سال قبل از بقیة السیف های دوواقعه اول ودوم شخصا ازمطلعین وموثقین واسرای واقعه فوق الذکر بشرح ذیل :

چون حکومت وطرفداران وکینه توزان وستمگران ازنقشه های شیطانی وفریب دهنده خود طرفی نبستند وبابیان را ـ بیدار وهوشیار وآماده دفاع ازنظر تجمّع ومراجعت آوارگان تشخیص دادند دست بتعرض زدند لهذا سخت گیری شروع وحمله آغازگردید .

دراینموقع مجاهدین ومدافعین بمقاومت برخواستند وبدفاع پرداختند وباهوشیاری وزیرکی نقشهٔ دفاعی طرح سپس بشرح ذیل عمل نمودند ابتداکلیه آنها اززن ومرد وکوچك وبزرگ خانه ومسکن های خود راترك نموده به(بیدبخوبه) که دامنه کوه جنوبی نی ریزاست وجائی است باصفا ودارای آب واشجار ونیز لانه های کوچك سنگی است که ازچوب وخاشاك پوشش شده وبرای جمع آوری محصول انجیر وبادام ازآن استفاده مینمایند کوچ نمودند وبمدافعه ومجاهده قیام نمودند کلیه حملات را رفع مینمودند دراین گیرودار فراریان اطراف وخویشان طرفداران بابیان بآن جمع افزوده گشت جمعیت مدافعین تقویت شد ونیز بقوای مخالفین ومهاجمین هرروز افزوده میگشت لهذا اصحاب باتدابیر کامله وفنون جنگی نقشهٔ کامل وسیعی

---

(۱)جناب خواجه محمد ۲ـ جناب مشهدی زین العابدین ۳ـ جناب کربلائی محمد صالح ٤ـ صبیه میرزاعلی سردار عیال ملاحسین ٥ـ حاجی محمد فرزند حاجی قاسم٦ـمادر مرحوم خواجه علی اخذ گردیده است تکمیل گردید

طرح نمودند آن محل راترک نموده بقسمت فوقانی وارتفاعات کوه معروف به (درب شگفت) که انجا نیز اشجار بخوسات زیاد واکثرامالك آن املاك بودند منتقل شدند قوای مهاجمین انها راتعقیب مینمود لاجرم میرزا علی سردار دستور حمله داد مجاهدین غیور جنگ های دلیرانه نمودند وبدفعات دشمن رامنهزم وتار ومارنمودند تاآنکه قوای مهاجم مستاصل ودراین زد وخوردها فتح وفیروزی نصیب اصحاب واحباب گردید میرزانعیم که وضع راچنین دید بشیراز رفت وقضایا رابسیارمهم وخطیرجلوه داد تعداد زیادی سرباز و اسلحه وتوپ وتوپخانه باخودبهمراه آورد وتفنگچیان ومردان جنگی ازنی ریز وتوابع نی ریز خواست وبرآن افزود وخود رابرای جنگی سخت و پیکار عظیم آماده ساخت درخلال این احوال بابیان هرروز بفتح وفیروزی جدیدی نائل وشجاعت وشهامت واستقامتی ازخود بروز میدادند بنحویکه قوای مهاجمین رامنهزم ساخته جمعی رامقتول ساختند وبقیه سربازان روبفرارنهاده به قصبه برگشتند واسلحه زیادی بدست اصحاب ومدافعین افتادوبرنیروی دفاعی انها افزود یك عرابّه توپ نیز بدست مجاهدین ومدافعین افتادوتوپچی راگردن زدند توپرا باطناب به بالای

کوه بردند وازآن استفاده میکردند وهرروزعصر یك تیر توپ خالی میکردند پسازفراغت ازاین جنگ وکوچ دادن جمیع سپاهیان به داخل قصبه مجدّد دریکشب شبیخونی سخت بشهر زدند به این نحو تعداد زیادی شبانه داخل نی ریز شدند وباصدای یاصاحب الزمان به اقامتگاه سپاهیان وارد ورستاخیری عظیم برپاکردند ومسبّبین قتل حضرت وحید رابقتل رسانیدندوتلفات زیادوارد کردند تانزدیك صبح نائره حرب مشتعل وصدای یاصاحب الزمان سکنه شهر وسپاهیان رامرعوب ساخته بود درآن شب تلفات زیاد به سربازان وتفنگچیان وتلفاتی هم متوجه مدافعین گردید نزدیك صبح بابیان به کوه مراجعت و در سنگرهای دفاعی خود مستقرگشتند وازآن به بعد (از درب شکفت) به قسمت دیگر کوه بنام بالا طارم نقل مکان نمودند ودرانجا به تجهیزات تازه نائل آمدند و با مشاوره ترتیباتی جدید اتخاذ گردند ازاینقرار ازبالا طارم به قله های کوه ارتقاجسته مواضیع ومواقع دفاعی راانتخاب وسپس ۱۹ سنگر هرسنگری درارتفاع قله ای که کلا بایکدیگرنزدیك باشد تعیین نمودند وسنگربندی کردند هرسنگری رابفردی ازمسئولین سپردند که ۱۸ نفر دیگر مستقیم ودائم باآن فرد همکاری نمایند میرزاعلی سردار

برکل ریاست داشت وخواجه قطبا بسمت معاونت برگزیده گردید ودرعین حال هرکدام یك سنگر راسرپرست بودند یکی ازآن سنگرها رابه زنی شجاع بنام مادرسمیع سپردند که زنها دفاع میکردند پسازآنکه تعداد سنگر ها به ۱۹ بالغ گردید ودرهرسنگری ۱۹ نفرمستقر وکلا بعدد کلشئی بالغ گردید وبقیه مدافعین هرعده بکاری گماشته شدند وظیفه ای که برای حاج شیخ عبد العلی وملاعبد الحسین تعیین گردید این بود که هرروز اصحاب رابحقایق امر آشنا وتحت تعلیم قرار دهند وباستقامت دلالت فرمایند چون شکستی که به قوای مهاجمین وحکومت وارد شده بود (بارسیدن قوای جدید تقویتی نیز) خیلی وقت لازم بود تاجبران شکست شان فراهم گردد ودومرتبه آماده حمله گردند لهذا تاچندی ازحمله قوای حکومت واهالی خونخوار راحت بودند ودرآنجا چندعقد وعروسی واقع گردید معهذا گاهی اوقات که مدافعین واصحاب مجبوربودند برای تهیه وسائل شبانه به شهربروند وملزومات فراهم نمایند زد وخوردهائی رخ میداد بعدازچندی که میرزاتمیم قوای خودراتکمیل نمود وازبلوکاتسواران وتفنگچیان وارد نی ریز شدند وخود راآماده مشاهده کرد حملات خودرا سخت تراز دفعات پیش شروع کرد دراینموقع مجاهدین

عظیم
ومدافعین بانیروئی تر وتجهیزاتی کامل ترآماده دفاع
بودند قوای حکومت باتوپ وتوپخانه وسربازان وسوار ان و
تفنگچیان ازالوار واعراب وبلوکات که تعداد انرا بمضی
ده هزارنفرقلمداد کرده اند به کوه حمله ورشدند وقرارشان
این بود اهالی وتفنگچیان نقاط حومه ومجاور کهاراه های
کوه آشنا هستند ازجلو وسایرسپاهیان ازعقب اطراف کوه
رامحاصره ومدافعین را درتضییقات خوراکی وآشامیدنی
قراردهند چنین کردند وآب ونان راازاصحاب قطع کردند
وچون آب آشامیدنی اصحاب ومدافعین که چشمه های —
متعدد پائین کوه بود قطع شده بود واصحاب مجبور
بودند ازآب استفاده نمایند هرروز برسراین قضیه جنگی
رخ میداد ونوبت آب آوردن وباقوای محاصرین جنگیدن با
یکی ازسنگرها بود لهذا هرروز۱۸ نفرازیك سنگر مأمور
شتند
تهیه آب بودند فقط یکنفر در سنگر میماند وعقیده دا
باید مدافعین بمدد حروف حی ۱۸ نفر ازسنگر خارج —
شوندوقوه قوّیه قاهره حضرت اعلی روح ماسواه فداه چون
باآنها ست لهذا یکواحد تکمیل است وشخص میرزاعلی سَردار
آنها رارهبری مینمود ومیرزاعلی سردارد رهردفعه شجاعت
وشهامت ورشادت بسیار ازخود ظاهر میساخت وبا این
ترتیب هرروزحمله برای تهیه آب آغاز میگردید .

۱۸ نفر کفن می پوشیدند وبااسلحهٔ شمشیر وتفنگ باتفاق سردار فریاد یاصاحب الزمان بلند میکردند وازکوه محل سنگرها به پائین می آمدند مستحفظین راتارومار میکردند وسرمیگشتند وگاهی کشته میشدند بااین ترتیب آب بدست می آوردند درهرحمله بااینکه عده مجاهدین قلیل وعده آنها بسیاربود چون گرگی که بگلهٔ روباه داخل شود همه پا بفرارمیگذاشتند وبعضی روزها که ازجوانب دیگر میخواستند بقله کوه ارتقا جسته بسنگرهاحمله نمایند حملات آنها دفع میگردید تاانکه مجدد میرزاعلی سردارفرمان حمله وشبیخون داد دریك شبیخون که ازقلّهٔ کوه ازچند سنگر مدافعین حمله ورشدند بطوری این شبیخون سخت وتلفات زیاد بود که همه پا بفرارگذاشتند اصحاب که ازجمیع راه های کوه باخبر بودند اوّل معابررابرآنها بستند ودرساعت معین لانه های سنگی کوچك مسکن بختیاران (۱) راکه باچوب وخاشاك پوشیده شده بود آتش زدند وازهرطرف حمله ورگردیدند بطوری آتش زبانه کشید که کوه روشن شدعده ای بسیاربا گلوله وشمشیرازپای درآمدند وعده ای نابلد که پابفرار گذاشتند ازکوه پرت

---

(۱) اصطلاح محلی است.

میشد ند خلاصه تلفاتی سنگین برارد و وارد شد که خود
میرزا نعیم فرار رابرقرارترجیح داد بگریخت وهمه اطرافیانش
فرار نمود ند بعد ازاین شکست حکمچهار بلوك شد بدین
معنی که تمام ایلات وعشایر وقری وقصبات فارس باید در-
این جنگ شرکت نمایند لهذا جمعیت الوار واکراد رو
بفزونی گذ اشت ود ومرتبه حمله آغاز ود ائره محاصره راتنگ
نمود ند ازآن جمله احمد خان بهارلو باپانصد نفر ازسوار
وتفنگچیان تیراند ازآن مشهورازراه کوه قسمت انطرف کوه
که راه ایج ود اراب است بالا آمد ند وبجنگ پرد اختند
ومحاصره راتنگ نمود ند معهذا اصحاب تاآذوقه تمام نکردند
جنگید ند وقوای مهاجم راشکست داد ند آذوقه جیره‌بندی
شد وهرروز ازمقد ارکسرمیشد سرب وباروت نیز خیلی تقلیل
یافت

بخش ششم - تنگ شدن محاصره تمام شدن آذوقه اخطار میرزا علی سردار
به اصحاب برای آمادگی شهادت وآخرین دفاع

فصل سی و پنجم

میرزا علی سرد ارکه اوضاع راچنین دید بهمه همکاران
ومد افعین دلیر گفت روزهای عمرمابآخر رسیده وآذوقه
وسرب وباروت ماروبه نقصان وتمامی است

هرکس مایل است زود تر خود راازاین مهلکه نجات دهد
برود تابدست دشمنان کشته واسیر نشود هیچیك حاضر
نشدند دین رابدنیا بفروشند وازثمره اعمال ومجهودات
محروم گردند همه گفتند ماپیمان وفاداری امضاء نموده ایم
جان شیرین خود را فدای محبوب خود سازیم ودرملکوت
رضایش داخل گردیم وهمچنان وفادار ماندند واین مرتبه
حمله ای شدید ازمهاجمین اغاز گردید سردار شجاع ـ
چنانکه عادتش بود با ۱۸ نفر به رزم پرداخت سوار بر
اسب شد وبنابرعادت دیرین با فریاد یاصاحب الزمان عازم
میدان رزم گردید دراین مرتبه انچه رکاب برپهلوی اسب
میزد اسب حرکت نمیکرد تا بزحمت اسب راحرکت داد
باانصار ویاران تودیع کرد وگفت من دراین جنگ کشته میشوم
اگرسر مرا بریدند جسدم رابعلامت انگشتر دستم بشناسید
واگر طالب انگشترم باشند چون ازدستم بیرون نمیآید انگشتم
راناچار میبرند ازانگشت بریده ام جسدم رابشناسید بیاورید
درکنارسنگرم بخاك بسپارید این بگفت وبایاران باوفای
خویش عازم میدان جنگ گردید پس ازنبرد شدید که
دشمنان راازپای درآورد ومنهزم ساخت مورد اصابت ـ
گلوله قرارگرفت وباحال خطرناك قریببموت خود رابسنگر
رسانید وروح پاکش پس ازجهاد شجاعانه درراه محبوب

بی انبازش بافق اعلی صعود وازقید این جهان خاك آزاد ود رافلاك انس قد م نهاد وتاابد جاویدان ماند واورابهمان نحویکه وصّیت کرده بود درکنار همان سنگر خود ش بخاك سپردند بعد ازشهادت این رجل رشید وسردارشجیع سایر مجاهدین وانصار ویاران وفادار پس از تکفین وتدفین اجتماع نمودند وبرای ادامه جنگ وابراز وفاداری مشورت نمودند همه به یکزبان گفتند

عشق بازی کاربازی نیست ایدل سربباز

ورنه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

مابایدتاآخرین نفس وفاداری نمائیم وپای استقامت بیفشریم تاآیات وفا بخون خویش بنگاریم وجان رافدای جانان نمائیم چون ازهرطرف محاصره شده بودند وآذوقه وخوار بار درشرف اختتام بود جیره بندی کردند وباد شمن پیکار نمودند وبجنگ های دلیرانه ادامه دادند وتاموقعیکه مختصر رمقی داشتند ازپای درنیامدند کار بجائی رسید که مردان رزم آور باروزی چند دانه انجیر قناعت مینمودند مبارزه میکردند ودرروزهای آخر زن هاسهّمیه انجیرخوراك خود را بمردها میدادند تابتوانند دفاع نمایند چون انجیر هم تمام شد ودیگررمقی باقی نمانده بود برای اثبات وفا داری بمحبوب بیهمتا وجان بازی عاشقانه دست جمعی

(ازنظر وحدت حقیقی مردان ودلاوران جنگی) دامن‌های خود رابدامن یکدیگر گره زدند اسلحه بدست گرفتند وبقلب دشمن وسپاه انبوه حمله ورشدند چون شیران بیشه الهی پیکاری شجاعانه نمودند گروهی راازدم شمشیر گذراندند وچون ازگرسنگی رمقی نداشتند ازپای درآمدند ومعدودی قلیل پس ازاین جنگ مهیب موفق بفرارشدند وبقیه ازدم شمشیر گذشتند وبانیروی سرشار ازعشق بملکوت جاودان شتافتند

بخش هفتم - خاتمهٔ جنگ وپایان کارقتل عام جوانان - اسارت سالمندان اززن ومرد اطفال وشکنجهٔ آنان

فصل سی وششم

پس ازآخرین جنگ اصحاب بشرح فوق که بجزمعدودی که باشجاعت های دلیرانه بازهم درپایان رزم توانستند قرار نمایند بقیه شهیدومعدودی سالمندان وزنان واطفال اسیر وبازنجیر آنها رابستند وسرهای شهداء درچند لوده (۱) ریختند وپیشاپیش اسرا ازکوه به‌پائین آوردند وباطی مسافت بیش از ۱٤ کیلومترکه به نی ریزآوردند درمدرسه خان جای دادند وتفنگچی گذاشتند که باکسی

---

(۱) لوده ظرفی است که ازترگه های گزی می بافند وباآن میوه حمل میکنند

ملاقات نکنند وبه والی فارس خبرداد ند وکسب دستور نمودند ونیز سپاهیان رابعد ازختم غائله مأمور نمودند که دراطراف کوه وخانه های شهر تجسس نموده هرکس راتوانستند دستگیرنموده زنده تحویل دهند ـ جوائز دریافت دارند ویابکشند سرهاشان راتحویل نمایند مأمورین چنین کردند متواریان هرجا رادرکوه و وغارهاوخانه ها یازنده دستگیر نمودند وتحویل دادند ویاکشتند سرهاشان را برای میرزا نعیم آوردند ازآنجمله چهل نفر اززنان واطفال معصومرا که درغاری دراطاق سنگی ازپوشش چوب وپوشال پنهان شده بودند باچوب ونفت آتش زدند وآنها رانابود کردند

باری بعد ازچند روز والی فارس درجواب میرزانعیم نوری چنین دستور داد سرها رابرسنان زنند واسرا راآنچه زن هستند برچهارپایان برهنه سوارکنند وپیرمردانرا با غل وزنجیر پیاده براه بیندازند وروانه شیرازکنند این دستور اجراشد قافله ای بیش ازهفتصد نفر اسیر باد و دست سر ازسرهای بریده براه انداختند منظره ای عجیب جلب توجه مینمود بیش ازسیصد نفراززنان رابرچهارپایان برهنه سوارنمودند واطفالشانرا پشت سرویاجلوشان سوارنمودند

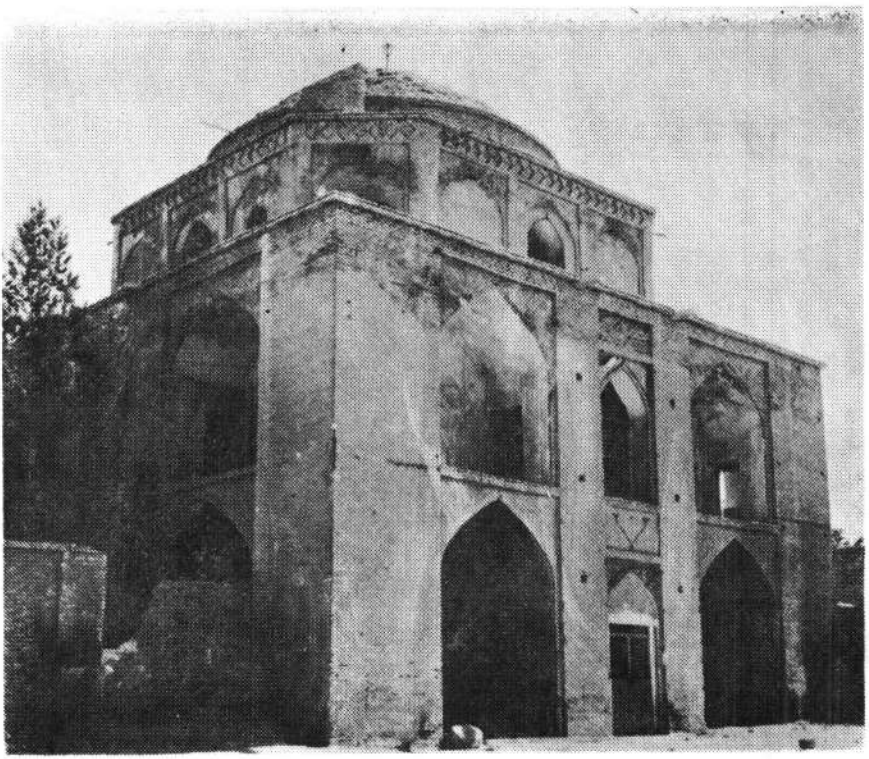

عکس بی بی دختران بقعه ای است که زیارتگاه مسلمین شیراز میباشد و زنان اسیر واقعه دوم را از نی ریز به آنجا بردند و سکونت دادند .

وبیش از دویست نفر از پیر مردان سالخورده راباشکنجه وعذاب پیاده مغلولا بشیراز اعزام داشتند که عدهٔ بسیاری ازپیرمردان ازشدت شکنجه دربین راه جان سپردند وشهید شدند دربین آنان دوشخص ازعلمای شهیر که درجنگ قلعه هم ازیاران باوفای حضرت وحید ودرجنگ کوه ازمشوقین وناصحین بی نظیربودند که مجاهدین را با تعالیم حضرت اعلی آشنا وبجانبازی تشجیع مینمودند باسارت درآمدند که باچند نفر دیگر ازاسرا یادرنی ریز بشهادت رسیدند ویادربین راه جان سپردند که اینک چند نفری که نامشان مشخص شده بشرح حالشان مبادرت میشود

نجش هشتم - شرح حال سالمندان اسیرکه یادرنی ریز ویادربین راه نی ریز وشیرازتاآباده و طهران بشهادت رسیدند ویادربین راه جان سپردندکه اینک چندنفری نامشان مشخص شده بشرح حالشان مبادرت میشود

فصل سی و هفتم

اولین نفرازسالمندان شهیرکه بشهادت رسید حاج شیخ

---

(۱) گویند میرزاعلی بیك کهیکی ازدرجه داران سپاه دولتی بود درحالیکه سربریده ای ازبابیان دریکدست وطفل خوردسالی دردست دیگرش بود بحضورمیرزانعیم آمد طفل رابرزمین زدوگفت ای نعیم آنچه دلت خواست میسر گردید سروکارهمه بابیها یکسرگردید

عبد العلی ازعلمای معروف وائمه جماعت پدر عیال سید یحیی بود که پس ازمجاهدات ذی قیمت درجنگ قلعه توانست — صبیه خود (صغری) عیال سید یحیی وطفل صغیر ش سید اسمعیل فرزند سید یحیی نوه خود راباخویشان واقربا نزد خواهر اقاسید یحیی زوجه حاج محمد اسمعیل تاجر لاری باصطهبانات فرستاد ودرآنجا مدتها پرستاری شدند که درفصل بعد شرح حالشان بیان خواهد شد وخود باعیال ودوپسرش شیخ هادی هفده ساله وشیخ محمد چهارده ساله مدتی درنی ریز مختفی بودند وبطوریکه از قبل اشاره شد درجنگ جبل واقعه دوم شرکت نمودند وبعد ازخاتمه جنگ خود وخانواده اسیرشدند وبه نی ریز گسیل گردیدند وآنها راوارد مدرسه خان نمودند وبرای اینکه به کیفری سخت برسانند اولا دوفرزند دلبند نازنینش را دردامنش سربریدند سپس خود شرا به بدترین وضع — شهید نمودند وسرهاشان رابرسنان زدند وبشیراز فرستادند وزنش راخویشانش ازحبس فرار دادند مختفی شد وهمان شب وفات کرد

دوم ملاعبد الحسین واعظ شهیروقاضی نی ریز حامی ومساعد حضرت وحید بود که درجنگ قلعه خود وسه برادر وپنج فرزندش شرکت نمودند ویك فرزندش ملا علینقی

درقلعه بشهادت رسید وخود وبرادران وبقیّه فرزندانش درجنگ جبل (کوه) واقعه دوم شرکت نمودند درایـــن جنگ برادران وبقیه فرزندانش قتیل وشهید شدندوخـود واطفال صغیر وزنان بدون شوهر (از بازماندگان ــ برادران وفرزندانش) اسیرگشتند وباقافله اسرا بشیراز اعزام گشتند ازجمله اطفال صغیر ازبازماندگان که بـــا او اسیر وروانه شیراز شد ملامحمد شفیع نوه اش (فرزند ملا علینقی بود) که ملا علینقی درجنگ قلعه بشهادت رسیده بودوشرح احوالش درفصل بعد بیان خواهد شـد امّا خود ملا عبدالحسین بعائله بقیـة السیف همـــراه اسرا بشیراز اعزام گردیدند زنان واطفال برحسب دستوری که ازطهران رسید درشیراز آزاد شدند خود ملاعبدالحسین راباسایراسرای سالمند وسرهائی که برسندان افراشـــته شده بود (به طهران فرستادند) سه منزلی شیراز ــ سعادت آباد (۱)) که رسید بنیه اش مقاومت نکرد وقـدرت پیاده روی ازوی سلب گردید درسعادت آباد اورا ســـر

---

(۱) سعادت آباد محل شهادت ملاعبدالحسین ســه منزلی شیراز بین شیراز وآباده اســـت

بریدند سرش راتاآباده بردند که درآنجا دفن گردید وجسدش رادرهمانجا بخاك سپردند ازنسل اوازسلاله ملا علینقی طفی ۱۱ ساله بنام ملامحمد شفیع دراین امر برقرارماندند که درفصل بعد ذکرخواهد شد

سوم دیگر ازسالمندانی که بعد ازخاتمه جنگ جبل اسیر گردید آقا میرمحمد عابد بود که درمحاربات قلعه شرکت نمود پس ازخاتمه جنگ قلعه دستگیر شدواورادرنی ریز مرخص ورها کردند درواقعه دوم برجبل برآمد درمحاربه شرکت نمود وبعد ازخاتمه جنگ جبل اسیر شد باسایر اسرابشیرازاعزام گردید وچون پیرو منحنی بود طاقت مشقات نداشت خواهش کرد اورابشهادت برسانند درسه منزلی نی ریز خانه کت (۱) اوراسربریدند سرش رابشیرازآوردند وجسدش رادرنزدیکی امام زاده بخاك سپردند ازاوفرزندی برقرار ماند که درفصل بعد ذکرخواهد شده نام انفرزند سید محمد باقر است که ازطرف مادر عموزاده حاج زین العابدین خان است

---

(۱) (خانه کت اسم آبادی کوچکی سه منزلی نی ریز بین نی ریز وشیراز

چهارم چهارمین نفر ازسالمندان واسرائی که دربین راه بشهادت رسید شخصی است که نام وی ومشخصاتش تاکنون مجهول مانده ومسلم است که یکمنزلی شیراز بین راه داریون وشیراز(درتنگ سراکان) نرسیده به قراولخانه کنارآب انبار بشهادت رسیده سرش رابشیراز برده اند وجسدش نزدیك اب انبار بخاك سپرده شده قدمای احبای داریان محلّ ومکان رابلد بودند ودر چهل سال قبل باین عبد نشان دادند وآن محل نزد احبای داریون معروف است ونسل حاضرهم میدانند واحتمال میدهند که چند نفر دیگر درهمانجا شهید شده باشند تعداد زیادی ازسالمندان دیگر دربین راه بشهادت رسیده اند که نام ونشانی ازآنها دردست نیست

فصل سی و هشتم

شرح ورود اسرا وسرهای شهدا بشیراز

چون این کاروان اسیرکه حامل هدایائی ازسرهای شهدا بود به نزدیك شهر شیراز(تنگ سعدی)رسیدند والی فارس بتعداد سرهای شهدا نیزه های فلزی

فرستاد که سرها رابرآنها افراشتند باجمّعیت اسرا
زنان واطفال وعده ای ازمردان رامخلولاً با پاهای برهنه
وحالت رقت باری درحالیکه سربازان انها رابمیان گرفته
بودند وارد کردند موقع ورود اعیان واشراف شهر
ومردم دیگر ازهرطبقه به تماشای این منظره‌رقت بار آمده
بودند وحکومت دستور داده بود باطبل وشیپورانها
را وارد کنند وچنین کردند جمعیت مردم اکثرا ازمشاهدهٔ
این منظره دلخراش بخصوص‌زنان بیوه واطفال یتیم بی
پرستار اسیر گریه آغاز واظهار تعجّب وحیرت مینمودند
وبرمسببین نفرین میکردند گروهی دیگر بانیش زبان
ودشنام‌هرجراحات قلب آنان نمك می پاشیدند وملامت
میکردند وآب دهان برروی‌آنها میانداختند دراین موقع
قوام الملك شیرازی ازمشاهده‌این صحنه دلخراش زیاد
متأثر شد وباتشدّد میرزا نعیم رامورد شماتت وسرزنش
قرار داد گفت نعیم صحرای کربلا راتجدید کردی صحرای
کربلا هم‌اینطور نبود وفورا نزد والی فارس رفت گفت
میرزا نعیم بااین عمل وحشیانه مصائب صحرای کربلا
واسرای شام راتجدید کرده تمام صحنه ای که‌درست کرده
صحنه کربلا واسرای شام است چیزی که کسراست آئین
بستن شهر است اگراین کارهم شده بود دیگرکسری‌نداشت

باری پس ازوارد کردن اسرا انها رادردونقطه جا دادند وعده ای سرباز مستحفظ گماشتند یکی منزلی جنب سرباز خانه مخصوص زنان واطفال ودیگری شاه میرابوالحمزه کنار پل برای مردان وسرهای بریده دریکروز چند نفرازمردان اسیر رامقابل درب ورودی شاه میرابوالمحمزه که اکنون — خیابان است شهید نمودند اسامی آنان ازه ۲ نفر تا بیست نفر گفته شده است ولی نام ونشان ومشخصاتشان نامعلوم است(۱) چون والی فارس قبلا قضایا رابصدراعظم گزارش وکسب دستور کرده بود درخلال همین احوال دستور رسید زنان واطفال اسیر را بامردانی که اهل رزم نبودند ویابیان وصحبتشان موثر درنفوس ومحرك درامور نبوده آزاد کنید وسرها راباآن عده ازاسرائی که باسخنان نافذ وقوای محرك دراین امور فعالیت داشته اند بطهران اعزام دارند لذا عده ای ازمردان قریب ۶۰ نفر باکلیه زنان واطفال

---

(۱) پس ازاین واقعه زلزله ای شدید در ۲۵ رجب ۱۲۶۹ درشیراز بوقوع پیوست که چندین صد خانه ویران وچندین هزارخانه راشکسته نمود وچند هزار نفرزیرعمارات خرابه ها جان سپردند وبیشتر مدارس ومساجد خراب گشت ومحتاج بتعمیر گشت(این تفصیل درفارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن شیرازی مندرج است)

درشیراز آزاد شدند وقریب یکصد نفرازمردان بامتجاوز از ۲۰۰ سرتحت حفاظت سربازان بطهران فرستادند که پس از ورود بآباده مجدد تلگرافی ازطهران رسید سرها رادرآباده دفن کنند واسرا رابطهران بیاورند لهذا سرها درآباده دفن شد که بعدا احبّای آباده درزمان حضرت عبد البهاء آن محل راخریداری نمودند وبعداً ساختمان برای حظیرة القدس نمودند واکنون ان محل به رؤس الشهداء ـ وحدیقة الرحمن معروف است امّا مردان اسیر ازشدت سرمای زمستان وتعب ورنج فراوان عده ای دربین راه تاورود بآباده شهید شدند وجان سپردند وعده ای دیگر ازآباده بطهران دربین راه ازشدت مشقت ازبین رفتند ازاین جمعیت مردان اسیر فقط ۱۵ نفر بطهران رسیدند وتحویل زندان شدند واسیرشکنجه فراوان گشتند وازشدت مشقت درطهران جان سپردند(۱) ویا شهید شدند .

---

(۱) بقیة السیف های زندانی طهران را درروزیکه جناب سلیمان خان شمع اجین شد شهید نمودند

بقیة السیف های این واقعه عظیم که دو مرتبه به نی ریز عودت نمودند وپای استقامت فشردند ومیراث مرغوب اجدادی راحفظ وموجودیّت خود را ثابت وچون آباء واجداد ونیاکان خود جانفشانی نمودند درفصل بعد شرح احوالشان بیان خواهد شد

بخش نهم - منتخباتی از الواح مقدّسه وبیانات متعالیه راجع باین اسارت وفاجعه عظمی

فصل سی ونهم

اکنون ازنظر شناسائی مقام این سربازان رشید ودلاوران بی نظیر وعاشقان رب مجید وبی بردن به اهمیت این وقایع خونین وحوادث سهمگین وقربانیان این سرزمین واثرات آن درکلیه روی زمین به درج قسمتی ازالواح مقدسه متعالیه پایان می بخشد لان ختامه مسك

۱ــ درلوح مدینه الصبر (سورهٔ ایوب) که بیش از سی صفحه است پس ازبیانی مشروح شرح قضایای نی ریز ومصائب وارده برجناب وحید وحاجی محمد تقی ایوب وسایر جانبازان نی ریز وشهادت حضرت وحید که اولین لوحی است که بعد از اظهارامر درباغ رضوان ازقلم اعلی نازل شده نسبت به واقعه دوم چنین اشاره میفرمایند

قوله جل کبریائه :

ومارضوا بمافعلوا وقتلوا من اهل القریه فی سنین متوالیات واساروانسائهم ونهبوا اموالهم وماخافواعن الله الّذی خلقهم وربّاهم وکانوا ان یستسبقوا بعضهم علی بعض فی الظلم وبماالقی السلطان فی صدورهم وکان الله باعمالهم شهیدا الی ان ارتفعوا لرؤس علی الاسنان و الرماح ودخلواارض التی شرفها الله علی جمیع بقاع الارض وفیها استوی الرّحمن علی عرش اسم عظیما وحین ورودهم فی المدینه اجتمعوا علیهم الخلائق ومنهم اذوهم بلسانهم ومنهم رجموهم بایدیهم وکاد اهل السموات یعضون انامل الحیرة عما فعلواهولاء المشرکین بطلعات عزّمنیرا و دخلوا هم فی المدینه وکان الله یعلم ماورد علیهم بعد الدخول وهو یحصی کلشئی فی کتاب عزّ کریما الخ بیانه المقدس المتعالی الاحلی

۲ـ درلوح سلطان ایران باین واقعه جانگداز و رستاخیرعظمی اشاره فرموده درمقام مناجات چنین میفرماید قوله جل کبریائه :

سبحانك اللّهم یاالهی کم من روس نصبت علی القناة فی سبیلك وکم من صدوراستقبلت السهام فی رضائك وکم من عیون ذرفت فی حبك اسئلك یامالك الملوك وراحم المملوك

باسمك الاعظم الذى جعلته مطلع اسمائك الحسنى ومظهر صفاتك العليا عن ترفع السبحات التّى حالت بينك وبين خلقك ومنعتهم عن التوجه الى افق وحيك ثم اجتذبهم يا الهى بكلمتك العليا عن شمال الوهم والنسيان الى يمين اليقين والعرفان ليعرفوا ما اردت لهم بجودك وفضلك ويتوجهوا الى مظهر امرك ومطلع ايآتك : يا الهى انت الكريم ذو الفضل العظيم لا تمنع عبادك عن البحر الاعظم الذى جعلته حاملاً للئالى علمك وحكمتك ولا تطردهم عن بابك الذى فتحته على من فى سمائك وارضك : اى ربّ لا تدعهم بانفسهم لانهم لا يعرفون ويهربون عما هو خير لهم فيما خلق فى ارضك فانظر اليهم يا الهى بلحظات اعين الطافك ومواهبك وخلصهم عن النفس والهوى ليتقربوا الى افقك الاعلى ويجدوا حلاوة ذكرك ولذة المائدة التّى نزلت من سماء مشيتك وهواء فضلك لم تزل احاط كرمك الممكنات وسبقت رحمتك الكائنات لا اله الا انت الغفور الرحيم . . . . . .

٣ـ ازقلم ميثاق الواح درذكر شهد اى نى ريز بسياراست ودراولين مرتبه اى كه اين عبد نالايق بحضور حضرت عبد البهاء روح ماسواه فداه درحيفا شرف مثول يافت خطاب باين عبد وشش نفر ديگر ازاحبای نى ريزبعد از

عنایات بیشمار وتفقد بسیا رفرمودند خونهای مطهری
درنی ریز ریخته شد ونفوس بسیار بمصائب بیشمار مبتلا
گشتند ازجمله اقاسید یحیی وحید که سی هزارحدیث
ازحفظ داشت وازجمله حاج محمد تقی ایوب که بقول قمار
بازها پاك بازشد روزی دیگر ضمن بیانات بمناسبت فرمودند
من ازاحبای نی ریز راضی جمال مبارك هم راضی چگونه
راضی نباشم وحال انکه سه مرتبه درمیدان فداجانفشانی
کردند ودرالواح متعدد نیزعنایات عدیده ابرازواظهار
فرموده اند که اگر همه جمع شود دفتری ضخیم خواهد
شد از جمله دریکی ازمناجاتهاکه اول لوح مخاطب ـ
شهدای واقعه سوّمند واشاراتی راجع به وقایع اول است
چنین میفرماید قوله جل سلطانه : اللهم یاربی العزیز
تری وتشاهد سطوة الطوفان العظیم القائم فی خطّة ـ
نی ریز وقامت الزوابع وسقطت الصواعق وتتابعت دمدمة
الرعود واستمرت زمزمة القواصف وتزلزل الارض ونسفت
الجبال وانتشار النجوم وتکور الشمس وانشقاق القمر و
حشر الوحوش ووقوع الرجفه فی ذلك الاقلیم السحیق رب ـ
قد اشتعل نارالاعتساف وخبت مصابیح الانصاف وصالت ـ
الذئاب وسطت الکلاب وافترسوا اغنامك باشد عقابوسفکت
الدماء وسلبت الاموال والالاء وخذلت الاطفال
والنساء وتقطعت الاجساد اربااربا قد احمّرت

الثرى بالدماء الحمراء وتشبكت الصدور بسهام اهـــل الغرور وارتفعت الرؤس على القناة ووقعت النفوس فى السكرات واشتدت بها على احبتك الحسرات ربّ ان هولاء الشهدا آيات الهدى ورايات ملكوتك الاعلى ومصابيح الدجـــى ونجوم متلئلئة عن افق الهدى قد انقطعوا من الحيـوة الدنياوانجذبوا الى الملكوت الاعلى وتركوا ماخولتهم فى الحضيض الادنى ابتغاء مرضاتك فى الجنـة المأوى ربّ انهم انفقوانفوسهم وارواحهم فى سبيلك وسمحوا بمهجهم ودمائهم فى محبتك وماخذتهم خشية الكبراء ولا سطوة الامـرابل نادوا باعلى النداء وخلقوا العذار فى محبتك بين الاشرار ربّ اقبل منهم هذه الهدايا بالارواح واكثر فى العطايا وانقذهم من المنايا واجعل لهم حياة طيبه فى الملاء الاعلى انك انت المجير وانك انت النصير وانك انت الكريم وانك انت البّر الرؤف الرحيم

٤ــ در كتاب گاد پاسز باى (قرن بديع جلد دوّم) راجع به واقعه دوم ومصائب وارده بردلاوران شجيع نى ريـــز حضرت ولى مقدس امرالله چنين مرقوم ميفرمايد صفحه ٥٠ قوله جل شانه : علاوه برخطّه مازندران دامنهٔ اين زوبعهٔ كبرى به نقـــاط دوردست مانند يـــزد ونـى ريـز

وشیرازکشیده شده شد وآتش ضوضاء وانقلاب درجمیع اقطار شعله ورگردید وباردیگر حرص وولع عمال دولت وارکان حکومت درقتل وغارت ونهب واسارت مظلومان بحرکت آمد وحوادث نی ریز وزنجان تجدید شد مورّخی که تاریخ امر ووقایع خونین آن ایام وشهادت دوستان را برشتهٔ تحریر درآورده مینویسد قلم ازتحریر آنچه برزنان ومردان شجیع وارد شده منزجر ومندهش است آنچه ازشدّت وهیبت حوادث زنجان بیان شده درقبال مظالمی که چند سنه بعد درنی ریز وشیراز رخ داده قابل ذکرنیست رؤس دویست نفر ازشهداء رابرسنان کرده وفاتحانه ازشیرازبجانب آباده حرکت دادند چهل نفر اززنان واطفال معصوم رادرغاری مجتمع نموده باچوب ونفت آتش زدند سیصد نفرازنسوان رادوبدو براسبهای برهنه سوارکرده تاشیراز آمدند وآن مظلومانرا نیمه عریان ازبین صفوفی که ازسرهای بریده شوهران وفرزندان و پدران وبرادران آنهاتشکیل شده بود عبور دادند وبدرجه ای مورد صدمات ولطمات شدید واقع شدند که بسیاری ازآنان درطّی طریق جان سپردندوازحضیض ادنی بملکوت اعلی صعود نمودند بدین ترتیب فصلی از تاریخ پرهیجان امر الهی که ازلحاظ جانفشانی وفداکاری

قهرمانی ترین فصول تاریخ قرن اول بهائی راتشکیل میدهد سپری گردید ودماء بریئه ای که درآن سنین پر مصیبت برصفحه خاك ریخت بذور طیّبه قویهٔ نظم بدیع الهی راکه باظهور جمالقدم واسم اعظم سرسبز وخرم گردید آبیاری نمود . نعت وستایشی که درحق اولیاءوشهدای دوره اولّیه این امراعظم ازلسان مکرمت حضرت بهاء الله جاری وزبان دوست ودشمن حتی ناظرین بیطرف بلاد وممالك بمیده بدان ناطق گردیده کل مدل برعظمت روح وعلومقام آن باسلان مضمارالهی وفارسان میدان یزدانی است که مراتب ثبات وانقطاعشان آن دورمقدّس را مخلّد وسرمدی آلا ثارمیسازد (ونیز دنبالهِ همین بیان حضرت ولی امرالله روحی لمظلومیة الفداد رهمین کتاب میفرمایند قوله جل شأنه)

حضرت بهاء الله درکتاب مستطاب ایقان دروصف این هیاکل قدّسیه باین بیانات بدیعه منیعه ناطق قوله الاحلی :

همه عالم ازایثاردل وجانشان متحیّر گشتند تاهمت العقول فی افعالهم وتحیّرت النفوس فی اصطبارهم وبما حملت اجسادهم آیا درهیچ عصری چنین امرخطیری ظاهر شده ونیز میفرماید آیا هرگز درهیچ تاریخی ازعهد آدم تاحال چنین غوغائی دربلاد واقع شد وآیا چنین ضوضائی

درمیان عباد ظاهر گشت. . . . گویا صبر درعالم کون از اصطبارشان ظاهرشد ووفا درارکان عالم ازفعلشان موجود گشت ونیز لسان قدم درذکر شهدای این امراعظم در — مناجاتی خطاب بساحت رب الارباب باین بیان ناطق قوله جل ذکره : زمین ازدماء مطهّره مظلومان حامل بدایع ظهورات قدرت وجواهر آیات عزّت وعظمت تو است عنقریب چون میقات ظهور واصل گردد اسرارمستوره آن مکشوف وحقایق رقیقهٔ مکنونه اش ظاهر وآشکارخواهد گردید الخ بیانه الاعلی :

بخش دهم - شرح احوال بقیة السیف های واقعه دوم و بخش دهم

مقدمه

اگرچه دشمنان امر وظالمین غدار ازاهل نی ریز عموماً وحکومت وقت میرزا نعیم ونایب الحکومه پدر کشته شده پرکین فتحعلی خان خصوصا گمان وتصورشان چنان بود که این امر رادرنی ریز ریشه کن نموده ازاین طایفه دیگر دیّاری باقی نمانده ومراتب رابه پیشگاه سلطان ایران ناصرالدین شاه وصدراعظم باآب وتاب معروض واین فتح وفیروزی راسرمایهٔ افتخارات خود قرار داده برخود می بالیدند ولکن غافل ازاینکه آتشی راکه دست قدرت حق افروخته است بدست بشر خاموشی نپذیرد وبادهای تند اعراض وانکار وافساد وقتل عام آنراازشعله بازندارد بلکه بموجب بیان مقدس حضرت بهاء الله جل جلاله درکتاب مستطاب ایقان ماء سبب اشتعال گردد وباد علت حفظ لهذا پس ازمدتی کوتاه ازبقیة السیف ها اول اطفال صغیر وبیوه زنان متواری درهرجابه نی ریزآمدند وسپس تدریجارجال ومردمان دلاوری که درسر بلاد چراغ قلبشان روشن ونیروی ایمان وغیرتشان

پرهیجان بود بموطن خود بازگشتند وازهرفرصتی استفاده
نموده مجدد مجالس ومحافل منعقد وپرچم امرالله
راهمین نفوس ضعیفه مجدد مرتفع نمودند که صیت وشهرتشان
مجدد افتخارآمیز شد ونفس حکومت خجل ومرعوب ماند
اینك بشرح احوال آنان مبادرت میگردد

فصل چهلم

شرح مختصری اززندگانی ملا محمد شفیع بقیة السیف نی ریز در دو وقعه اولیه وثانویه

ملا محمد شفیع درسال ۱۲۵۷ هجری قمری درنی ریز
ازخانواده ای که ازقدیم الایام نسلاً بعد نسل وارث علم
وتقوی بوده اند پابعرصه وجود گذاشت : پدرش ملا
علینقی است که درجنگ قلعه بشهادت رسید وجدّ
بزرگوارش ملا عبد الحسین است که ملا عبد الحسین قبل از
ورود جناب آقا سید یحیی وحید علیه رضوان الله
به نی ریز باآنحضرت سابقهٔ آشنائی داشت : همینکه
بشارت ورود معظم له راازاصطهبانات به نی ریزشنید با
سه برادر وپنج فرزندش ازآنجمله ملاعلینقی

ملا محمد شفیع بود باتفاق جمعی دیگر ازاهالی محلـــه
(چنار سوخته) که اخیرا بمحله پهلوی معـــروف اســـت
تارونیز شصت کیلومتری نی ریز باستقبال شتافت همینکـــه
مژده طلوع شمس هدی راازافق شیراز ازجناب وحید است ماع
نمود وباآیات قرآنیه واحادیث مأثوره ازائمـــه اطهـــار
منطبق نمود سمعنا واطعنا گفت خود وفرزند انش وبرادرانش را
بشرف ایمان مفتخر وبه نصرت امرقیام نمود ند ودرجنـــگ
وپیکار تحت تعلیمات حضرت وحید قیام نمود ند درواقعـــه
قلعه درسال ۱۲٦٦ پای خود ش دراثر اصابت گلولـــــه
مجروح گردید که معالجه شدوفرزند ارشد ش ملا علینقـــی
(پدر ملا محمد شفیع) درآن واقعه بشهادت رســـید
لهذا کفالت ملا محمد شفیع ومادرش راجد بزرگوارش ـ
ملا عبد الحسین بعهده داشت: درواقعه دوم (جنگ کوه)
که درسال ۱۲٦۹ هجری مقارن گرفتاری حضرت بهاء اللـــه
جل جلاله درطهران درسیاه چال انجا اتفاق افتـــــاد
ملا عبد الحسین بابقیه فرزند انش وبرادرانش شرکت نمود نـــد
وازمجاهدین ومدافعین دلیر بشمارآمد ند واحباب وانصار
راتحبیب وتشجیع مینمود نـــد ملا محمـــد شفیـــع طفـــل
۱۱ سالـــه ومادرش نیز همراه بود ند ودرمصائب سهیـــم
وشریك شـــد ند پس ازخاتمـــه جنگ کوه ملا محمد شفیع که

چهـــار

نفرعمو رادراین جنگ وپدرادرجنگ قلعه سال ۱۲۶۶ـ
ازدست داده بود باجدش ملاعبدالحسین پیرمرد ۸۰ ساله
ومادرش اسیرشدند وباسرهای بریده ازنی ریز بشیرازاعزام
گردیدند وچون ازطهران دستور رسید زنان وکودکان
اسیر رادرشیراز نگاه دارند ومردان اسیر وسرهای بریده
رابطهران گسیل داشتند ملامحمد شفیع ومادرش درشیراز
ماندند وملاعبدالحسین جدشرا بطهران فرستادند
وچون این پیر سالخورده رنج کشیده برادران وفرزندان
خود راازدست داده وبنیه اش مقاومت پیاده روی نداشت
واماندہ بود لهذا اورادرسعادت آباد سه منزلی شیراز
سربریدند جسدشرا درانجامدفون ساختند وسرش رابا
سایر سرها تاآباده بردند ودرآباده باسایرسرهامدفون
گردید : ملامحمد شفیع که همهٔ قبیله وپرستاران مردراز
دست داده بود درآغوش مادرش پس ازمرخص شدن از
حبس درشیراز قرارگرفت وبتحصیل پرداخت وبواسطه سابقه
آشنائی پدر وجدش باامام جمعه شیراز وهوش وذکاء
فطریش مورد تفقد امام جمعه شیراز قرارگرفت وبتحصیل ادامه
داد همینکه بسن رشد رسید ومعلومات کافیه اخذ نمود
نظر به کفایت ودرایت وشخصیت بارز معظم له امام جمعه
موقوفه مسجد جامع کبیرنی ریز راکه دراختیارنوه اش بود

بعد از وفات او بملا محمد شفیع واگذار نمود وبه نی ریز روانه اش نمود وپس ازچندی چون عیال اولیه ملا محمد شفیع صعود نمود امام جمعه دختر نوهٔ خود را بعقد ونکاح ملا محمد شفیع درآورد واین مواصلت بیش ازپیش برشهرت ومقام ملا محمد شفیع بیفزود ازاین جهت بیش از اندازه مورد احترام حکومت قرار گرفت لذا باشهامت وشجاعتی بی نظیر برنصرت امرقیام نمود وستمدیدگان وآوارگان نی ریز که درهردیاری سرگردان بودند برسر آشیانه های مخروبه خود برگشتند اجتماع نمودند ومتشکل شدند وسروسامانی یافتند وبکسب وکارمشغول شدند وازتعرض دشمنان مصون ماندند وتحت سرپرستی وهدایت مستمر وتشویقات مداومش محافل پرشور ونشاط تشکیل گردید این موفقیت ـ موجب شمول عنایات جمالقدم واسم اعظم گردید و راه برای ورود مبلّغین ومشوقین بازشد ازمشاهیر مبلّغین ازآنجمله جناب حاجی میرزا حیدرعلی ومیرزا محرم وآقا میرزا محمود زرقانی وآقامیرزاجلال زرقانی وغیرهم به نی ریز آمدند درب خانه ملا محمد شفیع بروی واردین باز وباشوق فراوان تاهراندازه که توقف داشته اند بگرمی پذیرائی میشدند وبرای استفاده عموم احباب محافل عمومی باشکوه تشکیل میگردید وایّام محرّمه رسماً تعطیل میشد وجشنهای

اعیاد باشکوه فراوان وهلهله بسیار منعقد میگردید الواح
شتی ازقلم اعلی بافتخارش نازل گردید نائره
عشق وشوقش زبانه کشید ضمن تقدیم عریضه ای استیذان
نمود و اجازه تشرف خواست باجابت مقرون گردید لهذا
باین موهبت مفتخر ودربغداد بحضورجمالقدم واسم اعظم
جل جلاله شرف مثول یافت ودرمراجعت کرهٔ نار شد و
موردعنایات والطاف مالك ایجاد بیش ازپیش قرار گرفت
احباب رامجتمع ومتشکل نمود وبالواح الهی مأنوس
وبنصائح قلم اعلی دلالت وباحکام آشنا ساخت وبوفای
بعهد ومیثاق باتأکیدات اکیده مطلع وآگاهساخت ونی ریز
که دردومرحله میدان رزم بود بواسطه حسن تفاهم بین
احباب واغیار به خلطه وآمیزش یار واغیار تبدیل گردید
طبقات مردم باحترام برخواستند وحکومت برفق ومدارارفتار
نمود وخوش بین نسبت بامر شد واظهار ایمان نمود ودر
عهد حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه عریضه ای تقدیم
نمود ولوحی بافتخارش عز نزول یافت وچند نفر دیگراز
خوانین واعیان بشرف ایمان نائل وبافتخارشان الواحی نازل
گردید که درخاتمه زینت بخش این اوراق میشود بااین
روش زجر ومنع وقتل موقوف واحبا باکمال آزادی محافل
باشکوه منعقد نمودند وفریاد شادی وهلهله یابهاء الابهی
ازاولاد واحفاد وشهدا بعنان آسمان میرسید زیرافتحعلی
خان پسرحاجی زین العابدین خان حکومت وقت مصلحت
خود راسیاستا ووجدانا درمماشاة وخوش رفتاری با

بااحباب میدید وباین عمل مبادرت نمود روزی ملا محمد شفیع را دعوت وبااعتذار ازکرده های پدرخود قسم نامه ای نوشت وبا ملا محمد شفیع عهد وپیمانی رسما منعقد نمود که که اوتازنده است مزاحم احباب نشود واحباب نیز کینه دیرینه راازقتل پدر انشان وغارت اموالشان فراموش نمایند این عهد نامه موکد باقسم نوشته شد وطرفین کاملا رعایت مینمودند وتاخاتمه حیات وفادار بودند وکوچکترین مزاحمتی فراهم نگردید ومتزاج والتیام حکمفرمابود واحبا بآثارقلم اعلی اشنا والواح عدیده بافتخار او واحبا جمعا و منفردا عزنزول می یافت وحرارت کلمة الله همه را بوجد وطرب میآورد بااینکه میرزایحیی ازل اوراق ناریه میفرستاد همه مرجوع میشد وبنیان میثاق روز بروز محکم تر بود تا آنکه درسال سیصدونه هجری قمری جمالقدم واسم اعظم جل جلاله صعود فرمودند وخاك ماتم برسر احباپاشیدند وامتحان وافتتان مرة اخری پیش آمد ومیرزامحمدعلی باب مکاتبه راافتتاح نمود اما درنی ریز کوچکترین اثری نکرد اوراق مرجوع گردید ملا محمد شفیع بعهد ومیثاق الهی وفاکرد وعموم احبا رابه کتاب عهدی والواح وصایاآشنا نمود وروح امید وشادی ونشاط مرة اخری درجمع اهل بها درنی ریز حلول وعموم بوظائف خود مشغول گردیدند

ملا محمد شفیع همواره مشمول عنایات لا تحصای مرکز میثاق حضرت عبد البهاء جواهر الارواح لمظلومیته الفدا اقرارگرفت والواح بسیاری بافتخارش نازل وبانجام ماموریتهای مخصوص مفتخر گردید ازآنجمله ابلاغ پیام های مهمّه به نفوس محترمه ومسافرت های تبلیغی که بعضی انجام شد وبعضی عمرش وفاداری نکرد تاریخ نبیل اشاره به وبساحت اقدس تقدیم داشت که درتاریخ نبیل اشاره به آن شده اواخر ایّام حسب الامر برفسنجان مسافرت ـ تبلیغی نمود ومدتی درآنجا اقامت داشت ومراجعت نمود تاانکه درسال ۱۳۱۵ هجری قمری درنی ریزبملکوت ابهی صعود نمود بعد از صعودش ازقلم مرکزمیثاق زیارت نامه ای مخصوص افتخار واعزازش نازل گردید که سواد آن زینت بخش این اوراق میگردد درایام حیات خویش بخدمات مهمه توفیق یافته که درج آنها ازعهده نویسنده خارج است فقط بمختصری ازآنها اشاره میشود

روش ملّا محمّد شفیع

۱ـ خانه ایشان مسافرخانه احباب تازه وارد بود علی ـ الخصوص مبلغین امرالله. آنچه رابدست میآورد بمصرف تبلیغ وتبشیر ونصرت امرالله میرسانید

۲ـ احبای بی بضاعت فقیر رامورد نوازش قرارمیداد ـ

وتفقد حال مینمود وچنانچه احساس میکرد شخصی از حیث مالی درمضیقه است بقدر رفع احتیاجش ازملبوس ومأکول تهیه مینمود زیرعبا میگرفت صبح زود درب منزلشان میبرد ودق الباب میکرد همین که صاحب منزل جواب میداد ومطمئن میشد میآید درراباز کند آنجا رابسرعت ترك مینمود تاچشم گیرنده باعطاء کننده نیفتد وخجل شود

۳ــ به اغیار لسانا وقدما ومالا احسان دریغ نمیکرد لهذا غیرازبهائیان دیگران نیز باوی به نظر احترام رفتار میکردند وروش اورامیستودند

٤ــ ازمظهوفین ومظلومین واردین ازهرجا باجمیع قواحمایت مینمود ودیگر احباب رابحمایت تشویق مینمود و مساعدت میکرد منافع شخصی رافدای منافع عمومی وعزّت امر مینمود لهذا ازاحبائی که ازهرجا برای اقامت درنی ریز میآمدند ومیخواستند رحل اقامت افکنند همه نوع مساعدت مینمود ووسائل کسب و کار شانرافراهم میکرد که برای نمونه دوفقره ازآن مذکور میگردد . . .

الف ــ فاطمه بیکم دختر سید جعفر یزدی ازمؤمنین زمان حضرت وحید که شرح مصائب وارده برپدرش وعیال واطفالش درتاریخ نبیل وظهور الحق مذکوراست هنگامی

. که با شوهرش حاج محمد اسمعیل یزدی به نی ریز میآید در قطرویه ۴۲ کیلو متری نی ریز شوهرش مقتول و فاطمه بیگم با سه فرزندش که همه صغیر بودند بی پرستار میمانند ملا محمد شفیع بمجرد اطلاع همت میگمارد

عدّه ای از تفنگچیان بهائی را از نی ریز به قطر و میفرستد این زن غریب شوهر کشته و شهید با سه فرزند یتیم نوریجان ـ صفری ـ میرزا عبدالحسین که اسیر دست قوم جهول بودند نجات داده به نی ریز میآورند این عائله شریفه مورد توجه ومحبت مخصوص ایشان قرار میگیرد وپس از بزرگ شدن آن فرزندان یتیم دختر ارشد خود را بنام نوریه خانم به میرزا عبدالحسین فرزند فاطمه بیگم (نوه آقا سید جعفر) میدهد که از این ازدواج عائله ای کثیره بوجود آمده اند همه در ظل امرند وبخدمات امری مشغولند ولدی الاقتضا ذکری از ـ

آنها خواهد شد

ب ــ محمدعلی یزدی نجار معروف برجال الغیب کــــه جوانی نیرومند ودانشمند وعاشق دلباخته امرالله بــــود دریزد مورد ایذاء واذیت قرارگرفت وناچـار به جــــلاء وطن شد پس ازحرکت ازیزد وورود به نی ریز مورد مرحمت ومساعدت ملا محمد شفیع قرار گرفت وی وسائل کسب و اقامتش رافراهم نمود وچون دختر دوم راخواستگار شــد ملا محمد شفیع موافقت نمود نامزدی انجام شد ولکن قبل ازعروسی محمدعلی بملکوت ابهی صعودنمود باعــــزت تکفین شد ودرقبرستان محله پهلوی نی ریز مدفون گردید .

شجاعت وشهامت ملا محمد شفیع بی نظیر بود که بذکر شمه ای از آن مبادرت میگردد

الف ــ پس ازتشرف بحضور جمالقدم واسم اعظم دربغداد ومراجعت به نی ریز بی پروا به تبلیغ وتبشیر وتحبیب و ــ تشویق احبـاب قیام مینماید وعهد ومیثاق الهیرا گوشـزد میکند وباعمال وافعال واخلاق پسندیده وعفت وتقــــوی طبق نفوس قاطمهٔ درالواح دلالت مینماید امرتبلیغ درنی ریز پیشرفت میکند ومبلغین شهیرامرالله نی ریز رامورد توجــه قرارمیدهند وباجناب آقا میرزاآقاافنـان باب تجارت رادر

نی ریز مفتوح مینمایند لهذا امر الهی در بین اعیان
واشراف نفوذ وازاین طبقه نفوسی بامرالله مؤمن وضمن
عرایضی که بساحت اقدس مرکز میثاق جل شأنه تقدیم
مینمایند مراتب ایمان واخلاص خود را ابراز وبعهد و رالواحی
چند مفتخر میشوند ازآنجمله خان حاکم که درخاتمه
یکی ازآن الواح زینت بخش این اوراق میشود بااین روش
عزت امرالله درنی ریز گوشزد قریب وبعید میشود وسوء
ظن نفوس مبغضه بحسن ظن تبدیل میگردد که همه
برعظمت مقام حضرت بهاء الله جل جلاله معترف میگردند

ب ـ ملا محمد شفیع ازبقیه ومداهنه جداً احتراز
مینمود واحبا رابصراحت لهجه وشجاعت دلالت مینمود .
لهذا درآنزمان مراسم امری درنی ریز انجام وتعطیلات
بهائی رعایت میگردید واین صراحت وشجاعت یکی ازصفات
بارز ایشان بود

ج ـ شجاعت وشهامت واستقامت وصراحت
لهجه ملا محمد شفیع بنحوی بود که حکومت باحزم
واحتیاط باوی رفتارمینمود زیرا میدانست علاوه براحباب
افراد غیربهائی هم شیفته وی هستند لهذا کاملا حکومت
جانب احتیاط رارعایت میکرد وسعی میکرد روابط حسنه
خود را بااحبا حفظ نماید لهذا اغلب اوقات ملا محمد شفیع

رانزد خود طلبیده ومورد تفقد قرارمیداد
لطیفه گوئی های اومعروف ومشهور بوده که یکی ازآنها را
ذکـــــر مینمایـــــد
روزی برسبیل صحبت درحضور جمعی ازدانشمندان واهل
علم میگوید یك خلاف قاعده است که ازخلاف شرع قبیح تـــر
وزشت تر استحضار مورد ش رامیپرسند میگوید مسلّم است
که طبق قانون شرع درهرمذهبی بوسیدن زن برای شوهر
حلال است ولی اگر این عمل درخیابان وشارع عام انجام
شود قبیح است خلاف شرع نیست ولی خلاف قاعده است
ازاین لطیفه گوئی ها که باعث تسریر خواطر یار واغیـــار
بوده زیاد نقل شده که برای نمونه یکی ازآنهاذکر شد ...
درسال ۱۳۱۵ هجری قمری باروحی مستبشر ازمواهـــب
جمالقدم واسم اعظم بملکوت ابهی صعود نمود درقبرستان
عمومی دفن شد سپس بگلستان جاوید نی ریز انتقـــال
یافت ازاو آثاری درخشان باقی است
اول الواح مهیمنه متعالیه صادره ازقلم اعلی ومرکزمیثـاق
بافتخار اوست که مهمترین اثرجاویدان است وزیـــارت
نامه ای است که بعد ازصعود ش ازقلم میثاق بافتخـــارش
نازل شده
دوم ــ اثر درخشان عائله کثیره نوه ونبیره های اوست که

در اغلب شهرهای ایران ساکنند و در بعضی کشورهای دیگر مهاجرند بشرح ذیل :

اسامی فرزندان ملا محمد شفیع

۱ــ اولّین فرزند ملامحمد شفیع عبدالحسین است که باسم ملا عبدالحسین جدش ازشهدای واقعه دوم نام گزاری شده است اوخادمی برازنده وعاشقی دلداده و جانفشان امرالله ومورد توجه یار واغیار بود بریاست پستخانه نیز منصوب شد باصبیه حاج سید محمد کازرونی ازدواج کرد صاحب دوفرزند شد یکی پسربنام میرزامحمد ودیگری دختر بنام مریم بیگم ولی عمرش وفاداری نکرد درسن جوانی بملکوت ابهی صعود نمود این واقعه زیاد ملامحمد شفیع رامتأثرکرد چون این دوطفل دوساله وسه ساله بودند ومادرشان مسلمان بود بآداب امری تربیت نشدند ولکن همیشه طرفدار امربوده وهستند بخصوص درمواقع سختی درراه اقوام وهمچنین بهائیان گامهای موثری برداشته

۲ــ دومین فرزند ایشان نوریجان روحانی است که ملامحمد شفیع درزمان حیات خود مشارالیها رابعقد ونکاح میرزا عبدالحسین فرزند حاج محمد اسمعیل یزدی شهید مقتول ودختر زاده سید جعفریزدی معروف که درزندان حکومت اسیرغل وزنجیربود درآورد نوریجان ازاین

پیوند صاحب پنج فرزند شد باسامی ذیل
۱ــ میرزا محمد شفیع روحانی ۲ــ حاجی میرزا اسمعیل روحانی ۳ــ میرزا خلیل روحانی ٤ ــ میرزاجلال میثاقی (۱)
٥ــ میرزاعلی اکبرروحانی
چون نوریجان وفرزند انش در وقایع بعد بخصوص واقعه سال ۱۳۲۷ هرکدام بنحوی باامتحانات ومشکلات مواجه بوده اند ولا جرم ذکرشان بمیان خواهد آمد علی الخصوص دوجلد دوم لهذا دراینجا فقط بذکرنامشان اکتفاشد
۳ــ سومین فرزند ایشان شیخ محمد حسین عهدیه از عیال دومشان است که (۲) مادر اورابنام پدر خود شیخ محمد حسین مشهور به وفا نام گزاری کرده است او با صاحب جان خانم دختر میرزاآقا مهاجر ارض صاء ازدواج نمود ازاین پیوند ٦ فرزند قدم بعرصهٔ وجود گذاشت باسامی ذیل ۱ــ بهاء الدین عهدیه ۲ــ روحاعهدیه ۳ــ عفیفهٔ عهدیه ٤ــ بدیعهٔ عهدیه ٥ــ مهین عهدیه ٦ ــ شیخ آقا عهدیه ــ چون شیخ محمد حسین ومادرشان وخواهرهاشان درواقعه سوم (شهدای سال ۱۳۲۸) مورد لطمات وشدائد قرارگرفته اند ونامشان دربخش سوم وچهارم مطرح خواهد شد دراینجا بذکر نام اکتفاشد
٤ــ چهارمین فرزند ایشان گوهر خانم شماع درزمان ــ

---

(۱) ملا محمد شفیع پس ازصعود عیال اول باد خترشیخ حسین معروف به وفا ازدواج نمود که ازآن عیال نیزصاحب پنج اولاد شد

حیات پدر نامزد محمدعلی معروف برجال الغیب بود که او درزمان نامزدی جوانمرگ شد بعد بامشهدی درویش خواجه شاه علی از دواج نمود صاحب دوفرزند شد ۱ــ قدسیه شعاع ۲ــ بقاء الله شعاع چون گوهرخانم درواقعه‌سوم سال ۱۳۲۷ مورد لطمات وشدائد قرارگرفته ودربخش‌سوم نامش مطرح خواهد شد دراینجا تاهمین اندازه اکتفا میشود

۵ــ پنجمین فرزند ایشان طوبی شعاع بامشهدی حسن خواجه شاه علی غیر مؤمن ومحب امر ازدواج نمود صاحب پنج فرزند است ۱ــ محمد شعاع ۲ــ علی آقا شعاع ۳ــ حسین شعاع ــ ٤ ــ محمود شعاع ــ ۵ ــ فردوس شعاع چون طوبی شعاع درواقعه سوم سال ۱۳۲۷ قمری مورد لطمات وشدائد قرارگرفته ودربخش‌سوم نامش مطرح خواهد شد دراینجا بذکر نام ونام فرزندانش اکتفا شد

٦ــ ششمین فرزند ایشان جهان ثابت است که بامیرزا یوسف ثابت ازدواج نمود صاحب ٦ فرزند شده که دونفر ازآنها کوچك ثابت ومهین ثابت صعود نموده اند چهار فرزند دیگر درقید حیات ازاینقرارند ۱ــ عبدالله ثابت ۲ــ منصور ثابت ۳ــ ناصر ثابت ــ ٤ــ بهیه ثابت چون جهان ثابت درواقعهٔ سوم سال ۱۳۲۷ قمری مورد لطمات وشدائد عیال

قرارگرفته ودربخش سوم نامش مطرح خواهد شد دراینجا
بذکر نام ونام فرزند انش اکتفاشد
۷ــ هفتمین فرزند ایشان فاطمه عرفان است که با میرزا
احمد عرفان ازدواج نموده صاحب دوفرزند است ازاینقرار
مهین عرفان ۲ــ عنایت الله عرفان چون فاطمه عرفان
درواقعه سوم سال ۱۳۲۷ قمری مورد صدمات وشدائد
قرارگرفته ودربخش سوم نامش مطرح خواهد شد دراینجا
بذکر نام ونام فرزند انش اکتفا شد

فصل چهل و یکم

شرح مختصری از زندگانی فاطمه بیگم دختر سید جعفر یزدی از بقیة السیف نی ریز

فاطمه بیگم دختر سید جعفر یزدی در نی ریز بسالهای ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ قدم بعرصه وجود گذاشت و در موقع ورود آقا سید یحیی به این بلده تاریخی دوران صباوت را میگذرانید و بسن ۶ ـ ۷ سالگی بود لکن دارای هوش و ذکاء فطری بود در نزد پدر بزرگوار بفراگرفتن معلومات سواد فارسی و عربی اشتغال ورزید چون پدرش بشرف ایمان بحضرت اعلی نائل و از مؤمنین مخلصین و فدائیان امر رب العالمین بشمار آمد اشعه ای از آن نار موقدهٔ ربانی بر قلب این دختر نیك اختر زد و روحانی و نورانی گردید :

او قبل از اولین واقعه نی ریز و فوز پدرش بایمان در ناز و نعمت بسر میبرد زیرا پدرش از جمیع مواهب الهی اصالت و نجابت و فضیلت و سیادت روحانی و جسمانی و مکنت و قدرت ظاهری برخوردار و انیس و جلیس حکومت نی ریز زین العابدین خان بود و ابنیه و خانهٔ مجلل مجاور خانه حکومت داشت ـ امّا بطوریکه در شرح حال پدرش نگاشته شد پس از تشرف بشرف ایمان همه بباد فنا رفت

وعزت بذلت ورفاه وآسایش بخّفت وخواری تبدیل گردید واین دختر وسایرعائله بمصائب گوناگون مبتلا گشتند و دردناکترین وسخت ترین رنج ومصیبت اوواین عائله آنکه درهنگامیکه پدرش راباغل وزنجیر فرّاشها درکوچه وبازار باشکنجه وعذاب میگردانیدند این دختروسایر عائله رابه تماشای پدر اسیر ومغلول ومجروح میبردند تااین صحنه دلخراش راتماشا نماید دراینموقع انین وحنین این دختر وسایر عائله باوج علییّن میرسید (۱) پس از این مشاهدات به کلبه خرابهٔ مسکن خود بازمیگشتند امور معاش وخوراك وپوشاکشان مختل بود معهذا باصبر وتحمل وشکر همه رادرمدت ۹ ماه گذرانیدند وامید شان بحق ومحبوب خود قطع نکردید درسال ۱۲۶۷ که پدرش ازحبس نجات یافت باتفاق پدر وسایر عائله ازطریق قطرویه (۲) عازم یزد شدند درآن اوقاتیزد منقلب بود وچون توقفشان درانجا مقتضی نبود درهرات (۳) —

---

(۱) آزار بزنان وکودکان نی ریز دراین صحنه یکی دیگر ازوعود الهی راتحقق بخشیدومتمم حدیث قدسی منقول ازپیغمبراکرم دربحارالانوارواصول کافی (ویفشو الویل والّرنه عن نسائهم اولئك اولیائی حقا)

۲ــ قطرویه تانی ریز ۴۲ کیلومتر فاصله دارد
۳ــ هرات یکی ازبخش های یزد است

توقف نمودند وپس ازچهار سال وخورده ای که باصعوبت درآنجا بسربردند درسال ۱۲۷۲ که اوضاع قدری آرام شد به یزد رفتند بعد ازشش سال توقف دریزد باحاج محمد اسمعیل ازتجار ومتنفذین انجا بااذن پدرازدواج کرد وتشکیل عائله داد وتاچند سال درآنجامرفه زندگانی نمود ونفس راحتی کشید وصاحب سه فرزند شد وچون اوضاع درنی ریز بحال عادی برگشته بود شوهر خود راراضی کرد باشوهر وفرزندان ازیزد عازم نی ریز شدند — پس از ورود بقطرویه اهالی آنجا همان احترامی راکه در بارهٔ پدرش منظور میداشتند درباره دخترش ودامادش مجری داشتند چند روز نگاهشان داشتند وباکمال عزت واحترام ازانها پذیرائی نمودند چون این خبر بسمع فتحعلی خان حکومت پسر حاج زین العابدین خان که هم مالك آن قریه بود وهم اهالی درزیرسلطهٔ حکومتش بودند رسید سخت برآشفت وبفکراینکه اینها برای ادّعای املاك اقاسید جعفر که به غصب تصرف نموده به نی ریز میایند دستوری — محرمانه به عمّال ورعایای مورد اعتماد خود داد که حاج محمد اسمعیل رامخفیانه بقتل برسانند چنین کردند حاج محمد اسمعیل بشهادت رسید فاطمه بیگم باسه طفل صغیرخود که کوچکترین انهایکساله بود درقطرویه راغدار وبی پر ستار

ماند دوستداران این عائله بکمك واعانتاین بیوه زن ستم دیده واطفال یتیم رنج کشیده برخواستند چون‌میدانستند این عائله درنی ریز دوستانی دارند نامه ای ازفاطمه بیگم‌گرفتند وخبراین واقعه را بملا محمد شفیع که از معاریف ومتفذین بهائی درنی ریز بود رسانیدند ایشان فورا بامساعدت حاج محمد رحیم چند سواروتفنگچی به قطرویه فرستاد واین عائله باتفاق احبّای مسلح باکمال احترام واردنی ریز شدند وسروسامانی یافتند وآشیانه‌ای درست کردند سپس سید محمد برادرش ازیزد به نی ریز کوچ کرد ودرانجا ازدواج نمود وخواهر وبرادرزندگانی سادهٔ ای رااغاز نمودند واحترام دیرین خود راباز یافتند باری فاطمه بیگم درنی ریز اقامتش‌طولانی شد وتوفیقات الهی شامل حالش‌گردید دربین زنان ازحیث‌علم وخط ـ وسواد فارسی وعربی ممتاز بود به تبلیغ وتشویق زنان پرداخت وتااواخر ایام خویش‌گرچه محاط بمصائب گوناگون بود ولکن همیشه راضی وشاکر وخوشنود مسرور زندگانی کرد ودرسال ۱۳۰۰ هجری قمری درنی ریز بملکوت ابهی صعود نمود ودرقبرستان عقیل خطیب دفن گردید ولکن

فامیل درصدد انتقال آن رمن بگستان جاوید هستند

ازمشارالیها دواثر درخشان باقی است

اول اثر جاوید ان لوح مبارکی است که ازقلم اعلی باعنایات لا تحصی بافتخارواعزازش همزمان باشهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء نازل شد وبآن واقعه اشاره گشته و آن لوحرا ازجان خود عزیز تر داشت آنراتذهیب کرد وچون — گوهرگرانبها ازآن حراست مینمود وحرز جان خود میدانست ثانی اثر درخشان فرزندان نیرومندی است که بآداب امر تربیت نمود که همه درظل امرند وباقیات صالحا تنـــد وبخدمات امریه مفتخرند بشرح ذیل

اسامی فرزندان فاطمه بیگم (دخترنیك اختراقاسید جعفر)

۱ــ اوّلین فرزند مشارالیها نوری جان بیگم است (۱)
این دختر درسن کودکی موقع معاودت ازیزد به نی ریـــز باتفاق والدین خودعازم نی ریز شد چون پدرش حـــاج محمد اسمعیل درقطرویه بدستور حکومت نی ریزبشهادت

---

(۱) برای اینکه دو نوریجان دریك فامیل باهم اشتباه نشود وجه ممیّز رامتذکر میگردد تا کاملا مشخص باشند ازاینقرار

(۱) نوریجان تنها دختر ملا محمد شفیع وعیال میرزا — عبد الحسین است اونوهٔ اقاسید جعفر داماد ملا محمد شفیع است که قبلا بتفصیل ذکر شد

رسید وبامادر داغدیده پس ازچند روز غربت وخفت وذلت باتفاق مادرش وخواهر وبرادرش به نی ریزآمد درآغوش مادربزرگ شد وبآداب امری تربیت شد ووارث ایمان واخلاق مادرگردید درسال ۱۳۰۲ قمری بااذن واجازه مادر باحاج محمد رحیم که ازبقیة السیف واقعه دوم نی ریز بود درمقام خود نامش ومصائبش بیان خواهد شد ازدواج نمود ازاین پیوند صاحب سه فرزند شد باسامی ذیل

۱ــ خانم لقا ۲ــ میرزاعلیمحمد ۳ــ میرزافضل الله چون این فرزندان ازمصائب وبلیات بهره ای داشته اند که مربوط به واقعه های بعد بخصوص سال ۱۳۲۷ قمری استولا جرم دربخش سوم نامشان مطرح خواهد شد لهذا دراینجا بذکر نام آنان اکتفاشد

۲ــ دومین فرزند مشارالیها صغری بیگم است که دردامن مادر دلخون وزحمت کش بآداب امری تربیت شد ولکن در سن جوانی قبل ازازدواج بملکوت ابهی صعود نمود و

بقیه ازصفحه قبل

۲ــ نوریجان بیگم دختر حاج محمد اسمعیل شهید در قطرو است که مادرش فاطمه بیگم وجدش اقاسید جعفراست واوخواهر میرزاعبدالحسین است چون جدش سید بوده ازاین جهت بیگم مضاف علیه نام اوست واین قاعده بین زنان ازفامیل اولاد رسول الله بوده است

وبلا عقب ماند

۳ــ سومین فرزند مشارالیها میرزاعبدالحسین است که پدرش حاج محمد اسمعیل درقطرویه بشهادت رسید واو در سن شیرخوارگی باتفاق مادرخود فاطمه بیگم وخواهران خود بعد ازگذشتن چند روز ازقتل پدر ورنج مادر از قطرویه عازم نی ریز شدند وبحسن استقبال واحترام احبا بخصوص ملا محمد شفیع روبروشدند ودر لانه ای محقر با زندگانی ساده ایّام رامیگذرانیدند درهمان سال اوّل که سال قحطی بود وخشك سالی وحتّی عرصه برجانوران تنگ شده بود وگرگان گرسنه شبها برای بدست آوردن طعمه به شهر میآمدند وداخل خانه هاشده اطفال خورد سال راازدامن مادران ویادرکاهواره هامیربودند وفرارمیکردند درخارج شهرپاره میکردند ومیخوردند واطفال زیادی راربودند که دربین نی ریزی هاآنسال تاهنوزبسال گرگ خوارگی مشهوراست گرگ میرزاعبدالحسین راازدامن مادرربود وفرارکرد تعقیب گرگ بجائی نرسید ومادر بعزای فرزند نشست پس ازچند ساعت ناگاه صدای گریه طفل ازخرابهٔ جلو منزل بلند شد بسراغ صدا رفتند دیدند طفل درخون خود غوطه وراست اورا بمادررسانیدند جراحاتش رامرهم گذاشتند بعد ازمدتها جراحات

التیام یافت ولکن جای دندانهای گرگ در گونه ها تا بسن پنجاه سالگی که صعود نمود باقی بود واین واقعه باعث تعجب یارواغیار بود وآنرا معجزه میدانستند که گرگ آدم خوارطفلی رابرباید سپس اورا رهاکند زیرا شأن گرگ درندگی است وسانحه ای دردناك برای این خانواده ستمدیده بود باری این طفل درآغوش مادرمهر پروربزرگ شد وبآداب عالیه امری تربیت وتعلیم یافت بادختر ملا محمد شفیع (نوریجان) ازدواج نمود وتشکیل عائله ای پربرکت داد که بعدا در دفترسجلات مملکتی درنی ریز نام روحانی اخذ نمودند وشهرت یافتند ازاین پیوند پنج فرزند قدم بعرصهٔ وجود گذاشتند که جزء فرزندان نوریجان روحانی دختر محمد شفیع فصل چهلم نام هریك ذکرشد لذا دراینجا تکرارنمیشود بفصل مربوطه مراجعه شود وچون میرزاعبد الحسین وهمسرش وفرزندانش ازمصائب سهمی بسزا داشته اند که لاجرم دربخش سوم وقایع سال ۱۳۲۷ هجری قمری نقل خواهد شد لذا دراینجا باختصار ذکر شد

فصل چهل و دوم

شرح مختصری از زندگانی و صدمات وارده بر حاج محمد رحیم از بقیة السیف واقعه دوم

حاج محمد رحیم از بقیة السیف نی ریز فرزند ملا محمد ونوهٔ حاج صفرعلی است که پدرش از مجاهدین ومجاربین حضرت وحید بود که در بخش اول مورد بحث قرار گرفت وپس از شهادت پدر در دو سال ونیم داشت با از دست دادن پدر در دامن مادر با کمال سختی وصعوبت بزرگ شد ووارث شجاعت وشهامت وایمان پدر گردید وباصدمات بسیار بسن شباب رسید وجوانی برومند گردید کوتاه اندام بود وبافراست ودلیر تدریجاً کمالات معنوی وایمان وعرفان در او بروز نمود وپس از متشکل شدن احبا بعد از واقعه دوم از رجال کار آزموده گردید ودر صفوف جنود مجنده الهی درآمد واز ناصران امر الهی شد سپس او با نوریجان بیگم نوهٔ اقا سید جعفر که پدرش قطرویه بشهادت رسیده بود ومادرش فاطمه بیگم او را بزحمت بزرگ کرده بود ازدواج نمود همواره مورد عنایات مخصوص جمال قدم واسم اعظم

ومرکز میثاق الهی قرارگرفت والواحی عدیده بافتخارش نازل
شد که دربخش مخصوص نمونه ای ازآن الواح زینت بخش
تاریخ خواهد شد وپنجسال بعد ازشهادت سلطان الشهداء
بشرف لقای جمال قدم مفتخر گردید درواقعه سوم سال
۱۳۲۷ صدمات بسیار دید اموالش بغارت رفت وخانه اش
راآتش زدند وخراب کردند اوبحسن عاقبت نائل ودرنی ریز
صعود نمود ودرقبرستان عمومی (عقیل خطیب) دفن
شد ازاوواثردرخشان باقی ماند
اول الواح نازله ازقلم اعلی ومرکزمیثاق که فوقاً اشاره شد
که مهمترین اثرجاودان است
ثانی سه فرزند (دوپسرویکدختر)هرسه درظل امر
بوده وهستند وعائله ای کثیره درظل امردارند که چون
درشرح احوال فاطمه بیگم نسبت به نوریجان بیگم که بحباله
نکاح حاج محمد رحیم درآمد نام فرزندان ذکرشد تکرار
نمیشود ونظر باینکه این فرزندان درواقعه سوم ۱۳۲۷
درمصائب وبلّیات سهیم وشریك بوده اندولا جرم در —
بخش سوم نامشان مطرح خواهد شد ازتفصیل دراینمورد
صرف نظرمیشود
حاج محمدرحیم ازعیال دیگرش صاحب یکفرزند بنام میرزا
عبدالحسین است که درقید حیات است ومحب است

وفرزند انش مؤمن ودر ظل امرهستند بدیهی است در بخش‌های بعد هرکدام خدمتی تاریخی انجام داده اند نامشان ذکرخواهد شد

فصل چهل وسوم

شرح مختصری اززندگانی ملاباقراز اصحاب اولیه وبقیة السیف سال ۱۲٦٦

ملا باقر ازبقیة السیف وفرزند ملاعبد السمیع شیرازی الاصل است که ازفحول علمای عصروزمان خود بود ودر دربارقاجار سمت معلمی شاهزادگان راداشت عارف مسلك وصاحب افکاری روشن بود ازاینجهت علمای قشریون همیشه با او مخالفت می ورزیدند معهذا مورد احترام خاص وعام بود ودر دربارسلطنت تقّربی بخصوص داشت ازاینرو برحسادت علما افزوده گشت وبرعلیهش قیام نمودند ناچار شیراز را ترك نمود وعازم نی ریز شد ودرانجا رحل اقامت افکند (۱)

---

(۱) گویند ملاعبد السمیع مورد احترام واعتماد کامل حاج زین العابدین خان حکومت نی ریز قرارگرفت درنی ریز وفات نمود

صاحب دو فرزند شد ملاباقر (۱) ۲ـ ملاحسن لب شکری که هردو ازمؤمنین اوّلیه بودند که اینك ملاباقر مورد بحث است

ملاباقر وارث حقیقی پدر ازحیث علم وعرفان وشهرت ومقام بود پس ازتحصیلات عالیه بدرجه اجتهاد رسید ودرنی ریز ازعلمای بنام ومرجع تقلید انام بود ومورد ثقه واعتماد خواص وعوام قرارگرفت وازطرف امام جمعه شیراز بسمت پیشوائی وامام جماعت مفتخر وباخواهرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز ازدواج نمود ونیز متولی موقوفه مسجد جمعه کبیرنی ریز گردید این مواصلت وسمت تولیت برمقام وشهرتش افزود ودرهنگام ورود اقاسید یحیی به نی ریز از نظرآشنائی قبلی باایشان وپدرعیالشان تارونیز ازجمله مستقبلین بود باجناب سید یحیی تبعیت نمود وقلبش بنور ایمان منورگردید نظر بانتسابش باامام جمعه شیراز حکومت نی ریز چندان متعرض ایشان نبود و اونیزبحکمت رفتار مینمود علی الظاهر جنبه بیطرفی را رعایت میکرد وازاینرو میتوانست بیشتر باصحاب وپیروان امر رب الانام کمك نماید

---

(۱) گویند ملاباقر تاچند سال بعد ازاظهارامرحضرت اعلی درقید حیات بود بحکمت رفتارمیکرد بااحباب محشور بود و کمك های شایان مینمود ولکن بفرزندان خود حقائق امررا تفهیم وروح ایمان رادرآنهادمید که درحین صعودش هر چهارفرزندش مؤمن وموقن بودند واین نعمت ایمان تااکنون تسلسل یافته که باقیات صالحاتند ودرنی ریزصعود نمود

صاحب دوعیال وچهار فرزند ذکور بشرح ذیل شد ازعیال اول (خواهرزاده امام جمعه شیراز) شیخ محمد حسین معروف بوفاوازعیال دوم ـ میرزاابوالحسن شیخ احمد شیخ ابوالقاسم‌این چهار اولاد رابروح امر وتعالیم امر آشنا نمود که هرسه وارث حقیقی علم وعرفان وایقان پدر گردیدند علی الخصوص شیخ محمد حسین وفاکه بمقامات عالیه علمی وعرفانی ارتقا جست وازبقیة السیف است دیوانی ازاشعارهم ازاوباقی است که درفصلی جداگانه (۲) شرح احوالش‌بیان خواهد شد

فصل چهل وچهارم

---

(۱) گویند خواهر ملاباقر دختر ملاعبدالسمیع ازمؤمنین اولیه بوده وباکربلائی میرزاحسین فرزند اقا مهدی نوه اکبر سلطان ازدواج نموده وعائله بهائی تشکیل داده اند ودرواقعه سوم دی سال ۱۳۲۷ هجری قمری مورد صدمات قرارگرفته اند که درفصل مربوطه بیان‌خواهد شد

شرح مختصری از مصیبت وارده بر ملا حسن معروف بلب شکری فرزند ملا عبد السمیع و برادر ملا باقر مذکور در فصل متقدم

یکی از بقیة السیف های واقعه اول اصحاب حضرت وحید وپیروان حضرت اعلی ملا حسن معروف به لب شکری فرزند ملا عبد السمیع وبرادر ملا باقر است این نفس نفیس هنگام ورود اقا سید یحیی به نی ریز بشرف ایمان نائل وبابرادر خود ملا باقر ازمدافعین وخدمتگذاران بشمار آمد نجد وملا حسن بر ملا وآشکار به ایمان خود تظاهر مینمود وچون قبلا با اولاد باقرخان که پدرشانرا حاج زین العابدین خان برادرش بقتل رسانیده بود وخود شانرا حبس کرده بود تابقتل برساند دوستی کامل داشت تابحدی که انها ملا حسن رابرادرخود خطاب میکردند وملا حسن باهمکارانش انها راازحبس نجات داده بود وحسّ بدبینی حکومت ازدوجهت عمیق وریشه دارشد ومورد خشم بیشترحکومت قرارگرفته بود درصدد قتل ملا حسن وهمکارانش ازمؤمنین وپیروان امرحضرت رب العالمین ازآنجمله میرزاعلی که در جنگ دوم بسردارملقب شد وخواجه قطبا ومیرزا حسین

قطب وعلی فرزند میرزا برآمد ومنتظر فرصت بود تا انها را باحیله ومحرمانه بقتل بوساند انها چون ازسوء قصد حکومت باخبر شدند باچند نفراز مسلمانان دیگرکه ازظلم حکومت کاسه صبرشان لبریز شده بود باخود برای قتل

---

(۱) ملاحسن لب شکری قبل ازاظهارامرحضرت اعلی بواسطه تقرب برادرش ملاباقر امام جمعه نی ریز باشیخ ابوتراب مولا امام جمعه شیرازمتصدی املاك امام جمعه شیرازدرکوشك ازقراء حومه شیرازمنصوب شده بود واداره آن املاك رابعهده داشت درآن اوقات دریکی ازاسفارحضرت اعلی ازشیراز به بوشهر افتخارهمسفری حضرتش را داشته وچون انحضرت را ازهرحیث ممتاز ازسایرناس تشخیص داده بدون انکه بداند چه مقامی راحائز خواهند شد بخدمات شبانه روزی حضرتش قائم بوده وپس ازپایان سفرکه اجازه مرخصی خواسته حضرت اعلی اورامورد لطف وعنایت مخصوص قرارداده انگشتر گرانبهای خود را بیرون آورده باومرحمت میفرمایند ملاحسن پس ازمراجعت ازکوشك مولا به نی ریز بشرف ایمان نائل شده است

حاج زین العابدین خان همراه نمودند باهم عهد وپیمان شدند ومقصدهایشان سراً این بود که مسّبب قتل وشهادت حضرت وحید وجمعی ازبابیان بی گناه رابه قصاص برسانند لذا بموجب تفصیلی که درداستان متشکل شدن احباب وانصار بعد ازواقعه اوّل درفصل ۳۲ بیان گردیده حاج زین العابدین خان درحمام بقتل رسید وملاحسن و همکارانش اسامی فوق الذکر ازمسّببین قتل بحمایت از بابیان بمنظور انتقام معرفی شدند لذا فتحعلی خان پسر حاج زین العابدین خان چون علی الظاهر انجام اینکار برایش میسّر ومقدورنبود موفق گردید ملاحسن رادر قلعه سیف آباد حومه نی ریز محرمانه بوسیله گماشتگانش بقتل برساند ازاوپس ازشهادت دوفرزند باقی ماند یکی بنام ملااقا باباکه کنیه اش عبد السمیع بود واوباصبّیه اقا علی محمد ازدواج کرد ازاین ازدواج فرزندی نیك اختر قدم بعرصه وجود گذاشت بنام ملاحسن مسّمی جدش که درواقعه سوم بشهادت رسیدوبه تفصیل درجلد دوم واقعه سوم بیان خواهد شد: فرزند دوم ازملاحسن لب شکری ملا محمد علی بود که اونیز درواقعه سوم بشهادت رسید که درجلد دوم واقعه سوم بتفصیل بیان خواهد شد لذا شرح حال ملاحسن لب شکری تاهمین جاخاتمه می یابد

فصل چهل و پنجم

شرح مختصری از شیخ محمد حسین ملقب بوفا فرزند ملا باقر از بقیة السیف واقعه اول و دوم

شیخ محمد حسین معروف بوفا از بقیة السیف واقعه اول و دوم نی ریز و فرزند ملا باقر است که مادرش خواهرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز بود و در شرح حال ملا باقر بنام ایشان اشاره شد او در ظل تعلیمات پدر واجد کمالات و علوم صوری و معنوی و اخلاقی گردید متین و موقر بود و سرآمد امثال و اقران معاصر خود شد و شاعر و ادیبی کامل بود لذا مورد احترام و ثقه و اطمینان احباب و اغیار گردید بعد از صعود پدر بجای او نشست و از طرف امام جمعه شیراز به سمت تولیت موقوفهٔ مسجد جمعه کبیر نی ریز و امامت جماعت برگزیده شد از امتحانات و افتتانات دوره اول مصون ماند و فریفته و دلداده جمالقدم و اسم اعظم گردید عریضه ای بساحت اقدس در بغداد ضمن منظومه ای از سوز و گداز از تقدیم داشت و نثراً سئوالاتی چند نمود که بعز اجابت مقرون گردید و در روز اول عید سعید رضوان در باغ نجیب پاشا در بغداد

لوحی بسیارمهیمن بافتخار شرف نزول یافت که بلوح وفا معروف است ودر فصل مربوطه سواد آن لوح زینت بخش تاریخ خواهد شد درنی ریز بملکوت ابهی صعود نمود ازاوفرزندی نیك اختر دختری بیادگار ماند که بنام خاورسلطان نامگذاری شد(١)

بطوریکه قبلا درشرح حال ملامحمد شفیع بیان گردید اوپس از فوت عیال اولش بامشارالیها ازدواج نمود وصاحب چند فرزند شدند که چون اسامی فرزندان درآن فصل ذکر شده ونظربااینکه این ورقه موقته بافرزندانش درواقعه سوم درسال ١٣٢٧ هجری قمری مورد صدمات قرارگرفته اند

---

(١) گویند شیخ حسین سه عیال اختیارکرده ازدوعیال اولش نسلی ظاهر نیست عیال سوم ایشان فاطمه از بقیة السیف واقعه دوم است که شوهرش بالای کوه شهید وسراورابهمراه سرهابشیرازبردند درابادفن شدو خودش باپسربچه ٧ ماهه راباپسری بشیراز بردند چون مادر ازشیر رفته بود طفل ازبی شیری هلاك شد پس از چندی با شیخ حسین ازدواج کردوصاحب یکدختر بنام خاورسلطان شد که بحباله نکاح ملامحمد شفیع درآمد

ولا جرم بشرح حالشان مبادرت خواهد گردید دراینجا تکرار نمیشود بنابراین ازشیخ محمد حسین وفاسه اثر باقی ماند ــ اول اثرقلم اعلی لوح منیع مهیمن بنام لوح وفا اثرجاوید ان وثانی اثردرخشان دخترنیك اختراینشان که بحباله نکاح ملامحمد شفیع درآمد وازاین اقتران ــ سلاله‌ای پربرکت ومؤمن وخدمتگزار باقی ماند ثالث اشعار ومنظومه وادبیاتی است که ازاوبیادگارماند که گویند قطعه‌ای ازآنها رابساحت اقدس جمالقدم واسم اعظم تقدیم‌داشته و تخلص شعری اونیز وفاومحتشم است که اینك بدرج چند قطعه ازاشعار پرسوز وگداز عاشقانه روح افزای ایشان مبادرت میگردد .....

از دیوان اشعاری که بخط ملااقا بابادست آمد چند قطعه ازاشعار شیخ محمد حسین ملقب بوفا که تخلص شعری ایشان نیز وفا ومحتشم بوده است ونویسنده عموی جناب وفاست درج میگردد

(۱ای صبا دردمن خسته بدرمان برسان
یعنی ازمن بستان جان وبجانان برسان

نامه ذرّه بخورشید جهان آرابر
تحفه‌موربدرگاه سلیمان برسان

عذرکم خدمتی بنده بمولا کن عرض
آستان بوسی درویش بسلطان برسان

شرح افتادگی من چوشنیدی برخیز
بخرام آی وبآن سروخرامان برسان

سربسر قصّهٔ احزانم اگرگوش کنی
زود برگرد وبمن مژده احسان برسان

وزپی روشنی دیدهٔ یعقوب آنگاه
بوی پیراهنی ازمصربه کنعان برسان

محتشم یاربعنوان وفامشهوراست
قصه کوتاه کن ونامه به پایان برسان

---

۲ ــ گر بمردن دل نهم آسوده جانیراچه غم
وزمهراگرجانرارهم نامهربانیراچه غم

ازتلخی هجرم چه باك آن شوخ شکرخنده را
گربه زهر لب ترکنم شیرین دهانی راچه غم

دل خون شد وغمگین نشدان خسرودلهاولی
یك کلبه گرویران شود کشورستانی راچه غم

فرخندهٔ آن شه سوارازاشك میبودم ولی
گر بگذرد آب ازرکاب آتش عنانی راچه غم

زافتادنم دره چه باك آن ترك چابك اخترا غم
خاری گرافتد درگذرسیلا بر انی راچه
ایدل برو رفتن چه سود ازصیدگاه عشق او
صید ازگریزوصد قدم روزی گمانی راچه غم

چون نیست هیچت محتشم زآشوبدوران غم مخور
گرعالمی ویران شود بی خانمانی راچه غم

۳ــ ایگل امروز اداهای توبی چیزی نیست
خندهٔ وسوسه فرمای توبی چیزی نیست

میدهی پهلوی خاصان باشارت چکنم
این خصوصیت بیجای توبی چیزی نیست

من خود امروزگنه کارم ومستوجب قهر
بامن امروزمدارای توبی چیزی نیست

فاش درگفتن من گرچه نمیگوئی هیچ
جوشش لعل شکر خای توبی چیزی نیست

محتشم زان قسم اندیش حذر باید کرد
اضطراب دل شیدای توبی چیزی نیست

٤ــ بقصد جان من در جلوه آید قدّ رعنایت
بقربانت شوم جانا بمیرم پیش بالایت
ازاین بهتر نمیدانم طریق مهربانیرا
که بنشینم زپا تا جان دهم از شوق دریایت
چو وقت مرگ دوزندم کفن بهر شکیبائی
روان کن سوی من تاری از آن زلف سمن سایت
خوش آن مردن که بربالین خویشت بینم وباشد
اجل در رقصد جان من مضطرب من در تمنا شایت
چو مردم از نگاهت آن که جان محتشم باشد
بلاگردان مژگان سیاه چشم شهلایت

ایگل ازعشق توخارم گرنمیدانی بدان
لاله سان داغ تودارم گرنمیدانی بدان
پیش مردم عزّت من گرنمیداری بدار
من براه عشق خادم گرنمیدانی بدان
پیش ازاینم اختیار دل بدست خود نبود
اینزمان بی اختیارم گرنمیدانی بدان
گفتی ازسودای زلف سرکشم حال توچیست
بیقرارم بیقرارم گرنمیدانی بدان

ازوفاتخم تمنای تومیکارم بـــدل
روزوشب این است کارم‌گرنمیدانی بدان

چند روزی شد که خو د راد روفا چون محتشم
ازسگانت میشمارم‌گرنمیدانی بـــدان

٦ــ توچون رفتی بسلطان خیالت ملك دل‌دادم
غرض‌گررفتی ازچشمم‌نخواهی رفت‌ازیادم

توآن صیاد بی قیدی که ازبندم رهاکـــردی
من آن صیدم‌که هرجامیروم د ربند صیادم

اگر ناگه غباری آید وگرد ســرم گـــــردد
بدان کزصرصرهجرتود وران‌دادبر بادم

وگر برگرد سروت مرغ روحی برزند میـــدان
که افکنده است برپاقامت آنسروآزادم

چو بازآئی بقصد پرسشی برتربتم بنگـــر
که آنجانوحه دارد برسرتن‌جان ناشادم

بفریاد من بیمار دل پرناله است امّـــا
چنان زاراست که هست آهسته‌تراز ناله فریادم

نهی چندای‌فلك‌بارفراق‌آن پری برمـــن
زآهن نیستم‌جان‌دارم‌آخرآد میـــزادم

مکن بروصل آن شیرین زبان پرتکیه ام همد م
که من دیروز خسرو بود م وامروز فرهاد م
نهاد م محتشم بنیاد صبر آمّا چه دانستم
که اوتا خواهد آمد هجر خواهد کند بنیاد م

۷ــ هیچ میگوئی اسیری داشتم حالش چه شد
خسته من نیم جانی داشتا حوالش چه شد
هیچ میپرسی که مرغی از دیاری گاه گاه
میپرید ونامهٔ ای میبود برپایش چه شد
هیچ فلك فکرمید انی بد ان که کشته را
جان نالا نش برامد جسمهی جانش چه شد
در ضمیرت هیچ میگرد د که در دشت خیال
آهوی من بود مجنونی بد نبالش چه شد
پیش دستت چاکری استاد ه بود آخر بپرس
مرگ افکند ش زپاغم کرد پامالش چه شد
ملك عیش محتشم یاران چراشد سرنگون
گفت بختش واژگون گرد ید اقبالش چه شد

۸ــ زبسکه مهرتو بااین وآن یقین دارم
زدوستی تو باکائنات کین دارم
زمانه دامن آخر زمان گرفت وهنـــوز
من ازتودست تظّلم درآستین دارم
بدور گردی من ازغرور میخندند
حریف سخت کمانی که درکمین دارم
به پیش صورت اوضبط آه خود کردن
گمان بحوصله صورت آفرین دارم
بس است این صلهٔ نظم محتشم که رسـید
بخاطر توکه من بنده ای چنین دارم

تااینجا شرح حال شیخ محمد حسین وفا ازبقیـة السیـف واقعه دوم نی ریز خاتمه می یابد (همانطوریکه اشـــاره شد این اشعار بخط زیبای نستعلیق بخط آقاباباعمو ی جناب وفا بدست آمد مقابله شد ممکن است نویســـنده بااصل مقابله نکرده باشـــد .

فصل چهل و ششم

شرح مختصری از مصائب وارده بر سید موسی فرزند سید جعفر از بقیة السیف واقعه اول نی ریز

سید موسی فرزند آقاسید جعفر یزدی بطوریکه در شرح حال والد ماجد شان متذکر گردید درهنگام مصائب وارده برپدر خرد سال بود واغلب ایام هنگام ضرب وشکنجه پدراو ومادر وبرادر وخواهرشرا برای دیدن این منظرهٔ دلخراش ودردناك حاضرمیکردند سپس هنگام برگردانیدن آن پدر مجروح باغل وزنجیر به محبس وزندان این طفل معصوم هم باسایراهل بیت بکلبهٔ محقر خود ضمن شماتت ملامتگران برمیگشتند وآن شب راتاصبح بناله وضجّه مشغول وباآنوقه ای که بقیة السیف های فراری (۱) بطورجیره بندی باآنها میرسانیدند گذران میکردند پس ازنه ماه که پدر مرخص وبااهل

---

(۱) بقیة السیف های فراری که اطراف نی ریزروزها بسر میبردند وشبها به شهرمیآمدند مختصرآنوقه به بیوه زنان وخانواده های زندانی میرسانیدند آنهاعبارت بودند از میرزاعلی سرداروچند نفر ازهمکاران ویاوران او که بخوبی ازعهده اینکاربرآمدند .

بیت ازنی ریز اخراج گردید سید موسی در قطرویه وهمرات
ویزد باپدر مصاحب ودر مصائب ومشکلات اوسهیم وشریک
بود ودر نزد پدر علم وخط راآموخت وبازبان عربی آشنا شد
وخط نسخ راخوب مینوشت وبآداب عالیه امری آراسته
گردید وعشق ومحبت الهی درنهادش تزریق شد واز
شجاعت وشهامت برخوردار بود صراحت لهجه داشت و موقر
ومتین ومؤدب بود چون بسن بلوغ رسید باخواهرحاج
محمد طاهر که عمه زاده اش بود ازدواج نمود ونظر به
لیاقت وکفایت وشخصیت او ازطرف حضرات افنان مالکین
بوانات به سمت نیابت انجا منصوب گردید ودرانجا
به تبلیغ امر وتبشیر وتشویق احبای انجا اشتغال وبه یزد
ونی ریز چون درهردوجااقوام وبستگان داشت مسافرت
مینمود درسال ۱۳۲۱ هنگام ضوضای یزد درانجابود
وخسارات ومشقات زیاد متحمل شد وچون بابرادرعیالش
حاج محمد طاهر مال امیری وعیال واطفال ایشان درجائی
پنهان بودند که اگرازیزد خارج نمیشدند خطرجانی
داشتند ایشان این خانواده راشبانه ازیزد خارج نمود و از
بیراهه بامشقت زیاد به بوانات رسانید وچون سه طفل
خرد سال حاج محمد طاهر ازشدت تعب بین راه بورود
بوانات جان سپردند وخانم لقا عیال حاج محمد طاهر

مریض شد حاجی رابه بوانات گذاشت وخانم لقا راکه دخترخواهر زاده اش بود بابرادرخانم لقا میرزافضل الله به نی ریز رسانید وبرای معالجه بدست پدرش ودائیش سپرد وخود پس ازچند روز به بوانات(۱) مراجعت نمود و بطور دائم دربوانات تاخاتمه حیات اقامت گزید وهمواره مشمول عنایات مخصوصه ازقلم اعلی وقلم مرکز میثاق قرار گرفت والواحی مهیمن بافتخارش نازل شد که بخط برادرش سید محمد اکنون موجود است وبعنوان مهمترین اثر جاودان درفصل مربوطه یکی ازآنهازینت تاریخ میشود در بوانات باصغرابیگم ازدواج کرد وصاحب دوفرزند شد از اینقرار

الف جمالیه بیگم این ورقه موقنه قهسهٔنارمحبت الله بود ودرخدمات امریّه بی اختیار وکوشا ودربوانات بااسمعیل خان ازدواج کرد درسال ۱۳۳۸ هجری قمری بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد ودرسال ۱۳۴۷ هجری قمری ازحضرت ولی امرالله اجازه تشرف خواست مأذون حضور شد ولکن عمرش وفاداری نکرد چون انلوح بدست آمده بعنوان اثرجاویدان عیناً گراور میشود زیراحاشیه بخط مبارك است درسال ۱۳۲۲ هجری شمسی دربوانات بافق ابهی صعود نمود وفرزندانی برومند بیادگارگذاشت

---

(۱) بوانات یکی ازبلوکات مهم فارس است که نزدیك دهبید وآباده است

ازاینقرار (۱) (۲) (۳)
۱ــ طلعت بیگم آگاه ۲ــ اکبر آگاه ۳ــ اختر آگاه
(۴) (۵) (۶)
۴ــ افسر آگاه ۵ــ محمود آگاه ۶ــ سیاوش آگاه
(۸)
منوچهر آگاه

ب ــ دومین فرزند سید موسی سید جلال باقر سلطان دختر دائی خود ازدواج کرد صاحب یکنفرزند شد بنام میرزا اقاکه تشکیل عائله داده است (۹)

---

(۱) طلعت بیگم آگاه باجلال حکیمی پسرعمه خود ازدواج کرده یکدختر ازمشارالیهابنام ــــــــ که قدم بعرصه وجود ــ گذاشت درسن جوانی صعود نمود واین دختر در رقید حیات است ساکن شیرازاست وتشکیل عائله داده وصاحب هفت فرزند است ازاینقرار ۱ــ پروین ۲ــ محمد حسین ۳ــ نسرین ۴ــ فاطمه ۵ــ فروغیه ــ ۶ ــ رضا

(۳) اکبر آگاه بابدری (شهرت کل بدری) ازدواج کرده صاحب پنج فرزند است ازاینقرار ۱ــ هماآگاه مجرد است ۲ــ مریم آگاه باپرویزحکیمی ازدواج کرده صاحب فرزند نشده اند سوم محمد رضا آگاه مهندس است مجرد وطهران است درخدمت نظام وظیفه ۴ــ علامرضا مهندس است و مجرد ۵ ــ احمد رضا دانشجوست

عکس جمالیه بیگم دختر آقاسید موسی ونوه آقاسید جعفر

ومطلع شد خواهر وخواهرزاده هایش از قطرویه به نی ریز رفته اند ورحل اقامت افکنده اند بمعاونت خواهر قیام نمود به نی ریز رفت وسرپرستی خواهر وخواهرزاده ها رابعهده گرفت ودرانجا باصبیه سید باقر (خواهرسید مهدی یزدی) ازدواج نمود مشغول کتابت وتعلیم اطفال شد کتب خطی زیادی بخط ایشان درخانه‌های احباب موجود است خط نسخ رابسیارخوب مینوشت دارای صفاتی ملکوتی وخلق وخوئی رحمانی بود بسیارموّقر ومتین ومهربان بود که تاهم اکنون محّمرین اورا باین صفات ملکوتی یاد میکنند ومیستایند مورد الطاف وعنایات مخصوص جمال قدم واسم اعظم بود الواحی شتی ازقلم‌اعلی بافتخارش نازل شد که درمجموعه ای بخط خودش هفت لوح با فتخار خودش وچهارلوح بافتخار برادرش سید موسی زیارت —

(۷ بقیه ازصفحه قبل
(۷) سیاوش آگاه باروحی بدیعی ازدواج کرده صاحب دوفرزند است ازاینقرار ۱— آرمان ۲— افسانه
(۸) منوچهرآگاه دکتر درطب است درامریکاباجینی از بهائی امریکاازدواج کرده صاحب سه فرزند است مایکل ۲— جیمز ۳— مارك
(۹) میرزاآقا فرزند سید جلال صاحب پنج فرزند است ۱— لقا ۲— حسین ۳— سیما ٤— زیبا ٥— ضیاء

مقبره شاه میرابوالحمزه در شیراز محل نگاه داری اسرای نی ریز

ودرنزد نگارنده موجود است وسورة النصح بافتخارپدرش سید جعفر نیزدرهمین مجموعه استنساخ شده است وبرای نمونه ازآن الواح درفصل مربوطه زینت تاریخ میشود او وعیالش عقیم بودند . . .

فصل چهل وهشتم

شرح مختصراز مصائب وارده برآقاسید محمدباقرفرزندسیدمیرمحمدعابدازبقیةالسیف

واقعه دوم

سید محمد باقر فرزند سید میرمحمد عابد است که پدرش در واقعه دوم اسیروسپس شهید شد ودربخش دوم فصل ۱۵ شرح مصائبش بتفصیل نگاشته شد مادرش خواهرزاده ـ محمدرضا خان عموی زین العابدین خان حاکم بود لهذا او که بعدازشهادت پدر طفلی خوردسال بود بواسطه ـ نسبتی که بخان حکومت داشت بامادرش ازتعرض مصون ماندند وتامدت دوسال محمدرضاخان ازاوومادرش نگاه داری کرد چون روح ایمان درنهادمادرش رسوخ کرده بود لذااوبه آداب امرجدید تربیت شدوبعدازدوسال ترك اقربای غیرمؤمن نمودند وبمحله چناشاهی (محله

بابیان) نقل مکان نمودند ودرمنزل مخروبه خودشان مسکن کردند وبامختصر درآمدی ازمحصول ملك وگوسفندان خود که برایشان باقی مانده بود امرارمعاش نمودند وبواسطه قرابتشان بافتحعلی خان پسرحاج زین‌العابدین خان که وارث ریاست پدر بود درامن وامان بسر بردند وهمواره ازحمایت حکومت برخوردار بودند وبااحترام زندگانی مینمودند درتمام مدت زندگانی قلبشان بنورایمان روشن وآمیزش آنهابیشتر بااحباب بود ودرمواقع لزوم ازکمك باحباب اومساعدت مضایقه نمینمودند چون سید محمد باقر بسن‌بلوغ رسید بامورزراعت وفلاحت پرداخت ازدواج نمود وتشکیل عائله داد صاحب دوپسروچهار دختر شد بشرح ذیل : الف ــ سید محمد صادق مؤمن بود تشکیل عائله داد ازاویکدختر بوجود آمدکه درظل امربود و در زمان حیات پدر صعود نمود

ب ــ میرامیرخان بادختر میرزامحمدتقی نوه باقرخان مقتول ازدواج نمود وتشکیل عائله داد وصاحب فرزندانی شد که همه مؤمنند ازاینقرار

۱ــ میرزاعلی اصغر منصوری ۲ــ نصرت خانم پیمانی

۳ــ فردوس خانم حسامی که هرکدام له ایمان نائل ولا جرم درفصول آینده نامشان ذکر خواهد شد

ج ــ سومین فرزند آسید محمد باقربی بی بیگم با میرزا بابا اشراق ازدواج نمود ازاین پیوند صاحب پنج فرزند شدند که همه درظل امرند ازاینقرار ۱ــ میرزا داود ــ اشراق ۲ــ رضوان خانم ۳ــ رخساره خانم ٤ــ نوربجان خانم ــ ضیائیه (بغیراز رضوان خانم) بقیه درقید حیاتند ومؤمنند چون مورد صدمات دروقایع بعد قرار گرفتند ولا جرم درجلد دوم نامشان ذکرخواهد شد دراینجا بنامشان اشاره شد .

د ــ چهارمین فرزند سید محمد باقرخیرالنساء خانم باآقا رضاخان فرزند میرزامحمد تقی ازدواج نمود ازاین پیوند چهارفرزند قدم بعرصه وجود گذاشتند که اسامی آنان بشرح ذیل است .

۱ــ امیر آقاخان حسامی ۲ــ آقابزرگ حسامی ۳ ــ میرزا محمد صادق حسامی ٤ــ رخشنده حسامی که همه آنها درظل امرند ومؤمنند وچون دربخش های مربوطه بواسطه صدمات ومصائب وارده برآنان نامشان ذکرخواهد شد ازتفصیل بیشتر صرف نظرمیشود

هـ ــ پنجمین فرزند سید محمد باقرفاطمه بیگم است که اول باسید عبدالرحیم ازدواج نمود وصاحب یك دختر بنام بی بی بیگم که درقید حیات است ومؤمنه است

وپس از فوت سید عبد الرحیم فاطمه بیگم با مرحوم میرزا ـ عبد الصمد وکیل الرعایا ازدواج نمود وازاین پیوند صاحب یك دختروسه پسر شد که ازاین فرزندان فقط یکنفربنام میرزاجلال وکیل زاده درظل اوراست که درفصول آتیه به نسبت صدماتی که درامر دیده اند نامشان به تفصیل بیان خواهد شد

و ـ ششمین فرزند سید محمد باقر خانم جان است ـ که باسیدعلی فرزند سید مرتضی ازدواج نمود صاحب دو ـ فرزند شد که چون پدرشان مومن نبود انهاازفیض ایمان محروم هستند ودرقید حیات است و حاجت بذکر نام ایشان نیست

فصل چهل ونهم

شرح مختصری ازمصائب وارده برمیرزا محمد جعفر فرزند محمد باقرخان ازبقیة السیف واقعه اول

میرزا محمد جعفر فرزند محمد باقر خان ازبقیة السیف واقعه اول نی ریز است که پدرشرا عمویش حاج زین العابدین خان برسرمقام ریاست بقتل رسانید وفرزندان اوراکه

ارشد شان میرزامحمدجعفر بود بُرهه‌ای قبل ازسال ۱۲۶۶ که سال ورود اقاسید یحیی به نی ریز بود با چهار برادر دیگر میرزامحمدعلی خان ـ میرزامحمد حسین خان ـ اسمعیل خان ـ اکبرخان زندانی میکند وجلو درب اطاق زندان راباخشت وگل مسدود مینماید تا ازگرسنگی وتشنگی جان بسپارند(۱) ولکن چون مقدر نشده بود یکنفرازدوستداران آنها باقراول محبس‌سازش میکند درگوشه ای ازگوشه های زندان سوراخی وروزنه ای بوجود میآورد وازهمان طریق آب ونان قوت لایموت بآنها میرسانیدند پس ازچند روز که خان حاکم یقین میکند انهادرحبس بهلاکت رسیده اند امرمیکند زندان رابازکنند واجساد شانرا دفن نمایند چون می بینند برخلاف تصور همه زنده اند ازاینکه اینها همدستهاویاورانی دارند که حتّی درزندان بر نصرت انهاقیام نموده اند مرعوب میشود وآنها رامورد عفو

---

(۱) گویند میرزامحمد جعفر وبرادران همینکه ازحبس نجات یافتند بمحله چنارسوخته که اکنون بمحله پهلوی معروف است کوچ نمودند پس ازچند سال اقامت میرزامحمد جعفر درمحله پهلوی هنگام شنیدن اخبارتشریف فرمائی حضرت وحید به نی ریز ازمستقبلین نیز بوده است

قرارمیدهد بشرط آنکه ازمحل خودشان خارج وبمحله چنارشاهی (محله پهلوی امروز) ازمحلات نی ریز کوچ نمایند ودرآنجا اقامت کنند انهااطاعت میکنند وبمحل نامبرده رفته رحل اقامت می افکنند (۱) درخلال این احوال مژده تشریف فرمائی جناب وحید ازطرف محل شیخ عبدالعلی (پدرعیال نی ریزی جناب سید یحیی) بسمع اهالی محله چنارشاهی میرسد واکثرازاهالی آنمحل ازاربابان علم ونفوذ وقدرت ازمعظم له تا ۶۰ کیلومتری نی ریز استقبال مینمایند میرزامحمد جعفر نیز ازمستقبلین بوده است وپس ازورود سید یحی به نی ریز اوازجمله نفوسی بوده که بشرف ایمان بحضرت اعلی نائل ومفتخر وباآقا سید یحیی بیعت مینماید وازیاران وانصارلایق وباوفابشمار می آید ومورد عنایت وتوجه مخصوص قرارمیگیرد وازنظرلیاقت

---

(۱) گویند باعث نجات آنها ازمرگ یکی ازباغبانان ونمك پروردههای باقرخان بوده که بوسیلهٔ ایجاد سوراخی بداخل زندان ازآن سوراخ گندم برشته وآب بآنها میرسانیده این کمکها بانقشه میرزاعلی سرداروملاحسن لب شکری که اولا دباقرخان اورابرادربزرگترخطاب میکردند انجام شده بعلاوه عده ای دیگرکه ازظلم حکومت به تنگ آمده بودند عامل این نقشه بودند

وشایستگی بسمت دامادی حضرت وحید و وقایع نگاری درتشکیلات محاربه قلعه مفتخر میشود وده روزقبل از شهادت حضرت وحید قبالهٔ نکاحنامه بخط حضرت وحید برمنهج قویم جدید (قانون بیان) بامهریه یکواحد طلای خالص بتاریخ شهرشعبان ۱۲۶۶ هجری قمری وفی سنة السادس من ظهورالحق مرقوم میگردد که دربخش اول صورت قباله درج وعین خط گراور شد اما میرزامحمد جعفر درواقعه دوم (جنگ جبل) آخرسال ۱۲۶۹ شرکت نداشتند وازنظرمتواری بودن اوبعد از جنگ قلعه این ازدواج تحقق نیافته اوپس ازچندی که متواری بوده بوساطت محمد شریف خان حکومت خمسه (۱) موفق میشود باصدور حکمی ازایالت فارس مبنی بررفع مزاحمت حکومت نی ریز ازاو وبرادرانش ومصونیت ازتعرض بمحل خود مراجعت کند لذا باهمه برادران به نی ریز

---

(۱) گویند میرزا محمد جعفر پس ازپایان جنگ قلعه باتفاق برادران خود ازطریق کوه (راه صعب العبور) به مت دراب فرارکردند وازنظرقرابتی که بامحمد شریفخان حکو خمسه در فارس داشتند باومتوسل شدند لذا محمد شریف خان که نزد ایالت فارس تقرّب داشت حکم مصونیت آنها راازتعرض حکومت نی ریز صادرنمود لذا نی ریزبرگشتند وکسی متعرضشان نبود

برگشتند وبااینکه نقشهٔ قتل حاج زین العابدین خان در حمام بی اطلاع نبودند ولکن این اتهام راازخود رفع ودفع نمودند میرزامحمد جعفر کمك های ذی قیمت خود را محرمانه ازاحبا دریغ نمیداشت معهذا خود را بنحوی ازمخمصه های بعدی دورنگاه میداشت لذا درموقع قتل حاج زین العابدین خان مورد سوء ظن قرارنگرفت و همواره مورد حمایت حکومت جدید وفتحعلی خان فرزند حاج زین العابدین خان مقتول قرارگرفت وتاخاتمه عمر درفاه وآسایش بسر برد ازاونسلی بوجود نیامد بلاعقب بود ـ ولکن آثار ادبی ازاونظما باقی ماند که عبارت است از ـ خسرو وشیرین که بسبك نظامی برشته نظم درآورده ومطبوع ومنتشر است دربعضی ازکتابخانه‌های ایران موجود است دیگر جنگ نامه ایست ازواقعهٔ دوم سال ۱۳۶۹ هجری قمری که امروز نسخه آن کم یاب است زیراچاپ نشده برای نمونه چند بیت ازهرکدام ذیلا مرقوم میگردد

ازخسرو شیرین (اززبان خسرو گوید)

هنوزم اوّل عهد شباب است
هنوزم کشور دلها خراب است
هنوزم صف کشیده لشکر ناز
هنوزم دلرباباعشق وطناز

ازجنگ نامه

زگرد سواران ودود تفنگ
زمین گشت تیره چوپشت پلنگ

درنی ریز صعود نمود وباایمان ازدینارفت ونسلی
ازاوباقی نماند

فصل پنجاهم

شرح مختصری ازاحوال میرزامحمدعلی خان یکی ازبرادران میرزامحمدجعفرخان که او محب بوده ولی فرزندش بشرف ایمان مفتخر گشت

یکی از برادران میرزامحمد جعفر خان میرزامحمد علی خان است که اومحب امربوه گرچه خود رادرسلك بهائیان محشور نمیکرد ولکن چون باصبیهٔ آقامحمدرضاخان (عموی میرزا محمد جعفرخان) که مشارالیها ازاماء الرحمن مومنه بوده ازدواج نمود چون او زنی مؤمنه فاضلهٔ ناطقه بوده است بواسطه عیال خویش نسبت بامر خوش‌بین بوده ازاین وصلت فرزندی قدم بعرصه وجود گذاشت بنام میرزامحمد تقی که بواسطه تربیت مادر بهائی شد وهمواره مشمول عنایات حضرت عبدالبهاء جل ثنائه قرارگرفت وفرزندانی ازاو —

بیادگار ماند ازاینقرار .

۱ــ رضاخان حسامی ۲ــ میرزا آقاخان ۳ــ زهراسلطان

که هرسه درظل امربودند ازآنها نسلهائی باقی است

که اکنون درظل امرند وچون مورد صدمات قرارگرفته اند

درفصول آتیه مورد بحث قرارخواهد گرفت لهذا دراینجا

بذکر نام آنان اکتفا شد ....

فصل پنجاه ویکم

شرح مختصری ازمصائب وارده برخواجه محمد فرزند کربلائی باقرازبقیة السیف واقعه دوم

یکی ازبقیة السیف های واقعه دوم خواجه محمد فرزند کربلائی

باقراست که درسن ده سالگی بامادرش باسارت درآمد

وچون طفل بود بامادرش مرخص شد وبه نی ریز بازگشت

نمود وتحت سرپرستی مادربروح امرتربیت شد وبازندگانی

بسیارمحقّر سختی بسن بلوغ رسید جوانی برومندوشجاع

ومؤمن بارآمد وازنقطه نظرنبوغ ذاتی اول باحرفه

دوزندگی سپس معاملات پیله وری امرارمعاش مینمود وچون

مردی لایق بود درد ستگاه حکومت تقرب یافت درانجا

گاهی بسمت فراشباشی وگاهی کدخدائی محل منصوب میشد

صراحت لهجه داشت وشهامت لهذا بهائی سرشناس شد عمری طولانی نمود سپس درواقعه سوم سال ١٣٢٧ که ١٨ نفر بشهادت رسیدند واموال احبّا بغارت رفت وخانه های عموم خراب وویران شد خانه ایشان نیز خراب واموالش بغارت رفت وخودش باتفاق دوفرزندش میرزا محمد باقرومیرزافضل الله بسروستان رفتند قریب ١٥ سال افتخار عضویت محل روحانی راداشت ودرسالهای اخیر ایام حیاتش خانه اش محّل ایاب وذهاب واردین از احبا بود همسر ایشان زنی مؤمنه موقنه بود ودرخدمات امری باخواجه همکاری میکرد قدرت بازوی این مرد نود ساله راهیچ جوان ٢٥ ساله نداشت کرارادیده شد خربزه بزرگ رابادو انگشت میزد دونیم میشد درموقع تشرف نگارنده بحضور حضرت عبد البهاء درسال ١٣٣٩ هجری قمری عریضه ای تقدیم حضور حضرت عبد البهاء بوسیله اینجانب نمود چون بهمراه عرایض سایراحباتقدیم محضر انور گردید فرمودند همه مکاتیب رایکجواب مینویسم لکن چون خواجه محمد ازبقیة السیف است محّق است که باومکتوبی جداگانه بنویسم وبلوحی ازقلم میثاق مفتخر گردید بدستشان داده شدولی باهمه تحقیقاتی که ازنوه های ایشان شده هنوز آن لوح بدست نیامده

درصورتیکه بدست آمد درفصل مربوط زینت تاریخ میشود درنی ریز باروحی پاك بافق ابهی صعود نمود دوفرزند ازاوبیادگارماند که درواقعه سوم سال ۱۳۲۷ درصدمات وارده سهیم وشریك پدربودند گذشتان فعوقا ذکر شد نوه ونواده‌های ایشان درظل امنند چون میرزا محمد باقر پیمانی ومیرزافضل الله پیمانی بمناسبت صدماتی که متحمل شده اند درفصول آتیه نامشان ذکرخواهد شد لهذا دراینجا بذکرنامشان اکتفا شد ....

فصل پنجاه و دوّم

شرح احوال حاج محمّد فرزند حاج قاسم ازبقیة السّیف واقعه اوّل ودوّم نی ریز بنحو اختصار

یکی ازبقیة السیف های واقعه اول ودّوم نی ریز حاج محمد فرزند حاجی قاسم است اودرواقعه اول سال ۱۲٦٦ هجری قمری بسن چهارده سالگی مؤمن شد وبهمراه پدر در ردیف مجاهدین درجنگ قلعه شرکت نمود شرح حال پدرحاجی محمد فرزند (حاجی قاسم)

درواقعه اول بخش ۲ ــ فصل ۱۳ بیان شد حاج محمد ــ
درواقعه دوّم نیز باتفاق پدرش بالای کوه رفت ودرجنگ
شرکت نمود ودلیرانه جنگید پس ازپایان جنگ باتفاق پدر
فرار کردند ودر داریون(۱) بکصد وهشتاد کیلومتری
نی ریز رحل اقامت افکندند و باتفاق پدر به چاهاب
کاری(۲) مشغول وامرارمعاش مینمودند پس از توقف
مدتی طولانی در داریون همینکه درنی ریز آرامش برقرار
شد بوطن بازگشت نمودند وبهمان شغل باضافه گوسفند
داری مشغول شدند فتحعلی خان حکومت وقت که آنزمان
بابهائیان حسن رفتار داشت وبصداقت وامانتشان اطمینان
حاصل کرده بود انها رابه بلوك رستاق حومه نی ریز
فرستاد تادرملك شخصی او به چاهاب کاری مشغول گردند
وحق الارض وحق المرتع بپردازند لهذا درنی ریز بافراغت
بال به امورزراعتوگوسفند داری مشغول وامرارمعاش مینمودند
وپس از صعود پدر بشغل خود ادامه داد وباخواهر
زاده میرزاعلی سرداردخترملاحسین ازدواج نمود حق

---

(۱) داریون ۱۸۰ کیلومتری نی ریز و ٤۲ کیلومتری شیراز
است واسرای نی ریز راازآن طریق بشیرازآورده اند لهذا
یکی ازقراء پرجمعیت بهائی است

(۲) چاهاب کاری زراعتی است که بادلو وگاوآب ازچاه
میکشند وبمصرف زراعت میرسانند

جل جلاله باوفرزندانی صالح ونیکوکارومؤمن وفداکار عطا فرمود که تااکنون نوه ها ونبیره هادرظل امرند که چون دروقایع‌مهم مورد صدمات قرارگرفته اندولا جرم نامشان بمیان خواهدآمد دراینجابذکر نام فرزندانش اکتفامیشود بشرح ذیل .

۱ ــ فضل الله تشکیل عائله داده ودرظل امرند

۲ ــ محمد قاسم تشکیل عائله داده درظل امرند

۳ــ فرج الله تشکیل عائله بهائی داده

٤ــ قدرت الله تشکیل عائله بهائی داده

٥ــ حبیب الله ازدواج ولکن عقیم بوده اندلهذانسلی از اوباقی نیست

٦ــ سکینه خانم بارضاازدواج کرده عائله بهائی تشکیل داده است وچون‌این فرزندان بمناسبت‌صدمات وارده‌برآنان لاجرم درواقعه سوم جلددوم ذکرشان بمیان خواهد آمد دراینجا بذکر نامشان اکتفاشد

باری حاجی محمد مردی شجاع ومؤمن وفعال وخدمتگذار امر بود علاوه برشغل زراعت وگوسفند داری به طناب بافی هنگام فراغت مشغول میشد قوت بازو وهوش اودرسنوات اخیر ازعمرش ازجوانان آنزمان بیشتر بود ووقایع دوجنگ را

کرارا برای نگارنده حکایت مینمود عمری طولانی کرد ودرسن یکصد وپانزده سالگی درنی ریز صعود نمود صاحب لوحی است ازحضرت عبد البهاء که درفصل مربوطه زینت تاریخ میشود لهذا دواثر ازاوباقی است اول شمول عنایات حضرت عبد البهاء دوم عائله کثیره درظل امرند

فصل پنجاه وسوّم

شرح حال مشروح وتاریخی میرزا علی الملقب به سردار درجنگ دوّم که درجنگ اوّل نیز شرکت داشت تا یوم شهادتش در واقعه دوّم

یکی ازفحول رجال ودلیران ونوابغ روزگاروعشاقان جانباز ازمؤمنین اولیه ومدافعین درجنگ قلعه بسال ۱۲۶۶ و سپس سردار وفرماندهی قوای مدافع سال ۱۲۶۹ میرزاعلی است که درجنگ دوّم بسمت ولقب سردار مفتخرگردید گر چه درجنگ اول فصل ۱۹ درردیف متواریان بعد ازجنگ قلعه بنامش اشاره شد ولکن نظربشجاعت وفداکاری بی نظیراین قهرمان جنگ که همچون افسران تحصیل کرده بافنون جنگی آشنا وجنود مجنده الهیرا درجنگ دوم رهبری مینمود ازنظرضرورت تاریخی بجاست که بیوگرافی شرح خدمات درخشنده وجانبازیش تایوم شهادتش

درجنگ دوم برشته تحریر درآید لهذا نظرخوانندگانرا به این فصل جلب مینماید . . . .

میرزاعلی درسالهای ۱۲۳۷ و۱۲۳۸ هجری قمری دریك خانواده اصیل ونجیب وشریف چشم بجهان گشود وبنام نیك شجاعت وشهامت وجوانمردی شهرت یافت دارای نبوغ ذاتی بود ازاین جهت دردستگاه حکومت (حاج زین العابدین خان) راه یافت ومورد علاقه خان حکومت قرارگرفت ومرجع خدمات بزرگ شد چون مردی لایق بود حاج زین العابدین خان سرپرستی املاك خود رادربلوك رستاق وقطرویه باوسپرد میرزا علی رایکنفر یار ومعین ورفیق وشفیق وفادار وبی مثل بود بنام (حسن میرزا) لکن حسن نسبت بمیرزاعلی همیشه مطیع وفرمانبردار بود وبااینکه کارهای عمده راانجام میداد نمیخواست ازاواسمی برده شود همچون غلام زرخرید بود لهذا ازتشرف بشریعه ایمان باهم همعنان بودند ودرانجام خدمات ومجاهدات درطریق عقیدت ودیانت بامیرزاعلی همگام وهم عقیده بود تادم آخربراین عقیدت باقی وبجانفشانی مشغول وبا خون خویش آیات وفاداری راانگشت نگاری کرد نخست باید متذکر شد که شرح رشادت وجانبازی وفداکاری -

میرزاعلی شامل حال حسن نیز خواهد شد آنچه در بدایت سبب شهرت میرزاعلی و یارومعینش حسن میرزا گردید و میرزاعلی را نزد حکومت شجاع بزرگ جلوه داد واقعه جنگ میرزاعلی بکمك حسن با هفتاد نفر غارتگران جالمیز حکومت دربلوك رستاق (املاك تحت سرپرستی او) بود که درشب واقع شد و میرزاعلی باکمك حسن هفتاد نفر دزدان وغارتگران را باچوب وچماق یکی بعد از دیگری ازپای درمیآورد ودستور میداد حسن دست وبغل آنها را می بست وچون پوزش طلبیدند جوانمردی کرد همه را بخشید ورهاکرد این واقعه بیش ازپیش سبب شهرت میرزا علی وشجاعت وتقربش نزد حکومت شد امّا عواملی که میرزا علی را درانجام خدمت بحکومت دلسرد کرد نخست خیانت خان حکومت بابرادرخود محمد باقرخان بود که اورابی گناه فقط برسر ریاست محرمانه بقتل رسانید وبابرادرزاده ها میخواست همین معامله راانجام دهد باری میرزاعلی درجنگ اول شرکت داشت وبه بقیه السیف ها خدمت کرد وبالاخره درجنگ دوم شرکت نمود آخرین سنگرهای اتباع ومبارزان دلیر راقلهٔ کوه قرار داد ودرآن مکان ۱۹ سنگربست ودرهرسنگری ۱۸ نفر ازجوانان رزمی بگماشت به تعداد حروف حی وکلشئی وعدد ۱۹ رامحترم

میشمرد ند ومیگفتند نوزد همی نفس مقد س حضرت اعلی
است که د راین جمع ناظر و وناصر یاران است وهر
سنگری رابه یکنفرازآن ۱۸ نفرسپرد ومسئولیت خواست
هر سنگری بنام مسئول سنگر شهرت یافت وسنگر جلو
که بمنزله دیده بان بود وبالا رفتن ازآن سنگر قدری د
شوار تربود به مادرسمیج که زنی مبارز ودلیربود سپرد
چون جنگ درآنجا طولانی شد وعروسی هادرآنجا
بوقوع پیوست به فصل مربوطه مراجعه خواهند فرمود زیرا
درواقعه اول به تفصیل بیان شده تکرار نمیشود
وبشرح حالش درواقعه دوّم مبادرت میگردد
بالاخره میرزاعلی پس ازمدتی که سرداری مجاهدین
رابعهده داشت بارسیدن قوای دولتی ازطهران
شیراز وبلوکات وایلات وعشائر اطراف که دائره
محاصره تنگ شد برای آوردن آب ازچشمه هرروزتلفات
زیاد میدادند وآذوقه تمام شد که جبیره بندی به رو زی
یکدانه انجیر رسید ودرآن روزموقع کشیدن قلیان سر
قلیانش مورد اصابت گلوله قرارگرفت مسئولین هرسنگر
راخواست وباحضور جماعتی ازمعمّمین ود انشمندان گفت
کارجنگ به پایان رسید زیرا آذوقه وسرب وباروت تمام
شده هرکس نمیخواهد کشته شود فرارکند وجان سالم

بدر برد وگر نه بماند وکشته شـــود همه گفتند تاآخرین نفس وفاداری خواهیم کرد واین ننگ رابخود نمی پسندیم چون این مطالب راشنید پولهای موجود راباجواهـــرات ریکماچ دادن (۱) گذاشت که دیگ پلوپزی اصطلاح انروز بود وبااطلاع معتمدین زیرگل پنهان کرد تاهرکس باقی ماند ازآن استفاده نماید وگفت فردا اخرین جنگ تاریخـــی خود رابه پایان میرسانم انقدرجنگ میکنم تاکشته شوم پس ازکشته شدن نعش مرابیاورید جلوسنگرم دفن کنید و چنین کردند وفردا پس ازجنگ طولانی وکشتاری زیـــاد ازدشمن با اصابـت گلوله ای ازپای درآمد وباکمـــك حسن میرزا رفیق باوفا خود رابسنگر رسانید روح پاکش بعالم بالا صعود نمود وحکم وصیت رااجرانمود پس از کفن ودفن میرزاعلی فردای انروز آخرین جنگ اصحـــاب بود که تمام جوانان پس ازجنگ طولانی وکشتار بســـیار ازدم شمشیر گذشتند وپیرمردان وزنان واطفال اســـیر گشتند وعده ای موفق به فرار شدند اما حسن میرزاپس از جنگ مفصل فرارکرد وازجوانب واطراف با سرا توجّـــه داشت چون مأمورین اسرا رادرموقع پائین آوردن ازکوه درشب بین راه توقف دادند وچهل نفر رادرآن شب در یك اطاق سنگی وچوبی بانفت آتش زدند حسن میرزا-

(۱) کماچدان باصطلاح محلی آن ایام دیك باسرا گویند که مخصوص پلو پزی است

آتش غیرتش زبانه کشید باتفنگچیان احمد خان بهارلو که خود احمد خان باآنهابود نزدیك بید بخویه جنگ — نمود وتلفات زیادی وارد کرد وسپس درجنگ بشهادت رسید ومعلوم نیست نعش اوچه شد

باری میرزاعلی نام نیکش تاابد باقی است ازمؤمنین موقنین وازناصران غیور امرب العالمین بود متاهل نشدوازاونسلی باقی نماند اوخواهری داشت که همچون خود او مؤمنه وموقنه وباشهامت بود لهذا درهمه جابابرادر همراه بود سپس باسارت رفت که شرح حال این ورقه زکیه فداکار که بقیة السیف دوواقعه است متعاقب این فصل نگاشته میشود (۱)

---

(۱) خواهر میرزاعلی درزمان جنگ دوم بسن ۱۳ و ۱٤ سالگی بوده ووقایع رابخوبی بخاطر داشته واز — اطلاعات اواستفاده کامل شده است

فصل پنجاه وچهارم

شرح حال خواهر میرزا علی سردار که در خاتمه جنگ به اسارت رفت

یکی اززنان اسیر بقیة السیف واقعه دوم ـ خواهر میرزاعلی سردار است که او در ایمان وایقان به میرزاعلی برادرخود شباهت داشت وبعد از شهادت برادر باسارت رفت درشیرازمرخص شد وبامشکلات فراوان بااقوام ـ نزدیك خود (اززنان) به نی ریز بازگشت نمود وباملاحسین فرزند مشهدی اسمعیل ازدواج نمود وصاحب یك فرزند ذکور ودو دختر شد باسامی ذیل

۱ـ پسر میرزاعلی مسمی بدائی خود میرزاعلی سردار

۲ـ دختری که باعلی فرزند کربلائی حافظ ازدواج نمود

۳ـ دختری که باحاج محمد فرزند حاجی قاسم ازبقیة ـ السیف ازدواج نمود این فرزندان باقیات صالحاتی بودند که تشکیل عائله دادند ومورد صدمات گوناگون گشتند که در واقعه سوم ضمن فصول مربوطه صدمات وارده برآنان بیان خواهد شد دراینجا فقط بذکرنامشان اکتفاشد باری خواهر میرزاعلی عمری طولانی نمود وقلبی نورانی

داشت ووقایع جنگ را بخوبی بخاطر داشت وکرارا برای نگارنده تعریف وحکایت مینمود وبحسن عاقبت نائل ومفتخر گردید ودرسال درنی ریز صعود نمود

فصل پنجاه و پنجم

شرح حال مادرهمایون (ومادرعیال ملاآقابابا) ازبقیة السیف وازجمله زنهای اسیر واقعه دوم

این زن رنج دیده محنت کشیده اسیرپس از خاتمه جنگ کوه که شوهرش شهید شد باسر بریدهٔ شوهرش برسر سنان ودرحال حاملگی باسارت درآمدوتاشیراز برده شد دربین راه وضع حملش شد وطفلی دخترچشم بجهان گشود ودرشیرازپس ازمرخص شدن همه اسرا درروزیکه حضرت حرم حضرت اعلی جل جلاله زنان اسیر وکودکان رابرای دلجوئی دعوت کرد ازآنجمله این زن بود که شوهرش شهید شده بود وسرش رابه آباده برده بودند وطفلی درآغوش داشت وان طفل دختری بود که بین راه متولد شده بود لذا این زن وطفل نوزاد موردتوجه حضرت حرم واقع شدند درآن روز هریك اززنان اسیرکه آزاد شده بودند به روسری ازجنس طمل (که باصطلاح آنروز روسری راچارقد مینامیدند) مفتخر شدند اونیزمفتخر شد

ونام آن طفل راحضرت حرم همایون نام گزاری فرمودند که این دختر تااواخر ایام حیاتش درنی ریز باین جمله یاد میشد (همایون ـ بچهٔ برّ بیابان) باری مادر ـ همایون بقیة السیف فوق الذکر که شوهر اولش شهید شده بود وپرستاری نداشت بعدا بامیرزااحمد کاشانی(۱) صاحب لوح احمد فارس برادر میرزا جانی کاشانی ازدواج نمود وازاین شوهرنسلی ظاهر نیست

---

(۱) این احمد کاشانی برادر میرزاجانی غیرازاحمد یزدی است که بعدا ساکن کاشان بوده است که لوح احمد عربی معروف بافتخار اوست باهم اشتباه نشود این احمد قدری دچارغفلت شد که لوح احمد فارسی چون بافتخارش نازل شد تنبیه گردید ومورد عفو قرارگرفت وقلم اعلی درلوح ملا محمد شفیع درباره اش میفرمایند .

قوله جل جلاله :

جناب احمد عریضه ای بساحت اقدس فرستاده ورجوع نموده انّا عفو نا وغفرناه ان ربك لهوالفضال الکریم الخ بیانه الاحلی

باری چون همایون بزرگ شد باملا اقا بابا فوق الذکر ازدواج نمود وازاین ازدواج نتیجه ای برومند بوجود آمد دختری بنام فرّخ که باملا احمد علی ازمجتهدین وفضلای شیراز ازدواج نمود که دارای فرزندان کثیره وباقیات صالحات شدند که چون مورد صدمات زیاد قرارگرفته اند بعدا درفصول آتیه نامشان ذکر میشود حاجت به تفصیل بیشتر نیست

فصل پنجاه و ششم

یکی ازبقیه التسیف های واقعه دوم فاطمه زوجه خواجه اسمعیل است که به سن ۱۶ سالگی درجنگ دوم بالای کوه رفت

فاطمه درسن ۱۶ سالگی بامادرش واقوامش بالای کوه رفت وبعد ازخاتمه جنگ باسارت درآمد وبا سرها بشیرازاعزام شد وبعد از صدمات زیاد درشیرازآزاد وبه نی ریز بازگشت نمود باخواجه اسمعیل ازدواج نمود زنی فهمیده مؤمنه وفعال ومهربان بود هرجا مریض بود عیادت میکرد وباتجربیات خود بمعالجات میپرداخت سه فرزند ازاو بیادگار ماند یك پسرودو دختر بشرح ذیل

۱ــ پسربنام خواجه علی که مؤمن وفعال بود وتشکیل عائله داد وصاحب چهار فرزند شد باسامی ذیل

خواجه اسمعیل ــ خواجه محمود ــ وجیه اللــه ــ بهجت خانم که سه نفر آنها تشکیل عائله بهائی داده انــــد ودرامر دچارصدمات شده اند که درفصل مربوطه نامشان وزحماتشان نگاشته خواهد شد

۲ــ دختر بنام خاتون که باخواجه محمود ازدواج کـرد و دوفرزند ازاوبنام خواجه حسن وخواجه غنی درظل امرباقی ماند که نسل انهااکنون مؤمنند ونامشان درفصل بعـد ذکر خواهد شد

اما دختر دیگرکه باکـربلائی حسن ازدواج نمود بـــا اینکه فرزندانی بسیاردارد چون شوهر وفرزندانش مسلمان بودند وخودش نیزمؤمن نبود ازبحث ماخارج است

باری فاطمه فوق الذکر معروف به مادرخواجه علی عمری طولانی نمود ووقایع دوفقره راکرارابرای نگارنـده برسبیل قصّه حکایت مینمود وباحسن عاقبت درنی ریز صعود نمود (۱)

---

(۱) گویند مادرخواجه‌علی دخترخواجه‌محمد حسین‌بـود که پدرش درجنگ دوم‌شرکت‌کرد ودر (کربال) بلوك خرامـــه نودکیلومتری شیرازبود دخترش مادر خواجه علی وعیالش بالای کوه رفتند اسیرشدند چون خبراسارت راشنید ازتأثر صعـــود نمود

فصل پنجاه و هفتم

شرح حال استاد حاجی فرزند کربلائی محمد از بقیة السیف واقعه دوم

حاجی ابراهیم که به استاد حاجی معروف گردید پس از واقعه دوم چندی متواری بود بعدا به نی ریز برگشت تشکیل عائله داد وبرعقیده خود ثابت ومردی مقتدر وباعزم و اراده بود وبااینکه ازمحل دیگر ازمحلات نی ریز بافامیل غیربهائی ازدواج نمود معهذا عیالش فریفتهٔ اخلاقش شد وزنی مؤمنه وفعاله بود ودرخدمات امری ازشوهر خود سبقت میگرفت فرزندانی ازآنهاباقی ماند یکی پسربنام مؤمن که تشکیل عائله بهائی داد ودرفصل مربوطه بزحمات وخدماتشان اشاره خواهد شد ودیگری دختر بنام فاطمه که بابدیع الله پسرعموی خود ازدواج نمود وفرزندانی بیادگار گذاشت که اکثراً درظل امرند وبعضی ازآنان بعدا مورد صدمات بوده اند که درواقعه سوم لاجرم بشرح احوالشان مبادرت خواهد شد

۳ــ فرزند سوم محمدعلی است که بادخترحاج مهدی ازدواج کرد ازاویك پسربنام محمدحسن ایقان پرست

باقی است که در ظل امراست ویك دختر باقی است که با محمد فرزند فضل الله ازدواج کرده ودر ظل امراست

فصل پنجاه وهشتم

شرح مختصر از احوال علی فرزند کربلائی محمد وبرادر استاد حاجی از بقیة السیف واقعه دوم

علی فرزند کربلائی محمد وبرادر استاد حاجی پس از خاتمه جنگ دوم مدتی متواری بود بعد به نی ریز برگشت او مردی مؤمن وفعال وخدمتگذار امر بود متأهل شد و تشکیل عائله داد از اوسه فرزند در ظل امر باقی ماند بشرح ذیل :

۱ــ بدیع الله با فاطمه دختر استاد حاجی ازدواج کرد و عائله بهائی تشکیل داد که چون در واقعه سوم بدیع الله مورد صدمات قرار گرفته در اینجا بحث خواهد شد لذا در اینجا بذکر نام اکتفا شد

۲ــ امرالله با دختر فضل الله پسر حاج محمد ازدواج کرد وعائله بهائی تشکیل داد که چون در واقعه سوم امرالله مورد صدمات قرار گرفته در فصل مربوطه بحث خواهد شد ودر اینجا بذکر نام اکتفا شد

علی پس از عمری کوتاه بحسن خاتمه نائل ودر نی ریز صعود نمود

فصل پنجاه و نهم

شرح مختصر از احوال لطف الله فرزند علی کربلائی محمد که با پدر خود در جنگ کوه شرکت نمود

لطف الله فرزند علی با پدر خود در جنگ کوه شرکت نمود با زوجه برادر خود علی کربلائی محمد فوق الذکر که مرحوم شد ازدواج نمود و تشکیل عائله ای داد که همه در ظل امر در آمدند بشرح ذیل

۱ــ علی جذابی با دختر حسین پسر مشهدی حیدر ازدواج نمود که اونوه حاجی محمد بقیة السیف است که در فصل ۹۹ــ شرح احوالش نگاشته شد تشکیل عائله بهائی داد که که در واقعه سوم بصدمات وارده اش اشاره خواهد شد

۲ــ جمالیه خانم است که با یوسف وحدتی شهید زاده ــ ازدواج نمود که تشکیل عائله بهائی دادند در واقعه سوم ضمن شرح حال یوسف وحدتی ازاین عائله یاد خواهد شد

گویند کربلائی محمد پدر استاد حاجی در علی وپدر بزرگ ــ لطف الله سرپرست ۱۸ نفر در یك سنگر بوده که این سنگر بنام او معروف است و در خاتمه جنگ با فرزندان ونوه های خود فرار کرد و پس از آرامش همه انها مراجعت نمودند چون مالك ــ اشجار بخوسات بودند شغل سابق خود را ادامه دادند ــ کربلائی محمد پس از عمری طولانی در رنج ریز رود حیات گفت وبافق اعلی صعود نمود وبهترین میراث اولاد و من بشرح فوق بیادگار گذاشت

۳ ـ صمّدیه بافرج اللّه فرزند حاج محمد بقیة السیف ـ سابق الذکر ازدواج نمود ازاین ازدواج فرزندانی بوجود آمدند که اکثرا درظل امرند که درفصول آتیه نظربصدمات وارده برآنها ذکرشان خواهد شد دراینجابنام اکتفا میشود

فصل شصتم

ازجملة بقیة السیف های واقعه اول و دوم که پس ازمحاصره و تمام شدن آذوقه و آخرین دفاع که بقتل عام واسارت منتهی شد وموفق شدخودرانجات دهد محمد ابراهیم امیرست

محمد ابراهیم که بعدا ازطرف حضرت بهاء الله بامیر ملقب گردید این سرباز رشید ومبارز دلیرومجاهد کم نظیر که درهردوجنگ بابران خود شرکت نمود ودرواقعه دوم دریکی ازسنگرها مأمور دفاع بودند وپس ازتمام شدن آذوقه و سرب وباروت وشهادت میرزاعلی سردار وجمعی ازیاران وجانبازان درآخرین جنگ پس از محاصره نیز شرکت نمود ودرهنگام قتل عمومی واسارت بقیة السیف ها اززنان واطفال وسالمندان خود بادوبرادرش محمد کاظم ومحمد باقر پابفرارگذاشتند ودرچند روز هرروز درجائی پنهان بودند وپس ازصدورحکم ازطرف حکومت برای بدست آوردن بقیة السیف ها درکوه وشهر سه سرباز مأمور

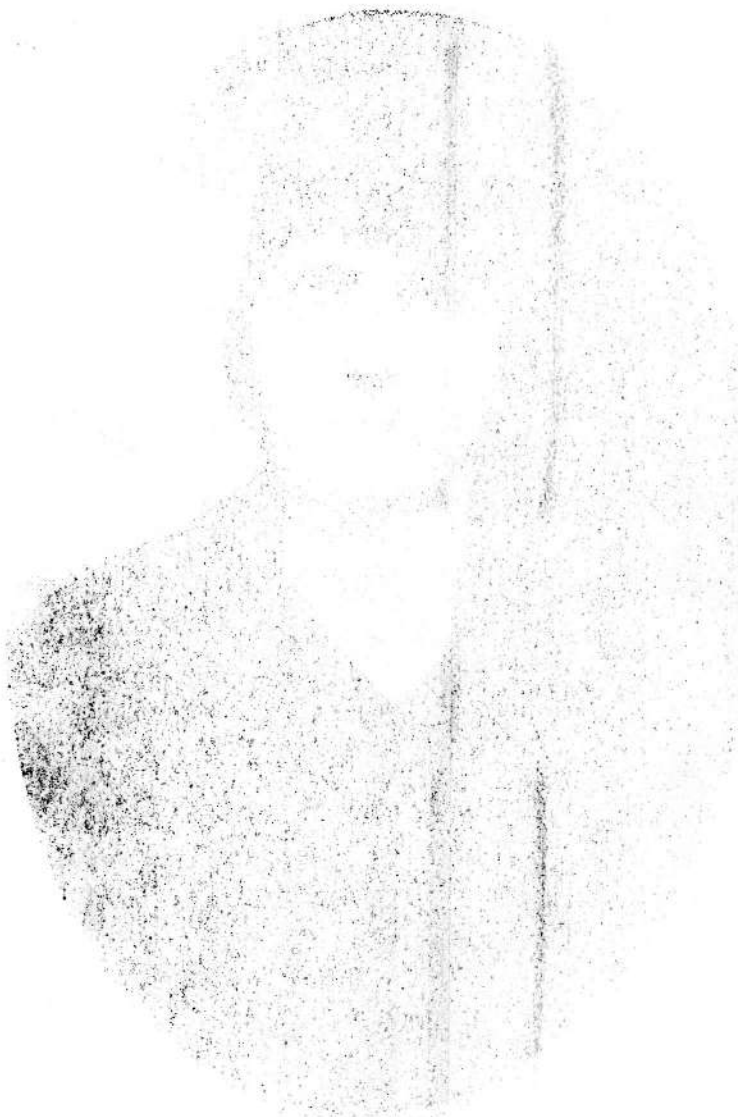

مبارك بنام حبیبه ازدواج نمود تشکیل عائله داد واز این ازدواج ثمره طیبهٔ ببار آمد دختری بنام بدیعه چشم بجهان گشود که بعدا بحباله نکاح آقای حسین آقا قهوه چی درآمد که این پیوند موجب انبات نبات های طیبه گردید و ثمرات نیکو ببار آورد و بپاداش عمل مفتخر گردید الواحی بافتخارش نازل شد که درفصل مربوطه یکی از آنها زینت بخش تاریخ میشود و باقیات صالحاتی بیادگار گذاشت که غبطهٔ همگان هستند .از اینقرار:

بدیعه خانم فرزند منحصر بفرد جناب محمد ابراهیم امیر از ثمرهٔ ازدواج باحسین آقای سابق الذکر صاحب شش فرزند شد باسامی ذیل :

سه پسر از اینقرار عطاء الله محمد احمد (هیچکدام ازدواج ننمودند و از آنها نسلی باقی نمانده است) و سه دختر از اینقرار فاطمه خانم زینت خانم حبور خانم (حبورخانم در اثر تصادف در امریکا صعود نمود) زینت خانم بحباله نکاح دکتر ضیاء بغدادی درآمد از این ازدواج دختری چشم بجهان گشود بنام پروین که در سنین جوانی وفات نمود لیکن خود زینت خانم اکنون درقید حیات است ودرلبنان اقامت دارد امادختر پاك گهر ونیك اختر که سلاله اش ازنسل معاصرند فاطمه است این ورقهٔ موقنه

فاطمه خانم که بزیور کمالات صوری ومعنوی آراسته بود با جناب علی اکبر نخجوانی از مشاهیر مبلغین که ازمفاخر فضلای دورهٔ میثاق بود ازدواج کرد در این پیوند دوشاخه برومند روئید که باثمار بدیعه مزینند و اکنون شهرت جهانی دارند از اینقرار :

الف ــ جناب جلال نخجوانی است که باکسب کمالات صوری ومعنوی درخدمات امری دوران جوانی راگذرانید با درخشنده خانم دبیرمؤید ازدواج کرد سپس باتفاق همسر بافریقامهاجرت نمودند اکنون صاحب سه فرزند است ازاین قرار : ۱ــ مناخانم(۱) ۲ــ هدی خانم ۳ــ رامین

ب ــ جناب علی الله نخجوانی است که ازایمان وایقان وفضل وتقوی وشجاعت وشهامت و اخلاق وخرد وارث حقیقی جدّ بزرگوار وپدر عالیقدر است از همگنان سبقت گرفت وبرازنده ترین جوانان بمیدان مهاجرت با عائله قدم نهاد و قارهٔ افریقا را روشن کرد اکنون عضو برازندهٔ بیت العدل اعظم مقام مصون ازخطاست قبل ازمهاجرت با دخترنیك اختر حضرت ایادی امرالله موسی بنانی ورقهٔ طیبه زکیه دیولت خانم ازدواج نمود وصاحب دو فرزند خجسته لقاست ازاینقرار

۱ــ بهیه خانم (۱) ۲ــ مهران خانم .

محمد ابراهیم امیربعد ازاخذ ثمرات زحمات خـــود درعالم خاك در اواخر ایام حیات رنجورشد وبجهان پاك روحش پرواز نمود وحضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفـا صفحه ۱٤٦ و ۱٤۷ او را مشمول عنایات لاتحصی فرموده‌اند واین اثر جاویدان افتخار ابدی او وخاندان اوست کـــه درفصل مربوطه زینت تاریخ خواهد شد .

مزار پر انوارش در عکاست .

پاورقی صفحه قبـــل

(۱) منا خانم دختر جلال نخجوانی با آقای اکس باسی ازاحبای ایسلند ازدواج نمود و دو نفرفرزندان دیگر مدارج عالیه میپیمایند .

(۲) بهیه خانم دخترجناب علی‌الله نخجوانی با آقـــای (پال ادمر) ازاحبای انگلستـــان وفاتح (اسپیتیزبرکن) درقطب شمال ازدواج نمـــود و صاحب دختری بنام مریم شده است ومهران خانم مـدارج عالیه رامی پیماید . انتهی .

عکس بدیعه خانم فرزند منحصر به فرد جناب محمد ابراهیم امیر و مادر فاطمه خانم .

فصل شصت و یکم

از جمله بقیه تالیف های واقعه اول و دوم محمد باقر برادر محمد ابراهیم امیر است که پس از خاتمه جنگ از چنگ سربازان فرار و با برادران خود آواره بلاد شد.

محمد باقر برادر محمد ابراهیم امیر به تفصیلی که در شرح حال برادرش محمد ابراهیم امیر در فصل متقدم نگاشته شد بعد از اخرین جنگ در واقعه دوم (که منتهی بقتل عام و بریدن دویست سر از جوانان و زدن برسنان و اسارت زنان و کودکان و سالمندان شد وعده ای از چنگ مهاجمین فرار کردند) محمد باقر پس از گرفتاری با دو برادر راش و شجاعت محمد ابراهیم امیر برادرش که او را نیز از شکنجه و مرگ نجات داد هرسه فرار کردند و تا چند روز که هر روز در نقطه ای در اختفا بسر میبردند و آواره دیار و بلاد شدند و در هرجا با شغل های متفاوت امرار معاش مینمودند چون خبر شدند در نی ریز قدری آرامش حاصل شده و او ارگانها بمحل خود باز میگردند و حضرت بهاء الله هم بعراق عرب توجه فرموده به بغداد تشریف برده اند و محمد ابراهیم امیر برادرش هم عازم بغداد است تا کام جان بدست آورد

لذا محمد باقر بابرادر دیگرش محمد کاظم عازم نی ریز شد ند وامن وآسایش برایش دست داد بکسب وکسار مشغول شد سروسامانی یافت وبانوریجان ازدواج نمود وعائله تشکیل داد عزمی راسخ وایمانی محکم داشت ودرخدمات امری بی نهایت کوشابود ازقلم میثاق لوحی بافتخارش نازل شد که درفصل مربوطه زیست تاریخ میشود صاحب پنج فرزند سه پسرودودخترشد که همه درظل امر بودند و بحسن عاقبت نائل شدند ازاینقرار ۱ــ محمد علی که تشکیل عائله داد وفرزندانش درظل امرند ۲ ــ محمد حسن تشکیل عائله داد ودرظل امرند ۳ــ اسد الله تشکیل عائله داد ازاویکدختربنام ایران میزانی درظل امراست ٤ ــ چهارمین فرزند محمد باقر خاور بامشهدی اکبرازدواج نمود چون شوهرش بهائی نبود فقط یکفرزندش بنام فاطمه درقید حیات است ودرظل امراست ویك پسری ماشاء الله رضوانی نیز درظل امراست ٥ ــ پنجمین فرزند محمد باقر منوّر مرحوم شده وازاونسلی ظاهرنیست چون فرزندان ذکور محمد باقر دیواقعه سوم هرسه مورد صدمات قرارگرفته اندوازآنها وفرزندانشان یاد خواهد شد لاجرم دراین فصل بذکر

نامشان اکتفا شد محمد باقر باحسن عاقبت درنی ریز صعود نمود

فصل شصت و دوم

از جمله بقیة السیف های واقعه اول و دوم محمد کاظم برادر محمد ابراهیم امیر است که پس از خاتمه جنگ بارشادت برادرش از چنگ سربازان فرار کرد و با برادران آوارهٔ بلاد شد.

محمد کاظم برادر محمد ابراهیم امیر به تفصیلی که در شرح حال برادرش (محمد ابراهیم امیر) فصل ۹ ه نگاشته شد درخاتمه جنگ دوم که ۲۰۰ نفر جوان از دم شمشیر گذشتند وسرهاشانرا باسرا (اززنان وپیرمردان واطفال بشیراز فرستاد ده وعده ای ازچنگالشان گریختند بااینکه او ودو برادرانش بدست سه سرباز مسلح اسیرشدند بتفصیلی که بیان شد رشادت برادرش محمد ابراهیم امیرسبب نجاتش شد وهرسه ازشکنجه ومرگ نجات یافتند وتاچند روزکه درحال اختفا بسربردند آواره دیار وبلاد شدند وبا شغل های متفاوت مدتی چند درهرکجاء امرارمعاش نمودند پس ازاندك آرامش درنی ریز وعزیمت برادربزرگتر محمد ابراهیم امیربه بغداد (بعزم تشرف بحضورحضرت بهاء الله) اووبرادرش محمد باقر به نی ریز بازگشت ـ

نمودند وبکسب وکار مشغول شدند پس از تهیه آشیانه بادوشیزه ای بنام فاطمه ازدواج نمود وصاحب چهار فرزند شد که هر ۴ فرزند در ظل امر بودند پسر بنام های ۱ــ محمد ابراهیم ۲ــ اسد الله تشکیل عائله ندادند صعود کردند دختر بنام های خاتون وفرخ که تشکیل عائله داده اند دراینجا بذکر نام فرزندان محمد کاظم اکتفا شد وازاین عائله یك خانواده بهائی برقراراست وآن فاطمه است که اولاد زاده محمد کاظم مورد بحث است وباآقای جلال فرزان ازدواج کرده ودر ظل امرند محمدّ کاظم نیز صاحب لوحی است بقلم حضرت عبد البهاء که درفصل مربوطه زینت تاریخ خواهد شد وباحسن خاتمه درنی ریز صعود نمود

فصل شصت وسوّم

جمله بقیة السیف ای واقعه اول ودوم کربلائی محمد صالح فرزند ملا محمد است

کربلائی محمد صالح فرزند ملا محمدّ فرزند ملا محمد قبل از واقعه اول واشاعهٔ امر درنی ریز پدرش را ازدست داد ودر آغوش مادرش فاطمه پرورش یافت چون منسوبان او از مؤمنین ومجاهدین

بودند درواقعه ثانی باما درش درجنگ جبل سال ۱۲۶۹
شرکت نمود پس ازخاتمه جنگ باما درش اسیرشد وبشیراز
اعزام گردید چون فرمانی ازصدراعظم صادرگردید که سرها
راباپیرمردان به طهران اعزام وگسیل دارند وزنان واطفال
راآزاد نمایند لهذا اوومادرش مرخص شدند وبه نی ریز
برگشتند وبامختصر درآمد بخوسات امرار معاش نمودند
کربلائی محمّد صالح دردامن مادرموٴمنه موقنه قبسهٔ نار
محبة الله شد وجوانی نیرومند وفعال وخدمتگذار امر
بارآمد وباز هرا صبیهٔ شیخ یوسف آزمجاهدین اولیّه
بود ازدواج نمود تشکیل عائله داد ودربغداد حضور
حضرت بهاء الله مشرف شد وباملا محمد شفیع همسفر بود
درمراجعت برای خدمات امری همیشه آمادگی داشت
ودرخواست طاعت خود درخدمات امری مضایقه
نداشت عمری طولانی نمود تااواخرایام حیات خود از خدمت
بازننشست وپس ازتشکیل محفل روحانی خدمات محفل را
بعهده گرفت وبنحواحسن انجام میداد وقایع سال ۱۲۶۶
و۱۲۶۹ رابخوبی بخاطرداشت وحکایت مینمود وکرارانگارند
ازاو وقایع رااستماع مینمود ودرسال یکهزاروسیصدوسه
هجری شمسی که محفل روحانی نی ریز برای ساختمان
اطاق جلو قلعه خواجه برروی اجساد صدها شهداء

که درخاتمه جنگ قلعه بشهادت رسید. ندو درگود الی ریختند وخاك روی آن انباشتند وتعیین قبر میرزاعلی سردار کـــه در حین شهادتش وکفن ودفنش ایشان حاضر بوده تصمیم بر علامت گذاری نمود ونگارنده یکی ازاعضاء محفل باتفـــاق چند نفر ازاعضاء دیگر حضور داشت بانشان دادن ایشان علامت گذاری شد که برروی اجساد شهدای جلو قلعه اطاقی بعنوان علامت بناشد وبرای قبرمیرزاعلی سنگـــی تهیه گردید باری کربلائی محمد صالح ازقلم مرکز میثـــاق مورد عنایت واقع شده وصاحب لوحی است که درفصـــل مربوطه زینت تاریخ میشود اوصاحب ۲ فرزند شد بشرح ذیل اول حاج امرالله که عائله ای کثیره تشکیل داده کـــه همه مؤمنند ودرواقعه سوم ۱۳۲۷ یکهزاروسیصد وبیست وهفت هجری قمری جوانی نیرومند بوده ودرسنگر مسجد جمعه بمدافعه پرداخت وپس ازتسلط شیخ ذکریا وتصرف محل فرارنمود که چون درواقعه سوم مورد بحث قرارخواهد گرفت لهذا دراینجا بذکرنامش اکتفا شد

همچنین فرزندان نیرومند ایشان که اکنون قائم برخدمتند که درفصل مربوطه نامشان ذکرخواهد شد واکنون حـــاج امرالله درقید حیات است وسنین عمرش ازنود متجاوز است فرزندانش عبارتند از ۱ــ بهاء الدین بسن جوانی

صعود نمود ۲ــ صالح نیك آئین ــ ۳ــ روح الله نیك آئین
٤ــ طوبی نورانی عیال محمد کریم نورانی چون مورد صدمات
قرار گرفته اند درفصول آتیه مذکورخواهد شد دراینجـــا
بذکرنامشان اکتفا میشود
دوم فاطمه درامر صدمات بسیاره کشیده بامیرزااکبراز دواج
نمود واکنون صاحب سه فرزند است بنام های حاج آقا که
تشکیل عائله بهائی داده
۲ــ محمود باصبیه محمد قاسم ازدواج نموده عائله بهائی
تشکیل داده
زهرا خانم بااسمعیل موٴمن زاده ازدواج نموده درفیروز ــ
آباد هستندتشکیل عائله بهائی داده اند
که بعداً لدی الاقتضا بمناسبت صدماتی که کشیده اند در
فصول مربوطه بنامشان اشاره خواهد شـــد
باری کربلائی محمد صالح پس ازگذاشتن اثاری درخشان
وعمری طولانی درنی ریز صعود نمود ....
یکی ازآثارمهم جاویدان ایشان لوحی است که ازقلـــم
میثاق بافتخارش نازل شده ودرفصل مربوطه زینت تاریـخ
میشود انتهی

فصل شصت و چهارم

ازجمله بقیة السیف های واقعه دوم محمد علی فرزند درویش است

ازجمله بقیة السیف های واقعه دوم محمدعلی فرزند درویش درموقعیکه پدرش درویش وعمویش ملاعابد درجنگ جبل سال ۱۲۶۹ شرکت نمودند بعد از پنج روز ازقوع جنگ درویش ازکوه بشهر آمد تامحمدعلی ودوبرادرش ابراهیم وشیخ محمد ومادرشانرابکوه ببرد وباصحاب به پیوندد عیالش راضی نبوده معهذا براه میافتند درطی طریق حاجی ملاکاظم ازاقوام عیالش که انها رابدرقه میکرده ازنارضایتی مادراطفال دررفتن بکوه متأثر میشود وحاضر بفداکاری میگردد وتعهد میکند تاهروقت که درویش درکوه وخانواده اش درشهراست ازآنهانگاه داری نماید لهذا بااخذ تعهد خانواده را به حاج ملا کاظم میسپارد وخود روانه کوه میشود خودوبرادرش ملا عابد بشهادت میرسند لهذا محمدعلی ۷ ساله وابراهیم برادرش ۵ ساله وشیخ محمد برادرکوچکش (۱) چهارساله بامادرشان

---

(۱) گویند ازبرادرکوچکتر شیخ محمد اثری باقی نیست شاید در سن کودکی صعود کرده باشد ولی مادرشان مؤمن بوده بحسن عاقبت نائل ودرنی ریز صعود کرده است

تحت کفالت حاج ملا محمد کاظم بزرگ میشوند تابســـن بلوغ میرسند محمدعلی به لتّه کوبی وگیوه کشی امرار معاش میکند درظل امرنشود ونما میکند وبامر خدمت مینمایـــد تشکیل عائله میدهد صاحب سه فرزند میشود ۱ــ رحمـان مؤمن بوده وجوانمرگ شده ۲ــ ملا درویش ۳ــ ملاحمید که هریك ازآنهاتشکیل عائله بهائی داده اندوچون محمد ــ علی وبرادرش محمد ابراهیم درواقعه سوم بشهادت رسیدند لهذا بقیه شرح حال ایشان تایوم شهادتش درفصـــل مربوطه بیان خواهد شد دراینجا بذکرنامش ونام فرزندانش اکتفا شـــد

فصل شصت و پنجم

ازجمله بقیة التسیف ها ی واقعه دوم ابراهیم فرزند درویش وبرادر محمد علی فوق الذکراست

ابراهیم فرزند درویش درسال ۱۲٦۹ واقعه دوم وجنـگ کوه طفلی پنج ساله بوده وبطوریکه درفصل ٦۳ شرح حال برادرش درفوق نگاشته شد پس ازشهادت پدرش وعمویـش درجنگ کوه تحت کفالت حاج ملاکاظم ازاقوامش بزرگ شـد واوقات جوانی وخوردسالی رابمشقت گذرانیـد بســـا

ازاوقات که باگیاه صحرا سدّ جوع میکرده بالاخره درظّل امرنشو ونمانمود ایمانی محکم وقلبی نورانی داشت ازعرق جبین تحصیل معاش مینمود همینکه وضع مالیش بهبودی یافت ازدواج نمود وتشکیل عائله داد وخادم امرالله بود صاحب سه فرزند شد یك پسر بنام محمد حسین مبرم آئین ودو دختر بنامهای ۱ــ زهراخانم ۲ــ لقاخانم که هریك ازآنهاتشکیل خانواده بهائی داده اند واکنون درظل امرند وچون محمد ابراهیم وبرادرش محمد علی درواقعه سوم بشهادت رسیدند لهذا بقیّه احوال ایشان تایوم شهادتش باذکر مصائب وارده برفرزندانش درفصل مربوطه بیان خواهد شد لهذا دراینجا بذکرنامش ونام فرزندانش اکتفاشد

فصل شصت و ششم

ازجمله بقیة السیف ها عیال میرزا اسمعیل ابن حاج صادق خوش بین است

از بقیة السیف های واقعه دوم عیال حاج صادق خوش بین است که تاکنون اسم اصلیش بدست نیامده مشارالیها درسن کودکی باسارت رفته درمراجعت پس از

پس از رسیدن بسن بلوغ که بآداب وشعائر امری آراسته بود بامیرزااسمعیل فرزند حاج صادق خوش‌بین ازدواج میکند ازاین ازدواج فرزندی قدم بعرصه وجود میگذارد بنام میرزا اکبر که اودرظل تعلیمات امری نهالی برومند میشود ودرسال ۱۳۲۷ هجری قمری واقعه سوم بشهادت میرسد که درفصل مربوطه بیوگرافی او وباقیات صالحات فرزندانش که درظل امرند بتفصیل بیان خواهد شد پس ازصعود شوهر اولش (پدرمیرزااکبرشهید) بامیرزامحسن ازاحبای‌مؤمن ازدواج میکندوازاین ازدواج ثانوی صاحب فرزندی میشود بنام میرزا فتح الله که مصدرخدمات بوده است ودرفصل مربوطه بیان خواهد شد زیراعائله شان درظل امرند سال وفات عیال میرزااسمعیل معلوم‌نیست اودرنی ریز باحسن عاقبت صعود نمود (۱)

---

(۱) این اطلاعات بوسیله میرزاحسین اعلائی فرزند میرزااکبرشهید که نوه بقیة السیف فوق الذکراست بدست آمده است که نام ایشان درفصل مربوطه بعد اذکرخواهد شد

فصل شصت و هفتم

از جمله بقیة السیف های واقعه دوم میرزا اجلال فرزند مشهدی میرزا حسین است

دیگر از بقیة السیف های واقعه دوم میرزا اجلال (۱) فرزند مشهدی میرزا حسین است (۲) که پدرش از مجاهدین دلیر جنگ کوه و از یاران باوفای میرزا علی سردار و از جمله نفوسی است که با میرزا علی به هفت برادران شهرت یافته بودند و قیادت جنگ دوم را بعهده گرفته بودند و هر هفت نفر در آن جنگ بشهادت رسیدند میرزا اجلال باتفاق پدر در سن ده سالگی بالای کوه رفت و در مصائب و ارده سهیم و شریک بوده و پس از غلبه لشکریان کشته شدن پدر و اسارت زنان و اطفال با مادر خود اسیر میشود و پس از ورود به نی ریز چون دائیش یکی از روحانیون نی ریز بود و نزد حکومت تقرب داشت از اعزامشان به شیراز جلوگیری مینماید و آنها را بخانه خود ش میبرد و کلیه اموال و دارائی آنها را تصاحب نموده از آنها نگاه داری مینماید و چون خانواده دائیش پس از اخذ اموال با آنها بد رفتاری میکنند و سر زنش میدهند لاجرم مادر میرزا اجلال دست فرزند خود را گرفته و از منزل برادر خود خارج میشود و از محله بازار بمحله

---

(۱) اسم اصلی میرزا اجلال میرزا جعفر بوده از طرف حضرت بهاء الله در الواح به میرزا اجلال تسمیه و ملقب گشته است

چنارشاهی که اکنون بمحلهٔ پهلوی معروف است کوچ میکنند واز نشّر شماتت اقرباراحت میشوند درآن محل نیز اغیار هرروز بصورتی مزاحم آنان میشوند بالاخره عده ای از معاندین یکروز درب خانه انانراازخارج بالا میآورند ومسدود میکنند واین خانواده مظلوم رادرخانه خود زندانی میکنند ولکن بعضی ازخیراندیشان ازپشت بام وازمنزل همسایه آذوقه وآب ونانی بآنها میرسانند آنها به مختصرقوتی بااین نحوقناعت میکرده اند ولی معاندین برعناد خود افزوده هیچ روزی انها راراحت نمیگذاشتند وسنگ وچوب بداخل منزل پرتاب میکرده اند این مصائب بعناوین مختلف برانها وارد میشد تامیرزاجلال بزرگ شد وآرامش درنی ریز برقرارگردید ومیرزاجلال ابتدا بشغل دادوستد ومعاملات مشغول گردید و برکتی خداوند درمعاملاتش عطا فرمود که بتجارت پرداخت وابواب رخا بروجه این خانواده مفتوح گردید وقادرشد بخارج کشور نیز معاملات تجارتی داشته باشد وبعد از ۱۹ سال که ازواقعه دوم واسارت گذشت مادرش صعود نمود ومیرزا جلال ازدواج کرد وتشکیل عائله داد ودراسفار عدیده بحضور جمال اقدس ابهی درعکا مشرف شد ومورد عنایات بیشماربود الواحی چند بافتخارش نازل شد که یکی از-

آنها در فصل مربوطه زینت تاریخ میشود بنابراین اثاری جاویدان بیادگار گذاشت وآن اثار الواح نازله بافتخار اوست ودیگری باقیات صالحات فرزندانی است که از او بیادگار ماند که درذیل امربوده وهستند ازاینقرار ۱ــ مرضیه باآقا سید مهدی یزدی ازمومنین متقدمین ازدواج کرده عائله بهائی تشکیل داده ۲ــ صدیه بامیرزا علی محمد فرزند کربلائی میرزا حسین ازدواج کرده ــ بعد از فوت شوهر اول باخواجه محمد ازدواج کرده از هیچکدام نسلی باقی نیست ۳ــ زهرا بامیرزاحسین ازدواج کرده از او دختری باقی است که عائله بهائی تشکیل داده این سه دختر درواقعه سوم مورد صدمات قرارگرفته اند که درفصل مربوطه ذکر خواهند شد

بخش یازدهم - معرفی حکومت نی ریز مسبب واقعه اولیه وعواملی که سبب بروز جنگ شد که او باجناب سیدیحیی واصحاب حضرت باب به مخالفت قیام کرد وبا افروختن آتش جنگ هزاران نفوس را طعمهٔ تیر وشمشیر نمود که بود وچگونه تسلط واستیلا یافت وعاقبت کارش چه شد .

فصل شصت و هشتم

حاج زین العابدین خان حاکم نی ریز که درسال ۱۲۶۶ هجری قمری باسید یحیی واصحاب حضرت باب مخالفت

نمود وآتش جنگ راعلیه بابیان مشتعل کرد که هزارها نفر ازطایفه بابیه وبزرگترین شخصیت ایرانی ازنظر خانوادگی ومقام علمی ونفوذ راازخاندان کشفی شهید واسیرنمود حاج زین العابدین خان فرزند محمد حسین خان ازخانواده حسام الدین ازطایفه عرب شیبانی است که ازطرف سلاطین قاجاریه مدتها قبل باعائله به حومه نی ریز (قطرویه) ۴۲ کیلومتری نی ریز تبعید شده بودند درآن زمان حکومت نی ریز باحاجی علی سلطان بود (۱)

---

(۱) گویند حاجی علی سلطان فرزند اکبرسلطان نی ریزی جدّ مادری میرزا عبد السمیع شهید پور بوده است که بواسطه بخششهای شاه مملکت که مالیات هفت سال راباو بخشید ثروت بی پایان بدست آورد وهمین ثروت باعث غرور اووذلتش شد اوچنان مغرور شد که گفته بود خداوند اگربخواهد ثروت مراحساب کند هفت سال بطول می انجامد بالاخره همین ثروت بانزول باران وطوفان املاك واحشامش چنان خسارت دید که درآتیه نزدیکی املاکش بایرواحشامش نابود گردید وحکومت ازدستش خارج شد وبه محمد حسین خان پدرحاج زین العابدین خان منتقل شد

حکومت نی ریز بواسطه بلای آسمانی (طوفان سهمگین) ونقصان ثروت پایه های حکومتش ضعیف میشد محمد حسین خان ازفرصت استفاده نمود دامنهٔ نفوذ خود را تانی ریز توسعه داد ودراهالی نی ریز نفوذی فوق العاده حاصل کرد لهذا به نی ریز نقل مکان نمود وباازدواج بایکی ازدخترهای حاج علی سلطان خود را باخاندان حکومت نزدیك ساخت وتدریجاً زمینه رابرای حکومت خود مهیّا ونظر اولیای دولت را برای بدست گرفتن ونام حکومت مهیاساخت وموفق هم گردید وبآسانی حکومت ازخاندان حاج علی سلطان خارج وبه محمد حسین خان عرب شیبانی منتقل گردید پس ازمدتی محمد حسین خان وفات یافت درآن موقع صاحب سه اولاد بود فرزند ارشدش باقرخان بود وفرزند دیگرش حاج زین العابدین خان بود که برسر جانشینی پدر ورسیدن بمقام حکومت باباقر خان واولادش مخالفت می ورزید وعاقبت موفق شد بوسیله نوکران خود اورابقتل رسانیدوفرزند انش رابه تفصیلی که در فصل مربوطه نگاشته شد زندانی نمود وفرزند دیگرش علی اصغرخان بود (۱) قتل باقرخان وبازداشت کردن

---

(۱) علی اصغر خان درجنگ قلعه بدست مجاهدین و اصحاب قلعه بقتل رسید

فرزندانش وشکنجه های طاقت فرسا که نسبت بآنان وارد
کرد وجرائم زیادی که از رعایای خود دریافت مینمود وبا
شکنجه اموالشان رااخذ میکرد خشم بسیاری ازاهالی
نی ریز نسبت بحاج زین العابدین خان برانگیخته شد و
قدرت شکایت بحکومت فارس هم ازهمه سلب شده بود وهمه
منتظر فرصت بودند تاخود رااززیربارظلم خارج کنند این
وضعیت اسفناك مصادف شد باورود اقاسید یحیی به نی ریز
واستقبال وجوه اهالی ازارباب علم ونفوذ واعلان امر در
مسجد جامع کبیر وگرویدن نفوس بسیار بآئین جدید چون
درآنموقع پایه های حکومت حاج زین العابدین خان ضعیف
شده بود لهذا این نهضت را باموقعیّت خود خطرناك
تشخیص داد بمخالفت برخواست وچون این امر رابشری
فرض میکرد وبخیال واهی خود بیرون کردن سید یحیی و سرکوب
کردن اصحاب بنظرش سهل وآسان بود لهذا آتش جنگ
برافروختونام بدی ازخود بیادگار گذاشت وسرانجام
بتفصیلی که ازقبل بیان شد بکیفر اعمال خود رسید ودرحما
نی ریز بدست چند نفر که ازظلمش بستوه آمده بودند
وازطرف بابیان تشویق وراه نمائی میشدند بقتل رسید ولکن
عیالش بمدد ازمرگش باکوشش فرزندش فتحعلی خان ملاحسن
لب شکری راکه مشوق قاتلین تشخیص داده بودند محرما نه

بقتل رسانیدند ونیز درنزد حکومت ووالی جدید فارس چنان سعایت نمودند وانقدر پیش کشی فرستادند تا با اعزام میرزانعیم نوری بادردست داشتن حکم قلع وقمع بابیان آتش جنگ مجدد بعد ازسه سال مشتعل شد که درفصل وبخش مربوطه بتفصیل ثبت گردید برای اطلاع بیشتر به فصل مربوطه مراجعه فرمایند ....

بخش دوازدهم - سبب وقوع ومعرفی سایر مسببین واقعه جنگ دوم درسال ۱۲۶۹ تا آغازسال ۱۲۷۰ هجری قمری وذکرعوامل که بمشیت الهی سبب اشتعال نائره حرب دوم بعدازسه سال ونیم شد.

فصل شصت ونهم

سبب وقوع ومعرفی سایر مسببین واقعه جنگ دوم درسال ۱۲۶۹ اول ظلم بیحد وحصر حاج زین العابدین خان درباره زندانیان بعد ازتسخیرقلعه وشکنجه های طاقت فرسای فرّاشان ومیرغضبان نسبت بآنها وتعقیب فراریان ودستگیری آنان که بعد ازشکنجه به فجیع ترین وضعی بشهادت میرسیدند وآزاربیوه زنان واطفال یتیم بی پناه

دوم ــ اجتماع تدریجی فراریان درنی ریز بدستور میرزاعلی سردار وشش نفر دیگر که تصمیم اتحاد برای

نجات خانواده های بقیة السیف (مشتی بیوه زن ویتم) گرفته بودند همچنانکه آن اتحاد شهرت یافت وتااکنون به اتحاد هفت برادران معروف است زیرا این نامی است که بعد ازپیمان به این نام (هفت برادران) شهرت یافتند وسبب نجات بی پرستاران متوقف ازنی ریز وتجمع فراریان شدند

سوم ــ قتل حاج زین العابدین خان درحمام که مسبّب این قتل بابیان معرفی شدند

چهارم ــ تغییرحکومت فارس وانتصاب شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله فرزند محمدعلی میرزاپسرفتحعلی شاه بجای معتمدالدوله فرهاد میرزا بسمت حکومت فارس

پنجم ــ ارسال پیش‌کشی ها ووجوه واشیاء نفیسه ازطرف فتحعلی خان فرزند حاجی زین العابدین خان وسایر بستگان جهت حکومت جدید فارس وشکایات زیاد علیه بابیان وتقاضای اعزام قوا وتوپ وتوپخانه برای سرکوبی وقلع وقمع آنان

ششم انتصاب میرزانعیم نوری اعدا عدّو بابیان بسمت حکومت نی ریز وتوطئه اوفتحعلی خان پسرحاج زین‌العابدین خان برای اغفال آنان وقلع و قمعشان

هفتم ــ (فاش‌شدن توطئه‌آنها) چه که بانقشه قبلی

میرزا بابا نایب الحکومه ازطرف میرزانعیم عفو عمومی داد وموقع ورود میرزا نعیم انها رابه پیشوازی دعوت کـــرد میرزاعلی سردار که با ۱۳۰ نفرپیشواز کردند درموقع رسیدن به دارالحکومه همه راغل وزنجیر کرد وبزندان افکند کـــه به تفصیلی درفصل مربوطه نگاشته شد مشیت الهی آنهـا رانجات داد بعدا زاین واقعه هاجنگ اجتناب ناپذیر شد

بخش سیزدهم - شهادت مورخین غیر بهائی معاصر در واقعه اول ودوم (عهداعلی وعهدابهی) که درکتبشان بذم وقدح مطالبی نگاشته اند .

فصل هفتادم

۱ـ یکی ازوقایع نگاران نی ریز ازمشاهیر ومعاریف و ـ دانشمندان انجا معاصر واقعه اول بخط ریز شکســـته درداخل بنای مسجد جامع صفیر نی ریز درمحله بازاربـر دیوار چنین نگاشته (۱)

---

(۱) مسجد جامع صفیر نی ریز درمحله ای غیر ازمحلـه بهائیان درنی ریز واقع است وبهائیانرا هیچوقت درآن مسجد راه نداده ونمیدهند لهذا این نوشته تاســـال ۱۳۱۹ هجری شمسی ازنظربهائیان پوشیده ونزدشـا ن

هوالله التعالی انّ فی ذلك عبرتاً لاولوالنهی

ازحوادث این عالم کون وفساد این دوران کج نهاد آنکه درغایت دولت خدیوگیتی ستان وخسرود ارادربان خاقان خلد آشیان محمّد شاه قاجار نورالله مضجعه وبد و سلطنت شهریارجم اقتدار وجهان دارنصحت مدارحضر ظل الله پادشاه جمجاه ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه درسنه هزارودویست وشصت وسه بروز عقاید واقوال وپارهٔ مقال ازمیرزاعلی محمد باب دردارالعلم شیراز آغاز آمد وظهورطغیان وفتنهٔ آن درممالك محروسهٔ ایران غالب درمحال زنجان وتمامی ملك مازندران بلکه درعراق وفارس بین الناس روی نمود ودرسنه ۱۲۶۶ میبود ــ ازآنجمله شراره ای ازآن آتش سوزان پرکین برکانون سینهٔ

بقیه ازصفحه قبل

مکتوم بود یکی ازسیاحان دوستدار بهائیان در یکی ازمسافرتهای خود به نی ریزدرسال ۱۳۱۹ هجری شمسی ضمن دیدن آثارتاریخی نی ریزواماکن تاریخی بآن مسجد میرود واین نوشته رابردیوار داخلی مسجد میخواند انرااستنساخ میکند وبمحفل روحانی نی ریزاین اثرتاریخی راتحویل میدهد ودردفتر محفل موجود است اخیرا که جلال وکیل زاده فرزند مرحوم میرزاعبدالصمد وکیل الرعایای نی ریزبه انجاتشریف برند برحسب خواهش نگارنده رونوشتی ازآنرابدست آورد به نگارنده تحویل فرمودند

برخی ازاهل این سرزمین ریخت که یکباره ازتند باد حادثه آن خاك . بنیان وجود بسیاری راباآب نیستی بر آمیخت چنانچه شرح اخگری ازآن شراره اینستکه آقا سید یحیی که یکی ازدلدادگان عده ازارکان میبود درچندین سنه بجهات چند دراین بلوك باغالب مردم طریقه سلوك وآمیزش وموانست وسازش داشت ازاین رهگذر تخم آشوب درسرزمین بعضی ازقلوب کاشت منجمله سیّد مذکور ازدارالعلم شیرازپس ازعبور ازاین جاده خود رابدارالعباده کشانده ودرآنجا رسانده ودامنی برآتش فتنه محمد عبدالله افشانده ومحله ای ازدارالعباده که دلداده اوبودند متابعت اونمودند بنابرحسب حکم حکمران نواحی اموال وعیال یك محله ازآن تباهی آمد سیّد مزبور پس ازظهور این فقره ازروی اضطرار فرار رابرقرار اختیار وازراه بوانات سرحدات تمکّن این بلوك رامایل چراکه یاران ودلدادگان این مکان استعداد وقابل میدانست همه جا ازپیش برد عقاید ورسائل خویش را ـ اقامه نموده تاآنکه بصحنه خواجه احمد انصاری (۱)

---

(۱) خواجه احمد انصاری زیارتگاه یکی ازانصار دوره پیغمبر اسلام بقعه ایست هفت کیلومتری غربی نی ریز

نزول فرمود عالیجاه فخامت انتباه حاج زین العابدین خان ضابط نظر بموٴاخذه وسیاست سلطان ومصلحت وخیر اندیش مردمان درقصبه دخول سیّد مزبور راقبول ننمود وورود انرامنع فرمود وازآنجا سیّد تاقصبه اصطهبانات چندی ثبات ورزیده وجمعی بان گرویده وازآنجا خودرا تاشهر فسا رسانیده وچون مقرّب الخاقان آقا میرزامحمد سیّد را درامرطغیان یکدل وممّهد دیده اورابلطائف الحیل ازآن مکان برگردانیده دوباره بصوب قصبه اصطهبانات وچند روزه درانجا ثبات چون ازآنجا باکناف واطراف ودور خود راجمهور یافته یکباره عنان عزیمت رابجانب نی ریز تافته بمحض ورود بمسجد جامع کبیر محلّه چنارسوخته که ازهرکنارمعاهدین خود راآماده کار ومستّعد کارزار بقریب نهصد نفرمکّمل ازتفنگ وشمشیر ومسلح ازتیغ وتیر دید باسیف کشیده خود را بالای منبر رسانید وبه اتیان بعضی ازسخنان پرداخته وخود را مهّیای جدال ساخته درهمان محله لوای قتال برافراخته عالیجاه حاجی زین العابدین خان سابق البیان حین ورود سیّد وگردش جمهور مردم درقریه قطرو(۱) بطور قهر میبود بمحض گوشزد درمقام مدافعه برآمده

---

(۱) قطروقریه ایست در ۴۲ کیلومتری شمال شرقی نی ریز

ومعادل یکهزاروپانصد جمعیت ازتوابع ومعادن (۱) وسکنه ازایلات واحشامات فراهم آورد ووارد خانه خود گردید که حصنی مستحکم ومحکم بود پیش ازظهور گیرود ار درچهار روز فاصله کارسازات ومصلحین خیریت شمار ازاین دیارو قصبهٔ اصطهبانات چند نفرمصالحین اوقات بسیار صرف نمودند وجدّ وجهد بیشمارفرمودند چون ناوك لسان درقلوب ایشان موثر نگردید کار به تیر وسنان رسید وتفرقه کلّی دراهل محلّه (۲) چند پدید آمد بسیاری خود رابخانه حاکم رسانیده وظاهرا خودراازاین مخمصه عرّی وبری گردانیده چون بدین منوال احوال مردم گذشت سیدّ مزبور شب هنگام خود رابا یکصد وهشتاد الی دویست نفر بقلعهٔ خواجه رسانیده وآن پارورا حصن حصین خود درآورده بامداران که گوشزد خان ونشان این حرکت ازایشان آمد ازراه اطمینان بجمّعیت وقوّت وحمّیت خود قریب پانصد نفر ازتفنگچی وسوار بحوالی آن حصار فرستاد ازقلعه سید چند نفر مأمور داشته بیرون آمده

---

(۱) معادن جمع معدن وهرمعدن اسم یکی ازآبادی ها و قریه های حومه نی ریزاست ودوازده آبادی است که مجموع آنها را دوازده معدن میگویند و(مقصود ۱۲ آبادی است)

(۲) آقاسید یحیی درمحله چنارسوخته نی ریز خانه شخصی داشت که به نزدیکی مسجد واقع شده بود درآن خانه عروسی کرد وصاحب یك فرزند بنام سید اسمعیل گشت .

آن جمعیت را ازمیان تیغ بگذاشتند بازخان مزبور ازروی غرور برجمعیت فرستاده خود افزوده نیز ایشان را منهزم نموده چون کاربا ینجا کشید وامرحجت الهیّ بدین حد رسید خودعالیجاه حاج زین العابدین خان بابرادر شهید خود علی اصغر خان که چهارده سال حکومت همین بلد راکرده بود باتمامی اعوان وهمه طایفه وخویشان خود پاك طرف ان باوراسنگر ودرکمال اطمینان خاطر درحدّ شرقی لنگر انداخته وچادروخیمه برپاساخته وان شب گذشت دیگر شب باهزاران تعب شبیخوانی از جمعیت قلعه ناگهان برسنگریان زده قریب چهل نفر ازاقارب وتفنگچیان خان مذکور کشته وزخمدارودرهمان شب پاره ای فرارکرده وشب ثانی کرّة اخری شبیخوانی بر سنگریان زده ودست بردی برایشان آورده که یك تن ازآنها رادران مکان نگذارده بسیاری دستگیر وبرخی کشته وشکنجه تیغ وتیرگشتند ناچارازروی اضطرار فرار رابرقراراختیارنمودند عالیجاه علی اصغر خان کسه مهتر (۱) برادرخان سابق البیان میبرد که برخی ازصفاتش درسبق ذکر رفت که ریاست حکومت همین

---

(۱) علی اصغرخان ازطرف برادرخود عهده دارنظم ونسق بلوکات اطراف وحومه بوده است

بلوك راباطرز رفتار وسلوك ننموده ازتیغ بی دریغ آن‌ـ
طایفه اعضایش‌رامقطوع ساختند وحق نیکویش را خـــوب
پرداختند وازآن مکان خان سابق البیـیان باقلیلی از
گماشتگان خود رابخانهٔ خود که حصنی محکم وبنیانی ـ
مستحکم داشت کشانده وازآن روز راتاشام رسانیده ودرظلمت
شب بقلعه های قریهٔ قطرو (۱) دو اسـبه دواند موازایـن
مهلکه توسن (۲) سلامتی رابرجهانده : یکباره سـیّد
وتبعه آن استیلا یافته وحصن مذکور بدست واز ایـن
رهگـذرماهی دلها بشست برآمد بعد از ظهور واستیلاء
وآنهمه ریزش خون بمیرغضبی وجلادی شیخا نام : دوازده
نفر راامر بگردن زدن نمود چنانچه ترس وخوف تمام وبیـم
ووحشت مالا کلام درقلوب مردم راه یافته که ازهستی وعیـال
وحّب فرزند ومال روبرتافته وبمصداق یوم یفّر المرء من
اخیه وامّه وابیه الی آخره ظاهرنمود چنانچه سلسلـه
سادات که باعث قوام وبود نشان سبب زیست خاص وعام در
این بلد میبود ازبیم جان قوهٔ تاب وتوان نیاورده ودراین

---

(۱) (دو اسبه دوانده) اصطلاح نی ریزی هاست هر‌ـ
سواریکه باخرین سرعت اسب رامیتازند میگویند دواسبه میدوا
ند

(۲) توسن‌سلامتی یعنی اسب

مرحلهٔ پرستیزه وورطهٔ خون ریز گریز را اختیار وتابلوك شهر بابك فرارنموده قریب پنجاه روزاشراف وبزرگان ایشان نشاط انورد لهاشان استفاضه فیض کمالا تصوری ومعنوی آن طایفه میبود بقدری خوف وخشیت وبیم ووحشت ازاین طایفه در قلوب عباد الله راه یافته که چندین تن زهره راباخته وقالب راتهی ساخته چون حکایت طغیان وفشار ایشان کماینبغی جلوه گرپیشگاه حضور نواب اشراف امجدوالا نصرت الدّوله حکمران مملکت فارس گردید که فتنهٔ این طایفه درنی ریز بدین حد رسیده سوارانی بسر داری مقرب الخاقان محمد علی خان شجاع الملك وسربازی وسرتیپی مصطفی قلی خان قره گوزلوامیرخمسه وبعضی صاحبمنصبان حسب الفرمان وارد آن مکان وبسمت قبلی قلعه مذکور نصب خیام ومضرب اردوی بااحتشام شدوخان سابق البیان (۱) نیزازقلعه قریه مذکور خود راملحق وبشرف ادراك خدمت سرداران موفق گردانید تدارك قتال واسباب وآلات جدال ازتوپ وتفنگ وضروریات

توضیح مؤلف ۱ــ (خان سابق البیان نیزازقلعه قریه) مقصود ازخان حاج زین العابدین خان است ومقصود ازقلعه قریه محکمی که درقطرویه مدت پنجاه روزپناه گاه خان ازترس بود ۲ــ چون مجاهدین بابی عده ای درمحاربه وجنگ قلعه درخدمت جناب وحید به رزمپرداختند ومابقی درمحله چنارسوخته درمسجد که دری محکم بود ازاصحاب وزنان و اطفال حفاظت مینمودند لهذا دراین شبیخون عده بسیاری ازآنها درشبیخون شرکت نمودند مخصوصا زنان درکل زدن حین جنگ نقش مهمی راایفاکردند ــ

جنگ آراسته دید سید مذکور از زیادتی غروروا عتماد به قوت و زور خود سرشب بعزم شبیخون مصمم و با تفنگچیان محلـــه قرار راباهم چنین دادند که از یکطرف ارد و تفنگچی محله وازطرفی جمعیت قلعه یکباره خود رابر ارد و زنند وآنها رااز میان برکنند بی محابا ومتهورانه چون پروانه خود رابشعلـهٔ توپ های آتشبار زدند بادایره کوبیدن (چند کلمه خوانده نشده) چون شمع آسا درمنجل بیقراری سوختند و متـاع جانرا ارزان دراین گرم بازارفروختند ــ خوشا عشق خـوش آغاز خوش انجام ــ همه ناکامی اما عین هرگام درشبیخون شب اول آخر عمرچهل نفرازپیش جنگان ازآن طایفه کشتـه شد ودرشبیخون کرّت ثانی جمعی دیگربمعرض تلف ولـی نهفتگان سلف شدند وچون امر مقاتلهٔ جانبین بطول انجامید وانجام نزاع تابدان حدرسید : دام افسون ونیرنگ در آن چنگ سبب کین درارد و گردید فی الجمله هدیه برسـم نیاز سپردهٔ اصحاب ممتـاز سید دکه آمد وشـد (۱)

---

(۱) توضیح مؤلف تاریخ مقصود شخص خائن و اشاره بـه حاج سید عابد است که باوعده ونوید های خان حکومـت ومیرزانعیم باگرفتن نقود سفارشات جعلی ازطرف سیـد یحیی برای مدافعین قلعه برد ونامه اصلی سید یحیـی را باامضاء جعلی عوض کرد درجنگ دوم بابیان اورابقصـاص رسانیدند) ودرفصل مربوطه بتفصیل بیان شـده

فرمودند (۱) واظهار ارادت بسیاربقانون اهل روزگار بمعتمدان سید بخرجش داده که تمامی ماها بی نهایت دلداده تو میباشم وخاطر راازگرو اطاعت توبهیچوجه نمی فروشیم چنانچه توجهی به اردوفرمائی خاك قدومت را کحل الجواهر دیده خود مینمائیم. وبدین وتیره کلمات شیرین وعبارات رنگین درطی تقریر وتحریر انشاء وانشاد فرموده اند ورسولان عنان خرد ودانش راازکف سیدربودند یکباره باخاصان خود ازقلعه سوار ودراردوی ایشان قدم گذارشد : تمامی سرباز باآنهمه ساز ونواز وسرهنگان اورا استقبال وبغایت جلال اوراوارد نموده ودرخیمه خاص نزول اجلال فرموده باهزاران چرب زبانی وشیرین لسانی بدان تکلم نمودند چون هنگام برخواستن شد یوزباشیرا باصد هزارتحاشی وقلّاشی که درهمان اردو میبود برسّید وارد نمودند که الان ازخدمت نواب اشرف والا بااحکام وارقام درباب گرفتن سرداران یابدست آوردن سید

---

(۱) نگارندهٔ وقایع بردیوار مسجد یاازنظرایجاز و اختصار ویاازنظرحزم واحتیاط که مخالف قانون دیانت و بشریت است ومورد تعقیب حکام شرع وعرف قرارمیگیرد ازمهر کردن قرآن وموکد کردن بقسم وفرستادن آن نزد سید یحیی سکوت اختیارکرده زیرامسلم است که قرآن رامهرکردند و نزد سید یحیی بردند)

رسیده است : رهائی شما ازکف ما بیرون رفت به قراول باطراف
ان خیمه محکم نشست : قلعه ویاران وتبعهٔ آن بدست
سربازان آمد درفاصله چهار روزکه جلّاد و میرغضب حسب الامر
نواب نصرت الدّوله ومقرب الخاقان مصطفی قلی خان وارد
گردید که باید سید یحیی راسپرده عالیجاه حاج زین
العابدین خان نمائی که احقاق خون برادرخود وسایر
مقتولین رانماید بنابر حسب حکم وآلا : قبض رسید از
خان مذکور گرفته ودست سید رابدستش داده وقوع این
که تمامی سرباز ووارث مقتولین وسایرمردم که بااوخونین
بوده اورابضرب چوب وسنگ وسرنیزه وتفنگ اورا ازپا
درآورده روزدیگرنعش اورا درسمت جنوبی (۱) بقعهٔ
سید جلال الدّین عبدالله مشهور به (سّید) چسبیده
به دیوار درمحله بازار مدفون گردید)
وقعه این واقعه شگفت وعجب درشهر رجب ۱۲۶۶ صادر
شد (۲)

---

(۱) توضیح مؤلف مقصود وقایع نگار از (سمت جنوبی)
شمال است (که درشمال شرقی بقعه جسد آقاسید یحیی
مدفون گردیده
(۲) شهادت اقاسید یحیی بطور قطع ویقین در ۱۸ شعبان
۱۲۶۶ واقع شده تارجب ۱۲۶۶ قریب پانزده روزاختلاف
دارد وسر آقاسید یحیی بوسیله مادرمیرزاعبدالله خان
بعدا به تن ملحق شده خوانندگان اختلاف رابامطالعه
فصل هفتم مورد توجه قرار دهند

بعد ازگرفتن سیدّ وتبعهٔ آن که علیخان سرهنگ بایک فوج ازسرباز سیلاخوری وارد و : درحین ورود بی گیر و دار داخل محله چنار شدند که تمامی سرباز یکباره با ساز ونواز داخل وآن محل را غارت وتاراج نموده وبیست روز الی یکماه توقف انها درآن محل میبود که انچه در چاه ودفینه ودربین جداران قدیمه پنهان کرده بودند بیرون آوردند : چنین یغمائی کسی یاد نمیداد هرمعظّم سری که بتاراج رفته بود اینقدر اسباب ودولت بدست نمیآورد وپاره ای ازکوچه هاو ملحقات بازارهم (۱) به غارت رفت ازآن گذشته حسب الامر نواب والا نصرت الدّوله مبلغ پنجهزارتومان بمحوّلی خان سابق البیان ازاین طائفه خواستند وآنچه ملك وبساتین ومیاه (۲) وخانه وغیره داشتند براهل محله بازار بطور زور واجباروشکنجه وآزار طرح دادند وازآنهاپول گرفتند آنچه ازاین رهگذر براهل محلهٔ بازاروارد آمد براهل محلّه وارد نیامد حقا

---

(۱) قسمت عمده این وجوه راازند انیان که اغلب آنها ازاهل محله بازار بودند ازجمله اقاسید جعفر یزدی وحاج محمد تقی ایوب اخذ نمودند

(۲) میاه که مقصود آب است اصطلاح نی ریزی هااست که دراسناد انتقالی آب بجای(آب)میاه مینویسند قباله‌های شرعی قدیم(میاه) نوشته میشده لهذا باغات واملاك و آبهای قنوات مالکی راازآنها اخذ نمودند

که چنین وحشتی ازبرای ساکنین این سرزمین روی نمود
که بیان آن باصد هزارزبان نتوان کرد چه خونهاکه ریخته
وچه تنها که باخاك وچمن بیابان آمیخته شد و درایـن
هنگامه گیرودار قریب به هزارتن ازجانـبین بخـون
خویشتن آغشته گشتند حساب غارت اموال که از حساب
تصّور وهم وخیال افزون آمد هرچه از رجال محل کشتـه
باقی آنها آواره وفرارهرد یارگشته است موجزی ازواقعهٔ
نی ریز وسید یحیی وتبعهٔ حضرت باب : ان فی ذلـك
عبرتاً لاولوالالباب والله اعلم بالصّواب : بعد ازصـدور
این واقعات روز بروز لطمات وصدمات ازجهت این طایفه
وارد می آمد وامرحکومت وریاست بعد از ظهور این حکایت
ازجهت خان سابق البـیان محکم شد ودرکمال قـّوت
درمقام تلافی وتدارك ازآنچه بایشان رسیده بود میبـود
تاآنکه رفته رفته سه سال ازاین مقدمه رفته که کین های
نهفته راظاهر ساختند وبامری غریب وبدیع پرداختنـد
آنکه درسنه ۱۲٦۹ پنج روز ازنوروز گذشته که شب هنگام
کربلائی محمّد نام باسه پسر وقاسم شاگرد بنابد اختـر
درحمّام بازار یکساعت ازروز گذشته مخفی درکمین خـان
فخامت دستگاه حاج زین العابدین خان نشسته یکباره
بربدن عریان ان ریخته وبرسروگردنش درآویختند وباکج

کاربنائی وچاقو وتیغ وششکه آن بروبازوکه چون تهمتن وبرزوبود ازهم گسسته (از اجاًالقضاء ضاق الفضاء اذا جاء القدر عمی البصر : وحال آنکه قریب پنجاه نفر در آن حمّام ازهرخویش واقوام مقرد اشتند وازتقدیرحی قدیر یکقدم ازمحل خود خارج نگذاشتند ووقع ماوقع وخان مجروح که قریب به شش زخم که برسینه وشکم داشت ازحمام زنده بیرون آورده وبخانه رسانیده وآن روز راگذرانیده ودرآخر شب رخت ازاین جهان وسرای پرتاب وتعب بربست الحق مردی بزرگ وشایسته وجوانی آراسته وپیراسته حاکمی خردمند حکیمی دانشمند بود بسیارآثارخیروثواب وبنیان وعمارات دراین‌بلد ازاوست وقاتلین آن درهمان مکان بدست گماشتگان کشته شدند ــ تحریرافی سنه ۱۲۷۰ ــ علی یداحقر الخلیقه واقرالبریّه اقل السّادات ابن عالیجناب قدس خطاب آقاسیدحسین ابراهیم النیریزی

نظرمؤلف ۱ــ الحق والانصاف وقایع نگارکه بر دیوار مسقّف داخل مسجد وقایع واقعه اول راباختصار نگاشته مت بی نهایت شهامت وهم مهارت بکار برده زیراباانینکه حکو وقت درآن موقع بااین طایفه درنهایت خصومت بوده او از جاده عفت قلم خارج نشده لهذا بایدگفت مردی خدا

شهادت مورخین وسیاحان دراین سرزمین

فصل هفتاد و یکم

یکی دیگر ازوقایع نگاران مشهور ومعروف معاصر ضمن سیر وسیاحت درایران باکسب اطلاع بیشتر ا زآنهائیکه اهل تصدیق نبوده اند ازیکنفر بهائی بنام میرزاجانی چنین مینگارند

. . . .(۱) الحاصل بعدازاینکه ان جناب واردنی ریز گردید چون درآنجا عیال داشتند ومخلصین ایشان درآن ولایت بسیاربودند وبعضی ازاهل آن ولایتصدّق شدند وبرخی مکذب وجمعی متحیّر ومتوقف بودند حاکم آن ولایت

بقیه از صفحه قبل

پرست ومتقی وباشهامت بوده که باشرائط نا جور حتی الامکان بی طرفی رامنظور داشته اگر دربعضی موارد بعضی اشتباهات بچشم میخورد چون طبق اظهارهمان وقایع نگار بیشتر مردم نی ریز راترك وبدیار دیگرمسافرت کرده اند واوهم ازآن اشخاص بوده واگرمطالبش ازمسموعات ازنفوس حاضر درقضیه بوده وآن اوقات ۱۵ روز کم وزیاد واقعه رانمیتوان مورد ایراد قرارداد ومعلوماست که این وقایع درسال ۱۲۷۰ چهار سال بعدازواقعه نگاشته شده

ص
باوصف آن که درسابق باایشان زیاد اظهارارادت وخلو
نیّت مینمود همین که فساد میشود وحکومت ازدستش —
میرود خدمت جناب ایشان پیغام فرستاد که مصلحت شما
را درماندن این شهرنمی بینم صلاح درآن است که معجّلا
بجای دیگر سفرکنید انجناب جواب دادند که من پس از
مدتی بجهت سرکشی ودیدن اهل وعیال خودآمده ام وبا
کسی هم کاری ورجوعی ندارم شما راچه براین واداشته
است که بعوض حمایت ومنظور داشتن حق دوستی امر
به بیرون رفتن ازخانهٔ خود میکنید وازخداوند نمی ترسید
واز رسولش حیانمی نمائید چون حاکم دیدکه اعتنائی
بحرف اونکردند وجواب سخت دادند درمقام عناد

بقیه ازصفحه قبل
خ ۲ــ امّا بعضی کلمات وجملات که نارساست ممکن است شد
کسیکه ازدیوارمسجد بروی کاغذ آورده اشتباه خوانده با
زیرا خط شکسته خواندنش برای مردم این دوره نامأنوس
است واین جانب سعی کردم آنچه استنساخ شده همان
رابنویسم باشد که اوضاع تغییرکند مؤلف ویادیگران
بااصل مقابله نمایند وتصحیح فرمایند
۳ــ چون بعضی اصطلاحات نی ریز بکاررفته که بعضی از
آنها نامأنوس بود توضیح داده شده.

وعداوت برآمد واسباب کدورت وخصومت چید وازهرسلسله وطایفه هرکس که بیشتر مزوّر ومفتّن بود تحریك نمود که درصدد شورش وبیرون کردن آن جناب برآیند چون آن بزرگوارچنان دید بمسجد تشریف برده بعد از ادای فریضه بمنبر جدّ عالیمقدارخود برآمد وگفت ایمردم مگرمن همان شخصی نیستم که باجنازهٔ من درمسائل دیّنیه عمل میکردید ودرامورات ضروریّه ولازمهٔ خود دراصول وفروع وسنن مذهبی قول مرا بردیگران ترجیح میدادید وبروفق اعتقاد واجتهاد اینجانب عمل میکردید چه واقع شده که اکنون درصدد عناد وعداوت برآمده اید کدام حرامرا درشریعت مطهّره حلال کرده ام وکدام حلال راگفته ام حرام است که بیجهت نسبت کفر وضلالت رابمن میدهید اکنون من درمیان شما مظلوم واقع شده ام — بواسطه اینکه حرف حق گفته ام وبرسبیل صدق وراستی محض تیقّظ وآگاهی شما سخن رانده ام وازفرط دلسوزی وخیرخواهی طریق هدایت راازشما مخفی نداشته ام دراین صورت هرکس بمن اهانت کند ویاانکه یاری نماید صریحا بداند که آنچه میکند درحق جد بزرگوارم کرده است پس ازاظهاراین قبیل فرمایشات بعضی محزون شدند وبرخی بشدت گریستند وعرض کردند ماکمافی السابق

در طریق عبودیت وارادت کیشی خود باقی وبرقرارهستیم وآنچه بفرمائید عین حقیقت .....

خلاصه آن بزرگوار ازمسجد بیرون آمده وازشهرخارج شدند ودرقلعه مخروبه ای که درآن حوالی بود لابدا وارد شدند واصحابی که درخدمت ایشان بوده رفتند زیاد ازهفده نفرنبودند بعدازتشریف بردن ایشان بازهم ارباب کینه وفساد دست ازفتنه انگیزی ومفسدهٔ خود برنداشتند باجمعیت کثیری ازعقب ایشان رفتند وبهر طرفی شتافتند تاایشانرا درقلعهٔ مخروبه یافتند واطراف قلعه رامحاصره نمودند وبنای مجادله راگذاشتند پس آنجناب فرمودند که هفت نفربجهت مدافعه بروند وتفصیلی درترتیب جنگ ایشان فرمودند که هرکس ازفلان طرف برود وزخمی بسینهٔ اوبرسد شهید میشود واگرازفلان جانب بروید سالماً مراجعت میکنید نوجوانی بود یزدی بهنیکی فطرت وحسن طینت آراسته برخواست وعرض نمود تمنا دارم که پیش آهنگ قافلهٔ این مظلومان بشوم وبرسایرشهداء ورفقا درشهادت سبقت جویم آنجناب روی اورابوسید و

---

(۱) نگارنده فوق درتاریخ خود بعدازتفصیل مسافرت آقاسید یحیی به یزد درموقع عزیمت شان به نی ریزوورود بآنجا که مورد بحث ماست مطالب فوقرابرشته تحریر درآورد

ودرحقش دعا کردند وحضرات ازقلعه بیرون آمده به
چالاکی خود رابجماعت مؤمنین ومتدینین ازخدابی خبر
رسانیدند وچندان طولی نکشید که ایشانرا متفرّق ومنهزم
نمودند وان جوان یزدی بطوریکه ان بزرگوار خبر داده
بودند وخود نیزخواهش کرده بود شربت شهادت چشیده و
ازقید کید این عالم رهید وبعالم جاودانی وزندگانی ابدی
رسید وبقیه دیگر بفیروزی مراجعت نمودند ودرخلال آن
احوال نوآب مستطاب شاهزاده فرهاد میرزا بحکومت
وفرمان فرمائی وارد شیراز گردید واین مقدمه رافهمید
فورا جمع کثیری ازعساکر جنگی ترتیب داده باسرکارمحمدعلی
خان دیوان بیگی ابن حاج شکرالله خان نوری ومصطفی
قلی خان سرتیب قراگزلو بدستگیری نمودن واسیر کردن
حضرات مأمور وروانه فرموده واین جمعیت وقتی بحوالی
قلعه رسیدند که جمعیت انجناب به هفتاد نفررسیده بود
وچند دفعه هم درمیانه ایشان منازعه واقع شده وهردفعه
هم شکست بطرف مقابل داده وفتح کرده وغنیمتی هم
بدست احباب افتاده بود وحضرات احباب هم درآن حین
خوارق عادات بسیاری ازاین بزرگوار مشاهده نموده وخلوص
نیت وحسن عقیدت ایشان بیشتر ومحکم ترگشته ودرمقام
بذل جان نهایت استقامت وثبات قدم را داشتند

چون آنجناب وقایع شهادت خود را باصحاب مکرّر فرموده بودند وهمگی درسبیل رضای محبوب دست ازجان وجمیع تعلقات دنیوی شسته وانتظار شهادت راداشتند و — حضراتیکه بگرفتن ایشان آمده بودند انچه سعی واهتمام نمودند بغلبه برایشان غالب نیامدند وظفر نیافتند ازمحاربه مأیوس شده ابواب مکر وحیله راگشودند وعریضه‌ای خدمت آن بزرگوار عرض کردند واظهارتحیّر درامرایشان نموده وعذر خواهی ازآفات کرده ومراتب طلب وتفحّص خود را اظهار داشته واستدعای هدایت کرده وکلام الله رامهر کرده فرستادند وقسمها یاد نمودند وخواهش کردند که شما بیرون تشریف بیاورید وهرچه بفرمائید ما اطاعت میکنیم لهذا انجناب محض رعایت حرمت قرآن — مصمم بیرون رفتن شدند حضرات احباب واصحاب اطراف ایشانراگرفته عرض نمودند ما می ترسیم وخوف داریم ازشما ازبیرون رفتن ازقلعه زیراکه این جماعت ازاهل کوفه بیوفاترند واعتماد برسوگند ومیثاق ایشان نیست وبقول ایشان نشاید معتقد ومطمئن گردید آنجناب فرمودند که در بیوفائی وسست عهدی ونقض پیمان ایشانرا معاینه می بینم ومیدانم چنانچه جدّ بزرگوارم می دانستند بیوفائی اهل کوفه راولیکن چکنم باتقدیرات خدا و ند

وتدبیرات ایشان بموجب نوشتهٔ که نوشته ویاقرآن مصحف که فرستاده اند تکلیف آن است که محض اتمام حجت بر و م شما ها باشید تاانکه نوشتهٔ من بشماها برسد پس آنجناب سوارشدند وباصحاب وداع کردند وفرمودند انا للّه وانّا الیه راجعون واصحاب گریستند گریستن شدیدی و آنجناب وارد اردو شده درمنزل ایشان نزول فرمودند وحضرت نیز نهایت عزت واحترام رامرعی ومعمول میداشتند آنشب رابصحبتهای متفرق منقضی گردید وقرارگذاشتند که روز دیگر صحبت بدارند وقراری درامرخودشان بدهند چون صبح شد آنجناب خواستند ازچادربیرون بیایند ملازمان ومستحفظین ممانعت نمودند وگفتند اذن نداریدوآنجناب درهمان چادرمحبوس شدند همین که این خبر باصحاب وفادار رسید بی اختیار ازقلعه بیرون آمده وخود را بقلب اردوزده نظم اردوی منّظم رابفاصلهٔ ساعتی بهم زدند بزرگان اردو وازملاحظه آن هنگامه سراسیمه خدمت آنجناب رفته وعرض کردند (۱)

---

(۱) این قسمت ازسطر ٤ اکه ملاحظه میفرمائید خالی مانده درمتن کتاب خطّی خط نستعلیق بسیارممتاز روی کاغذ ترمه خالی گذاشته شده بود چون این جانب چه دراملاء وچه درانشاء کوچکترین دخالتی نمیکند لهذا بهمان نحو بازگذاشتم

آن بزرگوار فرمود بلی ولی این حرکت صبح شما باعث مدافعه شد گفتند ما اطلاع نداشتیم وابداً باین حرکت راضی نبودیم چون بعضی اشخاص که ازاقوام واقارب ایشان دراین اوقات بقتل رسیده بود محض جهالت ونادانی بدون اذن وامضای ما درصدد بی احترامی برآمده اند چون شما صاحب رحم وکرم هستید باید خطایای ایشانرا عفو فرمائید آنجناب جواب دادند اکنون مقصود چیست خواهش کردند که باین اصحاب بنویسید که قلعه را تخلیه نموده وهرکدام بمنزل خود مراجعت کنند تااهل اردو مطمئن بشوند ومانیز اطمینان حاصل نموده پس ازآن بهر طوریکه بفرمائید قراری درکاربدهم وحسب الامرشما رفتارکنیم آن حضرت لابدا باصحاب نوشتند که درهر حال باید راضی بقضایای الهی باشید وعلی العجاله چاره ای نیست جز اینکه اسبابهای خود رابردارید وآنچه غنیمت آورده اید کماکان بگذارید وبخانه های خود معاودت بنمائید تا خدا چه خواهد وان اصحاب بیچاره ناچار اطاعت نموده روزانهٔ دیگر بخانه های خود شان رفتند بمحض رسیدن ریختند بخانه های آنها وهمه را فردا فردا دستگیر کردند وجمیع اموال ایشانرا بغارت بردند وخانه های ایشانرا خراب کردند وهمگی رادست

بسته باغل وزنجیر بارد و آورد ند شخص یزدی ازاصحاب
درخد مت جناب آقاسید یحیی بود وبسیار دریزد ونی ریز
بآن جناب خد مت کرده که در سبیل رضای ایشان صد مه ها
کشیده وبمقام علیای تجرید رسیده ودر طریق بند گی
وعرفان خدا ازجمیع اسباب واوضاع ملکی ومایملك خود چشم
پوشید بود خبرشد که میرغضب بجهت شهید کرد ن آن سیّد
بزرگوار ازشهرآمده است بنای نوحه وندبه راگذاشت آن
بزرگوار فرمود ند که این میرغضب قاتل من نیست وقاتل تو
است قاتل من فردا خواهد آمد چون صبح فردا شد نماز
صبح را بجای آورده ساعتی گذشت فرمود ند اکنون قاتل
من وارد گردید چندی طول نکشید که یکدسته فراش
آمد ند جناب ایشان وشخص یزدیرا ازچاد ربیرون
آورد ند وآن جوانرا چنانچه فرموده بود ند میرغضب
شربت شهادت چشانید همینکه چشمش بانجوان افتاد
گفت من ازروی رسول خدا احیا میکنم وابدًا اقدام بکشتن فرزند
او نخواهم کرد آنچه اصرارکرد ند قبول ننمود پس شخص
دیگر که دوبرادرش درابتدای منازعه کشته شده بود
وعداوت زیادی داشت گفت من میکشم پس شال انجناب
رابازکرده بگردنشان انداخت وشروع نمود بکشیدن
وسایرین هم انقدرسنگ وچوب بجسم مبارکش زد ند وبقدری

درآن صحرا بآنطرف وآنطرف کشیدند که شاهباز بلند پرواز روحش بشاخسارجنان پرواز کرد وسرمبارك ایشانرا ازبدن جدا کرده وپوست سررا کندند و پراز کاه نمودند وبابعضی سرهای دیگر باجمعیت اسرا عازم شیراز شدند وکیفیت فتح ونصرت خود را بنّواب مستطاب شاهزاده معتمد الدوله اظهار داشته وروز ورود خود رامعین نمودند ودرآن روز معین که ایشان واردمیشدند شهر را آئین بستند ومردم مشغول بعیش وعشرت شدند واغلب اهل شهر بتماشای اسرا واستقبال عساکر منصوره مأمورین نصرت آئین ازشهر بیرون رفتند مرحوم حاجی میرزاجانی نوشته است کوچك علی نامی که کدخدا ومباشر اهل باصری شیراز بودند مذکورنمود که بعد ازشهید کردن آنجناب آمدند شتر ازایل مابگیرند که اسراراسوار شتر برهنه نمایند من ازاین واقعه مکدّر بودم وتمرّد حکم حاکم نمی توانستم بکنم لابدّ اشبانه ازاهل اردو سوار شدم وبشیراز آمدم که لااقل درمیان اهل خود نباشم ومتّحصل تعدیات قشون نشوم درنیمفرسنگی شیراز که رسیدم قدری خوابیدم ورفع خستگی نمودم وقتیکه سوارشدم دیدم اهل شیرازفوج فوج باسازنده ونوازنده ازشهر بیرون آمده اند ودرهرگوشه وسر راهی جمع نشسته اند وبازنان فاحشه

جشنی وعیشی دارند وازهرطرفی عربدهٔ مستی ونوشانوش
شراب وکباب وصدای استار ورباب چند بلند بود فوق العادهٔ
متحیّر شدم وبهمان حالت حیرت وارد شهر گردیدم بعد
از ساعتی دلم طاقت نیاورد گفتم بروم بیرون شهر به بینم
چه خبراست ازدروازه بیرون آمدم اوضاع وجشنی دیدم
که تاانوقت ندیده بودم وجمیع مردها بازنهای فاحشه
مشغول لهو ولعب وعیش وطرب بودند قدری گذشت
دیدم قریب چهل پنجاه نفرزن جمیعاً راسوارشتر هانموده
وسرهای بریدهٔ بسیاری راازمردان به نیزه زده ونگاهداشته
بودند تاوقتی که مردم آن اطوار واوضاع را ندیده بودند
بعیش وشادی مشغول بودند همینکه چشمشان بآن سرهای
بریده سرنیزه کرده واسرائی که سوارشتر برهنه شده بودند
افتاد وانوضع وحالت راملاحظه کردند بی اختیار بنای
گریه راگذاشتند وبهمان احوال حضرات اسرا راوارد بازار
نمودند وبازارها رازینت داده وزیور وآئین بسته بودند
باوجودیکه ازبازار تا ارك حاکم چندان راهی نبود
ازپس تماشائی جمع شد وحضرات راعمداً معطّل کردند
بعداز ظهر وارد بحمارت دولتی شدند ونوّاب مستطاب
شاهزاده مجلس عیشی درکلاه فرنگی باغ چیده وخود
درصندلی نشسته وسایر اکابر واعیان شهر ایستاده مودراطراف

دیگر پرده کشیده اهل حرم بجهت تماشا پشت پرده آمده
بودند که اسرا را بآن حالت وارد باغ کردند وبحضور شاهزاده
بردند محمدعلی خان میرزا نعیم وسایرسرکرده گان
خدمتهای خود را میشمردند وتعریف ازفتح بیمانند خود مـ
میکردند ونصرت وفیروزی خود را باقسام مختلفه وانواع
مشاطّه گیها بنظرحضرت شاهزاده جلوه میدادند
وایشانهم ازاسم ورسم خانوادهٔ اسرا استبصار مینمودند
که این کیست وآن کدام است وجمیع اسرازن بودند الا یکنفر
طفل چهار پنج ساله درمیان ایشان بود پس ازآن حضرات
را درحضور مرخص نمود گویا درکاروانسرائی منزل دادند
ودرآن شب که بخانهٔ اصحاب ریختند وبنای گرفتن ایشانرا
گذاشتند دوازده نفر فرارکرده بودند ایشانراهم درحوالی
واطراف اصفهان گرفتند وبشیراز بردند وشهید کردند
وبغیر ازاین هم بعد ازمدت دوسال ظاهرا بازنزاعی
طولانی وعجیب بااصحاب کرده بودند درکوه ومدتها
ان اصحاب باعیال واطفال درمیان کوه ها ازکثرت ظلم
وستم فراری ومتواری بودند تااینکه پس ازاجتماع عساکربسیار
ازدولت وملّت وداخل وخارج ومنازعات عجیبه وفتوحات
عظیمه که ازآن جماعت قلیلهٔ درجبل وشجاعات فوق العاده
ظاهر شده بود ومدتی دعوای ایشان ومحاصره بکوه از-

اطراف بطول انجامید ودفعات عدیدهٔ که هفت نفر ونوزده نفر پائین آمدند یاصاحب الزمان گویان برسر توپخانه ریخته وکشتند وتوپ راگرفته بکوه بالا بردند وسوار تنهٔ درختی نموده وصبح وشام آن توپ رابسمت اردومی انداختند وگاهی هم ازکوه به بعضی محلات نی ریز که مسکن اعداء الله ومحاربین بود شبیخون میزدند وجمعی راازمنافقین بدرك اسفل نار راجع مینمودند وبجز تسلیم یافراراحدی قادربرمقاومت نبود چون بیشترمایهٔ این فساد وسبب شهادت جناب آقاسیدیحیی مظلوم در دفعهٔ اول زین العابدین خان که حاکم مستقّل نی ریز بودند بود وعمدهٔ مکر واقدامات وفتوحات ورتق وفتق اردو جنگ وسرداری عساکرمجتمعه ازایشان بود ودرفتنهٔ اولی که جناب آقاسیدیحیی مقتول شدند بجهت حفظ حکومت وخدمت وپاس حقوق دولت وهمچنین درفتنه ثانیه‌هم ایشان سبب وعلت محاربه ویأس حضرات ازخانه ومال واستحقاق بااهل وعیال درکوه بودند دریکی ازروزها که حاکم معزی الیه درحمّام بودند حضرات ریختند بحمّام وایشانرا بقتل رسانیدند تاانکه ازشیرازبحکم نوّاب مؤیدالدوله طهماسب میرزا که آن اوقات فرمان فرمای فارس بودند پی درپی افواجی باتوپخانه مأمورشد ومتواتروارد شدند

ودر دامنه کوه که نزدیك بکوه بود فرود آمدند ولی با وجود زیادتی جمعیت وقلت اعداد حضرات متحصنین جرئت توجه بسمت ایشان وصعود بجبل نداشتند بلکه درهمان محل که بودند ازصدمهٔ شبیخون وهجوم ده ده بیست بیست آنها آرام نبودند چنانچه مذکور شد که مکرر باردوریختند وبسرتوپخانه آمدند وتوپچی راکشته باجمع دیگر ومراجعت میکردند تاانکه توپ رابدوش کشیده بردند نزدیك کوه وازآنجاکه عرابه بالا نمیرفت برداشته بدوش وریسمان بالای کوه کشیدند وبرتنهٔ درختی قوی بجای عرابه استوارکردند : باری بعد ازانکه عساکر منصوره عجز خودرامشاهده نمودند باطراف نی ریز و اصطهبانات وداراب حکم صادرنمودند که آنچه تفنگچی وایل جیار هست وسایر اطراف ازایلیات وغیرهم حاضر شوند وبقانون خودشان کوهرا ازاطراف احاطه نمایند وبالا روند غیرازعساکرمنصوره وافواج مأمور قریب ۱۰۰۰۰ — ده هزارنفر پیاده وسواره ازاهالی فارس ازایلیات وغیرهم مجتمع شدند وازجهات متکثره واطراف عدیده بکوه بالا رفتند وحضرات دامن همت بکمرزده دست انقطاع را از آستین تعلق برآورده رجالاً ونساءاً ازهمه طرف بمجاهده ومدافعه مشغول شدند تاانکه متدرجاً اکثری مقتول و

قلیلی هم بجهت تماس سرب وباروت دستگیرگشته پس از آن اهالی اطراف کوه راتصرّف نموده جمعیی اززنان بی شوهر وغمزده پریشان وپارهٔ ازاطفال صغار رادست گیر نمودند وبا رروآوردند ومعلوم است که دراین حال برآن جماعت نسوان واطفال چه وارد آمده

پس ازآن جماعت اطراف متفرق گشته وارد و کوچیده واسرارا باسرهای رجال بسمت شیرازحرکت دادند ووارد شهر نمودند این مختصری است که مصّحح تاریخ فقیرمسکین سبیل عالین هنگام عبور به نی ریز ازبعضی معمّرین که ازآن ایّام باقی بودند واطلاع داشته استماع نمود ودرحقیقت این هنگامه جنگ دوم ازهنگامه اولی که درحیات جناب اقاسیدیحیی برپاشد بمراتب عظیم تر وعجیبتر بود انتهی ولی درآن اوقات بنحوی براین طائفه سخت گرفته بودند وقسمی کار دشوار شده بودکه احدی جرئت نداشت ازایشان اسمی برد وذکر کند وازاحوالا تشان استفسار نموده استحضاری حاصل نماید لهذا بیشتر ازاین محال تفتیش وتحقیق نشد اگرچه تفصیل این وقایع مفصّلتر وبیشتر است ازآنچه مذکور شد ولیکن بقدریکه معیّن و معلوم گردید برسبیل اجمال نوشته شد واغلب این واقعات رااشخاصی که اهل تصدیق نبودند

ودرمرتبهٔ خود صداقت وصدق داشتند مذکورمینمودند
والفضل ماشهدت به الا عدّاء وهمین مختصر بجهت آگاهی
مستمعین منصف کفایت میکند ومضمون حدیث جابر کما
هوالحق دلالت برحقیت این مطلب مینماید که دروصف
آن جهت موعود میفرماید : علیه کمال موسی وبهاء عیسی
وصبر ایّوب فیذل اولیائه فی زمانه وتتهادی رؤسهم
کما تتهادی رؤس الترك والدّیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض من دمائهم ویفشوا
الویل والرّنه فی نسائهم اولئك اولیائی حقا
. . . . سبحان‌الله ائمه دین مبین باین صراحت هزارسال
پیشتر ازوقایع ظهور خبرمیدهند وبجهت آگاهی ورفع
گمراهی این امّت محجوبه از حالات وعلامات اولیای زمان
ظهور باین واضحی بیان میفرمایند ومفاد فرمودهٔ ایشان
مطابقاً ظاهر وباهر میگردد وبازهم اغلب ناس ازوفورغرض
وغرور شاعر نمی شوند وبمصداق حدیث وخبر صحیح ائمه
پیش‌هم اعتنائی نمیکنند وحال انکه معاینه دیده وشنیده اند
که سرهای این اصحاب رادیار به دیار بهدیه فرستاده اند
وایشانراکشتند وسوختند واهل بیت وزنانشانرا اسیرکرده
شهر بشهر گردانیدند وبطوریکه ازائمه وارد شده بود
زمین راازخون ایشان رنگین کردند باوجود این بچنین

اشخاصی که سلطان عالم تجرید وبرهان لطیفه نقطه ـ توحید بودند ومظهر مصدوقهٔ کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف بودند ومخاطب بخطاب اولئک اولیائی حقا گردیدند نسبت ضلالت ودیوانگی میدهند انتهی

تبصره وتذکاری ازمؤلف

تبصره چون نویسنده وقایع فوق ضمن گفتاری در ۱۲ سطر بآخر مانده متذکر شده اند که (تفصیل این وقایع مفصّلتر وبیشتر است ازآنچه مذکور شد ولیکن بقدریکه معیّن و ـ معلوم گردید برسبیل اجمال نوشته شد واغلب این واقعات رااشخاصیکه اهل تصدیق نبودند ودرمرتبه خود صداقت وصدق داشتند مذکور مینمودند والفضل ماشهدت به الاعداء وهمین مختصر بجهت آگاهی مستمعین کفایت میکند الخ)

تذکار مؤلف : بموجب اظهارات صادقانه نگارندهٔ فوق چون آنزمان ازاشخاصیکه اهل تصدیق بوده اند بواسطه پراکندگی آنها وعدم امکان این سئوالات ازبابیان که نفوس میفوض دولت وملت بودند کسب اطلاع امکان پذیر نبوده ولا جرم مبنای تحقیقات خود رابرمسموعات

بقیه از پاورقی صفحه قبل .

ازاکثر غیرمصدقین ومؤمنین قرارداده که نسبتا صداقت وصدق داشتند لهذا با تاریخ صحیح وقایع این ظهور که ازنبیل زرندی آغاز ومورد ثقه واعتماد جمیع ناس ازاحباب واغیار ازاهل انصاف است ومورخین دیگر نیزباتحقیقات بعدی مطالبی برآن افزوده اندکه مورد استفاده عموم بخصوص مؤلف این کتاب است لهذا ازخوانندگان محترم تقاضا دارد ضمن قرائت کتبمورخین غیربهائی درمواقعیکه بموارد اختلاف آگاهی حاصل میفرمایند صحت و سقم آنرا بامراجعه بتاریخ امر و وقایع نگاشته شده در آن متذکر باشند و معتبر بدانند وهمواره باشتباه مورخین غیر بهائی پی برند . . .

فصل هفتاد و دوم

دانشمند و مورخ معروف نیکلای فرانسوی منشی اول سفارت فرانسه در ایران ضمن تحریر وقایعی چند از تاریخ امر راجع بواقعه دوم نی ریز چنین نوشته است

نیکلای مورخ معروف فرانسوی راجع به واقعه دوم چنین مینویسد : بابیها با اینکه به شبیخون موفق نشدند به حمله مداومت دادند وبا فریادهای جنگی درمیان سربازان افتاده شروع بکشتار کردند اردو بهم خورد و سربازان دیوانه وار بهر طرف میگریختند بابیها چادرهای آنها راآتش زدند روشنائی سبب شد که سربازان راه را شناخته فرار کردند چند نفر سرباز میرزانعیم رابه پشت گرفته ازصحنهٔ کشتار بیرون بردند .....

فصل هفتاد و سوم

نقل از ناسخ التواریخ ص ۲۰۳ جلد دوم کتاب ناصری بنام مرآت البلدان تاریخ قاجاریه جلد سوم از مؤلفات ضیغ الدوله محمد حسنخان وزیر مبهین مضمون نیز نقل شده (تالیف سپهر از مخالفین سرسخت)

فتنهٔ دیگر خروج سید یحیی پسر آقاسید جعفر اصطهباناتی درنی ریز فارس بود وجمعی هم باوگرویدند دیوان بیکی محمدعلی خان ابن حاج شکرالله خان نوری ومصطفی قلی خان قراگوزلوی سرتیپ بحکم نوآب نصرت الدوله فیروز میرزا حکمران فارس بدفع سید یحیی واتباع او مأمور شدند وبعد از مقاتله برآنها غلبه کرده سید یحیی را دستگیر نموده بشیراز آورده بحکم قصاص بکشتند وحاج زین العابدین خان که ضعفی درحکومت نی ریز بهمرسانیده بود دوباره مستقل شده پس ازچندی اورا درگرمابه بکشتند (۱)

---

(۱) اهل انصاف قضاوت خواهند فرمود که وقایع فوق را مؤلف محترم تاچه اندازه خصمانه نگاشته است چنانکه وقایع نی ریز درسال ۱۲۶۶ باغلبه یاران نیافت بلکه با

دراین سال در داخله استانبول اغتشاش وبی نظمی بود دراطریش وآلمان نیز کسربودجه واغتشاشات سبب پیروز فتنه وفساد بسود : دراین سال اختلاف زیاد درمذهب کاتولیك بروزکرد : فرانسه دچار قحطی شد درفرانسه مارشال مُولف ازخدمت معاف شد پسر پادشاه فرانسه حاکم الجزایر گردید الخ

بقیه ازصفحه قبل

حیله و تصهیر قرآن ودعوت آقاسید یحیی باردوی دولت واحترامی که آقا سید یحیی برای قرآن قائل بود دعوت راپذیرفت : ۲ــ باحیلهٔ دیگر که نامه ای جعلی ازطرف آقاسید یحیی باصحاب نوشتند اصحاب قلعه را رهاکردند ۳ــ آقاسید یحیی درنی ریز بشهادت رسید نه درشیراز ودرنی ریز مدفون است فقط پوست سرآقا سید یحیی راکه باکاه پرکردند بشیراز بردند(باشد که درباره وقایع نگاران منصف ومغرضین قضاوت شود

فصل هفتاد و چهارم

شهادت مورخین بی نظیر تلخیص از فارس نامه ناصری از صفحه ۳۰۴ و ۳۰۵ تالیف حاج میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی

۱ــ تعداد پیروان سید یحیی که در قلعه بمحاربه پرداختند پانصد نفر بودند

۲ــ علی اصغرخان برادر بزرگ حاج زین العابدین‌خان با اصحاب قلعه جنگ را آغاز نمود با (۱۵۰) نفر در آن جنگ کشته شدند جسد او را در قلعه در مجرای آبی انداختند وسه نفر پسران او را اسیر کردند و در قلعه زندانی نمودند ....

۳ــ حاجی زین العابدین خان با هزار زحمت از ترس بر اسب جل نمدی بدون زین سوار شد تا قریه قطرویه نه فرسخی نی ریز فرار نمود

۴ــ هرروز بر عدد بابیان افزوده گشت که عدد مردان جنگی آنها از سه هزار نفر تجاوز نمود این اخبار به نوّاب والا پیش از ورودش بشیراز معروض گردید او قبل از ورود بشیراز در چهار منزلی مهترعلی خان شجاع الملک نوری سرکردهٔ سواران شیرازی باتفاق

مصطفی قلی خان اعتماد السّلطنه قرارگوزلو سرتیپ ود و فوج سرباز قرارگوزلو به نی ریز اعزام داشت :

۵ــ حاج زین العابدین خان پس ازورود قوای شجاع الملك به نی ریز باتعدادی ازتفنگچیان که جمع نموده بود به نی ریز برگشت وتارستاق آنها را ــ پیشواز نمود وباهم وارد نی ریز شدند وهرد واردو مقابل هم قرارگرفتند پنج روز براین منوال گذشت

٦ــ بعداز آمد وشد ومکاتبات بعداز پنج روز سید یحیی با ۱۲ نفر ازخلّص اصحاب ازقلعه بدر ــ آمده باحترامی تمام وارد اردو شد درچادر اعتماد السلطنه نزول نمود شبی راباحترام گذرانید روزبعد اوراواصحابش رامأً خوذ داشتند ورآث علی اصغر خان آنها رابکشتند دونفرپسران سید یحیی را که هنوز بسنّ رشد نبودند روانهٔ بروجرد نمودند وبجناب علاّمی آقا سید جعفر که جدّ آنها بود سپردند وسی نفر ازاصحاب راباسرا روانه شیراز نمودند وان سی نفر رادرشیرازبکشتند ....

۷ــ نصرت الدوله پس ازمراجعت ازبوشهر وبرازجان بواسطه زلزله ای که در ۲۵ رجب ۱۲٦۹ بوقوع ــ پیوست وچندین صد خانه راویران نمود وچندین

هزار خانه راشکسته نمود وچندین هزارنفرزیر عمارات خرابه
بماندند وبیشتر مدارس ومساجد خراب گشت ومحتـــاج
تعمیر گردید ازحکومت فارس استعفا نمود) ....

بخش چهاردهم - اثرات این دو واقعه درانفس وآفاق ودرتاریخ این آئین نازنین وتحقق اهم وعود الهی

فصل هفتاد و پنجم

نبذه ای ازتأثیرات این دوواقعهٔ دربیداری نفـــوس
مستعده : وتحقق وعود الهی دراحادیث واخباراسلامی

الف : تأثیرات این دوواقعه درانفس وآفاق

برصاحبان فراست ودانشمندان خردمندبی نظر مسلم
گردید وبمرور زمان ثابت وآشکارشد که مظلومیت جانبازان
نی ریز اززنان ومردان وجوانان وسالمندان واستقامتشان
درزیرشکنجه وظلم ستمکاران وارسال سرهای شهـــدا
واسرا شان دردو واقعه درسالهای ۱۲۶۶ و۱۲۶۹ آنهردو
فقره سرها برسنان زده شد سرها ازجلو واسراازعقب بشیراز
روانه کشتند و تکرار قضایا که فقره دوم اشد ازفقه اول

بود آتش محبت الهیرا در دل بقیة السّیف افسرده نسا خت

بلکه لهیب واشتعالش افزون گردید امّا اثر غیرمستقیم آن در آفاق آنکه توجه نفوس بسیاری رابآئین جدید الولا ده الهی جلب نمود وانعکاسات آن بواسطه صیت وشهرت آن درخارج ازفارس دراطراف واکناف ایران بلکه درخارج کشور زبان زد خواص وعوام شد وسبب تنبّه وایقاظ نفوس مستعدّه گردید ....

ب : تحقق وعود الهی وبرانگیخته شدن اشخاص برای تحرّی حقیقت

ارباب خرد ودانش ازمسلمانان پاك ضمیر بعد ازشنیدن این اخباربه تفحص پرداختند وبکتب احادیث واخبارمراجعه وبااین وقایع منطبق ساختند وچون عیناً تحقق یافته بود بلا درنگ مؤمن شدند که برای مزید اطلاع شمّه ای ازآن اخبار ذیلاً درج میگردد :

۱ــ دراصول کافی درحدیث جابر ازلوح فاطمه چنین نقل شده

علیه کمال موسی وبهاء عیسی وصبرایوب فیذل اولیائه فی زمانه وتتهادی رؤسهم کما تتهادی روس الترك والدّیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل والرنّه

فی نسائهم اولئك اولیائی حقّـًا . . . . .

این حدیث درباره وقایع نی ریز کاملاً مطابقت دارد چه که بموجب شرحیکه درفصل های مربوطه نگاشته شد در دو واقعه پس ازکشتار بسیار وشکنجه های بیشمار پیر مردان وزنان واطفال اسیرگردیدند وسرهای پدران وبرادران واقوامشان برسنان زده شد وپیشاپیش اسرابه شیراز اعزام شدند : زمین ازخونشان رنگین شد وضجّهٔ زنان اززیرشکنجه بعنان آسمان رسید وچهل نفر دراطاق سنگی درکوهستان نی ریز آتش زدند

۲ــ دربحار الانوار ازابی عبد الله نقل شده که میفرماید

ماتستعجلون بخروج القائم مالباسه الّا الغلیظ و لا طعامه الا الخشب ماهوالّا بالسّیف والموت تحت ظلّ السّیف انتهی

احادیث واخبار دراین باره زیاد است ازنظراختصار بهمین دوحدیث اکتفا شد . . . . .

« عهد اعلی »

مهمترین آثار جاویدان (شمول عنایات الٰهیّه) افتخار ابدی شهداء و بقیة السّیف های دو واقعه ۱ - ۲ الواح نازله از قلم حضرت اعلی بافتخار شهداء نی ریز و بقیة السّیف ها

فصل ۷٦ - الف بافتخار جناب سیّد جعفر والد ماجد سیّد یحیی وحید در کتاب تفسیر سوره یوسف چنین میفرمایند : قوله جلّ شأنه

یا قرّة العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انّك علی الحقّ اِنْ کنتَ بالباب لِلّهِ ساجدًا لقد کنتَ فی امّ الکتاب عند الله محمودًا وهو الله قد کان علیك علی الحقّ شهیدًا فوربّك انّك لن تحرق الأرض بالحق من دون الباب ولن تبلغ الجبال من دون الذّکر علی الحق بالحق طولاً وانّه من الله الحقّ لحقّ بالکلمة الأکبر علی العالمین جمیعًا ان کنت قد انبعثَ امره فانّا قد جعلناك فی الدّنیا زکیًّا علی العالمین رفیعًا وانّك بالحق فی الأخرة معنا فی الرفیق الأعلی باذن الله العلیّ وهو الله قد کان علی کلّ شیئی شهیدًا ذلك ممّا قد اوحی الله علیك فی سبیل الحکمة فانتظر علی الحق الأکبر امرنا وانصر ذکرنا الأکبر هذا الغلام العربیّ فان نصر الله وآیاته قد کان فی امّ الکتاب قریبًا . . . . .

و در مقامی دیگر می فرماید : ولقد طالعت سنا برق جعفر العلویّ وشاهدت

بواطن ایاتها وانه ما عرف الا نفسه وما وصف الا شئون عبودیته وکل ما قال
فی حق ال الله سلام الله علیهم فی تفسیر الدعاء المشرقة عن ناحیة المقدسه
لم یلیق فیهم ولا یلیق عند الله بشأنهم لأنه ما قرأ الا حرف عبودیته وما وصف
ال الله الا بما تجلی اخرهم فی کنه ربوبیته ولا یعرف ال الله احدٌ ولا یقدر
یوصفهم عبدٌ اذ ما سواهم من فاضل ذکرهم لیذکرون ویوحدون ...
و در مقامی دیگر مذکور است ولقد بلغ الی حظیرة الواقع فی بواطن تلک
الوقائق والدقائق سید المعاصر عضد المحققین فصل فی سنا برقه
المحیط علی المغارب والمشارق فجزاه الله فی بیانه فی حقیقة ذلک البسمله
بالسر الواقع والکلمة البالغ والنور الساطع بعد ما نجمد الکلمات فی قبال
اشاراته ولکن ذلک ما کان الا لحفظه نظرة الناظرین فجزاه الله کما اهله
والحمد لله رب العالمین .

ب بافتخار سید یحیی وحید

۱ـ در رسائل دلائل السبع در شأن حضرت وحید چنین نازل گشته :
نظر کن در عدد اسم الله فرد منفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف ومؤالف
منکر بر فضل وتقوای آن نیست وکل مقر مذبر علو او در علم وسمو او در حکمت ونظر کن
در شرح کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شده واستدراک علو شأن او را عند الله

۲ـ تفسیر سوره کوثر که خود کتابی مبین است بافتخار جناب وحید است وبسیار
ومشهود است به آن رق منشور مرجعه فرمایند از قلم حضرت بهاء الله الواح زیادی است
از آنجمله قسمت زیادی از لوح سورة الصبر در شأن جناب وحید است که عیناً درج میشود الخ

(عهد ابهی)

مهمترین آثار جاویدان شجی از الواح منیعه صادره بافتخار ابدی شهدا و بقیة السیف ها ی واقعه اول و دوم

فصل ۷۶

الواح نازله از قلم حضرت بهاء الله جل جلاله بافتخار شهدا و بقیة السیف ها ی واقعه اول و دوم

الف (۱) زیارتنامه بافتخار جناب آقا سید یحیی وحید :

هذا ما نزل لحضرة الوحید الذی فاز بلقاء الله العزیز الحمید و للذین استشهدوا فی سبیله و قاموا علی خدمة امره و شربوا تسنیم الایمان من ید عطاء ربهم الکریم.

.... هو القائم علی امره و القاهر فوق خلقه

اوّل موجٍ علا من بحر رحمة ربّك الرّحمن . علیك یا سرّ الفرقان و مستسرّ البیان اشهد انّك شربت رحیق الوحی من ید العنایة و الألطاف و فزت بلقاء من کان موعودًا فی الکتب و الزّبر و الألواح انت الّذی اجبت اذا ارتفع النّداء و قبلت اذ ظهر الأفق الأعلی فی یوم فیه اعرض من فی ناسوت الأنشاء عن الله مولی الورٰی انت الّذی وجدت عرف النّباء الأعظم اذ فاح و قمیص مالك القدم اذ تضوّع : اشهد انّك نصرت دین الله و امره لقلمك و لسانك و یدك الی ان فدیت نفسك فی سبیله و شربت کوثر الشّهادة باسمه و حبّه و اخذك سکر سلسبیل العرفان الی ان طرت بقوادم الأیقان فی هواء لم یسمع فیه الأهزیز اریاح عنایة ربّك مالك الأدیان انت الّذی بمصیبتك ناحت الذرّات و بکت عیون الممکنات اشهد بك ظهرت کنوز الأرض و لئالی البحر و بك تزیّن راس العرفان باکلیل البیان انت الّذی اخذت

الرّحیق المختوم امام الوجوه وشربت باسم ربّك القیوم : البهاء المشرق من افق الفضل والنّور اللّائح من سماء العدل علیك وعلی الّذین جاهدوا معك واقبلوا الی من اقبلتَ الیه واعرضوا عمّن اعرضتَ عنه وقاموا علی نصرةِ الأمر معك وفی ظلّك وفازوا بلقائك وطافوا حولك اسئلك یا الٰهی وإلٰه الأسماء وفاطری وفاطر السّماء بلئالی بحر توحیدك واسرار کنایك وبزفرات المقرّبین فی فراقك وعبرات المخلصین فی هجرك وبهذا القبر الشّریف والمقام المنیف بان تغفرلی ولوالدیّ ولمن تقرّب او یتقرّب الی هذا الرّمس الأطهر وزاره او یزوره لوجهك یا مالك القدر ان اسئلك به وبمن استشهد فی سبیلك بان تقضی لی حوائجی وحوائج خلقك الّذین تمسّکوا بعهدك ومیثاقك وذاقوا حلاوة بیانك انّك انت الحاکم الأمر العلیم الحکیم ....

ونیز قسمتی از لوح مدینة الصبر که بنام سوره ایوب بافتخار ایوب نازل شده بجناب وحید اختصاص یافته است وچون تمام لوح زینت تاریخ میشود استخراج قسمتی از آن تکراری است

ب (۲) لوح بافتخار واعزاز جناب آقا سید محمد نجل آقا سید یحیی کشفی ابرقیه السّیف فی ریز قوله جلّ کبریائه من ملکوت بیان ربّنا الفرید لسیّد محمّد ابن وحید

الأعظم العظیم

قد فتح باب البیان وظهر غلام المعانی وکان فی یده الیمنی کأسًا

من سلسبيل رحمة ربكم العلي العظيم مرّةً تجد فيها اثر النار بما تحرق منه
احجاب العالمين وطورًا تجد منه اثر النور وبه تستضئ افئدة العارفين
وتارةً تراه ماء الحيوان لأن به احى الله كلّ عظيم رميم طوبى لمن اخذها
باسم ربّه وشرب بذكرى العزيز الحكيم اَنِ اتّخذوا فى امر الله بذلك يرفع
امره بين العباد انّه لهو العالم الخبير عليكم بالتّقوى فى دين الله لعمرى
انّه قميصى طوبى لمن فاز بهذا القميص المنير انّ ربّك لا يشغله شئ عن
شئ لو يحكم على السّماء حكم الأرض ليس لأحدٍ ان يعترض عليه ولو
يتصرف فيما على الأرض ليس لأحدٍ ان يقول لِمَ وبِمَ قد نطق كلّ شئ
بانّه هو الحاكم على ما يريد هذا شأن الله بين عباده وسلطانه لبريّته
قد ختم هذا المقام بهذا المنظر الكريم مع ذلك اظهرنا نفسنا بلباس
التّقوى فضلًا من لدنّا انّ ربّك لهو الغفور الرّحيم انّ الّذين تجاوزوا
عمّا حدّد فى الكتاب ويعملون بغير ما اذن الله لهم اولئك من الخائنين
والّذين ارتكبوا ما نهوا عنه انّهم من الغافلين تخلّقوا بما امرناكم به
فى الألواح ليظهر تقديس امر ربّكم بين العباد بذلك تستضئ وجوه
المقرّبين قل انتم فى بيوتكم وسلطان البيت يذكركم فى هذا السّجن
العظيم ويريد ان يجعلكم ملوكًا فى ممالك ملكوته ووراثًا فى جبروته العزيز
المنيع لا تحزن من الّذين كفروا فى كلّ الأمور على الله العزيز الحميد كن
على شأنٍ تجدن منك المخلصون نفحات الرّضوان كذلك ينبغى لمن
امن بالله العزيز الفريد ....

ج-۳- سورة النصح که بمنزله کتاب مبین وحروف علیین است ودر جواب سئوالات جناب آقا سید جعفر یزدی از بقیة السیف ساکن نی ریز از قلم اعلی نازل گردیده زینت تاریخ میشود (مربوط بفصل ۱ جلد اول)

هذه سورة النصح لمن اراد ان یستنصح بالله المقتدر المهیمن القیوم

بسم الله العلی العظیم المقتدر العزیز المحبوب

فسبحان الذی نزل الآیات بالحق علی النبیین والمرسلین وینزل حینئذٍ علی ماکان الناس فی دین الله یعملون وفیها ما ینبئهم بصراط الله وفُصِّلَ فیها کلّ شیئٍ وهدیً وذکری الذینهم فی جنة الفردوس باذن الله یدخلون ویهدیهم سبل النجاة ویبلغهم الی شاطی القدس فی جوار الله المهیمن العزیز القیوم.

ان یا حرفَ الجیم اسمع ما یُلقیک حمامة الأمر فی ایام الذی اجتمعوا علیه اهل الکفر والبغضاء بغیر اذن ولا کتاب من الله العزیز المحبوب ویریدون ان یخرجوه من الأرض کما اخرجوه اوّل مرّة وکذلک نلقیک من اسرار الأمر ان انتم فی ایام الله بشیئٍ من الأسرار مطّلعون ثمّ اعلم بانا اذکرناک من قبل ونذکرک حینئذٍ بآیات التی تنقطع عنها ارواح الذینهم کفروا به ثمّ یُحیی به الموحّدون الذین یطیرون فی هواء القرب ویذکرون الله بلسان سرّهم وجهرهم وهم من اثمار شجرة الرّوح فی کلّ حین یرزقون ولا یظنّون بالله ظنّ السّوء ولا یتکلّمون بغیر اذن من الله المهیمن القیوم واذا یسئلون عن شیئٍ لا یتکلّمون الّا بعد اذنه وهذا ما نعلّمک سبل التقوی لعلّ الناس کانوا فی ایام ربّهم یتذکرون وما بعثنا من رسولٍ

الا وقد ارسلناهم بآيات بيّنات وكلّ كانوا بهم مستهزؤن ومنهم ادم ارسلناه بالحق واسكنّاه فى قطب الجنّة فى وادى الّذى ما بلغ اليها المقرّبون وعلّمناه من الأسمآء كلّها واشهدناه اسرار الأمر ثمّ اوياناه فى ظلّ شجرة الفردوس ان انتم تعلمون وامرناه بأن يأكل من كلّ شيئ ممّا يشتهى به نفسه ثمّ منعناه عن شجرة الزوج وهذا من سرّ غيب مكنون هذه الشّجرة شجرة نبتت من صرف الزوج ولا ينبغى لأحدٍ ان يقرّ بها الّا الله المهيمن العزيز المشهود فلمّا وجدناه على هواه اقلّ من الشّعر اذًا اهبطناه عن الجنّة وجعلناه فى الأرض من الّذين هم كانوا على مناكبها يركبون ثمّ نبّئناه فى امر من الأمر ونبّهناه فيما عمل اذًا صاح فى نفسه سبعين الف سنة ثمّ اكبّ على التّراب سبعين الف سنة اذا رفع رأسه ونادى سبحانك ان لا اله الّا انت فارحمنى ولا تأخذنى بما اكتسبت ايداى وانّك انت غافر كلّ شيئ وراحمه وانّك انت العزيز المرهوب فاغفر لى يا محبوبى عمّا فعلت بين يديك لأنّك اسكنتنى فى مقام كان مقدّسًا عن غيرك وانا الّذى اشتغلت فيه بهوى نفسى وغفلت عن ذكرك تب علىّ بفضلك ورحمتك وانّك انت الحقّ علّام الغيوب اذًا انزلنا عليه من امطار الرحمة ثمّ غسّلناه من دموع عيناه و طهّرناه عن كلّ دنس وجعلناه من الّذين هم كانوا فى هوآء القدس يطيرون ثمّ بعد ذلك اصطفيناه بالحق وجعلناه نبيّا وارسلناه على الّذين هم سكنوا فى الارض ليأمرهم بالعدل وينهاهم عن الظّلم وهذا ما رقم من قلم العزّ

على الواح عزمكنون قال ياقوم انا عبد الله قد اصطفانى الله لأمره وجعلنى
اٰية من عنده عليكم ان انتم تعرفون اتقوا الله يا ملأ الأرض ولا تفسدوا
فيها وابتغوا الفضل من لدى الله المهيمن المحبوب ولا تتخذوا وليًّا
لأنفسكم الا هو ولا ترتكبوا فى ارض انفسكم عمّا يمنعكم الله بلسان صفوته
لعل انتم فى يوم القيمة بين يدى الله تحشرون اذًا اعرضوا عنه وكفروا
باٰياته وقالوا ما نتبعك الا بان تاتينا باٰية اخرى وكذلك اعرضوا عنه
وكانوا من الذين هم فى غشوات انفسهم ميتون ثمّ بعد ذلك اصطفينا
ابنه بعده وجعلناه اٰية من لدنّا وارسلناه الى قومه لعلّ الناس كانوا بوجه
الله يتوجّهون فلمّا جائهم باٰيات بيّنات اذًا اعرضوا عنه وكانوا من الذين هم
فى ازل الأزال عن وجه الجمال معرضون الى ان قضى الأيام ومضت
اللّيالى ارسلنا النوح بالحقّ واقمصناه قميص الروح وجعلناه اٰية للذين هم
يريدون ان يهتدون فلمّا جائهم بفاران من النور وانوار من الروح اذا
اعرضوا عنه واشركوا بالله المهيمن المحبوب وقالوا لست بمرسل وما
اهتديت بانوار الله بل تكون من الذين هم فى الأرض يكذّبون وما انت الا
مفترٍ كذّاب واراد وا قتله اذًا حفظناه من الذين هم كانوا ان يشركون فلمّا
اشتدّ الأمر عليه توضاء بمياه القدس وجلس بين يدى الله بخضوع
محبوب واراد ان يدعوا عليهم لينزل عليهم البلاء اذًا ارسلنا عليه ملائكة
السمآء ليكونن من الذين هم يستشفعون ونزلوا عليه وقالوا يا نوح لا تفعل

بهؤلاء كما فعلوا بك فارحم عليهم ولا تأخذهم بعصيانهم لأنهم ضعفاء
في الأرض وارقاء في الملك ولا يملكون لأنفسهم موتا ولا حيوة ولا نشورا
ان اصطبر في امر الله انه يوفي اجور الذين صبروا وكانوا على ربهم يتوكلون
وهذا اول بلاء ينزل على الارض فاصبر على بغيهم واذاهم سيجزيك الله
جزاء الذين كانوا في مرضاته ان يصبرون وقام النوح عن مقامه
ورجع عما اراد ثم بعد ذلك دعاهم الى الله المهيمن المحبوب كذلك
سبقت رحمتنا كل شيئ واحاطت فضلنا كل من في السموات والأرض ان
انتم في اسرار الأرض تتفكرون وقضى سنين متواليات وما اهتدوا
قومه بهدى الله وكانوا من الذين هم كانوا في ازل الأزال لا يهتدون وما
تؤثر فيهم نعمات الله وما زادتهم الا طغيانا وكفرا حتى استيأس النوح عنهم
واراد ان يدعو عليهم ويجعلهم كهشيم مطروح اذا ارسلنا ملائكة من سماء
اخرى قالوا يا نوح لا تكن اول سبب لبلاء الأرض فارحم عباد الله و
تجاوز عنهم وعن سيئاتهم لعلهم اهتدوا بانوار الله ثم بآياته يهتدون
فاصبر في الأمر ثم استقم وكن كالجبل الحديد في امر الله المهيمن المحبوب
وصبر بعد ذلك الى ان قضى عهدا وزمنا لا يعلمه الا الله ويشهد
بذلك عباد مكرمون وما آمنوا به في شيئ وما قاموا عن قبورهم واهم
وما حشروا بعد الذي نفخ في الصور وكذلك كانوا في غشوات انفسهم
محتجبون اذا اراد الله عن خلف الحجبات انه لن يؤمن من قومك

الا من قد آمن من قبل ولا تحزن عمّا كانوا يفعلون فلمّا سمع ندآء الله اهتزّ
نفسه من الشوق ورفع ايداه وقال يا ربّ لا تذر هؤلآء على الأرض فاستجبنا
له وامرناه بان يصنع الفلك فلمّا تمّ سفينة الرّوح فى كلمة الأكبر قلنا يا نوح
فادخل فيها من اهلك الّذين سبقت عليهم القول وكانوا فى دين الله ان
يسبقون اذًا انزلنا من غمام القهر امطار الغفلة واغرقنا كلّ من فى الارض
الّا الّذين هم كانوا على سفينة الرّوح راكبون ثمّ ارسلنا بعده هودًا وجعلنا
نبيًّا على المشرق والمغرب وايّدناه بامر من لدنّا وجعلناه من الّذين هم كانوا
فى مصر الرّوح ان يدخلون قال يا قوم اتّقوا الله ولا تفعلوا بمثل ما فعلوا
من قبل وانّى اخاف عليكم عذاب يوم محتوم وكفروا به واعرضوا عمّا
تهم من عند الله المهيمن القيّوم الى ان اخذناهم بذنبهم وجعلناهم تذكرة
للّذين هم يريدون ان يتذكّرون ثمّ بعد ذلك ارسلنا صالحًا واصلحنا
امره وامرناه بان يأمر العباد بالعدل الخالص ويذكرهم بايّام الله العزيز
المحبوب قل يا قوم امنوا بالّذى خلقكم ورزقكم ثمّ اماتكم واحياكم ان انتم
تشعرون ولا تلتفتوا الى الدّنيا وزخرفها وخافوا عن الله ثمّ عن حدوده
لا يتجاوزون وارحموا على انفسكم ولا تعتدوا عن امر الله المهيمن المحبوب
قالوا يا صالح ما نعبد الهك وما نتّبعك فى القول فانته عمّا تقول والّا
لنرجمنّك ونقتلنّك وبذلك كانوا من الّذين هم فى دين الله يعتدون قال
صالح يا قوم هذه ناقة الله ترعى فى ارض القدس وتسقيكم من لبن الحكمة

ولا تضرّكم فى شئ اتّقوا الله ولا تمسّوها بسوء انفسكم ولا تتّبعوا اهواكم ان
انتم تعرفون فوسوس الشيطان فى صدورهم وبغوا على الله المهيمن العزيز
القيّوم واشتدّوا فى طغيانهم الى ان عقروا الناقة من غير جرم ولا ذنب
اذ اخذناهم بكفرهم وبما كانوا يكسبون وارسلنا بعده ابراهيم بالحقّ
واصطفيناه بين العباد وجعلناه اية للّذينهم كانوا الى مشاهد العزّ ان
يسلكون قال ياقوم اتّقوا الله وامنوا به ولا تشركوا فى الأرض ولا تكونن
من الّذينهم كانوا عن ايات الله معرضون ولا تغفلوا فى انفسكم توجّهوا
الى ميادين الرّوح ان انتم تشعرون لعل يهب عليكم نسمات القدس و
يقلّبكم الى شاطى الأحدية ويصفيكم من حكمة الله المقتدر العزيز المحبوب
قالوا ما نتّبعك يا ابراهيم فى امرك وما نذر آلهتنا فسئل الهك بان ينزل علينا
ما وعدتنا وكذلك كانوا ان يقولون ويستهزؤن به فى كلّ يوم وفى كلّ
حين ارادوا ان يقتلون كانّهم اتّخذوا ايات الله سخريّا واعترضوا بحجج الله
وادلّائه وكانوا عن شاطى هذا الفضل مبعدون حتّى بلغ الأمر الى عبد
من عبادنا الّذى اشتعلت فى صدره نار الكفر وكان من الّذينهم كانوا فى
غشوات انفسهم ميّتون واجتمع القوم وقال اريد ان اقتل ابراهيم
او احرقه بعذاب النار وكذلك كانوا ان يتدبّرون الى ان اوقدوا نار
الكفر واخذوا ابراهيم ودعوه فى النار وكانوا على اصنام انفسهم عاكفون
اذ اجعلنا النار عليه بردا وسلاما وروحا ورحمة وكذلك حفظناه ونحفظ

الّذينهم فى البلاء يصبرون ثمّ بعد ذلك ارسلنا موسى بآيات عزّ محبوب وبيّنات امر محتوم وبلغناه الى شاطى القدس فى بقعة الفردوس واوينا ه فى سيناء الأمر وحوريب الرّوح اذًا نادينا ه عن خلف سبعين الف حجاب عن سدرة البقا يمّ فلزم الكبرياء ان يا موسى انّى انا الله ربّك وربّ آبائك اسمعيل واسحق ويعقوب هذا جمالى قد كشفناه عليك فانظر ماذا ترى وبذلك منّا عليك واتممنا النّعمة عليك اذًا فاقتبس لهذا النّار لعلّ النّاس كانوا بنار الحبّ فى ايّام الله يشتعلون ثمّ ايّدناه بعصآء من الأمر وجعلنا يده يدى واشرقناه بالحق ثمّ جعلناه درّى بيضآء للّذينهم كانوا بنظرة الله ينظرون ثمّ امرناه بان يذكرهم بايّامى من بعد حين الّذى تحرق فيه الحجبات بقوّة من لدنّا ويأتى طلعة الرّوح فى ظلل من النّور باسم علىّ ان انتم تشعرون اذهب الى فرعون وملئه ثم اهديهم بانوار القدس و نبّئهم بايّام الّذى كلّ فى محضر القدس يحضرون لعلّ يتّبعون امر ربّهم ويهتدون بنار الله ويقلبون الى شاطى الفضل فى جوار الله المهيمن المحبوب ودخل على فرعون وقال اتق الله ولا تتّبع هواك ولا تكن من الّذينهم بانوار الله لا يهتدون انّى قد جئتك من مشرق الرّوح بسيناء من الأمر فاتّبع امر ربّك ولا تكن من الّذينهم بنار الله لا يشتعلون ويا قوم لا تمسّكوا بعصم الكوافر فتمسّكوا بحبل الله ان انتم فى انفسكم تشعرون وقوموا عن مراقد الغفلة ثمّ اشكروا الله فى ايّامه وهذا ما نبشّركم بالحقّ ان انتم تعلمون

قال فرعون من ربّك يا موسى قال الّذى خلقنى وارسلنى بسلطان من عنده
ان انتم توقنون الّذى خلقك ورزقك واعطاك من زخارف الملك ووهبك
سُلطانًا لتتّبع امره وتكون من الّذينهم كانوا فى فرضى الرّوح يسلكون وما
نذكّر فرعون بشئ من الّذكر وما امن بالله طرفة عين اذًا اغرقناه وملائه فى
بحر الكبر وجعلناهم عبرة للّذينهم يعقّبوهم فى الارض وكانوا فى ايات الله
يتدبّرون فلمّا قضى ايّامه ارسلنا الرّوح بالرّوح وسمّيناه بعيسى فى
ملكوت الأرض ان انتم تعلمون ونزّهناه عن كلّ مكروه واسمعناه نغمات
الورقاء واجذبناه بنغمة من الغيب وطهّرناه بماء قدس محبوب ونفخنا
فيه من سازج الرّوح والبسناه خلع النبوّة واصطفيناه عن بين العباد و
جعلناه اية لمن خلق من كلمة الله من قبل ومن بعد كانوا ان يخلقون
واحييناه فى ملأ الاعلى من قبل ان يخلق كلّ من على الأرض من طين
مسنون وامرنا كلّ من فى السّموات والأرض باموه واخذنا له العهد
عن كلّ شئ وهذا ما رقم فى الواح الرّوح من مداد مسك معطور
وبعثناه من نفحات القدس وجعلناه اية للّذينهم كانوا فى فردوس العزّ
يحبرون وامرناه بان يبذل على المكنات رشحًا من طماطم اليمّ المسجور
الّذى اكرمناه بالحق وما يطلع بذلك الا نفسنا الحق وكان ذلك فى ازل
الأزال فى حجبات القدرة لمحفوظ فلمّا تمّ هيكل الكلمة فى سرّه
قال يا قوم اتّقوا الله ولا تتّبعوا الشّياطين فى انفسكم واتّقوا من يوم كلكم

الى الله ربكم ترجعون وما ادعوكم الا الى الله وابشركم بايام الذى فيها يغرد
الورقآء على افنان سدرة العزان انتم تستطيعون ان تسمعون يوم الذى
يظهر الله بامره ويكلمكم على لسان علىّ محبوب هذا يوم الذى يرجوه هيا كل
القدس وما فاز به احدٌ الا الذين هم كانوا عن كل ما سوى الله منقطعون
ويا قوم فاستعدوا للقاء الله فى ايامه وهذا ما ينفعكم عما تطلع الشمس
عليه ان انتم توقنون ويا قوم هذا كتاب الله آمنوا به ولا تحرفوه فيما
امرتم فيه بالحق ان انتم تعلمون وليس بالنعمة ان يحيى الانسان بل بكل
كلمة تخرج من فم الله القادر المقتدر المهيمن القدوس ويا قوم فاسمعوا
ما نلقى عليكم من كلمات الحكمة ولا تدعوا كتاب الله ورآء ظهوركم واجيبوا
داعى الروح ثم بهذا النار فى مصباح الحق توقدون ويا قوم ما نسئلكم
من اجر ولا جزاء ولا شكور انما اجرى على الذى فطرنى وارسلنى بالحق
وجعلنى عليكم سلطانا لأقربكم الى ساحة القدس واهديكم الى ميادين
العزان انتم تحبّون ان تدخلون وما آمن منهم احد وما اقبلوا الى هذا
الوجه الذرى المكنون ومن الناس من كفره ومن الناس من اعرض
عنه ومنهم من جادله بالباطل ومنهم كانوا به ان يستهزؤن الى ان
ضاقت الأرض عليه بحيث ما بقى له من محل امن ليسكن فيه وكذلك
احطنا امره وانزلناه عليك من قلم قدس محكوم حتى جآء نصرنا بالحق
ونصرناه بجنود لن تروها وارفعناه الى سمآء القدس وانقطعنا ايادى

الكفر عن ذيل ردائه كذلك نفعل بالذين هم كانوا فى مرضاتنا يصبرون
وكذلك نلقى عليك من اسرار الأمر فيما اكتسبت ايدى الناس من قبل
كما كانوا اليوم يكتسبون بذلك فاعرف فى سنن القبل مما قضى على
النبيين والمرسلين لتكون مستبصرا فى امر دينك وتكون من الذين هم
كانوا فى دار السلام ان يدخلون ودارت الأيام والليالى ان بعث
محمد بالحق واشرقناه عن مشرق البطحاء كاشراق شمس البقاء على مدينة
بلور مبيوض واضاء واستضاء منه يثرب القدس وبطحاء العز
ان انتم تعلمون اذا ارفعنا غمام الجود وامطرنا على مداين الطهر من
امطار فضل محبوب لينبت فى قلوب المقدسين من نبات علم مخزون و
اجرينا بوجوده يمايم الفضل وجدنا به الأديان واظهرنا كل شئ بطراز
الربيع فى فصول قدس ممنوع قال يا قوم امنوا بالله الذى خلقكم ورزقكم
ثم اشكروه بما اتيكم من نعمائه ولا تكونن من الذين هم كانوا بنعمة الله
ان يكفرون ويا قوم ما انا الا بشير ونذير ابشركم برضوان الله وانذركم
من يوم الذى انتم على التراب تبعثون وتسئلون عما اكتسبتم فى الحيوة
الباطله وتجزون بما كنتم ان تعملون ويا قوم ما انطق عن الهوى يوحى
الى انه لا اله الا هو العزيز المقتدر المشكور ويا قوم هذا سبيلى فاتبعوه
ولا تتبعوا الذين يرتكبون الفحشاء فى انفسهم ويفعلون ما الهيهم
الله عنه وكانوا فى هواء انفسهم مغرقون ويا قوم ما نريد منكم من شئ

وما جزائی الا علی الذی ارسلنی بالحق الا تختلفوا فی دین الله ولا تعقبوا
علمآء الباطل ولا تکونن من الذینهم لا یرجون لقآء الله العزیز المهیمن القیوم
ویا قوم لا تحرموا انفسکم وارواحکم فاسرعوا الی مناهج القدس فی هذا
الشاطی الذی ما دخل فیه من احد الا الذینهم کانوا فی رضی الروح یسلکون
ویا قوم فاعرفوا قدر تلک الأیام وان عیون البقا ما شهدت بمثلها وما
وقعت علیها اتقوا الله ثم برسل الله لا تعتدون قالوا ما انت الا احد
مثلنا وما نتبعک فی امرک وما نریک من فضل وما انت الا رجل مسحور
واعرضوا عنه قومه ومنهم قالوا ما هذا الا رجل افتری علی الله ومنهم قالوا
ما هذا الا رجل مجنون ومنهم من قال فانزل علینا کسفا من السمآء
او تاتینا بقبیل من الملائکة او تفجر لنا ینبوعا فی الأرض او تظهر لنا کنوزا من
ذهب حمر مسکوک قال یا قوم ما انا الا بشر مثلکم ابلغکم رسالات الله
وما اقول حرفا تلقآء نفسی وکان الله شهیدا بینی وبینکم اتقوا الله ولا
تغرنکم الدنیا بزینتها وزخرفها فاعتصموا بحبل الله ثم عن امره لا تتجاوزون
وما نأمرکم الا بما امرت من عند الله ویشهد بذلک ذرات الممکنات
ان انتم تسمع الروح تستمعون ویا قوم هذه ایات الله نزلت علیکم
فبای حجة بعدها انتم تؤمنون وما قدر الله حجة فی الملک اکبر من
الأیات وهذه من ایاته خافوا عن الله ثم ببرهانه لا تستکبرون و
هذه ما لا یقاومه شیئ فی الأرض ولا یعادله کل من فی السموات ان انتم

ببصر الله فى ايامه تتفرسون قالوا لن نؤمن بك ولا بالذى ارسلك وما انت
الا الذى تريد ان تنهينا عما يعبد اباؤنا وكذلك عرفناك وما نراك الا من
الذين هم كانوا على الله يفترون وكلما انصحناهم بنصح الحق ما اقبلوا
اليه الى ان زادت نار الشقوة فى انفسهم واجتمعوا على قتله وشاوروا
مع علماء العصر وكذلك كانوا فى دين الله يمكرون ونجيناه بالحق و
ارفعنا امره واثبتنا الآيات رغمًا للذين هم كانوا فى الأرض ليسترفعون
نبئ عبادى بالذى جاءهم بالحق باسم على واشرق عن افق القدس بانوار
عز محبوب وجرت عن يمينه انهار الروح فى بدايع علم مكتوم قال يا قوم
قد ارتفعت غمام الحكمة وجاء الله بامره وهذا ما وعدتم فى كل الألواح
اتقوا الله ثم الىّ فاسرعون ويا قوم انا ابن نبيكم قد جئتكم بايات التى تتحير
عنها العارفون وهذه من حجة الله وبرهانه لا تدحضوها بظنونكم
ثم فى انفسكم فانصفون وهذه من شريعة الله قد شرع لكم بالحق
ان انتم توقنون ويا قوم فوالله ما اريد الا اصلاح اديانكم فى كل ما
انتم اليوم فيه مختلفون ويا قوم هذه من نسمات الروح يهب
عليكم ويقلبكم من الموت الفانية الى الحيوة الباقيه ان انتم اليها تتوجهون
ويا قوم قد اثمرت شجرة العلم فى هذه السدرة الازليّة وفصلت نقطة
الأوليه وتمت كلمة الله المهيمن القيوم ويا قوم قد كشف الجمال ورفعت
الحجبات وغنت الورقاء واستنار جودى القدس واستضاء كل من

فى السموات والأرض ان انتم بعين الروح تشهدون قالوا ما نراك على حق وما وجدنا فى ايامك ما وُعدنا به فى كتب آبائنا وما نتبعك ولو تأتينا بكل اية قال يا ايها الملأ اتقون فانظروا الى ما جعله الله حجة باقية وبرهانا ثابتة لمن فى السموات والأرض ان انتم تعرفون ويا قوم كل ما انتم تنظرون وسمعتم من آبائكم وعلمائكم يثبت بالآيات وهذه من ايات القدس التى ملئت كل من فى السموات والأرض كما انتم تشهدون ان لن توقنوا بالآيات فبأى شيئ انتم اليوم فى دينكم تطمئنون ولدونكم تستدلون سيفنى الدنيا وما فيها وعليها وانتم فى محضر القدس بين يدى الله تحضرون ويا قوم لا يمنعكم زخارف القول عمّا سمعتم من علمائكم ولا تشتبهوا الأمر على انفسكم واستنصحوا بنصحى ثمّ بنصح الله لا تكفرون كلما زاد الذكر فى ذكر الله ما زاد الا طغيانا الا ان افتوا عليه العلماء كلهم الا الذين نهم اطلعوا بسنن الله العزيز المحبوب وبلّغ الأمر الى ان اجتمعوا على قتله حتى علقوه فى الهواء وضربوا عليه افواج الكفر رصاص قهر مبغوض وشتّتوا جسد الذى يخدمه روح القدس وزاروا تراب قدميه اهل ملأ الأعلى و سكان الفردوس بنعاله يتبرّكون وبذلك بكت عيون الغيب فى سرادق البقا وتزلزلت اركان العرش واهتزّت جواهر الوجود وتمّت سقاية الشجرة فى نفسه من هذا الدم المنير المسفوك فسوف يظهر الله سرّ هذه الشجرة ويرفعها بالحق ويغنّ بانّه لا اله الا هو وكل عبادى

خلقناهم لأمرى وكل بامرى عاملون وهذا ماكتبنا لنفسنا الحق بان ترفع
الذين استضعفوا فى الأرض ونضع الذينهم يستكبرون وما ارسلنا من رسول
ولا من نبى ولا من ولى الا وقد اعترضوا عليهم هؤلاء الفسقه كما تشهدون
اليوم هؤلاء الفجرة كانوا ان يعترضون وما اعرض الناس فى عهد الا
بعد الذى اعرضوا علمائهم واستكبروا على الله وكانوا بآيات الله يجحدون
فكلما اعرضوا اعرض الذينهم اتبعوهم فى هويهم وما امنوا منهم احدا الا
الذين اوتوا بصائر القدس وامتحن الله قلوبهم للأيمان وسقيهم من كئوس
قدس مختوم ختامها من مسك الروح وهم عن خمر الأيقان من هذا
الكأس مسكرون اولئك هم الذين يصلون عليهم ملائكة الفردوس
فى جنة البقا وهم فى كل آن بفرح الله يستفرحون وما بعثنا من نبى الا
وقد كفروه العلمآء وفرحوا بما عندهم من العلم كما كانوا اليوم بعلومهم
كانوا ان يفرحون قل يا معشر العلمآء اتدعون بعلمكم فى انفسكم وتذرون
الذى خلقكم وعلمكم مالا تعلمون وانتم يا ملأ الأرض تفكروا فى امر
هؤلاء الفسقآء وبما اكتسبوا من قبل وبكل ماكانوا اليوم ان يكتسبون
وبه يشتغلون قل ان لم يكن هذا الذى جائكم بآيات بيّنات على
حق من الله كما انتم اليوم فى مقاعدكم تقولون فبأى بيّنة تستدلون
بالحق للذى ارسلناه باسم محمد من قبل اذا يا ملأ البغضاء فى انفسكم
فانصفون قل هل تستدلون بغير ما نزّلنا من قبل على محمد من آيات

عزّ مشهود قل يا ملأ الجهّال ان تستدلّون بغير ما نزّل عليه من لدن الله
المهيمن القيّوم فأتوا بها ان انتم تنصفون فى انفسكم او تكونوا فى اقوالكم
لصادقون وان لم يكن بينكم من حجّة ولا برهان الّا بما نزّل من الآيات
من سمآء عزّ محبوب فلم لا تؤمنون بالّذى جائكم بآيات الّتى ملئت شرق الأرض
وغربها وانصعقت منها كلّ من فى السّموات والأرض الّا الّذين هم كانوا
بآيات الله مجتذبون لا فوالّذى نفسى بيده هؤلآء الفسقاء هم الّذين
ما آمنوا بالله فى مظاهر امره وكفروا بها بعد ما استيقنتها انفسهم وكانوا
عن لقآء الله معرضون بعد الّذى كلّ وُعدوا بذلك فى كلّ الألواح
ويرجوه فى ايّامهم ولياليهم فلمّا جآئهم الوعد اذًا اعرضوا واستكبروا وكانوا
مريبا عن لقآء بارئهم وكانوا على اعقابهم منقلبون الى ان افتوا على الله
وحكموا على مظاهر امره بما هم كانوا عليه مقتدرون وما قتل احد من
الرّسل الّا بعد اذنهم وبغوا على الله فى ايّامه وافرطوا فى جنب الله وما
كانوا عن ليشعرون اذًا فانظر الّذين هم كانوا على الأرض ويدّعون
الأيمان لأنفسهم كانّهم اقبلوا الى التّراب واعرضوا ربّ الأرباب و
وكانوا على اصنام انفسهم وهويهم لعاكفون ويستفخرون بالّذين هم
ما ادّعوا فى الأرض الّا العبوديّة لله الحقّ ثمّ على الله ربّهم يفترون
ويقطعون البوادى الى ان تصلوا الى بقعة الّتى دفن فيها اسم من
الأسمآء ثمّ عن موجدها فى ارضه يمرّون ولا يشعرون ومنهم الّذى

سمّى بالعبد لهذا الأسم الّذى انشعبت عنه بحور الأسمآء ويشهد بذلك اهل سرادق البقآء ومن ورآئهم هذا القلم الدّرّى المكنون وهذا هو الّذى يفرّ الشّيطان عن كفره واحترق من ناره اكباد الّذين انقطعوا الى الله وكانوا على ربّهم متوكّلون وما امن بالله طرفة عين وهذا هو الّذى وسوس الشّيطان فى نفسه حتّى غفلة عن ذكر ربّه واخرجه عن جوار قدس محبوب وهذا هو الّذى علّم القابيل بان يقتل اخيه وكان من الّذى استكبر فى اوّل الأمر على الله المهيمن القيّوم وما من كفر وما من ظلم وما من فسق الّا وقد بدء من هذا الشّقىّ وسيعود كلّ ذلك اليه ان انتم بفراسة الله تتفرّسون اذًا تشرون اليه ملآئكة الفردوس فى ملأ الأعلى بانامهم ويخبرون بعضهم بعضًا بان هذا هو الّذى استكبر على الله فى ازل الأزال واعترض على النّبيّين والمرسلين فاعرفوه ثمّ العنوه ان انتم تعرفون ولذا جعله الله خادمًا لحروفات نفسه رغمًا لأنفه بحيث يعمّر جدار الّذى كان منسوبًا اليهم وافتى عليهم وبذلك يفتخر ولا ليشعر وكذلك ياخذ الله الّذين كانوا بحبّنا الهوى فى هذا الهوآء يطيرون قل اف لك يا خنزير وبما اكتسبت ايدك بحيث جرّبت سيف نفسك على وجه الله واستكبرت على الله المهيمن العزيز القدّوس وفى ظنّك باتك انت من الّذين يخدمون ال الله بتمامهم وما تدرى من ذنبك الّذى ارتكبت فى الحيوة الباطله ولا يعادله

شيئ فى السموات والأرض ولا كل ماكان وكل مايكون وتحسب بانك تعمّر عمارا تهم وبتنى اساسها لا فوالّذى نفسى بيده ما عمرت بل خربت اساس البيت وانهدمت اركانها وانعدمت اثارها ويشهد بذلك لسان الغيب فى جبروت العزّ ولكنّ النّاس هم لا يشهدون وانت الّذى افتيت على صاحب البيت واصلها وما استحييت عن الله ربك وربّ كل شيئ وتحسب بانك تعمّرها وهذا بغيٌ من نفسك الخبيثة على الله العزيز المحبوب فاسئلوا منه يا ملأ الأرض اما تقولون بانّ الله الحى فى كتابه الحقّ بان لا تأخذوا اموال النّاس بالباطل ثمّ عن اوامره لا تستنكفون وكيف تأخذ اموال النّاس بالباطل عن الّذى بغى على الله وكان ظلمه اظهرٌ من الشّمس فى وسط السّماء ثمّ بها هذه البيوت تعمّرون ونشهد حينئذ بانّ صاحب البيت برئى منكم ومن اعمالكم ويلعنكم بما اكتسبت ايديكم لو انتم فى اسرار الأمر تتفكّرون وسمعنا بانّ هذا الملعون يفتخر فى المجالس باستكباره على الله قد افتخروا رجالٌ من قبلك وكل حينئذٍ فى النار يستصرخون ولن يجدوا لأنفسهم من معين ولا من ناصر وكلما يستغيثوا بماء العذاب لا يغاثون الّا بنقمة الله الّتى يعذّب منها الّذين كفروا وانك انت سترجع الى مقرّك فى النار الّتى يعذّب فيها المشركون قل فوالله يا ايّها المشرك بالله والمعرض بآياته والكافر بنعمائه اهل الدّركات السّفلى من نار نفسك يفرّون ويستعاذون بالله منك ومن شرّك وفى كل حين عليك وعلى من

تبعك يلعنون قل اما انهيكم الله عن التوجّه الى الّذين ظلموا وكفروا بقوله
الحقّ لا تركنوا الى الّذين ظلموا فتمسّكم النّار فاىّ برهان انتم تفتخرون بهذا الظّالم
الفاجر الّذى يرتكب فى نفسه كلّ ما انهى الله عنه ويضع كلّ ما أمر به كما انتم
من اعماله تشهدون ومع ذلك انتم تستقربون اليه وتعظّمونه وتوقّرونه
وتمدّحونه فى مجالسكم وتعيّنونه فى امره ثمّ اليه فى اموركم تتوجّهون وهذا
سرّ ما نزّل من قبل على محمّد العربى من كلمات عزّ محفوظ ولكلّ وجهة
هو موليها والخبيثات للخبيثين وهذا هو الخبيث الّذى تقرّب بالجبت
وامن بالطّاغوت وكفر بالله وكان من الّذين هم كانوا على الله ربّهم يستكبرون
وهؤلاء لا يلتفتون على ما فعلوا وظلموا فى ايّام الله ويكفرون ويلعنون
الّذين ظلموا واعرضوا من قبل ولا يدرون ما يقولون وما يلعنون الّا على
انفسهم ويكذبهم اقوالهم كلّما اكتسبت ايديهم وهؤلاء هم الّذين كفروا بالله بعد
ما عرفوه من قبل كما كانوا اليوم ان يكفرون وكذلك قصصنا لك من قصص
الحقّ فى هذه الألواح وفصّلنا من كلّ شئ تفصيلاً هدىً ورحمة من لدنّا
لقوم يتّقون لتعرف كلّما جرت من قرون القبل على امناء الله وسفرائه
لئلّا يزلّ قدمك واقدام الّذين هم على الصّراط يمرّون حينئذٍ لمّا شغفت
حمامة الأمر من لحنات البقاء واستجذبت من نغمات الورقاء طلعت
عن رضوان القرب ويكفّ بين الأرض والسّماء ويدفّ باجنحة القدس
فى فضاء هذا الهوا وينادى فى ذرّ البيان علماء الّذين ظهروا من قبل

اركانوا من بعد ان يظهرون الى يوم الذى فيه يأتى الله بامره ويقدر مقادير
كل شيئ بقوله كن فيكون ويوصيهم ثم ينصحهم بنصح الذى هو خير لهم عن
ملك الأخرة والأولى وعن كل ما هم يعملون بان لا يطمئنوا بعلومهم ولا
باعمالهم ولا بكل ما هم كانوا به ليدينون ان يا معشر العلماء فى البيان لا يمنعكم
العلم عن بارئكم فاذا سمعتم ندآء الله فانقطعوا عما عندكم ثم الى ساحة
القدس بعيونكم فاسرعون وقدسوا انفسكم وارواحكم عن كل ما عرفتم
وعملتم من قبل لئلا يمنعكم شيئ عن الله بارئكم لعل انتم فى مشهد القدس
بين يدى الله تقعدون لأن كل ذلك حجبات واشارات يحول بينكم
وعرفان الله المهيمن العزيز القيوم تزهوا مرآت قلوبكم فى هذا اليوم
لعل لا يمنعكم شيئ عن الدخول فى حرم الله المقتدر المحبوب وان
المرآت لو يغطى بكدورات النفس والهوى لن ينطبع فيها صور واشكال
وكذلك فى مرآت قلوبكم فاشهدون اتقوا الله يا معشر العلماء لا يغرنكم
العلم ولا الحكمة ولا دونهما فاستبقوا فى هذا اليوم الى رحمة الله ولا تقعدوا
على مقاعدكم ثم بين الناس لا تتحاكمون ومن سمع منادى الله فى يوم الذى
يقوم على الأمر بمظهر نفسه ويتأمل او يصبر اقل من ان يبطل كل ما عمل
فى حياته ولو انفق ملأ الدنيا من الذهب والفضة او عبد الله فى ازل
الأزال كذلك نعلمكم سبل الحق لعل انتم باثمار شجرة القدس فى ايام
الله ترزقون اياكم يا ملأ البيان لا تفرحوا بعلمكم ولا يعلمكم بل بعلم الله

فافرحون لأنّ العلم ما يشرع لكم من عنده والعمل ما يقبل منكم من فضله اتّقوا الله ثمّ باموالكم لا تستكبرون وانّه لو يحكم على الجهل نفس العلم او على الظلم جوهر العدل لحقّ واتاكل بذلك مؤمنون انّه ما من اله الّا هو يفعل ما يشآء ولا يسئل عمّا شآء وكلّ عن كلّ شيئ فى محضر العدل يسئلون اتّقوا الله ولا تكونوا بمثل الّذين هم استكبروا على الله بعد الّذى كلّ كانوا بلقآئه منتظرون مثل العلمآء الّذين يفتخرون بعلمهم فى ايّام الله كمثل الّذين عبدوا الأصنام لأنّهم اعتكفوا على اصنامهم وهؤلآء اعتكفوا على علومهم بل هذا اكبر لو انتم فى انفسكم تتفكّرون فاعلموا بانّ كلّ ما يمنعكم عن الله بارئكم هو اصنامكم لو انتم تشعرون فو الله قد نصحنا كم غاية النّصح وهذا خير لكم عن ملك الأخرة والأولى لو انتم تحفظون وانّك انت يا ايّها السّائل فاقرا تلك الألواح بروحك ولسان سرّك ثمّ انشر بين الّذين تجد منهم روايح الأيمان ثمّ استرها غاية السّتر عن الّذين تجد منهم رايحة البغضآء اتّق الله ولا تكن بمثل الّذين هم كانوا اليوم فى هواء انفسهم يسلكون ولا ينظرون بالمنظر الأكبر بعد الّذى امروا بذلك واراد وا ان يخمدوا نار الله الّتى انارت منها كلّ من فى السّموات والأرض ولا يشعرون ما فعلوا من قبل ولا بكلّ ما كانوا اليوم ان يفعلون اما سمعت كيف اجتمعوا علينا فى هذه السّنة علماء العصر واتّا اقمنا فى معاركهم وحده وما استنصرنا من احد الى ان فرّقهم الله بقدرته

واضآء النّور بالحقّ بعد الّذى كلّ ارادوا ان يطفئون فسوف يطهّر الله الأرض من دنس هؤلآء ويعلوا حجّته ويثبت برهانه ويرث الأرض عباد الّذينهم انقطعوا الى الله المهيمن القيّوم ثمّ اعلم باتّا افتخرنا بهذه الألواح بين المشرق والمغرب وجعلناها لك قميصًا لتجد منه رايحة السّبحان ولو تضعه على بصر اهل السّموات والأرض يرتدّ ابصارهم بصيرًا وكذلك نفعل بالحق رغمًا لأنف الّذينهم كانوا اليوم بايات الله يستهزؤن قل يا ملأ الأرض انّ هذه لنغمات ما فاز بها سمع الّذينهم خلقوا من التّراب ان انتم توقنون وهذه من كلمات ما ادركت افئدة احد فى الملك ان انتم الى مقاعدها فى سمآء القدس تعرجون وهذا من جمال ما وقع عليه عيون احد فى الملك ان انتم ببصر العزّ تبصرون وهذا سراج القدس ما قبل فى نفسه المشكوة ويكفى بمشكاة الله المهيمن القيّوم قل تالله هذه لنارٌ تدندنت فى حولها ملأ الفردوس وما قبسوا منها الّا الّذينهم فى حول الشّجرة يطوفون وما استثناهؤلآء الّا تشوقًا للّذينهم حضروا فى بقعة المباركة ثمّ من هذا النّار على قدر مراتبهم يصطلون لعل ينقطعون عن هويهم ويفوّضون امورهم الى الله ولا يحزنهم الفقر والأضطرار ولا يمسّكهم البأسآء والضّرّآء عن حبّ الله العزيز المحبوب قل هذه الكلمات لحوريّات ما الطمثهنّ احدٌ فى الملك وكنّ باكراتٌ فى غرفات العزّ وقد اظهرناهنّ عن خلف الف الف حجاب لعل انتم عن جمالهنّ

تستفيضون اقلّ من ان يحصى ومن نغماتهنّ على افنان سدرة تلك الكلمات تستنجذبون اذًا لمّا بلغ القول الى ذلك المقام الألطف الأرقّ الأبهى الأعلى اذكررتي بلسان الخلايق كلّهم ثمّ عن قبل الأشياء باجمعها فسبحانك اللّهمّ يا الهي تشهد حينئذٍ السن سرّنا بوحدانيّتك وشفتانا بفردانيّتك وكينونتنا بصمدانيّتك وذاتيّاتنا باحدانيّتك فلك الحمد فى بدايع عطائك وجميل احسانك بحيث ارسلت الرّسل من عندك وانزلت الكتب من لدنك وشرعت فيها شرايع قربك واظهرت فيها مناهج وصلك وما نزلت فيها من الأحكام الّا وهو خير لنا عمّا تطّلع الشّمس عليها وما قدّرت فيها من خيرٍ ولا من فضلٍ الّا وهو يرجع الينا وانّك انت كنت لم تزل مقدّسًا من ان تريد لنفسك من شيئ او يرجع اليك من خير لم تزل كنت فى علوّ القدس والفضل والغنا ولا تزال تكونن فى سموّ العزّ والتّنزه والأستغنا كلّ الأغنيا فقراء لدى باب مدين فضلك وكلّ العزّاء ذلّاء لدى ساحة قدس رحمتك وكلّ الملوك مملوك عند ظهورات سلطنتك وكلّ الوجود منقاد لدى بروزات حكومتك الى ان انتهيت الأمر الى جمال قدس الوهيتك و هيكل عزّ قدّ وسيّتك واظهرت عن خلف حجبات القدرة ما كنزته فى ازل الأزال بقوّتك ليتمّ بذلك بدايع نعمتك على اهل مملكتك و جواهر عنايتك على بريّتك وبذلك وفيت كلّما وعدته على المنقطعين من أصفيائك وادّيت بكلّما عهدته على المقرّبين من امنائك وبه اتممت

حجّتك واكملت برهانك واثبتت دلائلك واتقنت آياتك ودعوت الكلّ
الى هذا الفضل الأكبر الأعلى وهذه الشّجرة القصوى القصوى ومن النّاس
الّذين اجابوك فى ندائك وحدّثت من كلمتك فى قلوبهم نار محبّتك بحيث
احترقوا من قبل ان تمسّوا بنار سدرة ازليّتك ومنهم الّذين سرعوا الى
شاطى قربك بقلوبهم ونفوسهم وارجلهم حتّى دخلوا فى حصن لقائك وورودوا
فى جوار وصلك ورحمتك ومنهم الّذين انقطعوا بكلّهم اليك حتّى سكنوا فى
ديارك وتوطّنوا فى بلادك ومنهم اعرضوا واستكبروا عليك وبغوا على نفسك
وامسكهم عن سبيل عنايتك ومناهج مغفرتك انفسهم وهويهم وعلماء
الّذين ماشربوا عن كأوس فضلك وما تمسّكوا الّا بعروة هويهم واتّخذوها
الهههم من دونك ومنهم هؤلاء الّذين اجتمعوا فى ارضك وا ووا فى ظلّ عنايتك
الكبرى واسمك الأعظم الأعلى الأوفى الأحلى وفى كلّ ذلك يا الهى لم يكن
الفضل الّا من عندك ولم يكن العناية الّا من لدنك من دون استحقاق
احد بذلك لأنّك كشفت الغطاء عن وجوههم واحرقت الحجبات الّتى
حالت بينهم وبين انوار جمالك وظلّلت عليهم من غمام رحمتك واجريت
لهم من عيون علمك ورحمتك ورزقتهم من بدايع اثمار سدرة قدسك
وجودك وموهبتك وبلغتهم الى الفضل الى مقام عرفتهم نفسك الأبهى
فى اسمك العلىّ الأعلى ونوّرت قلوبهم وعيونهم بجمالك النّورا وشرّفتهم
بلقآء وجهك الأسنى واسمعتهم نغمائك الأحلى فلك الحمد يا الهى على

ما اختصصتهم بنعمآئك الباقيه فلك الحمد يا محبوبي على ما اصطفيتهم لآلآئك
الدائمه اذاً يا الهي لما كان عادتك الجود والاحسان وسجيتك العناية
والامتنان اسئلك بوله قلوب عاشقيك وجذب افئدة مخلصيك الذين هم
ما ارادوا غيرك وما ذاقت قلوبهم الامن بدايع ذكرك بان تهب حينئذ
عن يمين رضوان قدس ازليتك نسمات الغفران ليذهب عن الامكان
روايح العصيان ليرجعن كل اليك ويدخلن كلٌ في مداين اسمك وحدايق
احسانك وانك انت المقتدر على ما تشآء وانك انت العزيز الكريم الرحيم
الغنيّ المعطي الفاضل الباذل العليم الحليم الخبير المعين العطوف الغفور
ثم اسئلك اللهم يا الهي باسمك الظاهر المستور وبجمال غيبك المشهور وبانوار
وجهك الذي بها استنار كل من في السموات والارض وببهاء اشراق
اسمآئك الذي منها استضآء كل من في البقآءات والعرش وبالذي تظهرنه
في ايامك ووعدت به كل امنآئك واصفيآئك في جميع الواحك بان تجمعنا
على شريعة غنائك في يوم قيامك ولا تحرم يا الهي في هذا اليوم عيوننا عن
ملاحظة انوار جمالك ولا اذاننا عن استماع نغمات عزّ فردانيتك ولا قلوبنا
عن بدايع اذكار قدس ربانيتك ولا افئدتنا عن اصغآء كلمات صمدانيتك
ولا السنتنا عن جواهر اذكار وحدانيتك ولا ايدينا عن الاخذ من الواح
قدس الوهيتك ولا ارجلنا عن المشي الى ساحة قرب ازليتك ولا اجسادنا
عن الحضور بين يدي سلطنتك وكبريائك واني اسئلك حينئذ يا الهي بان

لاتجعل هذا الفضل مخصوصًا ببعض دون بعض ولاتحرم فى ذلك اليوم
احدًا من عبادك ولا تعزّ نفس عن جميل ردائك لأنّى اشاهد فى هذا الان
بانّ كلّ الأشياء قائم لدى مدينة فضلك ورحمتك ووجودهم وهيا كلهم
تشهد بفقرهم وافتقارهم وضرّهم واضطرارهم ولوانّ اكثرهم لايشعرون
فى انفسهم ولا يفقهون فى ذواتهم فسبحانك يا الهى ومحبوبى وان كان اجسادهم
ينكرون بدايع فضلك وجواهر احسانك ولكن سرّهم وباطنهم سائلون
فضلك ومنقادون لأمرك من يقدر يا الهى بان يفرّ من سلطنتك او يهرب
من حكومتك او ينهزم من قدرتك واقتدارك فانزل يا الهى عليهم من سحاب
رحمتك امطار قدسك وعنايتك ثمّ على قلوبهم من غمام مكرمتك مياه فضلك
وافضالك لينبت من اراضى وجودهم سنبلات علمك وحكمتك وحبّات
شوقك ورحمتك وانّك المقتدر على ما تشآء وانّك انت المتعالى المتفاضل
المتقادر المتباذل العزيز الرّفيع العلىّ الحليم المقتدر المتعزّز الكريم المحبوب
واما ما سئلت عن حكم الحديث فاعلم بانّ للسّالك الى الله فى هذا المنهج
الدّرّى البيضاء ينبغى بان يقدّس مرآت قلبه فى تلك الأيام عن كلّ ما
سمع من قبل لأنّ النّاس بعد الذى غابت عنهم شموس العلم والحكمة اختلفوا
فى امر الله المهيمن القيوم وبعضهم ضلّوا واضلّوا النّاس وافتروا على الله
فى كلمائه وكلمات الله وتكلّموا بما امرهم هواهم ونسبوه الى شموس العصمة
وما كادوا ان يفقهون وبعضهم اتّبعوا سلاطينهم وايّدوهم فى كلّ ما امرهم

انفسهم ووضعوالهم احاديثا ونسبوها الى ائمة العدل ليقربوا اليهم وكذلك
كانوا فى هوآء انفسهم يحكمون ومنهم الذين خافوا عن الله بارئهم فى ايامهم
وسلكوا مناهج الحق وما تكلموا الا بالحق الخالص وكل كان فى كتاب الحفظ
لسطور ولما دارت الأيام واللّيالى ومضى الأمر وقضى الحكم ظهرت الاختلاف
بين العلماء وبذلك اختلطوا اقوال الصحيحه بالكذبه كما انتم تشهدون
فى اقوالهم ثمّ فى اعمالهم تنظرون ولما كان الأمر بمثل ما القيناك كيف
تقدر ان تعرف الحق من الباطل بعد الذى اختلفوا كل فى امر الله بحيث
لن تجد اثنين منهم على امر واحد وكل فى كل شيئ كانوا ان يختلفون
فينبغى لك وللذين يتبعون الحق فى تلك الأيام التى كل احتجبوا عن الله
الا عدة انفس معدودان تقدسوا نفوسكم وقلوبكم عن كل ما يشهد
ويرى فى الأرض لأنكم بشيئ عما سمعتم من قبل لا تحتاجون لأن الذين
ينسبون الناس تلك الكلمات والأحاديث اليهم ليستضيئ وجوههم
كالشمس فى سمآء قدس مرفوع وبتينوا للناس كلما اختلفوا فيه وبما
حدد فى الكتاب من الله العزيز المحبوب واولئك انصعدوا الى الله
واحتجبوا اجمالهم عن اعين الذين كفروا واشركوا وارتقبوا سراج الدرى
الذى يوقد ويضيئ خلف مصابيح البلور ويهدى الناس الى ساحة
القدس والفضل ويبلغهم الى جوار عز مخزون ومع ذلك لن يحتاج
احد بشيئ الا بما شرع من شرايع الروح من لدن عزيز مشهود ولكن

انك لما قمت على باب الّذى ماخيّب منه احدٌ من الخلايق لذا القى عليك رشحًا من هذا الطّمطام المنذخر المتوّج المكفوف لتكون الحجّة بالغة من لدى الله على كلّ من فى السّموات والأرض لعلّ النّاس عن مراقد الغفلة بين يدى الله يقومون فاعلم بانّ لكلمات الله وسفرائه معانى بعد معانى وتأويلات بعد تأويلات ورموزات واشارات ودلالات وحكم بالانهاية لها ولن يعرف احدٌ حرفًا من معانيها الّا من شاء ربّك لأنّ معانيهم كنوزهم كنوزها فى خزاين الكلمات ولا يعلم اسرارها الّا الله العزيز المقتدر المحمود وسيعلم تأويلها كلّ من عرج الى سموات القرب والقدس وقدّست بصرٌ بذكر الله وبلغ الى مقام الّذى يشهد بلسان المودعه فى سرّه بانّه لا اله الّا هو وانّه لهو الّذى كان ولم يكن معه من شيئ اذًا يلتفت بكلّ المعانى و العرفان المكنونة فى كلّ شيئ من قبل ان يقول كن فيكون كذلك تلقيك الورقا من نغمات البقا وتعلّمك ماينقطعك عن كلّ من فى الأرض والسّمأ لتجهد فى نفسك وترتقى من هذه الأرض الأدنى وتصعد الى سموات الأعلى فى مقعد قدس محبوب فاعلم بانّ المقصود من الجمعه يوم الّذى فيه يجتمع النّاس بين يدى الله وفيه يقوم الله على امره بمظهر نفسه و هذا الحقّ معلوم وفيه تغرّد الورقآء وتدلع ديك العرش وترفع سموات العدل ويحشر فيه كلّ الخلايق بكلّ ماعملوا فى الحيوة الباطله ويجزون بكلّ ماكانوا ان يفعلون وهذا من يوم الجمع قد نزل حكمه فى الفرقان كما

انتم تقرؤن ولذالن يجد بحد ولن يختص بيوم بل كل يوم قام فيه الله يسمّى بالجمعه لو انتم تعرفون ولمّا قام محمّد فى ذلك اليوم على الأمر لذا سمّى بهذا الأسم وصار مختصّا به كما انتم تعدّون وهذا من يوم الّذى سمّى بالتّغابن والرّجع والقارعة والحاقه والواهيه وغيرها من الأسمآء لأنّ فيه ظهر كلّ ذلك وكلّ ما انتم لا تعلمون ويسمّى بالقيامة لأنّ فيه قام الله بقائمه وظهر بكلمة نفطرت عنها السّموات وتزلزلت الأرضين وما بينهما الّا الّذين هم صبروا وكانوا بآيات الله هم موقنون وقضى القيامة بقيام الله وما ادركها الّا المخلصون اما سمعت من ايّام الله كيف نزّل على الّذين امنوا من سمآء العزّ مائدة القدس وكلّ كانوا بها المتنعّمون وفى كلّ جمعة يأخذهم عنايات الله من كلّ شطر وهم عن فواكه القرب والوصل فى كلّ يوم يرزقون بل فى ان افتخروا بفضل من الله وفى كلّ حين نزلت عليهم ايات الله المقتدر القيّوم بايدى من سفرائه فهنيئًا لمن فاز بايّامه فى يوم القيامة واستبق فى الفضل وكان من الّذين هم كانوا باثمار الرّوح ان يتلذّذون قضت كلّ ذلك ومضت القيامة وانّا نبكى بعيون سرّنا لفراقها وانتم يا معشر الحبّ حينئذٍ فابكون فواحزناه بما طوت القيامة وغطّ الجمال ورجعت الورقاء وسدّت ابواب الفضل بعد انفتاحها و احتجبت انوار الوجه ومنعت مائدة السّمآء فيما اكتسبت ايدى الّذين كفروا وبذلك احترقت افئدة الّذين هم كانوا فى سرادق الأسمآء ان يسكنون

فانّ لكم يا ملأ الأرض وبالّذين اتبعوكم فى افعالكم واعمالكم فانّكم اعرضتم عن جمال الله بعد الّذى اظهر بالحق واشرق عليكم من افق قدس محبوب ولا تشعرون بما فات عنكم وانتم حينئذٍ لا تستشعرون ولن يدركها احد الّا فى زمن المستغاث وهذا ما كتب الله بايدى القدرة على الواح عزّ محفوظ وهذه من سنّة الله الّتى قضت بالحقّ ولا تبديل لها فطوبى لمن يبعث عن مرقد فؤاده فى يوم الّذى يجتمع الكلّ فى محضر الله المقدّس المتعالى القدّور قل يا ملأ الأرض قوموا عن مراقدكم وتداركوا عمّا فات عنكم فارحموا على انفسكم ثمّ عن جمال الله لا تحتجبون فوالله لن ينفعكم شيئًا فى الملك الّا هذا ان انتم اقلّ من ان فى انفسكم تتفكّرون قل يا قوم فوالله لو تلتفتون بما اكتسبت ايديكم فى زمن الله لن تستريحوا على مقاعدكم ولن تسكنوا فى البيوت وتقعدون على الوسائد وتنوحون كبكاء الّذين هم على ابنائهم يبكون بل اشدّ من ذلك بحيث لن يجرى حكمه ولا مقداره من القلم وسيظهر عليهم حين الّذى يخرج الرّوح عن ابدانهم والى التّراب هم يرجعون ثمّ اعلم يا اخى بانّ الله فضل خفيّه واحسان مستوره وعوالم مكنونه ما اطّلع عليها احد الّا الّذين هم بجناحين الرّوح فى هواء القرب يطيرون ولو يلاقى احد من هذا العالم الى احد من عالم الأخرى الّذى كان فوقه لينحيّر ويقول سبحان الله الخالق البارئ المصوّر العزيز المقتدر المتعالى القيّوم ومن عوالمه عالم لم يزل تهب فيه نسايم الجود والفضل

ولا ينقطع فى ان ولو وصل اليه احد ليجد كل الفضل فى كل حين من الله العزيز المحبوب بحيث لن يفقد عنه شيئ من الفضل والرحمة و العناية والجود والكرم الذى كان فى اول الذى لا اول له الى اخر الذى لا اخر له ويتنعم فى كل دقيقة بكل نعمة وكذلك اتممنا النعمة عليك وابلغناك الى شاطى الذى يتحير فيها العارفون فهنيئا لمن وصل اليه ويعرف قدر ما اعطاه الله بفضله الذى ما سبقه السابقون وما يدركه الآخرون والحمد لله الذى بدء منه كل الممكنات واليه كل يرجعون

باب هفتم - لوح مبارك مدينة الصبر (سورة ايوب)

(بسم الله العلى الأعلى)

ذكر الله فى مدينة الصبر عبده ايوبا اذ اويناه فى ظل شجرة القدس فى فؤاده واشهدناه نار التى توقد وتضيئ فى سرّه وتجلينا له بنفسه لنفسه وناديناه فى بقعة الله التى بورك حولها بانه هو الله ربك و رب كل شيئ وكذلك كان على كل شيئ لمقتدرا قيوما فلما اضاء وجهه من النار المشتعلة فيه اقمصناه قميص النبوة وامرناه بان يأمر الناس الى عين الجود والفضل ويدعوهم الى شاطى قدس محبوبا ومكناه فى الأرض وامطرنا عليه امطار الجود وجعلناه فى الملك غنيا على من على الأرض مجموعا واتيناه سعة من المال وجعلناه فى الملك غنيا

ورزقناه من كلّ شيئ قسمة واشددنا عضداه بعصبة من القدرة وهبناه ابناء من صلبه ومكناه فى الأرض مقامًا رفيعًا وكان فى قومه سنين متواليات ويعظهم بما علّمناه من جواهر علم مكنونًا وبذكرهم بايام كان بالحقّ ماتيًا قال يا قوم قد تموّجت ابحر العلم فى نفس الله القائمة بالعدل فاسرعوا اليها لعل تجدون اليها سبيلا وقد اشرقت شمس العناية بالحق وكانت حينئذٍ فى قطب الزّوال موقوفا وقد لاح جمال الوجه عن خلف سرادقات القدس فاحضروا بين يديه لعل يستشرق عليكم من انوار قدس محبوبا وقد ارتفعت سموات العظمة وزيّنت بانجم العلم والحكمة وكذلك كان الأمر عن افق القدس مطلوعا ويا قوم قد جائتكم من قبلى رسل برسالات الله وبلغوكم ما يقلبكن الى شاطى عزّ مرفوعا وانت السّاعات بالحقّ واشرقت الأنوار بالعدل وتغنّت ديك البقا ورنت حمامة الأمر وارتفعت سحاب النّور وفاضت ابحر الفضل وانتم يا ملأ الأرض قد كنتم عن كلّ ذلك محروما اتّقوا الله ولا تفسدوا فى ارض حكمة الله ثمّ اصغوا كلمة الّتى كانت من سمآء القرب منزولا وكذلك كنّا ناصح العباد بلسان الرّسل من اوّل الّذى لا اوّل له الى اخر الّذى لا اخر له وكلّ اعرضوا عن نصح الله وكانوا على اعقابهم منكوصا الّا الّذين سبقتهم العناية من لدنّا وسمعوا نداء الله عن وراء حجبات عزّ مكنونا واجابوا داعى الله بسرّهم وعلانيتهم واستجذبوا

من نغمات جذب محبوبا اولئك بلغوا الى مواقع الهداية وعليهم صلواة
الله ورحمته واعظاهم الله ما لا يعرفه احد وبلّغهم الى مقام الّذى كان
عن اعين الخلايق مستورا فسوف يظهر الله بامره ويفصل بين الحقّ
والباطل ويرفع اعلام الهداية وينهدم اثار المشركين مجموعا ويرث
الأرض عباده الّذين انقطعوا الى الله وما شربوا حبّ العجل فى قلوبهم
واعرضوا عن الّذين كفروا واشركوا بعد ما جائتهم البيّنات من كلّ الجهات
وكذلك كان الحكم من اصبع العزّ على الواح النّور مرقوما فاذكر عبدنا
ايّوب حين الّذى ظهر باعلام الغنا فى الملك حسد واعليه قومه و
كانوا يغتبوه فى مجالسهم وكذلك كان اعمالهم فى صحائف السّر محفوظا
وظنّوا بانّه يدعوا الله بما اتاهم من زخارف الدّنيا بعد الّذى كان
مقدّسا عن ظنونهم وايقانهم وعن كلّ من فى الملك مجموعا فلمّا
اردنا ان يظهر اثار الحقّ فى انقطاعه وتوكّله على الله انزلنا عليه
البلايا من كلّ الجهات وفتناه فتونًا واخذنا عنه ابنائه وقطعنا
عنه عطيّة الّتى اعطيناه بالحقّ واخذنا عنه فى كلّ يوم شيئًا معروفًا
وما قضى من يوم الّا وقد نزل عليه من شطر القضا ما سطر من قلم الأمضا
واخذته البأساء والضّرّاء بما قدر من لدن مقتدر قيّومًا ثمّ احترقنا
ما حصد مزارعه بايدى ملائكة الأمر وجعلناه كلّها هباء معدوما
فلمّا قدّسناه عن زخارف الملك ونزّهناه عن اوساخ الأرض وطهّرناه

عن كل شئونات الملكيه نفخنا فى جلده من ملائكة القهر ريحًا سمومًا وضعف بذلك جسده وتبلبل جسمه وتزلزلت اركانه بحيث ما بقى من جسمه اقل من درهم الا وقد جعل مجروحًا وهو فى كل يوم يزداد فى شكره وكان يصبر فى كل حين وما جزع فيما ورد عليه وكذلك احصيناه متوكلًا وشاكرًا وجسورًا واخرجوه قومه عن قرية التى كان فيها وما استحيوا عن الله بارئهم واذوه بما كان مقتدرًا عليه ووجدناه فى الأرض مظلومًا وسد على وجهه ابواب الغنا وفتح ابواب الفقر الى ان امضى عليه ايامًا وما وجد شيئًا ليسد به جوعه وكذلك كان الأمر عليه مقضيًا وما بقى له من انيس ولا مونس ولا من مصاحب وجعل فى الملك فريدًا الا زوجة التى امنت بربها وكانت تخدمه فى بلائه وجعلناها له فى الأمور سبيلًا فلما وجدته مصاحبته على تلك الحالة الشديده ذهبت الى قومه وطلبت منهم رغيفًا وما كانوا ان يأتوها هياكل الظلم وكذلك احصيناكل شيئ فى كتاب مبينا فلما انظرت فى امرها دخلت الى التى كانت اشر نساء الأرض وابت ان تعطيها رغيفًا الى ان اخذت منها ما ارادت فوالله يستحيى القلم عن ذكره وكان الله على اعمالهم شهيدًا وجائت الى العبد برغيف ولما التفت اليها وجد شعراتها مقطوعة اذا صرخ فى سره وبذلك اصرخت السموات والأرض وقال يا امة الله قد اجد منك امرًا كان على الحق ممنوعًا لم قطعت شعراتك التى جعلها الله زينة جمالك

قالت يا ايوب كلّما طلبت من قومك رغيفًا لأجلك فابوا كلّهم الى ان دخلت
فى بيت امة من اماء الله وسئلتها برغيف منعت عنّى الى ان اخذت شعرا
واعطتنى هذا الرّغيف الّذى حضرته بين يديك وبذلك بغت على الله
واستكبرت عليه وكذلك كان الأمر بينى وبينها مقضيًّا يا ايوب فاعف
عنّى ولا تأخذنى بذنبى لأنّى كنت مضطرًّا فى امرك فارحم لى وتب على
وانّك كنت عطوفًا غفورًا وقضى بينهم ما قضى وحزن بشان كادت
السّموات ان يتفطّرن وتنشق ارض الحلم وبندك جبل الصّبر اذ اوضع
وجهه على التّراب وقال ربّ مسّنى الضّرّ من كلّ الجهات وانّك انت الّذى
سبقت رحمتك كلّ شيئ فارحمنى بجودك وجد على بفضلك وانّك كنت
بعبادك رحيمًا فلمّا سمعنا ندائه اجرينا تحت رجله اليمنى عين عذب
سايق مفروتا وامرناه بان يغمس فيها ويشرب منها فلمّا شرب طاب
عن كلّ الأمراض وكان على احسن الخلق مشهودًا ورجعنا اليه كلّما
اخذنا عنه وفوق ذلك بحيث امطرنا عليه من جبروت الغنا ما اغنا عن
كلّ من على الأرض جميعًا وقررنا عيناه باهله ووفينا له ماوعدنا
الصّابرين فى الواح قدس محفوظًا واصلحنا له الأمور كلّها بعضد الأمر
الّذى كان بالحقّ قويًّا وارفعنا به الخاضعين واهلكنا الّذين هم استكبروا
على الله وكانوا فى الأرض شقيًّا وكذلك نفعل ما نشآء بامرنا ونوفّى
اجور الصّابرين ونعطيهم من خزائن القدس جزاء موفورًا ان يا ملأ الأرض

فاصبروا فى الله ولا تحزنوا عمّا يرد عليكم فى ايّام الرّوح فسوف تشهدون جزاء الصّابرين فى رضوان قدس ممنوعًا وقد خلق الله جنّة فى رفارف البقا وسماها بالصّبر الى يومئذ كانت اسمها فى كنائز العصمة مخزونًا وفيه قدر ما لا قدر فى كلّ الجنان وقد كشفنا حينئذ قناعها واذكرناها لكم رحمة من لدنّا على العالمين جميعًا وفيه انهار من ظلم عناية الله وحرمها الله الأعلى الّذين هم صبروا فى الشّدائد ابتغآء لوجه الله الّذى كان بالحقّ محمودًا ولن يدخل فيها الّا الّذين ما غيروا نعمة الله على انفسهم ودخلوا فى ظلّ شجرة الرّوح وما خافوا من احد وكانوا بجناحين العزّ فى هواء الصّبر مطيورًا وصبروا فى البلايا وكلّما ازداد الضّرّاء على انفسهم زادوا فى حبّهم مولاهم واقبلوا بكلّهم الى جهة قدس عليا واشتدّت غلبات الشّوق فى صدورهم وزادت نفحات الذّوق فى انفسهم الى ان فدوا انفسهم وبذلوا اموالهم وانفقوا كلّما اعطيهم الله بفضله وجوده وفى جميع تلك الحالات الشّديدة كانوا شاكرًا ربّهم وما توسّلوا الى احد وكتب الله اسمآئهم من الصّابرين فى الواح قدس محتومًا فهنيئًا لمن تردى برداء الصّبر والاصطبار وما تغيّر من البأساء ومازلت قدمه عند هبوب ارياح القهر وكان من ربّه فى كلّ حين راضيا وفى كلّ ان متوكّلًا فوالله سوف يظهره الله فى قباب العظمة بقميص الدّرّ الّذى يتلئلأ كتلئلأ النّور عن افق الرّوح بحيث يخطف الأبصار عن

ملاحظته وعلى فوق رأسه ينادى منادى الله هذا الهوالذى صبر فى الله فى الحيوة الباطلة عن كل ما فعلوا به المشركون ويتبرك به اهل ملأ الأعلى و يشتاق لقائه اهل الغرفات واعين القاصرات فى سراد ق قدس جميلاً وانتم يا ملأ البيان فاصبروا فى ايّام الفانية ولا تجزعوا عمّا فات عنكم من زخارف الدّنيّه ولا تفزعوا عن شدائد الأمور الّتى كانت فى صحائف القدرة مقدورًا ثمّ اعلموا بان قدر لكلّ الحسنات فى الكتاب جزاء محدودا الّا الصّبر وهذا ما قضى حكمه على محمّد رسول الله من قبل و انما يوفى الصّابرين اجرهم بغير حساب وكذلك نزل روح الأمين على قلب محمّد عربيًا وكذلك نزل فى كلّ الألواح ما قدر للصّابرين فى كتب عزّ بديعًا ثمّ اعلموا بانّ الله جعل الصّبر قميص المرسلين بحيث ما بعث من نبىّ ولا من رسول الّا وقد زيّن الله هيكله برداء الصّبر ليصبر فى امر الله وبذلك اخذ الله العهد عن كلّ نبىّ مرسولاً وينبغى للصّابر فى اوّل الأمر بان يصبر فى نفسه بحيث يمسك نفسه عن البغى والفحشاء والشّهوات وعن كلّ ما انهاه الله فى الكتاب ليكونن فى الألواح باسم الصّابرين مكتوبًا ثمّ يصبر فى البلايا فيما نزل عليه فى سبيل باريه ولا يضطرب عند هبوب ارياح القضا و تموّج ابحر القدر فى جبروت الأمضاء ويكون فى دين الله مستقيمًا ويصبر ما يرد عليه من احبّائه ويكون مصطبرا فى الّذين امنوا ابتغاء لوجه الله ليكون فى دين الله رضيًا

فارتقبوا يوم يرتفع فيه غمام الصّبر ويغنّ فيه طير البقاء يظهر طاوس القدس بطراز الأمر فى ملكوت اللّقا وتطلق السن الكليلة بالحان الورقاء ويكف حمامة الفردوس بين الأرض والسّمآء وينفخ فى الصّور وتجد كل الجيا الوجود ويشتعل النّار ويأتى الله فى ظلل من الرّوح بجمال عزّ بليغا اذا فاسرعوا اليه يا ملأ الأرض ولا تلتفتوا بشيئ فى الملك ولا يمنعكم منع مانع ولا تحجبكم شئونات العلميه ولا تسدكم دلالات الحكميه فاسرعوا الى مكمن قدس مرفوعًا لأنكم لو تصبرون فى ازل الآزال وتوقّفون فى ذلك اليوم اقلّ من آن لن يصدّق عليكم حكم الصّبر وكذلك نزل الحكم من قلم عزّ عليمًا قل يا ملأ الأرض اتّقوا الله فى هذه الأيّام ولا تفتروا على امنائه ولا تقولوا ما لا يكن لكم فيه شعورًا لأنّكم عجزاء فى الأرض وفقراء فى البلاد ولا تستكبروا فى انفسكم ثمّ اسرعوا الى ارض الّتى كانت بالحقّ مقبولًا فوالله سيمضى تلك الدّنيا وكلّما انتم تفرحون بها ويجمعكم ملائكة القهر فى محضر سُلطان عزّ قويًّا وتسئلون عمّا فعلتم فى ايّامكم ولا يترك شيئًا عمّا فى السّموات و الأرض الّا وهو كان فى لوح العلم مكتوبًا اذا لن يغنيكم احد ولن يرافقكم نفس ولن ينفعكم الّا ما حرثتم فى مزارع اعمالكم فتنبهوا يا ملأ الأشقياء ثمّ اسمعوا نصح هذا الشّفيق الّذى ينصحكم لوجه الله وما يريد منكم جزاءً ولا شكورًا انّما جزائه على الّذى ارسله بالحقّ وانزل عليه الآيات ليكون الحجّة

من لدنه بالغة على العالمين جميعًا الى متى ترقدون على بساط الغفلة
والى متى تتّبعون الذينهم لم يكونوا فى الأرض الا كهمج محروكا قل فوالله
انّ الّذين اتّخذتموهم لأنفسكم اربابًا من دون الله لم يكن اسمآئهم وذواتهم
عندالله مذكورا فارحموا على انفسكم وخافوا عن الله بارئكم ثمّ ارجعوا
اليه لعلّ يكفر عنكنّ سيّئاتكم وانّه كان بعباده غفورا قل فوالله انّ
الّذين ينسبون اليهم العلم واتّخذتموهم لأنفسكم علماء اولئك عند
الله اشرّ النّاس بل جوهر الشرّ يفرّ منهم وكذلك كان الأمر فى صحف
العلم مرقوما ونشهد بانّهم ما شربوا من عيون العلم وما فازوا بحرف
من الحكمة وما اطلعوا باسرار الأمر وكانوا فى ارض الشّهوات فى انفسهم
مركوضًا وما نزل على نبيّ الّا على وصيّ ولا على ولىّ شيئًا من الأعراض
والأنكار الّا بعد اذنهم وكذلك كان الحكم من عندهم على طلعات القدس
مقضيًّا قل يا ملأ الجهّال امّا نزلنا من قبل يوم يأتى الله فى ظلل من
الغمام فاذا جآء فى غمام الأمر على هيكل على بالحقّ اعرضتم واستكبرتم
وكنتم قومًا بورًا واما نزل يوم يأتى ربّك او بعض ايات ربّك واذا جآء
بآيات بيّنات بم اعرضتم عنها وكنتم فى حجبات انفسكم محجوبا قل
انّ الله كان مقدّسًا عن المجئ والتّنزول وهو الفرد الصّمد الّذى
احاط علمه كلّ من فى السّموات والأرض ولن يأتى بذاته ولن يرى
بكينونته ولن يعرف بانيته ولن يدرك بصفاته والّذى يأتى هو مظهر

نفسه كما اتى بالحق باسم علىّ وجمعتم عليه بمخالب البغضاء وافتيتم عليه
يا معشر العلماء وما استحييتم عن الذى خلقكم وسوّيكم وكذلك احصينا
امركم فى الواح عزّ محفوظا ان يا سمع البقا اسمع ما يقولون هؤلاء
المشركون بانّ الله ختم النبوّة بحبيبه محمّد رسول الله ولن يبعث
من بعده احد وجعل يداه عن الفضل مغلولا ولن يظهر بعده
هياكل القدس ولن يستشرق انوار الفضل وانقطع الفيض وتمّ
القدرة وانتهى العناية وسدت ابواب الجود بعد الذى كانت تنثّما
الجود لم يزل عن رضوان العزّ مهبوبا قل غلّت ايديكم ولعنتم بما
قلتم بل احاطت يده كلّ من فى السّموات والأرض يبعث ما يشآء بقدرته
ولا يسئل عمّا شآء وانّه كان على كلّ شئ قديرا قل يا ملأ الفرقان
تفكّروا فى كتاب الذى نزل على محمّد بالحقّ بحيث ختم فيه النبوّه
بحبيبه الى يوم القيمة وهذه لقيمة التى فيها قام الله بمظهر نفسه
وانتم احتجبتم عنها كما احتجبوا كلّ الأرض قيامة محمّد من قبل و
كنتم فى بحور الجهل والأعراض مغروقا قل اما وعدتم بلقآء الله
فى ايّامه فلمّا جاء الوعد واشرق الجمال عن افق الجلال اغمضتم
عيونكم وحشرتم فى ارض الحشر عميا قل اما نزل فى الفرقان بقوله الحق
كذلك جعلناكم امّة وسطا لتكونوا شهدآء على النّاس ويكون الرّسول
عليكم شهيدا فسرتم هذه الآية باهواء انفسكم وكنتم موقنا معترفا

بما نزل بالحقّ لا يعلم تاويله الّا الله والرّاسخون فى العلم ومع ايقانكم
بذلك اولتم كلمات الله وفسرتم بعد الّذى كنتم عن ذلك ممنوعًا
وقمتم بالأعراض والانكار للرّاسخين فى العلم بل تقتلونهم كما قتلوهم
من قبل وكنتم باعمالكم مسرورًا فاف لكم ولما كسبت ايديكم ولما
تظنّون فى امر الله فى يوم الّذى كانت انوار الهداية عن فجر العلم مشهودًا
اذا فاسئل عنهم كيف يفسرون ما نزل من جبروت العزّة على محمّد
عربيًّا وما يقولون فى معنى الوسط لوختم النّبوّة به فكيف ذكرت فى الكتاب
امّة وسطا لأمم اذا فاعرف مقدارهم كانّهم ما سمعوا نغمات الورقاء
ولو سمعوا ما عرفوا وكذلك كانت الحجّة من كتابهم عليهم بليغًا وهذا
من قول الّذى تكلّم به كلّ الأمم فى عهد كلّ نبيّ فكلّما جاءهم رسول
من رسل الله قالوا لست انت بمرسل وختم النّبوة بالّذى جاء
من قبل وكذلك زين الشّيطان لهم اعمالهم واقوالهم وكانوا عن شاطى
الصّدق بعيدًا فاذكرلهم نباء محمّد من قبل اذ جاء بسلطان مبينا
قال يا قوم هذه من ايات الله قد نزلت بالحقّ الا تختلفوا فى امر الله
ثمّ اجتمعوا على شاطى عزّ منيعًا ويا قوم فانظروا الى بنظرة الله ولا
تتّبعوا اهوآئكم ولا تكونوا بمثل الّذين دعوا الله فى ايّامهم ولياليهم
ولمّا جآئهم اعرضوا عنه وانكروه وكانوا على اصنام انفسهم معكوفًا
وقالت اليهود تالله هذا الّذى افترى على الله ام به جنّة اوكان

مسحورًا . وقالوا انّ الله ختم النبوّة بموسى وهذا حكم الله قد كان فى التورية مقضيًا ولن ينسخ شريعة التّورية بدوام الله والّذى ياتى من بعد يبعث على شريعتها لينتشر احكامها على كلّ من على الأرض وكذلك كان الأمر من سمآء الحكم على موسى الأمر منزولا والّذين اوتوا الأنجيل قالوا بمثل قولهم وكانوا من يومئذ الى حينئذ منتظرا واطردهم الله بما نزل على محمّد العربىّ فى سورة الجنّ وانّهم ظنّوا كما ظننتم ان لن يبعث الله من بعده احدًا فوالله يكفى كلّ من على الأرض هذه الآية النّازلة وما كنز فيها من اسرار الله ان يسلكوا فى سبل عزّ معروفًا قل قد يبعث الله بعد موسى رسلاً وسيرسل الى آخر الّذى لا آخر له بحيث لن ينقطع الفضل من سمآء العناية يفعل ما يشآء ولا يسئل عمّا يفعل وكلّ عن كلّ شيئ فى محضر العدل مسئولا اذًا فاسمع ما يقولون هؤلآء المعرضون وظنّوا فى الله كما ظنّوا عباد الّذين هم كانوا من قبل قل فوالله اشتبه عليكم الأمر قد قضت القيامة بالحقّ وقامت القيامة رغمًا لأنفسكم وانف الّذين هم كانوا عن نغمات الله مصمومًا قل انتم تقولون بمثل ما قالوا امم القبل فى زمن رسول الله وتنتظرون بمثل ما هم انتظروا وزلت اقدامكم عن هذا الصّراط الّذى كان بالحقّ ممدودًا اذًا تفكّروا فى تلويح هذه الآية لعل ترزقون من مائدة علم الّتى ينزل من سمآء القدس على قدر مقدورًا يا قوة البقا فاشهد

ما يشهدون المشركون فى هذه الشجرة المورقة المباركة المنبتة التى
كانت على جبل المسك مرفوعًا وطالت اغصانها الى ان بلغت مقام
الذى كان خلف سرادق القدس مكنونا ويريدون هؤلاء المشركون
ان يقطعوا افنانها قل انها استحصنت فى حصن الله واستحفظت
بحفظه وجعل الله ايدى للمنافقين والكافرين عنها مقصورًا بحيث
لن يصل اليها ايدى الذينهم كفروا واعرضوا فسوف يجتمع الله فى ظله
كل من فى الملك وهذا ما كتب على نفسه الحق وكان ذلك فى الواح
العز من قلم العلم محتومًا ياقوة الجمال ذكر العباد باذكار الروح فى تلك
الايام ثم اسمعهم نغمات البقا لعل يستشعرون فى انفسهم اقل من الآن
شيئًا ولعل لا يظنون بمثل ما ظنوا شركائهم من قبل ويوقنون بان الله
قادرًا على ان يبعث فى كل حين رسولا قل يا ملأ البغضاء موتوا بغيظكم
هذا ما قضى بالحق من قلم عز دريا اذا فالق عليهم ما غردت به
حمامة الروح فى رضوان قدس محبوبا لعل يتبعون ما فسر فى الختم
عن لسان الذى كان راسخًا فى العلم فى زيارة اسم الله عليًا قال
وقوله الحق الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل وكذلك ذكر معنى الختم
من لسان قدس منيعًا كذلك جعل الله خاتمًا لما سبقه من النبيين
وفاتحًا لما ياتى المرسلين من بعد اذا تفكروا يا ملأ الارض فيما القينا كم
بالحق لعل تجدون الى مكمن الامر فى شاطى القدس سبيلًا ولا تحتجبوا

عمّا سمعتم من علمائكم ثمّ اسئلوا امور دينكم عن الّذى جعله الله راسخًا فى علمه وكانت الأنوار من نور وجهه متلئلأً ومضيئًا يا ايّها النّاس اتّقوا الله ولا تتّخذوا العلم من العيون المكدّرة الّتى كانت عن جهة النّفس والجهل جرّيا فاتّخذوه من العيون السّائله السّائقة الصّافية الجارية العذبيّة الّتى جرت عن يمين العرش وجعل الله للأقوام فيها نصيبًا رنّ يا طلعة القدس هب على الممكنات ما وهبك الله بجوده ليقومنّ عن قبور اجسادهم ويستشعرون على الأمر الّذى كان بالحق ماتيًا ثمّ ارسل عليهم من نسمات المسكية المعطّرة الّتى اعطاك الله فى ذرّ البقا لعلّ يحرّك بها عظائم الرّميمة ولئلّا يحرم النّاس انفسهم عن هذا الرّوح الّذى نفخ من هذا القلم القدمى الأزلى الأبدى ويكونن فى هذه الأرض الطّيّبة المباركة بين يدى الله على احسن الجمال محشورًا ان يا قلم الأمر انت تشهد وترى بان الممكنات فى لجج الله نهايات ما يستقبلون بهذه الرّحمة المنبسطة الجارية الّتى احاطت كلّ من فى السّموات والأرض وما يتوجّهون الى وجه الّذى منه اشرقت انوار الرّوح وبها اضائت كلّ من فى ملكوت الأمر والخلق وانك كنت على ذلك شهيدًا ويركضون فى وادى النّفس والهوى ويخوضون مع الّذين ما فازوا بلقائك فى يوم الّذى بشّرتهم من قبل من قلم عزّ جليًا وقلت وقولك الحقّ فى جبروت البقا والأمر يومئذ لله وكذلك كتب حكم اليوم على الواح العزّ من اصبع روح قدميًا فلمّا جآء اليوم وانت

السّاعة وقضي الأمر واستوت انوار الجمال فى قطب الزّوال اذا قاموا الكلّ بالنّفاق لهذا النّور المشرق من شطر الأفاق ثمّ احتجبوا بحجبات كفر غليظًا وكذلك فاعرفوا كلّ المللّ فى كلّ الأزمان بعد الّذى كلّ انتظروا بما وعدوا فى ايّام الله فلمّا قضى الوعد انكروه بما القى الشّيطان فى انفسهم وكانوا عن شاطى القدس بعيدًا كما تشهدون اليوم هؤلآء المشركين بحيث انتظروا فى ايّامهم بما وعدوا من لسان محمّد رسول الله وكلّما سمعوا اسمه قاموا وتصاحوا بعجل الله فرجه فلمّا ظهر بالحقّ انكروه فى نفسهم و اعترضوا عليه وجادلوا بالباطل وسجنوه فى وسط الجبال وما اطفى غلّ صدورهم ونار انفسهم الى ان فعلوا به ما احترقت به اكباد الوجود فى هياكل الشّهود وبذلك تزلزلت اركان مداين البقا فى جبروت العماء ولاحت جمال الغيب على مكمن قدس خفيًا ان يا طلعة العزّ فاذكر للمؤمنين من اهل البقا ما قالوا المشركون من قبل فى ايّام الّذى قتل فيها الحسين من هياكل ظلم شقيًا وكانوا ان يزوروه فى كلّ يوم ويلعنوا الّذين ظلموا عليه وكانوا ان يفتروا فى كلّ صباح ماة مرّة اللّهمّ العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد فلمّا بعث الحسين فى ارض القدس ظلموه وقتلوه وفعلوا به ما لا فعلوا باحد من قبل وكذلك يفصل الله بين الصّادق والكاذب والنّور والظّلمة ويلقى عليكم ما يظهر به افعال الظّالمين جميعًا اذا فاذكر فى الكتاب عبد الله تقيًا الّذى امن بالله فى يوم الّذى

كان الأمر عن مطلع الرّوح لميعًا واعان ربّه بما كان مقتدرًا عليه حين الّذي
دخل الوحيد فى ارض حبّ شرقيًا قال يا قوم قد جآء برهان الله بالحقّ
ولاح الوجه ان يا ملأ الفرقان فاسرعوا بالله ولا تكوننّ على اعقاب الغفل
منكوصًا ويا قوم قد اشرق الجمال عن افق القدس وجآء الوعد بالحقّ
فاسرعوا الى رضوان الّذى كان الوجه فيه مضيئًا اياكم ان لا تخرموا
انفسكم وعيونكم عن لقآء الله وهذا يوم الله قد كان على الكافرين عسيرًا
ويا قوم قد وضع الكتاب بالحقّ ولن يغادر فيه اعمال العالمين على قدر
نقير وقطميرا ويا قوم لا تحتجبوا عن جمال الله بعد الّذى جآء فى
ظلل من الغمام وفى حوله ملآئكة القدس وكذلك كان الأمر من جمة
العرش مقضيًا واذ قال الوحيد يا قوم قد جئتكم بلوح من الرّوح من
لدن على قيّومًا لا تتفرّقوا فى امر الله واجيبوا داعى الّذى يدعوكم
بالحقّ الخالص ويلقى عليكم ما يقرّبكم الى يمين عزّ محبوبًا ويا قوم قد
وعدتم فى كل الألواح بلقآء الله وهذا يوم فيه كشف الجمال وظهر
النّور وناد المناد وشقت السّمآء بالغمام اتّقوا الله ولا تغمضوا عيونكم
عن جمال قدس دريًا وهذا ما وعدتم بلسان الرّسل من قبل و
بذلك اخذ الله عنكم العهد فى ذر العما اذا اوفوا بعهودكم ولا تكونوا فى
اراضى الأشارات موقوفا ومن النّاس من وفى بعهد الله واجاب
داعى الحق ومنهم من اعرض وكان على الله بغيًا ومنهم الّذى سمّى باسم

التقى فى الكتاب وآمن بالله ربّه وكان بوعده على الحقّ وفيًا وحضر بين يدى الوحيد وتمسّك بالعروة الوثقى وما تفرق كلمة الله وكان على الدّين القيّم مستقيمًا ونصر ربّه فى كلّ الأحوال وبكلّ ما كان مقتدرًا عليه و بذلك جعل الله اسمه فى اسطر البقا من قلم العزّ مسطورًا وسمّته الباسآء والضرّآء واحتمل فى نفسه الشّدائد كلّها وفى كلّ تلك الأحوال كان شاكرًا وصبورًا وانّ الّذين ينصرون الله باموالهم وانفسهم ويصبرون فى الشّدائد ابتغآء لوجه الله اولئك كانوا فى ازل الآزال بنصر الله منصورًا ولو يقتلون ويحرقون فى الأرض لأنّهم خلقوا من الأرواح وكانوا فى هوآء الرّوح باذن الله مطيورًا ولا يلتفتون الى اجسادهم فى الملك ويشتاقون البلايا فى سبيل بارئهم كاشتياق المجرم الى الغفران والرّضيع الى ثدى رحمة الله وكذلك يذكركم الورقاء باذكار الرّوح لعلّ النّاس ينقطعون عن انفسهم واموالهم ويرجعون الى مقرّ قدس مشهودًا وقضى الأيّام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شرذمة من قرية الّتى باركها الله بين القرى ورفع اسمها فى اللّوح الّذى كان امّ الكتاب عنه مفصولا واتّبعوا حكم الله وطافوا حول الأمر وانفقوا اموالهم وبذلوا كلّما لهم من زخارف الملك وما خافوا من احد الّا الله وكان الله على كلّ شئ عليمًا وكان قلوبهم زبر الحديد فى نصر الله وما اخذتهم لومة لائم ولا منعهم اعراض معرض وكانوا فى مداين الأرض كاعلام القدس باسم الله مرفوعا وبلغ الأمر

الى مقام الذى سمع رئيس الظلم الذى كفر بالله واشرك بجماله واعرض بربها
وكان اشقى الناس فى الأرض ويشهد بذلك رجال الذين هم كانوا فى سرادق
الخلد مستورًا ان يا اهل القرية فاشكروا الله بارئكم بما انعمكم بالحق
وفضلكم على الذين هم كانوا على الأرض بحيث شرفكم بلقائه وعرفكم نفسه
ورزقكم من اثمار سدرة الفردوس بعد الذى كان الكل عنها محرومًا
وفازكم بايامه وارسل عليكم نسمات القدس وقلبكم الى يمين الاحدية
وقربكم الى بقعة عزّ مبروكا كذلك يمن الله على من يشآء ويختص برحمته
عباد الذين هم كانوا عن كل من على الأرض مقطوعا اذًا فابشروا فى انفسكم
ثمّ افتخروا على من فى الملك مجموعا فاعلموا بانّ الله كتب اسمائكم
فى صحائف القدس وقدر لكم فى الفردوس مقامًا محمودًا فوالله
لو يظهر مقام احد منكم على من على الأرض ليفدون انفسهم ابتغآء
لهذا المقام الذى كان بيد الله محفوظًا ولكن احتجب من عيون
الناس ليميز الخبيث من الطيّب وكذلك يبلوهم الله فى الملك ليظهر
ما فى قلوبهم كما ظهر وكنتم عليهم شهيدًا وكم من عباد عبدوا الله
فى ايامهم وامروا الناس بالبرّ والتقوى وبكوا فى مصائب آل الله
وغمضوا عيونهم فى حين الصلوة وقرائة الزيارات لأظهار توجههم
الى مبدأ قدس مسجودا فلمّا جآئهم الحق اعرضوا عنه وكفروا
به الى ان قتلوه بايديهم وكانوا بافعالهم مسرورًا كذلك يبطل الله

اعمال الذين استكبروا عليه ويقبل اعمال الذين اقبلوا الى الله وخضعوا لطلعته وكانوا في سبل الرضاء مسلوكا فاذكروا يا اهل القرية نعمة الله التي انعمكم بالحق وعلمكم ما لا علمه كل علماء الارض الذين هم من كبر عمائهم وثقلها ما يقدرون ان يمشوا على الارض واذا يحركون كانها يحرك على الارض جبل غل مبغوضا فوالله ينبغي لكم يا اولياء الله بان تقدسوا انفسكم عن كل ما نهيتم عنه وتشكروا الله في كل الايام والليالي بما اختصكم بفضله الذي لم يمكن لدونكم فيه نصيبا وتحكوا عز الله بارئكم بحيث تهب منكم رائحة الله وتكونوا بذلك ممتازا عن الذين كفروا واشركوا وكذلك يعظكم الورقاء ونعلمكم سبل العلم لتكونوا في دين الله راسخا وعلى الحب مستقيما اتقوا الله ولا تبطلوا اعمالكم بالغفلة ولا تمنوا على الله في ايمانكم بمظهر نفسه بل الله يمن عليكم فيما ايدكم على الامر وعرفكم سبل العز والتقوى والهمكم بدايع علم مخزونا فهنيئا لكم يا اهل القرية وبما صبرتم في زمان الله على البأساء والضراء وبما سمعتم باذانكم وشهدتم بعيونكم فسوف يجزيكم الله احسن الجزاء ويعطيكم ما ترضى به انفسكم ويثبت اسمائكم في كتاب قدس مكنونا فاجهدوا ان لا تبطلوا اصطباركم بالشكوى وكونوا راضيا بما قضى الله عليكم وبكل ما يقضى من بعد لان الدنيا وزينتها وزخرفها سيمضى اقل من ان ولا بقاء لها وتحضرون في

مقعد عزّ محبوبًا فطوبى لكم وللذينهم فدوا انفسهم فى ايّام الله وكانوا من الّذينهم طاروا فى هوآء الحبّ وورد وا على مقرّ الّذى كان عن غيرهم ممنوعًا فاذكر يا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره فى الملأ الأعلى بالحقّ مذكورًا فلمّا سمع الّذى كفر وشقى ثمّ استكبر وبغى ارسل جنود الكفر وامرهم بان يقتلوا الّذينهم ماحملت الأرض بمثلهم فى ايمانهم بالله ويسفكوا دمآء الّتى كانت بهاكلّ شئ مطهورًا و امر الخبيث فى الملأ بغير ما نزل الله فى الكتاب وكذلك كان الحكم من عنده مقضيًا وقرر للجنود رئيسين الّذينهما كفروا بالله وبآياته وباعادينهم بدنياهم واشتروا لأنفسهم عذاب الباقية الدّائمة وكانا بظلمهم الى قهر الله مستقبلاً واتيًا مع جنود الكفر وعساكر الشّرك الى ان حاضروا جنود الله واحبّائه وكانوا من اشرّ النّاس فى امّ الكتاب من قلم الأمر مكتوبًا و حاربوا مع اصحاب الله وجادلوا معهم ونازعوا بهم وعاركوا بما كانوا مقتدرًا عليه ليغلبوا على جنود الحقّ ولكن جعلهم الله فى حربهم بايدى المؤمنين مغلوبًا فلمّا عجزوا عن حرب الله واوليآئه دبروا فى الأمر ومكروا فى انفسهم وشاوروا بينهم الى ان ارسلوا الى الوحيد رسولاً بلسان كذب مكرًا ودخل رسول الشّيطان الى الوحيد وقال انت ابن محمّد وانّا كنّا مقر بفضلك علينا وما جئنا لنعارك معك بل نريد الأصلاح فى امرك ونسمع منك ما تامرنا ونتّبع قولك وما نخالفك فى الحكم من اقلّ من الذّرّ ذرّة

اذا انفتح فم الروح ونطق روح القدس بلسان الوحيد وقال يا قوم
ان تقروا بفضلي وتعرفوني انا ابن محمد رسول الله لم جئتم علينا بجنود
الكفر وحاضرتمونا وكنتم عن امر الله معرضا وعليه بغيًا ويا قوم اتقوا
الله ولا تفسدوا في الأرض ولا تدعوا امر الله عن ورائكم وخلفوا عن
الذي خلقكن ورزقكم وانزل عليكم آيات عزّ بديعا ويا قوم سيفنى
الملك وجنودكم ثمّ الذي اوسلكم بالظلم فانظروا الى ما قضت على امم
القبل وتنبهوا في امر التي كانت من قبل مقضيًا ويا قوم ما انا الا عبد
آمنت بالله وآياته النازلة على لسان علي بالحق وان لن ترضوا بنفسي
بينكم اسافر الى الله وما اريد منكم شيئًا اتقوا الله ولا تسفكوا دمآء احبآء الله
ولا تاخذوا اموال الناس بالباطل ولا تكفروا بالله بعد الذي ادعيتم
الأيمان في انفسكم وكذلك انصحكم بالعدل فاتبعوا نصحي ولا تبعدوا
عن امر الذي كان عن افق الروح مشروقا ويا قوم اتقتلون رجلًا
ان يقول ربي الله وقد جائكم بآيات التي تعجز عن ادراكها عقول الخلائق
مجموعا فارحموا على انفسكم ولا تتبعوا هويكم ستخرجون من هذه الدنيا
الفانية وتحضرون بين يدي مقتدر قيومًا وتسئلون عما فعلتم في
الأرض وتجزون بكل ما عملتم في الدولة الباطلة وهذا ما قضى حكمه
في الواح عزّ محتومًا وكرّر بينهم الرسل والرسائل الى ان وضعوا كتاب الله
بينهم واقسموا به وختموه وارسلوه الى جمال عزّ وحيدًا وكذلك كانوا

ان يخدعوا فى امر الله وعاهدوا بلسانهم ما لم يكن فى قلوبهم وكانوا الغل فى صدورهم كالنّار الّتى كانت فى ظلال المكر مستورًا واسترجوا من الوحيد بان يشرف بقدومه اماكنهم ومحافلهم واكدوا فى العهد والميثاق وكانوا على مهد النّفس والهوى مرقودا فلمّا حضر بين يدى الوحيد كتاب الله قام وقال للملأ فى حوله يا قوم قد جآء الوعد وانت القضا يا بالحقّ وانا ذاهب اليهم ليظهر ما قدر لى خلف سرادق القضا وكذلك كان على ربّه فى كلّ حين متوكّلًا ودخل الوحيد عساكر الظّلم وجنود الشّيطان مع انفس معدودًا اذا قاموا واستقبلوه وقدموه على انفسهم فى المشى والجلوس وكان بينهم ايّامًا معدودًا اذا قاموا واستقبلوه وقدموه وكتبوا على لسانه الى اهل القريه بان تفرقوا ولا باس عليكم الى ان جعلوهم اشتاتًا ودخلوا جنود الكفر فى محلّهم ومكروا عليهم مكرًا كبّارًا فلمّا اطمئنّت قلوبهم ونفوسهم كسروا ميثاقهم ونقضوا عهدهم وخالفوا حكم الله بينهم ونكثوا عهد الكتاب بهوبهم وبذلك كتب اسمآئهم فى الألواح من قلم الله ملعونا الى ان اخذوا الوحيد وهتكوا حرمته وعروا جسده وفعلوا به ما يجرى من عيون اهل الفردوس مدامع حمر ممزوجه الا لعنة الله على الّذين ظلموا عليه وعلى الّذينهم يظلمون فى هذه الأيّام الّتى كانت الشّمس فى غمام القدس مستورًا وما رضوا بما فعلوا وقتلوا من اهل القرية فى سنين متواليات واساروا نسآئهم ونهبوا اموالهم وما خافوا عن الله

الّذى خلقهم ورباهم وكانوا ان يستسبقوا بعضهم على بعض فى الظّلم وبما القى الشّيطان فى صدورهم وكان الله باعمالهم شهيدًا الى ان ارتفعوا الرّؤس على الاسنان والرّماح ودخلوا فى ارض الّتى شرفها الله على جميع بقاع الأرض وفيها استوى الرّحمن على عرش اسم عظيمًا وحين ورودهم فى المدينة اجتمعوا عليهم الخلائق ومنهم اذوهم بلسانهم ومنهم رجموهم بايديهم وكان اهل السّموات يعضون انامل الحيرة عمّا فعلوا هؤلاء المشركين بطلعات عزّ منيرًا ودخلوهم فى المدينة وكان الله يعلم ما ورد عليهم بعد الدّخول وهو محصى كلّ شئ فى كتاب عزّ كريمًا ان ياجمال القدس ليس هذا اوّل ما فعلوا المشركون فى الأرض وقد قتلوا الحسين واصحابه واسارى اهله واذا يبكون عليه ويتضرّعون فى كلّ صباح وعشيّا قل ياملاء البهايم اما استدللتم بحقيقة الحسين واصحابه بما فدوا انفسهم وبذلوا اموالهم وكنتم بذلك متذكّرًا فكيف تنسبون هؤلاء الشّهدآء بالكفر بعد الّذى بذلوا اموالهم ونسآئهم فى سبيل الله وجاهدوا فيه الى ان قتلوا بطرق شتّى بحيث ما سمعت اذن ولا رات اعين الخلائق مجموعا واذا قيل لهم لم قتلتم الّذين امنوا بالله وآياته يقولون وجدنا هم كفراء فى الأرض قل فوالله هذا ما خرج من افواهكم من قبل على النّبيّين والمرسلين الى ان قتلوهم باسياف غلّ مشخوذًا وكان الله على كلّ شئ محيطا وويل لكم بما كفرتم برسل الله وقمتم عليهم بالمحاربة الى ان سفكتم دمائهم

بغیر حقّ و یشهد بافعالکم ما رقم علی الواح حفظ مسطورًا قل اما قر رالله
فی الکتاب ما یفصل به بین الصّادق و الکاذب بقوله الحقّ فتمنّوا الموت
ان کنتم صادقین فلم کذبتم الّذین شهد الله بصد قهم فی کتاب الّذی لا یاتیه
الباطل و کان من اللّوح منزولا و انتم ما استشعرتم و نبذ تم کتاب الله
عن ورائکم و قتلتم الّذین هم تمنّوا الموت فی سبیل الله و یشهد بذلک اعینکم
و السنکم و قلوبکم و من ورائکم کان الله شهیدًا فاف لکم و ما سفکتم
دماء الّذین ما رات عین الوجود بمثلهم و کذبتموهم بعد صد قهم بنصّ
الکتاب و اتّبعتم الّذین ما یرضون فی سبیل الله بان ینقص ذرّة من اعتبارهم
و ما همتهم فی الملک الّا بان یاکلوا اموال النّاس و یقعدوا علی رؤس
المجالس و بذلک یفتخرون فی انفسهم علی من علی الأرض جمیعًا
فوالله ینبغی لکم بان تتّخذوا هؤلاء الفسقاء لأنفسکم ولیًّا من دون
الله و یتّبعوهم الی ان یدخلوا معهم نار الّتی کانت للمشرکین مخلوقًا قل
فوالله لو تستشعرون فی انفسکم اقلّ من ان لتمحوا کتبکم الّتی کتبتم بغیر
اذن الله و یضربون علی رؤسکم و یفرّون من بیوتکم و تسکنون فی الحبال
و ما تاکلوا الّا حماء مسنونا قل قد قضی نحب الّذین هم استشهدوا فی الأرض
و حینئذ یطیرون فی هواء القرب و یطوفون فی حول عرش عظیمًا
و فی کلّ حین تنزل علیهم ملائکة الفضل و یبشرهم بمقام عزّ محمودًا
و فی کلّ یوم یتجلّی الله علیهم بطراز الّذی لو یظهر علی اهل السّموات و الأرض

يخزن منصعقا قل يا ملاء الأشقياء لا تفرحوا باعمالكم فسوف ترجعون الى الله وتحشرون فى مشهد العزّ فى يوم الّذى تزلزل فيه اركان الخلايق مجموعا ويخاصمكم الله بعدله بما فعلتم با حبّائه فى ايّام الباطلة ولن يغادر من اعمالكم شيئًا الّا وهو عليكم معروضًا و تجزون بما اكتسبت ايديكم ولن يعزب عن علم الله من شئ وهو الله كان على كلّ شئ محيطا فسوف يقولون الظّالمون فى اسفل دركات النّار فيا ليت ما اتّخذنا هذه العلماء لأنفسنا خليلا ان يا اهل القريه فاذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم شفرة من الكفر وانقذكم بالفضل وهديكم الى ساحة اسم وحيدا واذ كنتم أعداء والّف بين قلوبكم وجمعكم بالحقّ و رفع اسمكم وانزل عليكم الآيات من لسان عزّ محبوبا ثمّ اذكروا حين الّذى مررنا عليكم بجنود من الملائكة وفتحنا عليكم ابواب الفردوس وكنتم مجتمعًا يم الغفلة ووسوس الشّيطان بعضكم والقى فى قلوبكم الرّوح اذا وجدنا بعضكم مضطربًا ثمّ متزلزلًا ولكن عفونا عن الّذين اضطربوا رحمة من لدنّا عليكم وعلى من على الأرض جميعا قل انّ الّذين كفروا من اهل القرية اولئك اشرّ النّاس كما انتم خير العباد وكذلك احصينا الأمر فى لوح الّذى كان بخاتم العزّ مختوما وانّ الّذين هم ما حضروا بين يدى الوحيد وحاربوا معه وجادلوه بالباطل اولئك لعنوا فى الدّنيا والأخرة وحقّت عليهم كلمة العذاب من مقتدر حكيما يا احبّاء الله من تلك

القرية فاعتصموا بحبل الله ثمّ اشكروه بما فضلكم بالحقّ واصبحتم برحمة من الله وكنتم على مناهج القدس مستقيمًا ان يا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئكم بما هبت عليكم نسائم الربيع فى فضل عزّ احديه و ان يا ارض تلك القرية فاشكرى ربّك بما بذلك الله يوم القيمة واشرق عليك انوار الروح عن افق نور عزيًا وان يا هواء القرية فاذكروا الله فيما خلصك عن غبار النفس والهوى و بعثك بالحقّ وجعلك على نفسه معروضا فهنيئًا لك يا يحيى بما وفيت بعهدك فى يوم الّذى خلقت السّموات والأرض واخذت كتاب الله بقوّة ايمانك وصرت من نفحات ايّامه الى حرم الجمال مقبولا اذا بشرنى ملاء الأعلى بما ذكرت فى لوح الّذى تعلقت به ارواح الكتب ومن ورائها امّ الكتاب الّتى كانت فى حصن العصمة محفوظا كذلك يجزى الله عباده الّذين امنوا به وبآياته وياخذ الّذين ظلموا فى الأرض الا لعنة الله على الظّالمين جميعًا ان يا قوّة البقا طير لحنك وغنّ على نغمات الورقات المغنّيات عن وراء سرادقات الأسمآء فى جبروت الصّفات لعلّ اطيار العرشيه ينقطعون عن تراب انفسهم و يقصدون اوطانهم فى مقام الّذى كان عن التّنزيه منزوهًا ان يا جوهر الحقيقة غنّ ورنّ على احسن النّغمات لانّ حوريات الغرفات قد اخرجن عن محافلهنّ وعن سرادقات عصمة الله ليصغين نغمتك الّتى كانت على قصص الحقّ

فى قيوم الأسمآء مغرودا ولا تحرمهن عمّا اردن من بدايع احسانك
وانّك انت الكريم فى رفارف البقا وذى الفضل العظيم فى جبروت
العماء وكان اسمك فى الملاء الأعلى بالفضل محروفا ان ياجمال
القدس ان المشركين لم يمهلوا بان يخرج الهمس من هذا النفس
واذا يريد الصّوت ان يخرج من فمى يضعون ايادى البغضاء عليه
وانت مع علمك بهذا تامرنى بالنّداء فى هواء هذا السّناء وانّك
انت الفاعل بالحقّ والحاكم بالعدل تفعل ما تشآء وتكون على كلّ شئ
حكيما ولو تسمع ندآء عبدك وتقضى حاجته بالفضل فاعذر هن
باحسن القول والطف البيان ليرجعن الى رفارفهنّ ومقاعدهنّ
فى غرفات حمريا قوتا وانت تعلم بانّى ابتليت بين المشركين من
الحزبين وانت حاكم بالأمرين والنّاظر على الحكمين والظّاهر فى القصين
والمشرق بالشّمسين والمذكور بالأسمين وصاحب المشرقين والأمر
بالسّرين فى هذا السّطرين وكان الله من ورائك على ما اقول عليما
وتعلم بانّى ما اخاف من نفس بل بذلت نفسى وروحى فى يوم الّذى
شرفتنى بلقائك وعرّفتنى بديع جمالك والهمتنى جواهر ايا تك على
كلّ من دخل فى ظلّ امرك مجموعا ولكن اخاف بان يتفرق اركان
الأمر فى كلمة الأكبر كما تفرقوها هؤلآء المغلّين فى يوم الّذى استوىٰ به
على اعراش الوجود برحمتك الّتى وسعت كلّ من فى العالمين مجموعًا

وكذلك فصّلنا لهذا الأمر تفصيلا فى لوح الّذى كان حينئذ من سمآء الرّوح منزولا ان يا قميص المرشوشه بالدّم لا تلتفت الى الاشارات ثمّ اخرق الحجبات ثمّ اظهر بطراز الله بين الأرض والسّمآء ثمّ غنّ على نغمات المكنونة المخزونة فى روحك فى هذا الأيّام الّتى ورد على مظهر نفس الله ما لا رات عيون الخلائق جميعًا ان يا جمال القدس الامر بيدك وما انا عبدك المتذلّل بين يديك والمحكوم بامراذ الا انا مرنى بالذّكر وفى ذكر الله الأكبر وكنز الله الأعظم ينبغى بان تامر ملآئكة الفردوس بان تحفظن اركان العرش ثمّ ملآئكة العالمين بان تحفظن سرادقات العظمة لئلّا يشق سترحجبات اللاهوت من هذا النّداء الّذى كان فى صدر العزّ مستورا ان يا بها الرّوح لا تستر نفسك بتلك الحجبات فاظهر بقوة الله ثمّ فك الختم من اناء الرّوح الّذى كان فى ازل الأزال بخاتم الحفظ مختوما لتهب روايح العطريه من هذا الأناء القديمه على الخلائق مجموعا لعل يحيى الأكوان من نفس الرّحمن ويقوم من على الأمر فى يوم الّذى فيه اركان الرّوح عن جهة الفجر مشهودا قل هذا اللّوح يامركم بالصّبر فى هذا الفزع الأكبر ويحكم عليكم الأصطبار فى هذا الجزع الأعظم حين الّذى يطير حمامة الحجاز عن شطر العراق ويهب على الممكنات روايح الفراق ويظهر فى وجه السّمآء لون الحمراء وكذلك

كان الأمر فى امّ الكتاب مقضيّا قل ان طير البقا قد طارت عن افق السّمآء وارادت سباء الرّوح فى سيناء القدس لينطبع فى مرآت القدر احكام القضا وهذا من اسرار غيب مستورا قل قد طارت طير العزّ من غصن وارادت غصن القدس الّذى فى ارض الهجر مغروسا قل ان نسيم الأحديّه قد طلع عن مدينة السّلام وارادالهبوب على مدينة الفراق الّتى كانت فى صحف الأمر مذكورا قل يا ملاء السّموات والأرض اذا فالقوا الرّماد على وجوهكم ورؤسكم بما غاب الجمال عن مداين القلوب وارادا لطّلوع عن افق سمآء بعيدًا كلّ ذلك ما قضى بالحقّ ونشكر الله بذلك وبما انزل علينا البلايا مرّة بعد مرّة وامطر حينئذ علينا من غمام القضا امطار حزن معرفا ان يا جوهر الحزن فاختم القول فى هذا الذّكر لان بذلك حزنا وحزنت اهل ملاء الأعلى ثمّ اذكر عبد الله الّذى سئل عن نباء قد كان بالحقّ عظيما قل تالله الحقّ ان العناية قد قضى فى جمال علىّ مبينا ثمّ اختلفوا فيه العباد واعترضوا عليه علمآء العصر الّذين هم كانوا فى حجبات النّفس محجوبا وانتم عرفتم جمال الله فى قمص على قيّوما وسيعرفه كلّ من فى السّموات والأرض وهذا ما رقم بالحقّ وكان على الله محتوما وستعلمون نباء فى زمن الّذى كان على الحتم ماتيا ولكن انتم يا ملأ البيان فاجهدوا فى انفسكم لئلّا تختلفوا فى امر الله وكونوا على الأمر

كالجبل الّذى كان بالحقّ مرسوخا بحيث لايزلّكم وساوس الشّيطان ولا يقلّبكم شئ فى الأرض وهذا ما ينصحكم حمامة الأمر حين الفراق من ارض العراق بما اكتسبت ايدى المشركين جميعًا ثمّ اعلموا يا ملأ الأصفيا بانّ الشّمس اذا غابت يتحرّك طيور اللّيل فى الظّلمة اذا انتم لاتلتفتوا اليهم وتوجّهوا الى جهة قدس محبوبا تسمعون ندآء السّامرى من بعدى ويدعوكم الى الشّيطان اذا لاتقبلوا اليه ثمّ اقبلوا الى جمال عزّ خفيّا اذا تخاطب كلّ من فى السّموات والأرض فى هذا المدينة لعلّ يستقرّ كلّ شئ بما قدّر له من لدن حكيم عليمًا وانّك انت يا حين لاتغفل عن هذا الحين الّذى حان بالحق وفيه يهب نسمة الله عن جهة قدس عربيّا وانّك انت يا ايّتها السّاعة بشرى بهذه السّاعة الّتى قامت فيك بالحق ثمّ اعرفى هذه المائدة الباقية الدّائمة السّمآئية الّتى كانت من غمام القدس فى ظلل النّور من سمآء العزّ على اسم الله منزولا ان يا ايّها اليوم نورا لمكنات بهذا اليوم الدّرّى المشرق الأبهى الّذى كان عن افق العراق فى شطر الآفاق مشهودًا كذلك نفصّل لكم الأيات ونلقى عليكم كلمات الرّوح ونعطى كلّ شئ ماقدّر فى كتاب عزّ مستورا ليعلم كلّ شئ معين الأحديّه فى هذا الرّضوان الّذى كان بالحق مسكوبا والرّوح عليكم وعلى الّذين هم طافوا فى حول الأمر وكانوا الى جهت الحبّ مسلوكا

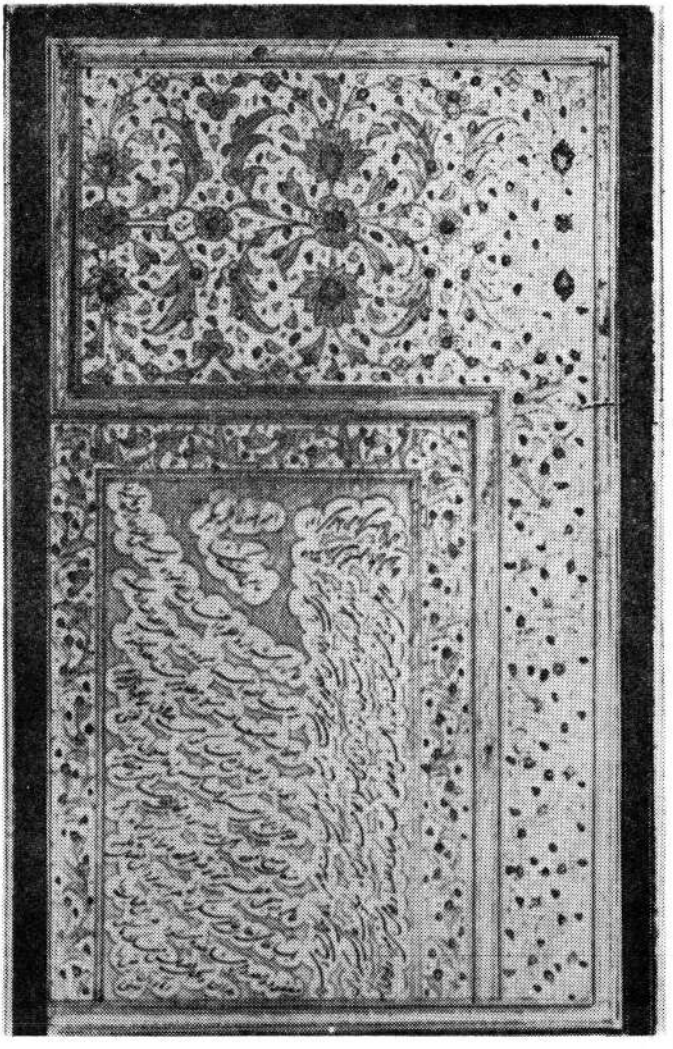

لوحی ازحضرت بهاء الله به افتخار فاطمه بیگم دختر آقا سید جعفر یزدی از بقیة السیف واقعه اول .

«عهد ابهی»

بخش پانزدهم

«مربوط به فصل چهل و یکم»

مهمترین آثار جاویدان (رشحی از الواح صادره) با فتخار ابدی شهداء وبقیة السیف‌های واقعه اول و دوم الواح نازله از قلم حضرت بهاء الله جل جلاله با فتخار

شهدا وبقیة السیف واقعه اول و دوم

لوح با فتخار فاطمه بیگم دختر آقا سید جعفر یزدی از بقیة السیف نی ریز

امة الله فاطمه بیگم

بنام دوست یکتا

عالم را شرارهٔ ظلم واعتساف اخذ نموده نفوس غافله زخارف فانیه را برنعمت باقیه اختیار نموده اند: اهل انصاف در دست اصحاب اعتساف مبتلا و مظلوم مشاهده میشوند آنچه در ارض صاد واقع شد گواهی است صادق بر آنچه ذکر نمودیم طوبی از برای نفسی که وساوس اهل ضلال او را از غنی متعال منع ننموده ای امة الله تو در محل خود ساکنی ومظلوم عالم در سجن اعظم بتو توجه فرموده و ترا ذکر مینماید اگر بلسانهای اهل عالم شکر نمائی هر آینه از این فضل اعظم مفقود و معدوم مشاهده میشود قدر این عنایت را بدان وبحبل فضلش متمسک باش امآء آن ارض را یعنی کنیزان حق را از قبل این مظلوم تکبیر برسان وجمیع را بذکر الهی بشارت میدهیم تا کل بکمال فرح وسرور در ایام ظهور بذکر وثنا مشغول شوند

دراین حین قلم اعلی بنتت را ذکر مینماید نیکوست حال کسی که دراین یوم الهی از رحیق حبش آشامید وبافقش توجه نمود البهاء علیک وعلیها وعلی من سمّی بمیرزاد علی عباد الله وامائه الّذین اقبلوا الی الأفق الأعلی اذا تی مولی الوری بسلطان مبین

مهمترین آثار جاویدان

(شرحی از الواح صادره) بافتخار ابدی شهدا وبقیة السیف های واقعه اوّل ودوّم

(مربوط به فصل چهل وشش)

لوح باعزاز وافتخار آقا سید موسی فرزند آقا سید جعفر یزدی از بقیة السیف نی ریز

آقا سید موسی یزد

بسم الله العلیّ الأعلی

ولقد ارسلنا الیک من قبل لوحًا منیعًا لتقرّبه عینک ویستضیئ وجهک وکذلک کان فضل ربّک علی العالمین محیطا واذًا نزّلنا لک ایات بیّنات وارسلناها بالحق لتنصر ربّک وتذکره فی کلّ بکور واصیلا: قم وقل ولا تخف من الّذین ظلموا انّ ربّک یؤیّد من یشآء وانّه علی کلّ شئ قدیرا ایّاک ان تهتزّک نفحات الّذین کفروا بالله کذلک امرک قلم الأمر من لدن علیم حکیما والرّوح علیک وعلی من اتّخذ الی ذی العرش سبیلا..

ایضًا لوح بافتخار واعزاز جناب آقا سید موسی فرزند آقا سید جعفر یزدی از بقیة السیف نی ریز

جناب سید موسی ابن من صعد الی الله (الأقدس الأمنع)

کتاب کریم نزّل من لدن علیم خبیر ویبشّر ملأ الأنشآء من افق البلاء قد لاح الوجه واشرقت شمس الأمر من مطلع ارادة ربّهم العزیز العظیم

طوبى لمن هاج قلبه من نفحات ايّام ربّه وويل للمعرضين الّذين
اتّبعوا الأوهام واذا جآء مالك الأنام نقضوا الميثاق وكانوا من المنكرين
هل يدرون الى من يفرّون وهل يعلمون الى من يهربون لا وربّ
ماكان وما يكون الا انّهم من الهائمين بريهم فى حجبات الظّنون
بعد الّذى امرناهم بخرقها وتشاهدهم فى سبحات الجلال بعد الّذى
انار وجه الجمال من هذا الأفق المبين لم ادر اذا سئلوا اىّ عذر
يعتذرون لا ونفسى قد تمّت حجّة الله عليهم وكمل البرهان لمن فى الأكوان
لا يقبل منهم ماعندهم سوف تأخذهم نفحات العذاب من لدن مقتدر
قدير انّك يا عبد المقبل تفكّر فيما ورد على المحبوب وقيامه على الأمر
اذا تجد نفسك الى مقام تقوم على نصرة امر مولاك القديم طوبى لك
ولأبيك نشهد انّه من الفائزين قد تحرّك قلم الأعلى على ذكره وبتحرّك
بدوام الله كذلك يختصّ الله من يشآء بفضله انّه لهو الغفور الكريم
قم على ذكرى بين خلقى ثمّ اذكر ما ورد على نفسى المظلوم اذ كان غريبا
بين ايدى الظّالمين لا تنس فضل الله عليك اذ توجّه اليك لحاظ رحمته
فى سنين معدودات وينطق لسانه على ذكرك فى هذا السّجن البعيد
نسئل الله بان يوفّقك فى كلّ الأحوال ويؤيّدك على نصرة بين عباده
انّه لهو المقتدر القدير كذلك نزّلنا لك الآيات وارسلناها اليك ومن
قبلها نزل لوح منير تشكر ربّك وتوقن بانّه يذكر من نطق بذكره انّه ولىّ

الذاكرين انّما البهاء عليكم وعلى من معكم وعلى الّذين يراعون حقّ الله فيكم الا انّهم من المحسنين والحمد لله ربّ العالمين

«عهد ابهی»

بخش پانزدهم

مربوط بفصل ۱۵

ذ - لوح باقتخار و اعزاز سیّد محمد نجل سیّد جعفر یزدی از بقیّة السّیف نی ریز

جناب سیّد قبل نبیل بسم الله الأقرب

هذا لوحٌ من لدنّا الى الّذی نسبه الله الى احدٍ من عباده المقرّبين انّا نشهد بانّ ابيك وفی بميثاق الله وما نقض عهده وكان من الرّاسخين الى ان ارتقى روحه الى الله الملك العزيز المنيع فاعلم بانّه معنا ويكون على روح وريحان مبين لو يكشف الغطاء ليشهدنّه العباد على مقام رفيع ويقومنّ على ثنائه بين العباد ويسئلنّ الله مقامه والمؤانسة معه فی رضوان عزّ بديع انّك فاشكر الله بما عرفك نفسه وجعلك من المؤمنين لاتحزن فی شیئ وان تمسّك البأساء والضّرّآء تفكّر فی كربتی وبلائی كذلك يأمرك هذا المظلوم الفريد أن اثبت على حبّ مولاك ثمّ انقطع عن المشركين وان رايت الشّيطان الّذی تجد منه روائح الشّرك تجنّب منه وكن فی عصمةٍ منيع انّه يظهر على صورة الأنسان ويتكلّم بما نزّل فی البيان ليثبته الأمر على عبادنا المستضعفين

قل لو یظهر احد علی جوهر النّفی و یعبد ربّه بعبادة الثّقلین ولایؤمن بهذا الظّهور لیحبط الله اعماله و یرجعه الی مقرّه فی الجحیم آن امشر اثوابك وذكّر النّاس بهذا الذّكر الحكیم كذلك امرناك بالحقّ وانا الآمر العلیم (۱)

(عهد ابهی)

بخشش پانزدهم

(مربوط به فصل ٤٧)

ایضاً - لوح بافتخار سیّد محمّد نجل جناب سیّد جعفر یزدی از بقیّة السّیف نیز جناب سیّد محمّد فی ارض یا بسم الله الأبدع الأمنع الأقدس الأبهی

اذاً نطق لسان الله فی كلّ شیئ بانّی حیّ فی هذا الأفق الّذی ظهر بالحقّ وسُمّی فی ملأ الأعلی باسم العلیّ الأعلی ثمّ فی مداین الأسماء باسم البهیّ الأبهی ثمّ بین ملأ الأنشآء بهذا الأسم الّذی منه ارتفع الضّجیج عن كلّ من فی السّموات والأرض الّا من عصمه الله بفضله وانقذه عن غمرات الوهم والهوی واصعده الی سدرة المنتهی فی هذا الحرم القصوی الّذی یطوفنّ فی حوله كلّ ماكان وما یكون ولكنّ النّاس

(۱) تاکنون هفت لوح منیع بافتخار سیّد محمّد نجل سیّد جعفر که خود و والدش از بقیّة السّیف یزدند و چهار لوح بافتخار برادرش آقا سیّد موسی از قلم اعلی بدست آمده که از هریک دو لوح زینت این اوراق گردید و از قلم میثاق هم الواحی بافتخارشان نازل شده است

احتجبوا انفسهم عمّا اشرق بالحقّ واظهر نفسه بين العالمين بسلطان
كان على الحقّ محيطا قل يا قوم تالله الحقّ انّ هذا البحر الّذى منه
ظهرت البحور واليه يذهب كلّها ومنه اشرقت الشّموس واليه يرجع
كلّها ومنه اثمرّت سدرات الأمر باثمارها الّتى كلّ واحدة منها بعثت
على هيكل نبيّ وارسل الى عالم من عوالم الّتى ما احصاها احدٌ الّا نفس
الله الّتى احاطت الموجودات بحرف من كلمة الّتى خرج من قلمه الّذى كان
محكوما تحت اصبع الّذى كان على الحقّ قويّا كذلك يغنّ جمال القدم فى
هذه الأيّام المظلم الصّيلم فيا ليت من سمع ليسمع نغماته وينقطع على العالمين
جميعا ان ياعبد النّاظر الى شطر البهاء فى هذا اليوم الّذى اضطربت
فيه انفس كلّ مشرك بعيدا فاعلم بان حضر بين يدى الوجه ما الهمه الله
فى صدرك وشهدناه ببصر الرّحمة والجود وانزلنا عليك تلك الكلمات
الّتى بها ظهر كلّ امر محتوما وكلّ سرّ مستورًا ثمّ اعلم بانّ الله قد غفرك
بفضل من عنده وطهّرك عن المعاصى فى حين الّذى ذكرت فى كتابك
هذا الذّكر الّذى منه اقشعرت جلود كلّ غافل دنيّا وهبت عليك نسائم
البقاء عن شطر ربّك العلىّ الأعلى وقلبك الى شاطى القصوى حين
غفلتك عنه وكذلك تمّت عليك نعمة الله وفضله لتكون شاكرًا فى
نفسك وتكون على الحقّ رضيًّا ولقد نزّلنا فى هذا اللّوح مائدة الأمر
من سماء الفضل تالله من يرزق منها ليشهد نفسه عن كلّ من فى الملك غنيّا

وامّا ما سئلت عن الله ربّك فيما نزّلناه من قبل على محمّد عربيّا فاعلم بانّ اوّل ما بعثناه بالحقّ فهو علىّ قد اشرقناه عن افق الفارس وانزلناه على ظلل الرّوح من سمآء عزّ عليّا واخر ما بعثناه فهو ايضا علىّ وسمّيناه فى الملأ اعلى باسمنا القدّوس ان انت بذلك عليما وعزّزناهما بهذا الجمال الّذى ظهر بالحقّ واشرق عن افق الأمر بسلطان مبينا وامّا لو نريد ان نفسّر لك تلك الأية لن يكفيه المداد ولا الأقلام ولكن اختصرنا بما فسّرنا لك لأنّا نكون فى تلك الأيّام فى امر عظيما ولم نجد الفرصة ولو شآء الله واراد لنفسّرها ونفصّلها رحمة من لدنّا عليك وانّ رحمتى عليك كثيرا ان استقم على الأمر ثمّ ذكّر النّاس بالحكمة والموعظة ولا تجادل مع احد كذلك امرك لسان القدس ان اعمل بما أمرت وكن استقامة منيعا....

«عهد ابهی»

بخش پانزدهم - (مربوط بفصل چهلم)

ح - لوح بافتخار واعزاز ملا محمد شفیع فی ریزی از شهید زادگان وبقیه السیف اول ودوم فی ریز - جناب ملا محمد شفیع علیه بهاء الله

بسمه المشرق من افق الأيقان

كتاب انزله الرّحمن لمن اقبل اليه وفاز بأيّام الله مالك يوم الحساب انّه فاز بذكر المظلوم مرّة بعد مرّة وهذه كرّة اخرى قد توجّه اليه لحاظ الله

من اعلی المقام کن قائمًا علی الأمر وناطقًا باسم ربّك وناظرًا الی افق اشرقت منه الأنوار خذ زمام الأمر بامر من عندنا وذکّر العباد بهذا النّبأ الّذی بشّرت به کتب الله من قبل وما نزّل فی البیان قد سمعنا ندائك اجبناك ورأینا اقبالك اقبلنا الیك من هذا المقام الّذی جعله الله مشرق الألطاف ذکّر احبّائی من قِبَلی ونوّرهم بانوار اشرقت ولاحت من افق قلمی الأعلی الّذی ظهر منه فصل الخطاب قل تمسّکوا بالأعمال وما انزلناه فی الأخلاق ثمّ اعلموا انّها لجُند الله فی الأرض یشهد بذلك من عنده ام الکتاب ان انصروا ربّکم بالأخلاق الحسنة بها یرتفع امره فی کلّ الجهات قل کونوا امنائی فی الأرض لیجد منکم کلّ قاصد وکلّ طالب عرف الأمانة والأطمینان کذلك نوّرنا افق سماء البیان بشمس العرفان طوبی لمن رأی وویل لکلّ غافل مرتاب جمیع دوستان الهی را تکبیر برسان و در کلّ حین مراقب باش چه که یوم عظیم است وامر عظیم بگوای دوستان بکمال روح وریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشید و در تدارک مافات جهد نمائید چه که از برای این یوم شبه ومثلی نبوده ونیست بذیل تقوی تمسّك نمائید وبافق اعلی ناظر باشید مشرق امر ومطلع ظهور ظاهر جمیع کتب الهی وانبیا ومرسلین باین یوم مبارك اهل عالم را بشارت دادند ولکن کلّ غافل الّا من شاء الله (۱)

(۱) منظور از احد مذکور در این لوح مقدس غیر از احدی است که لوح احد عربی بافتخار اوست ومورد عنایت بسیار بوده و قرائتش توصیه شده است این احد ستوین برادر میرزا جانی کاشانی است که بعد از ایمان با مهان افتاد واز راه مستقیم منحرف شده وصدمات زیاد بهیکل اقدس حال قدم ومنتسبین وارد کرد بعداً تائب شد ولوح احد فارسی بافتخارش نازل گردید

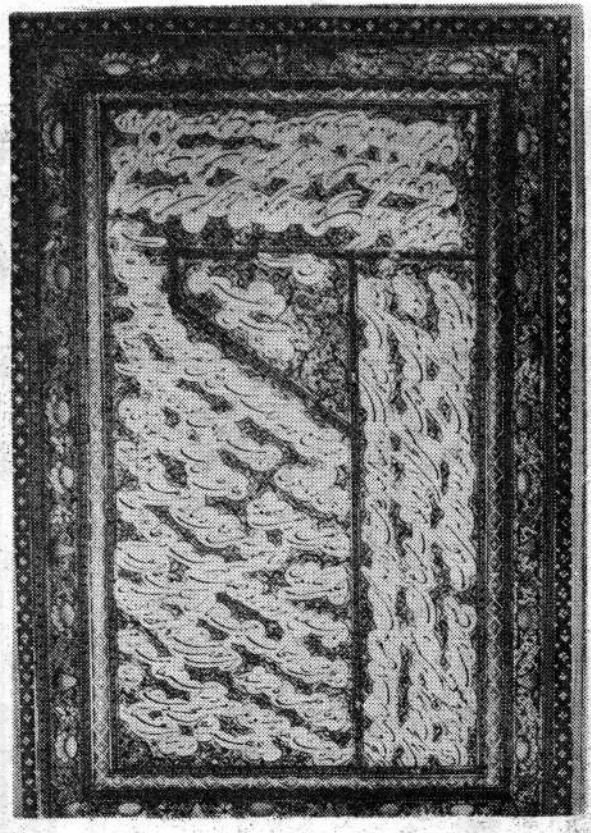

لوحی از حضرت بهاء الله به افتخار ملا محمد شفیع

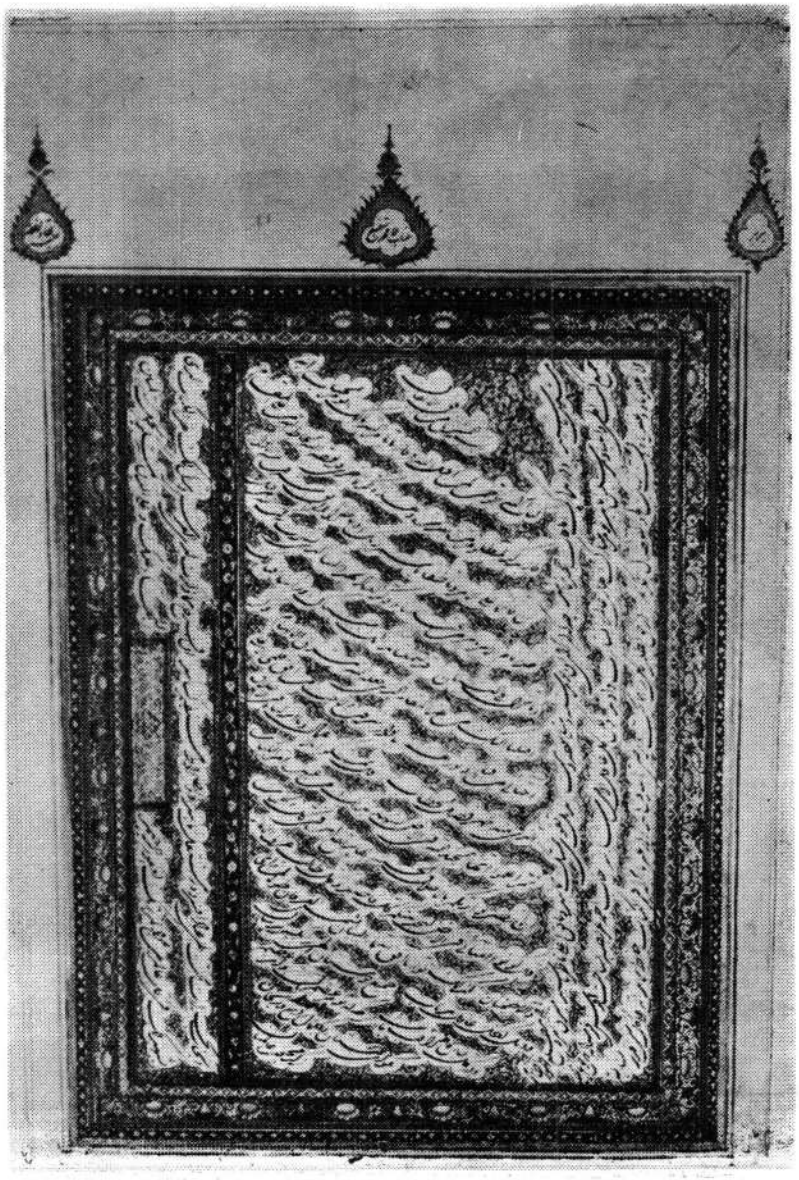

لوحی ازحضرت بهاءُ الله به افتخار ملامحمد شفیع

جناب احمد عریضه‌ای بساحت اقدس فرستاده ورجوع نموده انّا عفونا عنه وغفرناه
انّ ربّك لهو الغفّار الكريم ازحق بطلب كلّ را بمايحبّ ويرضى تأييد فرمايد وازغير
ما انزله فى الكتاب حفظ نمايد انّه على كلّ شيئ قدير انشاء الله آنجناب بحرارت محبّت الهيّ
عباد افسرده را مشتعل نمايند وبصراط مستقيم كشانند إن افرح بما ذكرت لدى العرش
و نزّل لك هذا الكتاب الّذى يشهد لك فى كلّ عالم من عوالم ربّك الغفور
الرّحيم البهاء عليك وعلى الّذين تمسّكوا بحبل الله المتين ....

ايضاً لوح باقتخار واعزاز ملّا محمّد شفيع نى ريزى از شهيد زادگان واسراء بقيّة السّيف واقعه اوّل ودوّم

ن هو الأقدس الأعظم

يا محمّد شفيع توجّه اليك الشّافع من مقرّه الأنور مقام ينطق فيه مالك القدر
باسرار ماكان وما يكون انّا ارسلنا اليك لوحًا لا يعادله شيئ وهذا
لوح آخر فُصّل من لوحى المحفوظ هل تقدران تشكر الله على ما ينبغى
لا وعلى المكنون انّا نحمد الله من قبل اوليائى فى هذا المقام المحمود
يا شفيع امروز روز فضل اكبر است وامطار عنايت در كلّ حين از سحاب رحمت
نازل نيكو است حال نفسى كه بعرفان رحمن فائز شد اى مُقبل مُبشّر آگاه نمود ولكن
ناس گمراه مشاهده ميشوند امروز استقامت بر امر از اعظم اعمال محسوب است
طوبى از براى نفسى كه بآن فائز شد جميع دوستان را باين مقام بلند اعلى متذكّر دايد
كه شايد بطنين ذباب از مالك آب محروم نشوند چه كه مشاهده شد نفسى بحرفى از آيات
الكتاب ممنوع گشت وبنعيبى از هدير عندليب محروم شد قل يا اولياء الله لكم

ان تمسکوا بالحکمة وبما اُمرتم به فی الکتاب جمع را وصیت میکنم بآنچه در کتاب الٰهی نازل شده هر نفسی الیوم بآن عمل نمود او از اهل بهاء مذکور قل علیکم بالمعروف وعلیکم بالمعروف به یظهر امر الله المهیمن القیوم البهاء علیك وعلی عباد الله واما ئه فی هنا لك اَنِ افرح بهذا الفضل وقل لك الحمد یا ایها الذاکر المسجون

(عهد ابهی)

بخش پانزدهم (مربوط بفصل ٤٥)

ط لوح بافتخار واعزاز شیخ ملا محمد حسین ملقب بوفا فرزند ملا محمد باقر امام جمعه فی ریزاز بقیة السیف آنجا

هُوالعلیم

ان یا وفا ان اشکر ربك بما ایدك علی امره وعرفك مظهر نفسه و اقامك علی ثناء ذکره الأعظم فی هذا النباء العظیم فطوبی لك یا وفا بما وفیت بمیثاق الله وعهده بعد الذی کل نقضوا عهد الله وکفروا بالذی اٰمنوا بعد الذی ظهر بکل الآیات واشرق عن افق الأمر بسلطان مبین ولکن فاسع بان تصل الی اصل الوفاء وهو الأیقان بالقلب والأقرار باللسان بما یشهد الله لنفسه الأعلی بانی اناحیّ فی افق الأبهی ومن فاز بهذه الشهادة فی تلك الأیام فقد فاز بکل الخیر وینزل علیه الروح فی کل بکور واصیل ویؤیده علی ذکر ربه ویفتح لسانه علی لبیان

فى امر ربه الرحمن الرحيم وذلك لا يمكن لأحد ابدا الا لمن طهر قلبه عن كل ما خلق بين السموات والأرضين وانقطع بكله الى الله الملك العزيز الجميل قم على الأمر وقل تالله ان هذا النقطة الأولى فى قميصه الأخرى باسمه الأبهى واذا فى هذا الأفق يشهد ويرى وانه على كل شئ محيط وانه لهو المذكور فى الملأ الأعلى بالنبأ العظيم وفى ممالك البقآء بجمال القديم ولدى العرش بهذا الأسم الذى منه زلت اقدام العارفين قل تالله قد تمت حجة الله فى هذا الظهور لكل من فى السموات والأرض من قبل ان ينزل اية من سمآء قدس رفيع ومن دونه قد نزل معادل ما نزل فى البيان خافوا عن الله ولا تبطلوا اعمالكم ولا تكونن من الغافلين ان افتحوا عيونكم لتشهدوا جمال القدم من هذا المنظر المشرق المنير قل تالله قد نزل هيكل المعبود على غمام الحمراء وعن يمينه جنود الوحى وعن يساره ملآئكة الالهام وقضى الأمر من لدى الله المقتدر القدير وبذلك زلت كل الأقدام الا من عصمه الله بفضله وجعله من الذين عرفوا الله بنفسه ثم انقطعوا عن العالمين اسمع كلمات ربك طهر صدرك عن كل الأشارات ليتجلى عليه انوار شمس ذكر اسم ربك وتكون من الموقنين ثم اعلم بان حضر بين يدينا كتابك وشهدنا ما فيه وكنا من الشاهدين وعرفنا ما فيه من مسائل التى سئلت عنها واتا كنا مجيبين ولكل نفس اليوم

يلزم بان يسئل عن الله فيما يحتاج به وانّ ربّك يجيبه بآيات بدع مبين واما ما سئلت فى المعاد فاعلم بانّ العود مثلاً البدء كما انت تشهد البدء كذلك فاشهد العود وكن من الشاهدين بل فاشهد البدء نفس العود وكذلك بالعكس لتكون على بصيرة منير ثمّ اعلم بان كلّ الأشياء فى كلّ حين تبدء وتعود بامر ربّك المقتدر القدير واما عود الّذى هو مقصود الله فى الواحد المقدّس المنيع واخبر به عباده هو عود الممكنات فى يوم القيمة وهذا اصل العود كما شهدت فى ايّام الله وكنت من الشاهدين وانّه لو يعيد كلّ الأسماء فى اسم وكلّ النّفوس فى نفس ليقدر وانّه لهو المقتدر القدير وهذا العود تحقّق بامره فيما اراد وانّه لهو الفاعل المريد وانّك لا تشهد فى الرّجع والعود الّا ما حقّق به هذا وهو كلمة ربّك العزيز العليم مثلاً انّه لو يأخذ كفّاً من الطّين ويقول هذا لهو الّذى اتبعتموه من قبل هذا الحقّ بمثل وجوده وليس لأحد ان يعترض عليه لأنّه يفعل ما يشآء ويحكم ما يريد وانّك لا تنظر فى هذا المقام الحدود والأشارات بل فانظر بما حقّق به الأمر وكن من المتفرّسين اذاً انضّح لك ببيان واضح مبين لتطّلع بما اردت من مولاك القديم فانظر فى يوم القيمة لو يحكم الله على ادنى الخلق من الّذين امنوا بالله بانّ هذا اوّل من امن بالبيان انّك لا تكن مريباً فى ذلك وكن من الموقنين ولا تنظر الى الحدود والأسمآء فى هذا المقام بل بما حقّق به اوّل من امن وهو

الأيمان بالله وعرفان نفسه والأيقان بامره المبرم الحكيم فاشهد في ظهور نقطة البيان جلّ كبريائه انّه حكم لأوّل من آمن بانّه محمّد رسول الله هل ينبغي لأحدٍ ان يعترض ويقول هذا اعجميّ وهو عربيّ او هذا سمّي بالحسين وهو كان محمّدًا في الأسم لا فو نفس الله العليّ العظيم و انّ فطن البصير لن ينظر الى الحدود والأسمآء بل ينظر بما كان محمّد رسول الله لذا حكم عليه بانّه هو هو او بانّه عوده ورجعه وهذا مقام مقدّس عن الحدود والأسمآء لا يرى فيهما الّا الله الواحد الفرد العليم ثمّ اعلم بانّه في يوم الظّهور لو يحكم على ورقةٍ من الأوراق كلّ الأسمآء من اسمآئه الحسنى ليس لأحدٍ ان يقول لِمَ وبِمَ ومن قال فقد كفر بالله وكان من المنكرين اياك اياك اتّك لا تكن بمثل اهل البيان لأنّ اكثرهم قد ضلّوا واضلّوا ونسوا عهد الله وميثاقه واشركوا بالله الواحد الفرد الخبير وما عرفوا نقطة البيان لأنّهم لو عرفوه بنفسه ما كفروا بظهوره في هذا الهيكل المشرق المنير وانّهم لمّا كانوا ناظرًا الى الأسمآء فلمّا بدّل اسمه الاعلى بالأبهى عميت عيونهم وما عرفوه في تلك الأيّام وكانوا من الخاسرين وانّهم لو عرفوا نفسه بنفسه وبما ظهر من عنده ما انكروه في هذا الأسم المبارك البديع الّذي جعله الله سيف امره بين السّموات والأرضين ويفصّل به بين الحقّ والباطل من يومئذٍ الى يوم الّذي يقوم النّاس لربّ العالمين ثمّ اعلم

بانّ يوم الظّهور يعود كلّ الأشياء عمّا سوى الله وكلّها فى صُقع واحد ولو كان من اعلاها اوادناها وهذا العود لن يعرفه احدٌ الّا بعد امر الله وانّه لهو الآمر فيما يريد وبعد القاء كلمة الله على الممكنات مَن سمع واجاب انّه من اعلى الخلق ولو يكون من الّذين يحملون الرّماد ومن اعوض هو من اولى العباد ولو يكون عند النّاس وليًّا ويكون عنده كتب السّموات والأرضين فانظر بعين الله فيما نزّلناه لك وارسلناه اليك ولاتنظر الى الخلق وما عندهم وانّ مثلهم كمثل اليوم عمىّ فى ظلّ الشّمس ويسئل ما هى وهل هى اشرقت ينفى وينكر ولايكون من المستنورين لن يعرف الشّمس ولن يعرف ما حال بينه وبينها ويصيح فى نفسه ويعترض ويكون من المعرضين هذا شأن هذا الخلق دعهم بانفسهم وقل لكم ما اردتم ولنا ما نريد فسحقًا للقوم المشركين ثمّ اعلم بان ظهور القبل حكم العود والحيات على الأرواح فى يوم القيمة ولوانّ لكلّ شيئ عود ورجع ولكن انّا لانحبّ بان نذكر ما لا ذكر فى البيان لئلّا يرفع ضجيج المبغضين فياليت يرفع ما حال بين النّاس وبارئهم ليشهدوا سلطنة الله وعظمته ويشربوا من معين الكوثر والسّلسبيل ويترشّح عليهم بحور المعانى ويطهّرهم عن رجس كلّ مشرك مريب واماماسئلت من العوالم فاعلم بانّ لله عوالم لانهاية بما لانهاية لها وما احاط بها احدٌ الّانفسه العليم الحكيم تفكّر فى النّوم وانّه اية الأعظم بين

النّاس لو تكونن من المتفكّرين مثلاً انّك ترى فى لونك امرًا فى ليلٍ وتجده
بعينه بعد سنة او سنتين او ازيد من ذلك او اقلّ ولو يكون العالم الّذى
انت رأيت فيه ما رأيت هذا العالم الّذى تكون فيه فيلزم ما رأيت فى نومك
يكون موجودًا فى هذا العالم فى حين الّذى تراه فى النّوم وتكون من الشّاهدين
مع انّك ترى امرًا لم يكن موجودًا فى العالم ويظهر من بعد اذًا حقّق بانّ
عالم الّذى انت رأيت فيه ما رأيت تكون عالمًا اخر الّذى لا له اوّل ولا آخر
وانّك ان تقول هذا العالم فى نفسك ومطوىّ فيها بامرٍ من لدن عزيز
قدير لحقّ ولو تقول بانّ الرّوح لمّا تجرّد عن العلايق فى النّوم ستّره الله
فى عالم الّذى يكون مستورًا فى سرّ هذا العالم لحقّ وانّ لله عالم بعد
عالمٍ وخلقٌ بعد خلقٍ وقدر فى كلّ عالم ما لا يحصيه احدًا الّا نفسه المحصى
العليم وانّك فكّر فيما القينا لك لتعرف مراد الله ربّك ورب العالمين
وفيه كنوز اسرار الحكمة وانّا ما فصّلنا ه لحزن الّذى احاطنى من الّذين
خُلقوا بقولى ان انتم من السّامعين فهل من ناصرٍ ينصرنى ويدفع عنّى
سيوف هؤلاء المعرضين وهل من ذى بصر ينظر كلمات الله ببصره وينقطع
عن نظر الخلائق اجمعين وانّك يا عبد نبّئ عباد الله بان لا ينكروا ما لا يعقلوا
قل فاسئلوا الله بان يفتح على قلوبكم ابواب المعانى لتعرفوا ما لا عرفه احدٌ
وانّه لهو المعطى الغفور الرّحيم واما ما سئلت فى اوامر الله فاعلم بانّ كلّما
حدّد فى الكتاب حقّ لا ريب فيه وعلى الكلّ فرضٌ بان يعملوا بما نزّل من لدن

منزل عليم . ومن يتركه بعد علمه به ان الله بريئ عنه ونحن براء منه لأن
اثمار الشجره هي اوامره ولن يتجاوزعنه الاكل غافل بعيد واما الجنة
حق لاريب فيه وهي اليوم في هذا العالم حبي ورضائي ومن فاز به لينصره الله
في الدنيا وبعد الموت يدخله في جنة عرضها لعرض السموات والأرض و
يخدمنه حوريات العز والتقديس في كل بكور واصيل لأن يستشرق عليه
في كل حين شمس جمال ربه ويستضيئ منها على شأن لن يقدر احد ان
ينظر اليه كذلك كان الأمر ولكن الناس هم في حجاب عظيم وكذلك
فاعرف النار وكن من الموقنين ولكل عمل جزآء عند ربك ويشهد بذلك
نفس امر الله ونهيه ولو لم يكن الأعمال جزآء وثمر ليكون امره تعالى
لغوًا تعالى عن ذلك علوًا كبيرًا ولكن المنقطعين لن يشهدن العمل الأنفس
الجزاء وانا لو نفصّل ذلك ينبغي ان نكتب الواحًا عديدة تالله الحق ان القلم
لن يحرّك بما ورد على صاحبه ويبكي وابكى ثم تبكي عين العظمة خلف
سرادق الأسمآء على عرش اسمه العظيم واتك صفّ قلبك ان انفجر
منه ينابيع الحكمة والبيان لتنطق بها بين العالمين ان افتح اللسان
على البيان في ذكر ربك الرحمن ولا تخف من احد فتوكّل على الله العزيز
الحكيم قل يا قوم ان اعملوا ما عرفتم في البيان الفارسي وما لا عرفتموه
فاسئلوا من هذا الذكر الحكيم ليبيّن لكم ما اراد الله في كتابه وان عنده
ما كنز في البيان من لدن مقتدر قدير واما ما سئلت فيما اخترنا العباد

حين الخروج عن العراق فی انّ الشّمس اذا غابت تنحرّك طيور اللّيل وترفع رايات السّامری تالله قد تحرّكت الطّيور فی تلك الأيّام ونادی السّامری فطوبی لمن عرف وكان من العارفين ثمّ اخبرناهم بالعجل تالله كلّما اخبرناهم قد ظهر ولا مردّ له الّا بان يظهر لأنّه تحرّی من اصبع عزّ قدير وانّك انت فاسئل الله بان يحفظك من شرّ هؤلاء ويقدّسك من اشارات المعرضين فاشدد ظهرك لنصرة الأمر ولا تلتفت الی ما يخرج من افواه ملاء البيان لأنّهم لا يعرفون شيئاً وما اطّلعوا باصل الأمر فی هذا النّباء الأعظم العظيم كذلك الهمناك و القيناك ما تغنی به عن ذكر العالمين والبهاء عليك وعلی الّذين هم يسمعون قولك فی الله من الرّاعين والحمد لله ربّ العالمين ·

(عهد ابهی)

بخش پانزدهم

ی - (لوح بافتخار واعزاز میرزا جلال وضلع محترمه شان)

ضلع جناب جلال الّذی حضر وفاز

هو النّاطق وهو الظّاهر وهو المنادی بين الأرض والسّماء

يا امتی ويا ورقتی جناب جلال که از کأس وصال مرّة بعد مرّة نوشيده و قدح لقا کرّة بعد کرّة آشاميده در ارض سجن حاضر وعريضه اترا بساحت اقدس ارسال داشت الحمد لله نفحهٔ تحيّت الهی از آن متضوّع وگواهی بود صادق

برمحبت اولیای آن ارض واماء آن بلاد نسئل الله ان ینوّر الکل بنوّر
معرفته ویجذبهم بنا رسدرة فردانیته آن ناریکه درطور عرفان برموسی بن
عمران تجلّی فرمود امروز حق جلّ جلاله ناظر بعباد واماء خود بوده و در هر حین کلّ را
ذکر فرموده ذکر یکه عنقریب اعلامش درعالم ظاهر ورایاتش براعلام باهر گردد
انّه یحبّ عباده وامائه جناب جلال ذکر اکثری از اولیا را نموده وهریک
بانوار مصباح اصلاح فائز گشت جمیع اولیا را تکبیر وسلام میرسانیم وکلّ را بالصبر
واصطبار ومحبت وودّ وداد امر مینمائیم مقصود آنکه این یک شبر ارض بنور محبت
منوّر گردد واختلافهای احزاب باتحاد تبدیل شود نظر باین فوز اعظم وظهور
آن حمل شدائد نمودیم واز هر غافلی اصغا شد آنچه که ملکوت بیان از آن نوحه
نمود یا حزب الله محزون مباشید عنقریب حق جلّ جلاله مظاهر اعتساف را
باثواب انصاف مزیّن نماید وهیاکل ظلم را بطراز عدل انّه علی کلّ شیئ
قدیر چندی قبل ذکر جناب ملّا شفیع وبعضی از اولیا علیهم بهاء الله وعنایته را
نموده ومینمائیم لازال مذکورند عدم ذکر اسما از مقتضیات حکمت بوده ومنت
هریک بفضله ومنّه از بحر آیات الهی قسمت کبری بردند فشهد انّهم فازوا بما
خلق الله العباد ولاجله از حق از برای کلّ تأیید میطلبیم که قابل حفظ این مقام
اعلی ورتبه علیا شوند هنیئا لهم ومریئا لهم یا امتی ذکر امة الله مرضیه وصمدیه
درنامه‌ات بوده انّا نذکرهما ونکبّر علیهما من هذا المنظر الأکبر ونبشرهما
بعنایة الله مالك القدر ونسئل الله ان یسقیهما کوثره الأطهر انّه هو الغفور الکریم

ن ی - جناب جلال علیه بهاء الله

بنام مبین یکتا

یا جلال علیک بهاء الله مالک المبدء والمآل نامهات مکرر رسید وعبد حاضر تلقاء وجه ذکر نمود لله الحمد حجبات اوهام خرق شد وسبحات ظنون مرتفع گشت اقبال نمودی وبافق اعلی توجه کردی تا آنکه بعنایت حق جل جلاله بلقا فائز شدی ندای الهی را اصغا نمودی واز کوثر وصال نوشیدی کل ذلک من فضل الله ورحمته علیک اعرف وکن من الشاکرین یا جلال شما ودوستان طرّاً باتحاد واتفاق وصیت مینمائیم اگر مابین کدورتی واقع شود فوراً باصلاح آن قیام نمائید چه که اختلاف سبب توقف کلمه است واتفاق علت ارتفاع آن دوستانرا از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو اوهام اهل فرقان را دیدید حال اهل بیان بهمان اوهامات تمسک جسته اند خود را حفظ نمائید وبحق پناه برید هزار ودویست سنه ادعای علم وعرفان نمودند حاصل اعمال واقوال حزب شیعه بالاخره فتوای بر قتل سید عالم بود حال بکمال حیله اهل بیان درصدد نفوس مقبله موقنه افتاده اند اعاذنا الله وایاکم من شرّ هؤلاء بمثابه حزب قبل قولاً وعملاً مشاهده میشوند امروز روز توحید حقیقی است لایذکر فیه الا الحق جل جلاله درجمیع احیان بنصرت حق مشغول باشید یعنی هدایت عباد الی الله مالک الایجاد بشأنی درمحبة الله باید مشغول باشید که غافلین از مشاهدهٔ آن وحسرات آن بنظر دوست توجه نمایند واز کأس عرفان بیاشامند منتسبین ازام وضلع واقعها واختها کل درساحت امنع اقدس مذکور واز قلم اعلی مسطور البهاء علیک وعلیهن وعلی

بنبتك وعلى كل امة آمنت بالله رب الارباب .

«عهدا بهى»

بخش پانزدهم

فصل هفتاد و هفت

مهمترین آثار جاویدان (مشمول عنایات الهیه) افتخار ابدی شهدا و بقیة السیف ی واقعه اول و دوم الف الواح نازله از قلم مرکز میثاق الهی حضرت مولی الوری بافتخار شهدا و بازماندگان واقعه اول و دوم

ابنا، شهدای نی ریز علیهم بهاء الله

هوالأبهى

الهى وراحمى ورحمانى لك الحمد والثناء والشكر على النعماء والآلاء بما خلقت كينونات مقدسه وذاتيات منزهه وحقائق مجردة مقدسة بآيات وحدانيتك منجذبة الى ملكوت فردانيتك مشتعلة بالنار الموقدة فى سدرة ربانيتك ناطقة بثناء حضرت رحمانيتك فى ملكوت الأمر والخلق مشتاقة الى لقائك ضمآنة الى كأس وصالك مولهه لمشاهدة جمالك منقطعة عن دونك ملتجئة الى كهفك المنيع والملاذ الرفيع اى رب اخذتهم سكرة صهباء الانقطاع وجذبتهم انوار جمالك الأبهى وهزتهم نفحات رحيقك الأعلى بحيث سرعوا الى مشهد الفدا وركضوا الى مفاوز الفناء فى سبيل محبتك وهرقت دمائهم واحمر وجه الأرض ثارهم وتقطعت اجسامهم وتقصلت اعضائهم وتفرقت اجزائهم وتشبكت اكبادهم وارتفعت

على الرماح رؤسهم واسرت اولادهم ونسائهم ودمرت بيوتهم وكورت شمولهم
فى طريق رضائك طلبًا لمرضاتك شوقًا الى لقائك توقًا الى ملكوت بقائك
اى ربّ هؤلاء وزبية ذلك الرهط التبلاء وسلالة تلك الثلة الوجهاء و
قطعات اكباد تلك العصبة البنهاء وأشبال ذلك الأسود من وادى الثرى
ايّدهم بتأييداتك ووفقهم بتوفيقاتك حتى يحيوا معالم دينك ابائهم
ويمشوا على اثر اجدادهم ويبتنوا على اساس اسلافهم ليفتخر الآباء بالابناء
فى ملكوتك الأبهى ويتباهى الأجداد بالأحفاد فى جبروتك الأعلى واجعلهم
ايات توحيدك فى ملكك ورايات تفريدك بين خلقك ثم ثبتهم على
عهدك وميثاقك ورنّح اقدامهم واشدد ازرهم وقوّ ظهورهم على ذلك
بحيث لا يتزلزلوا من شئ ولو كانت قواء العالم كلّها انّك انت المقتدر
القدير عبد البهاء ع

ب فرزندزادگان شهداء فی ریز علیهم بهاء الله

هو الأبهی

ای سلالهٔ نفوس قدسیهٔ مستشهدهٔ درسبیل الهی آن جواهر نفوس چون زواهر
نجوم از مشرق انقطاع طلوع نمودند وچون کواکب نورانی از مطلع رحمانی سطوع
فرمودند وچون سراجهای ربّانی درزجاجهٔ ملکوت ابهی برافروختند والیوم
از آن افق تقدیس وسماء تسبیح مخاطباً للابناء ندا میفرمایند که ای ابناء حقیقی
واشبال این غضنفران وشت شهادت درسبیل الهی وزادگان عنصر جان

و دل این شهدای میدان محبّت رحمانی ملاحظه نمودید که این آباء و اسلاف در چه مقام قیام نمودند و بچه انقطاع ظهور کردند کأس طهور ازید ساقی عنایت چگونه نوشیدند و از صهبای الست چگونه سرمست گشتند و به افق عزّت چگونه توجّه نمودند و بثنای حقّ چگونه ناطق گشتند هر زهر تلخی را در سبیل الهی چون شهد چشیدند و هر جام سمّی را چون تریاق اعظم نوشیدند زخم کشنده را مرهم روح بخشنده شمردند و حنظل مهلک را چون داروی پر حلاوت صحّت و عافیت دانستند مال و منال و ثروت و عزّت و جان را در سبیل جانان رایگان نمودند و عاقبت بقربانگاه حق بکمال سرور و شعف شتافتند و کأس شهادت را از دست ساقی موهبت نوشیدند و چون از این افق ادنی رخ پوشیدند از آفاق ملکوت ابهی چون ستاره های روشن درخشیدند و بخلوتگاه حق دویدند و بفوز لقا رسیدند پس شما که اثمار بدیعهٔ این اشجارید و اشبال عنصر جان و دل این شیران بکوشید و بجوشید و بخروشید که روی پدران در ساحت کبریاء سفید و روشن نمائید و قلوب این آباء مهربان را گلشن نمائید سبب مباهات ایشان در ملکوت عزّت شوید و علّت افتخارشان در مقعد صدق عند ملیک مقتدر گردید و این مقام عظیم به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الهی و تمسّک شدید پیمان و ایمان ربّانی حاصل گردد عبدالبهاء ع

«عهد ابهی»

ج - هو الله نی ریز جناب ملّا محمّد شفیع علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

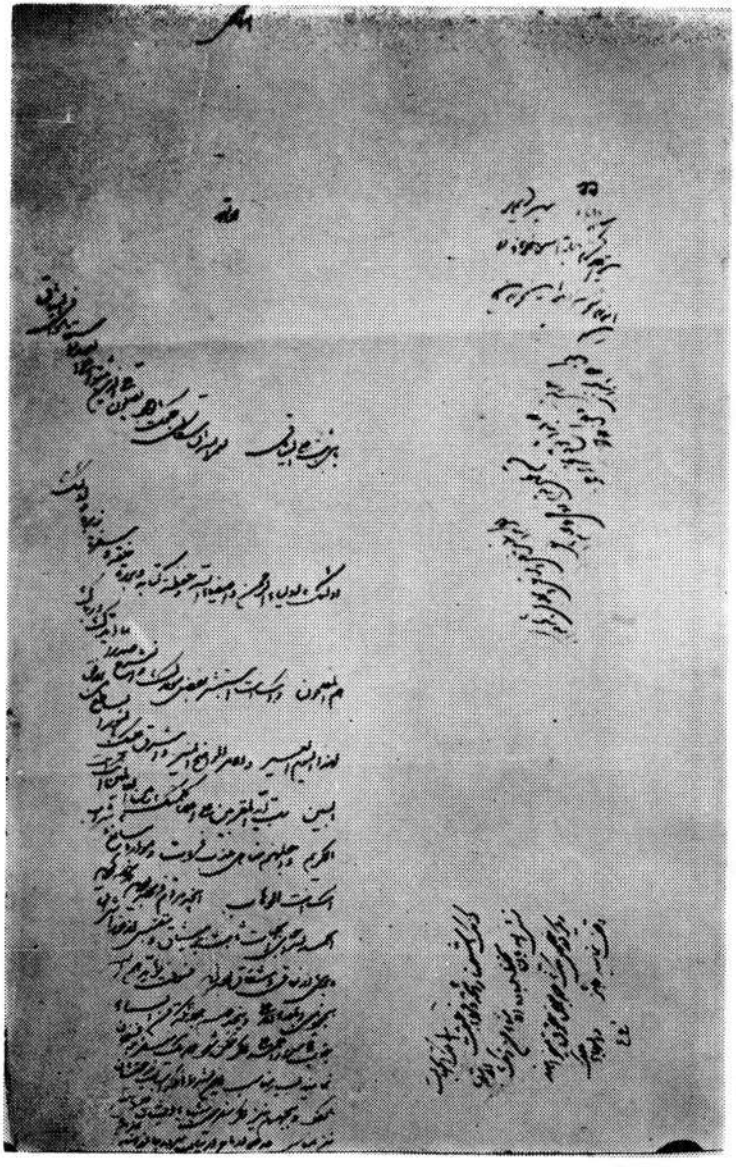

لوحی به قلم حضرت عبدالبهاء به افتخار ملامحمد شفیع

هُوَ الأبهى

یا من ثبت علی المیثاق لعمر الله ان سُکّان ملکوت الوجود یصلّون علی الّذین ثبتوا علی العهد و استقاموا فی المیثاق اولئک اولیاء الرّحمن و اصفیاء الله وحفظة کنّا به وبررة خلقه وسفرة زبره واولئک هم الفائزون وانّک انت استبشر بفضل مولاک وانشرح صدرًا بما ایّدک وربّاک لهذا الیوم العسیر والأمر الواضح المنیر واشرق علیک بالنّور الساطع من الأفق المبین ربّ ایّد المقرّبین علی اعلاء کلمتک بین العالمین انّک انت الکریم واجعلهم مناهل عذب فرات وموارد سائغ وشراب انّک انت الوهّاب آنچه مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید الحمد لله احبّای آن جهات ثابت برمیثاق ومتقبس از نور اشراق وبریئی از نفاق وشقاق بوده اند فسوف یؤیّدهم الله بجنود من الملاء الأعلی ومنجدهم بملآئکة من السّمآء جناب آقا میرزا احمد علی اگر ممکن شود که یک سفر بر فسنجان نمایند بسیار مناسب این بشرط آنکه اسباب زحمتشان نگردد وبجهرم نیز اگر سفری شما باشان بفرمائید نیز مناسب چه که ارباح ارتیاب بهر دو جا از هند وزیده کذلک اشمنا رائحة وفاء عَبَقَتْ الی تلک الجهات نسئل الله بان تحفظ عباده الأمناء من ذلک الأبتلاء دیگر درخصوص ملک که بعوض حقوق میخواهند وقف نمایند جائز والبهاء علیک ع ع اگر بدانی مشاغل ومتاعب ومصائب بچه درجه است قسم بجمال قدم روحی لاحبّائه الفداه که ابدًا که ابدًا توقع تحریر کلمه ای نداشتی ولکن ملاحظه کن که انجذاب قلب درمحبّت احباء الله

بچه درجه است که با وجود همه اینها این مکاتیب مرقوم شد والبهاء علیک ع ع

ایضاً - هوالله نی ریز زیارت جناب ملا محمد شفیع الذی صعد الی ملکوت الأبهی

هو الابهی

علیک بهاء الله وثنائه ورحمته ورضوانه یا من آمن بالله وایقن بآیاته وصدّق بکلماته واحترق بنار محبّته واستضآء بنور احدیّته واستنار من شمس رحمانیّته واشهد بانّک امنت بجوهر المقصود واشتعلت بالنّار الموقدة فی سدرة الوجود ووصلت الی مقام المکاشفة والشّهود وعرجت باجنحة التّوحید الی اعلی ذروة الصّعود واستمددت من المقام المحمود وخدمت امر مولاک وجاهدت فی سبیل مولاک وهدیت الی من خلقک وسوّاک اسئل الله ان یجیرک فی جوار رحمته الکبری ویدخلک فی جنّة اللّقآء ویسقیک من کأس العطاء ویظلّل علیک السّدرة المنتهی ویجعلک سراجًا موقودًا فی غرفات الملکوت الأبهی وانّ الله ایّدک بفضله وذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء ع ع

و - هوالله نی ریز جناب آقا سید محمد ابن جناب متصاعد الی الله حضرت آقا سید جعفر یزدی علیه بهاء الله الابهی

هُوَ اللّٰه

ایها الخلیل الجلیل لذلک السّید النّبیل قد استنشقت رائحة الوفا من حدیقة معانی تلک الورقة النّوراء الخریدة الغرّاء النّاطقة بالثّناء علی ربّک

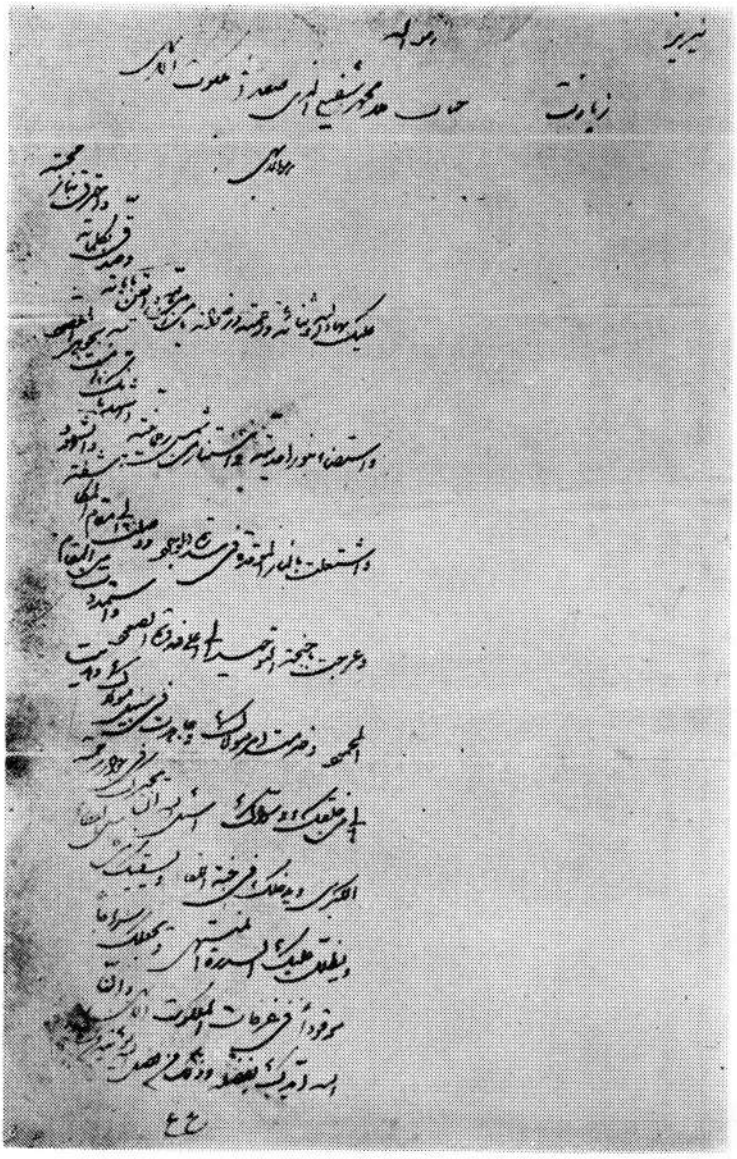

لوحی به خط حضرت عبد البهاء به افتخار ملا محمد شفیع

الأعلى وانى لا احصى ثناء على كل حقيقة نورانية ثبت قدماه على الصراط
فى هذا اليوم الذى زلت الأقدام وزاغت الأبصار واقشعرت الأبدان
وترعرعت الفرائص وصمت الآذان وخرست الألسن وغفلت القلوب
عن عهد الله وميثاقه واتخذوه سخريا وجاؤا بانك عظيم وباؤا
بغضب من الله وان ذلك لذل شديد ع ع الهى هذا عبدك
انتسب لعبدك الذى تشرف بالمثول بساحة قدسك وقرت عيناه
بمشاهدة اياتك وحدانيتك وانشرح صدره باسرار ربانيتك و
التذ مذاقه بحلاوة كلمات صمدانيتك وانتعش فؤاده بنسيم
هب عن رياض احديتك اى رب انزل على رمسه طبقات النور
من ملكوت الظهور وارع روحه فى حدائق ملكوت العزة والحبور
واشرح فؤاده بالفوز العظيم وعزز قدره فى جنة النعيم واسقيه
من معين التسنيم وشرفه بلقائك يا ربى الرحيم وعشر بانوارك
ياعزيز ياكريم اى رب انه كان مشتعلاً بنار حبك كجمرة موقده
ومهتزاً بنفحاتك كفروع شجرة مورقة وممتوجاً بذكرك كالبحار الزاخرة
وثابتاً على دينك كجبال راسخة ومستبشراً ببشاراتك كالنفوس الشائقة
ومتذكراً بذكرك بين خلقك كالطيور الصادحة ثم اجعل ابنه هذا سره
المكنون وجوهره المخزون وفرعه المتجلى على خلقه الكريم وسليل روحه
وعنصره العظيم ووفقه كما وفقت اباه على الثبوت على صراطك المستقيم

والتمسك بعهدك القديم الذى تزعزع منه اركان كل ضعيف وسيم
وجاهل مليم والبهآء عليك وعلى كل ثابت مستقيم -

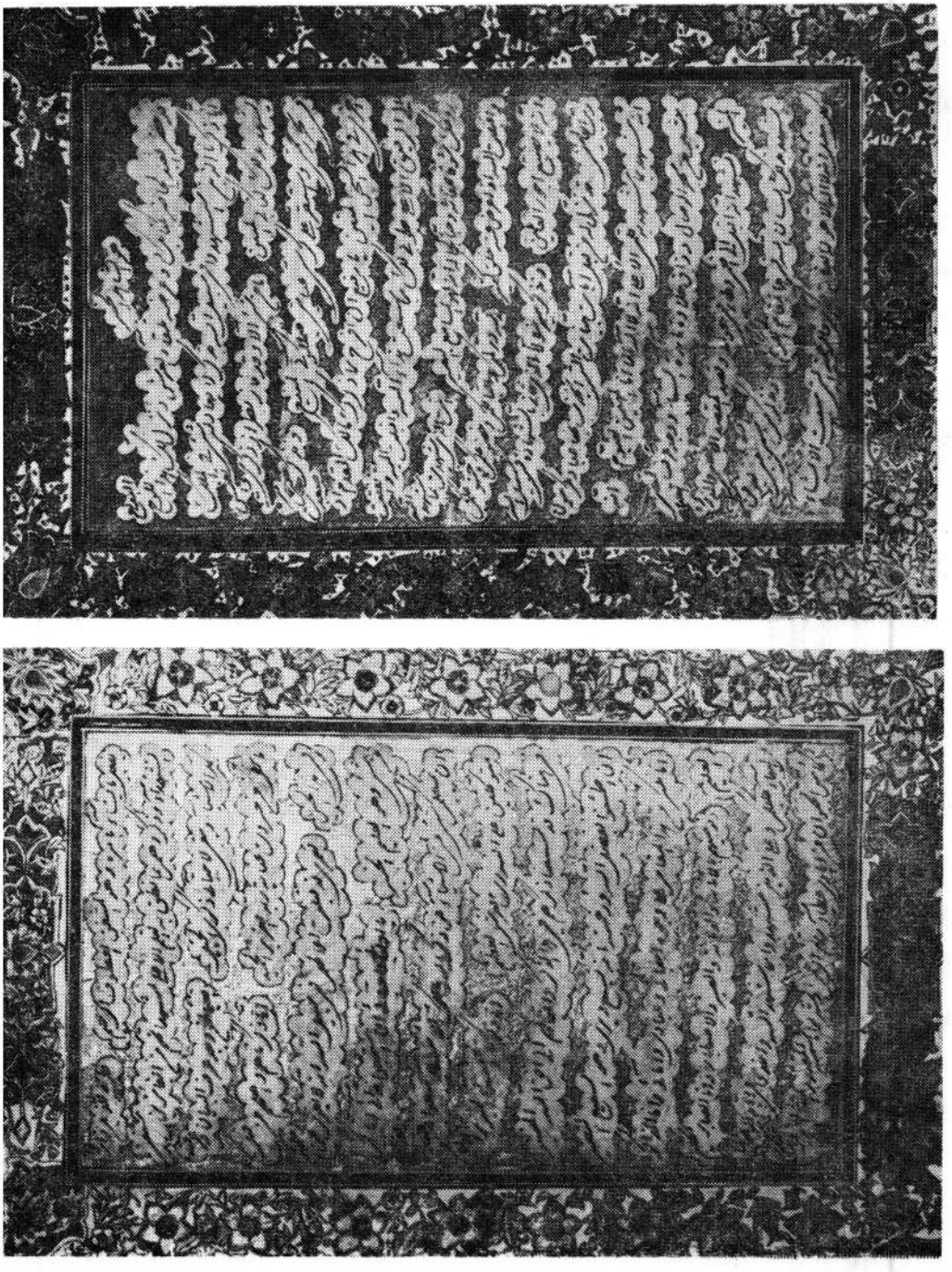

لوحی ازحضرت بهاء الله مربوط به شهدا ی نی ریز

عهد ابهی بخش پانزدهم

مهمترین آثار جاویدان (شمول عنایات الهیه) افتخار ابدی شهدا و بقیة السیفهای واقعهٔ اول و دوم

فصل هفتاد و هشتم

شمول عنایات حضرت ولی امرالله (شوقی ربانی) دربارهٔ جانبازان دو واقعهٔ جسیمهٔ نی ریز اول و دوم در دو کتاب مستطاب گاو پاسرهای جلد اول و دوم عهد اعلی و عهد ابهی

الف - در جلد اول کتاب گاو پاسرهای (قرن بدیع) ص ۲۱۱ راجع بواقعهٔ اول سال ۱۲۶۶ می فرمایند قوله جل سلطانه

دامنهٔ انقلاب از صفحات شمال بجانب جنوب یعنی به نواحی فارس کشیده شد و طوفان فساد در جوار مدینهٔ مقدسی که محل اشراق این نور عظیم و مطلع فیض کریم است مرتفع گردید و قلعهٔ خواجو که در نی ریز قرب محلهٔ چنار سوخته واقع بود صحنهٔ فجیعه قرار گرفت نفس مبارکی که در این کارزار در رأس اصحاب به مدافعه برخواست و بکمال شجاعت و اشتیاق شربت شهادت نوشید: وحید عصر و فرید زمان جناب آقا سید یحیی دارابی شهیر است که به لقب وحید خوانده می شدند: در صف اول اعداء که آتش مظالم را روشن نمودند حاکم نی ریز زین العابدین خان قرار داشت که شخص فرومایه و متعصب بشمار میرفت معاضد و دست یارش عبدالله خان شجاع الملک و ظهیر و پشتیبانش شاهزاده فیروز میرزا حکمران شیراز بود که وی را تقویت و تشجیع می کرد این مصائب و نوائب هرچند از لحاظ طول مدت به پای ملحمهٔ مازندران که یازده ماه بطول انجامید نمیرسید ولی در مراحل اخیره موجب برو زشدائد و آلامی گردید که بهمان درجه صعب و جانگداز بود

دراین وقایع مشتی ازعناصر آرام ومطیع ومظلوم وصلح جوکه دارای قلبی پاک وروحی تابناک
بودند معرض هجوم اشرار قرارگرفتند ودرمقابل عساکر جرار که ازافراد سلحشور ومجهز ترکیب یافته بود
پافشاری واستقامت نمودند وباآنکه قوای دولت ازحیث نفرات بیشمار ودائما تقویت
وامداد می گشتند معذلک نتوانستند برآن جمع منقطع وپاکباز که اکثرازجوانان ویاسالخوردگانی
که ازفنون حرب بی بهره ونصیب بودند تشکیل می شد تفوق یابند وروح بزرگ آنان را در
ظل قدرت وسیطرهٔ خویش وارد سازند . این انقلاب وضوضاء مانند سانحهٔ مازندران
با اعلان امر والقاء کلمه وابراز حرارت وانجذاب ازطرف پیروان حضرت باب توام وهمعنان
بود ومحرک آن مانند واقعهٔ مذکور رؤسا وپیشوایان دین بودند که بانهایت قدرت وصولت
علم خلاف برافراشتند وناس رابقتل وکشتار بابیان اغوانمودند وحمیت جاهلانهٔ
عوام رابرانگیختند وبمال وجان آن نفوس بی پناه تعرض کردند ازجانب دیگرمؤمنان و
تابعان نیزهمان روح خلوص وجانفشانی وانقطاع وفداکاری راکه اصحاب مازندران
بمنصهٔ ظهور رسانده بودند ازخود ظاهرساختند وباهمان بسالت وشجاعت قدم درمیدان
شهادت گذاشتند علماء وزمامداران امور به یکدیگر پیوستند ودراضمحلال فئهٔ مظلومه
عقد اتحاد بستند بابیان نیزبروش معهود قبل ازآنکه دست بدفاع گشایند ودرمقابل
حملات مهاجمین قیام نمایند رسماً وعلناً اظهارداشتند که بهیچ وجه قصد اخلال درشئون
مملکت ویامخالفت باحقوق واختیارات حقهٔ سلطنت راندا شته ونداردند واین
حقیقت رابارديگر باتوسل بذیل صبر واستقامت وقبول هرگونه عناد واضطهاد ازطرف دشمنان
حقود ثابت ومدلل ساختند وبازنظیر وقایع مازندران هنگامی که مبارزات شدت یافت و
آثارضعف وزبونی درصفوف دشمن محسوس گردید ظالمان بذیل خیانت متشبث شدند و

بکمال دنائت وانحطاط به قتل وکشتاری دست زدند که از لحاظ خوف و دهشت وایجاد رعب و وحشت از حوادث مازندران مفجع وفجیعتر بود در این وقایع جناب وحید وجمع کثیری از اتباع وپیروان این امر عظیم برتبهٔ شهادت فائز گشتند اعداء آن وجود مقدس را با دستار سبز که علامت سیادت وانتساب به خاندان رسالت بود به اسب بسته وبانهایت حقارت وذلت در کوچه وبازار گردش دادند سپس رأس مقدس شهرا از تن جدا ساختند وآن را بکاه انباشتند وبحضور شاهزاده در شیراز که از استماع این خبر جشن سرور برپا نموده بود بعنوان غنیمت ونشانهٔ ظفر ونصرت ارسال داشتند وهیکل منیرش را بدست نسوان متعصب فی ریز سپردند وآن نفوس دنیه با فریاد شعف ومسرت که گوئی بفتح وفیروزی عظیم موفق گشته در اطراف جسد برقص وهلهله پرداختند وباساز وچغانه به نغمه وترانه دمساز گشتند آنگاه پنجهزار عسکر مأمور حمله وکشتار بابیان بی دفاع گردیدند وآن ارواح مجرده را از دم شمشیر گذراندند اموالشان را ضبط کردند ومنازل خراب ویران نمودند وقلوی ومأمنشان را آتش زدند بعضی را داغ ودرفش کردند وبرخی را ناخن از بدن قطع نمودند جمعی را بضرب تازیانه بقتل رساندند وگروهی را دست وپا میخ کوب کرده با مهار در کوی وبرزن در مقابل انظار ناس که با دیدهٔ غضب آلود وپر استهزاء به آن نفوس مقدسه می نگریستند حرکت دادند آنگاه نساء واطفال معصوم را اسیر وبعضی از آنان را نیمه عریان بر قاطر وشتر سوار کرده از بین رؤس پدران وبرادران وشوهران وفرزندان دلبندشان که از اجساد بیجان آن جانبازان سبیل رحمان جدا شده بود عبور دادند الخ بیانه الاعلی

ب - در جلد دوم کتاب مستطاب گاه پاسزبای (قرن بدیع) ص ۵۰ راجع به واقعه

دوم سال ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰[1] میفرماید قوله جل سلطانه

حوادث فی ریز و زنجان تجدید شد مورخی که تاریخ امر و وقایع خونین آن ایام و شهادت دوستان را برشتهٔ تحریر درآورده می نویسد قلم از تحریر آنچه بر زنان و مردان شیعه وارد شده منزجر و مندهش است آنچه از شدت و هیبت حوادث زنجان بیان شده در قبال مظالمی که چند سنه بعد در فی ریز و شیراز رخ داده قابل ذکر نیست رؤس دویست نفر از شهدا را بر سر سنان کرده و فاتحانه از شیراز بجانب آباده حرکت دادند: چهل نفر از زنان و اطفال معصوم را در غاری مجتمع نموده با چوب و نفت آتش زدند سیصد نفر از نسوان را دو به دو بر اسب های برهنه سوار کرده تا شیراز راندند و آن مظلومان را نیمه عریان از بین صفوفی که از سرهای بریدهٔ شوهران و فرزندان و پدران و برادران آنها تشکیل شده بود عبور دادند و بدرجه ای مورد صدمات و لطمات شدیده واقع شدند که بسیاری از آنان در طی طریق جان سپردند و از حضیض ادنی به ملکوت اعلی صعود نمودند...

بدین ترتیب فصلی از تاریخ پرهیجان امر الهی که از لحاظ جانفشانی و فداکاری قهرمانی ترین فصول تاریخ قرن اول بهائی را تشکیل میدهد بپایان گردید و دماء بر ئیسه ای که در آن سنین پر مصیبت بر صفحهٔ خاک ریخت بذور طیبهٔ قویهٔ نظم بدیع الهی را که با ظهور جمال قدم و اسم اعظم سرسبز و خرم گردید آبیاری نمود: نعت و ستایشی که در حق اولیا و شهدای دورهٔ اولیه این امر اعظم از لسان عظمت حضرت بهاء الله جاری و زبان دوست و دشمن حتی ناظرین بی طرف بلاد و ممالک بعیده بدان ناطق گردیده کل دلّ بر عظمت روح و علو مقام آن باسلان مضمار الهی و فارسان میدان بزدانی است که مراتب ثبات و انقطاعشان آن دور مقدس را مخلد و سرمدی الآثار می سازد.

---

(۱) نیمه سال ۱۲۶۹ آغاز و اوایل سال ۱۲۷۰ خاتمه پذیرفت

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان در وصف این هیاکل قدسیه باین بیانات بدیعهٔ منیعه ناطق قوله الاحلی :

همهٔ عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند تأهتِ العقُول فی افعالهم وتحیرت النفوس فی اصطبارهم وبما حملت اجسادهم : آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده ونیز میفرمایند: آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت . . . . گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت : ونیز لسان قدم در ذکر شهدای این امر اعظم در مناجاتی خطاب بساحت رب الارباب باین بیان ناطق قوله جلّ ذکره :

زمین از دماء مطهرهٔ مظلومان حامل بدایع ظهورات قدرت وجواهر آیات عزت وعظمت تو است عنقریب چون میقات ظهور واصل گردد اسرار مستورهٔ آن مکشوف وحقایق رفیعهٔ مکنونه اش ظاهر وآشکار خواهد گردید [1] آیا این کلمات قدسیه که از لسان حضرت رسول اکرم صادر وجناب قدوس در قلعهٔ شیخ طبرسی برای اصحاب تلاوت نمودند که می فرماید:

واشوقا لاخوانی الذین یأتون فی آخر الزمان طوبی لهم وطوبی لنا وطوبی هم افضل من طوبانا . . . جز باین جنود مجنده الهی که با خون خویش حقانیت امر مقدس را اثبات ویوم موعود ربانی را اعلام نمودند به نفوس دیگری اطلاق میشود . وآیا مدلول حدیث جابر که در تفسیر کافی راجع بعلائم وامارات ظهور قائم مذکور ومی فرماید:

یُذلُ اولیائه فی زمانه وتنهادی رؤسهم کما تنهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الأرض بدمائهم ویفشوا الویل

---

(۱) ترجمه

والرّنة فی نسائهم اولئك اولیائی حقّاً [1]...

وحضرت بهاء الله صحت آنرا در کتاب مستطاب ایقان تأیید فرموده اند جز در این ذوات مقدسه نورانیه در نفوس دیگر مصداق وتحقق دارد :

لُرد گرزن دربارهٔ حوادث مذکوره می نویسد در صفحات تاریخ بابی که بخون شهدای آن رنگین شده داستانهای شگفت انگیزی از مراتب جانبازی وفداکاری این طایفه موجود است که مایهٔ جلوه وعظمت آن میباشد ....

نائره وقایع اسمیت فیلد

هرچند در قلوب ملهوفین شجاعت واستقامت بسیار ایجاد نمود ولی هرگز آن همت ومقاومت بمقام پایداری وثبات قدمی که تابعان باب در قبال ستمکاران طهران ابراز نمودند نمی رسد بعد می گوید بدیهی است نهضت وقیامی را که چنین روح عظیم جانبازی در پیروان خویش برانگیزد وبدین پایه از ثبات وانقطاع مبعوث نماید نمیتوان آنرا بدیدهٔ ناچیز نگریست واصول ومبادی آنرا بدست فراموشی سپرد این جانبازی واز خودگذشتگی پیروان باب در انظار نفوس بیشماری که آثار مشابه آنرا در تاریخ معاصر اسلام مشاهده نمی نمایند بی نهایت جالب دقت وقابل توجه است .

پروفسور ج دارمش تتر - می نویسد دیانت بابی که در فاصله ای کمتر از پنج سال خطهٔ ایران را من اقصاها الی اقصاها فرا گرفت ودر سال ۱۸۵۲ میلادی آن صقع جلیل را

---

(۱) در فصل ۷۵ اصل حدیث وترجمهٔ آن نقل شده زیرا آن فصل به تحقق وعود الهی دربارهٔ اسارت وحرق وقتل وفرستادن سرهای اسرا به هدیه اختصاص یافته که در مورونی ریز عیناً تحقق یافته است لاجرم نقل شد باشد که اهل انصاف به بصیرت کامل در آن غور نمایند (تبصره قسمتی از حدیث جابر که فوقاً در متن تکراری به نظر میرسد عیناً نقل از کتاب گادپاسز بابی است که ناگزیر از نقل آن بوده)

با پوزش بسیار از خوانندگان بزرگوار و گرامی خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب اغلاط چاپی را بشرح ذیل تصحیح فرمایند :

غلط	صحیح	صفحه	سطر
کاا نقش	کالنقش	۲	۲
مونق	موثق	۲	۱۸
مساهده	مشاهده	۳	۱۹
عاما	علماء	۱۰	۱۶
ملاحسین	ملاحسین	۱۱	۷
شهیده	شهید	۱۶	۸
حاجو	حاجی	۱۹	۹
شهیدا	شهدا	۲۶	۲
خویش	خوش	۳۲	۲۰
	اصطلاح محلی است	۶۰	۵ (پاورقی)
بردند	بروند	۷۱	۳
مأموره کرد	مأمورکرد	۸۳	۱۱
ساوات	سادات	۹۰	۵

اشتباهی است در حواشی قباله که چون عین خط ۱۰۰
آقا سید یحیی گرا ورمیشود ود رمقابل همان صفحه اشتباه رفع میشود
خوانندگان محترم متن آنرا باعین آن خطا صلاح فرمائید .

غلط	صحیح	صفحه	سطر
وسائرتا	وسائرا	۱۰۹	۱
(محل خالی)	یاد شود	۱۱۶	۱۴
عطاب	عتاب	۱۳۳	۹
دریزد	درنائین یزد	۱۵۰	۲ (پاورقی)
کسیرا	تاکسیرا	۱۵۳	۱۱
خلقوالغدار	خلعوالغدار	۲۰۳	۱۰
۱۳۲۸	۱۳۲۷	۲۲۱	۱۷
تبحیت	بیعت	۲۳۵	۱۳
مسمّی	سمّی	۲۳۹	۱۵
دریایت	درپایت	۲۴۵	۴
جان من مضطرب	جان ومضطرب	۲۴۵	۸
خادم	خارم	۲۴۵	۱۴
ستشم	ششم	۲۴۷	۱
کثیره درظل امرند	کثیره‌که درظل امرند	۲۶۹	۵
ازدواح نمود	ازدواج نمود	۲۸۵	۸
همکان هستند	همکان هستند ازاینقرار	۲۸۵	۸
فرزند ملامحمد	فرزند ملامحمد ــ فرزند ملامحمد	۲۸۹	۱۵

غلط	صحیح	صفحه	سطر
بدست و ازاین	بدست او ازاین	۳۱۱	۸
اشراف	اشرف	۳۱۲	۷
بدهم	بدهیم	۳۱۸	۱
بی نظیر	بی نظر	۳۲۶	۱۱
الذینهم	للذینهم	۳۵۰	۷
انطهر	اتطهر	۳۵۹	۸
لتضخمون	لتنعمون	۳۷۷	۹
وانت	واتت	۳۸۰	۱۱
کن استقامه	کن فی استقامه	٤۱۵	۱۰
فراتیش	فرائتش	٤۱٦	۲ (پاورقی)
دوستان	دوستان را	٤۲۷	۷
مشمول	شمول	٤۲۸	۵